



استاد محقق :

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

جلد بیست و هفتم

ویرایش جدید به اضافه فهرست

با همکاری

جمعی از نویسندگان



1577

- ناشر: دارالکتب الاسلامیہ
- تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
- چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷
- صفحہ و قطع: ۶۵۲ صفحہ، وزیری
- چاپ: چاپخانه سرور
- ISBN: 964 - 440 - 004 - 6 / ۹
- ISBN-SET: 964 - 440 - 030 - 0
- حق چاپ برای ناشر محفوظ است
- قیمت: ۶۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد بیست و هفتم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

آشتیانی	محمد رضا
امامی	محمد جعفر
حسنی	عبدالرسول
شجاعی	سید حسن
عبداللّهی	محمود
قرائتی	محسن
محمدی	محمد

پایان یک تجربه و آغاز تجربه دیگر

اکنون که به لطف خداوند و توفیق و عنایات او، کار «تفسیر نمونه» بعد از «پانزده سال» به پایان می‌رسد، خوب است چند نکته را به خوانندگان عزیزی که در این سفر طولانی ما را همراهی کردند، به عنوان ثمره‌ای از این تجربه بزرگ هدیه کنیم، شاید برای پویندگان راه مطالعه و بررسی قرآن مجید، مفید باشد:

۱ - ما در خلال این مطالعه مستمر، به عمق مفهوم چند حدیث درباره قرآن مجید آشناتر شدیم و حقیقت آنها را به رأی العین دیدیم:

نخست، حدیثی است از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که درباره قرآن می‌فرماید:

لَهُ نُجُومٌ وَعَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَمَنَازِلُ الْحِكْمَةِ:

«قرآن ستارگان درخشانی دارد، و بر فراز این ستارگان، ستارگان دیگری است، شگفتی‌هایش پایان نمی‌گیرد، و عجائیش کهنه نمی‌شود، چراغ‌های هدایت در آن است، و منزلگاه‌های حکمت و دانش».(۱)

در حدیث دیگری، از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می‌خوانیم: مردی خدمتش رسیده عرض کرد:

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۱۵ (در کتاب نوادر راوندی «تخوم» آمده است).

ما بالُ الْقُرْآنِ لَا يَزْدَادُ عَلَى النَّشْرِ وَ الدَّرْسِ إِلَّا غَضَاضَةً:

«چرا قرآن هر قدر بیشتر منتشر و مطالعه شود، تازه تر می گردد؟!»

فرمود: لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَ لَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ:

«این به خاطر آن است که: خداوند متعال قرآن را برای زمان خاص و قوم خاصی قرار نداده، و لذا در هر زمانی تازه، و نزد هر جمعیتی با طراوت است تا روز قیامت». (۱)

به راستی که شجره طوبه قرآن، چنان است که هر موقع دست به سوی شاخسارش دراز کنی، میوه تازه ای می دهد: «تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» و اقیانوس بیکرانی است که، هر قدر در آن غور کنی، گوهرهای تازه ای می بخشد.

هنگامی که، انسان وارد بحث «تفسیر موضوعی» می شود، مطالب تازه ای از آیات قرآن بر او کشف می شود، که تا آن زمان به آن پی نبرده بود.

این حقیقت، عشق و امیدی به همه پویندگان راه تفسیر قرآن می دهد، که هرگز دست از طلب بر ندارند و هیچ زمانی را - تا آخر عمر - پایان کار در قرآن مجید تصور نکنند.

در حدیث دیگری، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

فِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَ مَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ:

«در قرآن بهار دل ها، و سرچشمه های علم و دانش است، و هیچ چیز هم چون قرآن، قلب آدمی را جلا نمی دهد». (۲)

محتوای این حدیث را نیز، ما با تمام وجود در این مدت احساس کردیم، که هر چه انسان با قرآن بیشتر کار کند، نور و صفای تازه، و روح و روان نوینی پیدا می کند،

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۱۷.

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۷۶.

آن کس که قبول ندارد، می تواند این حقیقت را تجربه کند.

۲ - با توجه به وسعت تعلیمات قرآن در تمام زمینه ها، روشن می شود: ما مسلمانان، از نظر معارف و مسائل اعتقادی، و همچنین از نظر قوانین سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، هیچگونه کمبودی نداریم، قرآن آن چنان از این نظر غنی است که، همه نیازهای ما را تأمین می کند (البته در قرآن اصول این مسائل آمده و شرح آن در سنت و اخبار معصومین (علیهم السلام) است).

بنابراین، ما هیچ نیازی به این که دست به سوی «فلسفه های شرق و غرب» و «قوانین آنها» دراز کنیم، نداریم، و به فرموده امیرمؤمنان علی (علیه السلام):

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى؛

«بدانید! هیچ کس با داشتن قرآن، فقیر نیست، و هیچ کس بدون آن، غنی و بی نیاز نمی باشد». (۱)

تمام مشکل و کمبود ما، عدم آگاهی کافی از این منبع عظیم معرفت است.

قرآن به صورت گنجینه ناشناخته ای در میان ما باقی مانده و گوهرهایی که در صدف کون و مکان پیدا نمی شود، و تنها جای آن در قرآن است، از گمشدگان لب دریا طلب می کنیم، و آنچه را خود داریم، از بیگانه تمنا داریم.

مشکل دیگر ما این است که: با پیش داوری ها و خط گرفتن از شرق و غرب، می خواهیم آیات قرآن را بر این پیش داوری ها تطبیق کنیم، و این برخورد نادرست با قرآن است، که ما را از معارف آن محروم می سازد، و آن را به صورت «ابزاری» برای دست یافتن به افکار ناقص خودمان و توجیه خطاهایمان در می آورد!

۳ - بسیاری از مسلمانان به قرآن تنها به عنوان یک کتاب مقدس، که تلاوتش

مایه ثواب و برکت است و حفظ آیاتش دلیل بر فضیلت، نگاه می کنند. آنها فراموش کرده اند: قرآن برنامه عمل است و تمام احترام و عظمتی که دارد، به خاطر نتیجه های تربیتی آن است، اگر الفاظ و کلمات و حروف قرآن محترم است - که حتماً محترم است - همه به خاطر آن هدف عالی است، ولی، با نهایت تعجب، گروهی آن هدف را فراموش کرده، و تنها در الفاظ مانده اند.

مدارس و جلسات فراوانی برای حفظ قرآن در بسیاری از کشورهای اسلامی تأسیس شده، و علمای تجوید و قرائت، با دقت و ریزه کاری و گاهی وسواس به امور مربوط به الفاظ مشغولند، هنگامی که یک قاری قرآن یک سوره کوچک یا یک آیه طولانی را «با یک نفس» می خوند، همه «الله الله» می گویند، و به عنوان یک کار هنری او را تشویق می کنند، ولی کسی برای محتوای آن، «الله الله» نمی گوید، و از عمل به تعلیمات آن در بسیاری از کشورها و جوامع اسلامی خبری نیست، که نیست.

ما در «تفسیر نمونه» این جمله را شاید ۱۱۴ بار (به تعداد سوره های قرآن) در آغاز سوره ها تکرار کردیم که: «آنچه درباره فضائل قرآن در روایات آمده، از آن کسی است که آن را تلاوت کند، تلاوتی که مقدمه اندیشه باشد، اندیشه ای که منتهی به عمل گردد».

این «تکرار مکرر»، که شاید در نظر بعضی بی رویه باشد، تنها به خاطر همین است که، این پندار شکسته شود، که فضیلت قرآن فقط برای خواندن آیات آن نیست، بلکه به خاطر آن است که قرآن به صورت یک کتاب عمل در آید.

امیدواریم با تلاش و کوششی که از سوی بسیاری از دانشمندان اسلامی در این زمینه صورت گرفته و می گیرد، ما به این آرزو برسیم که، همه مسلمانان به آیات این کتاب بزرگ آسمانی به عنوان یک برنامه زندگی بنگرند و به صورت یک دستور

العمل جامع و حیاتی و انسان ساز با آن برخورد کنند و این بود آخرین سخن ما در «تفسیر نمونه» و بقیه را به «تفسیر موضوعی» موکول می کنیم.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

قم حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

۱۸ / ذی حجه / ۱۴۰۷

۲۳ / ۵ / ۱۳۶۶

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده و یا مورد نقد قرار گرفته است:

- ۱ - تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی
- ۲ - تفسیر تبیان از دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی
- ۳ - تفسیر المیزان از علامه طباطبائی
- ۴ - تفسیر صافی از ملا محسن فیض کاشانی
- ۵ - تفسیر نور الثقلین از مرحوم عبد علی بن جمعه الحویزی
- ۶ - تفسیر برهان از مرحوم سید هاشم بحرانی
- ۷ - تفسیر روح المعانی از علامه شهاب الدین محمود آلوسی
- ۸ - تفسیر المنار از محمد رشید رضا (تقریرات درس تفسیر شیخ محمد عبده)
- ۹ - تفسیر فی ظلال القرآن از سید قطب
- ۱۰ - تفسیر قرطبی از محمد بن احمد الانصاری القرطبی
- ۱۱ - اسباب النزول از واحدی (ابوالحسن علی بن منویه نیشابوری)
- ۱۲ - تفسیر مراغی از احمد مصطفی مراغی
- ۱۳ - تفسیر مفاتیح الغیباز فخر رازی
- ۱۴ - تفسیر روح الجناناز ابو الفتوح رازی
- ۱۵ - تفسیر کشاف از زمخشری
- ۱۶ - الدر المنثور از سیوطی

تفسیر نمونه

جلد بیست و هفتم

سوره های

بلد - شمس - لیل - ضحی - شرح - تین - علق قدر - بینه - زلزله - عادیات - قارعه - تکاثر
عصر - همزه - فیل - قریش - ماعون - کوثر
کافرون - نصر - مسد - اخلاص - فلق - ناس

جزء ۳۰ قرآن مجید

سوره بلد

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۲۰ آیه است

تاریخ شروع

۸ / رمضان المبارک / ۱۴۰۷

۱۷ / ۲ / ۱۳۶۶

محتوای سوره بلد

این سوره در عین کوتاهی، حقایق بزرگی را در بردارد.

۱ - در قسمت اول این سوره، بعد از ذکر سوگندهای پرمعنائی، اشاره به این حقیقت شده که: زندگی انسان در عالم دنیا همواره توأم با مشکلات و رنج است، تا از یکسو، خود را برای رفتن به جنگ مشکلات آماده سازد.

و از سوی دیگر، انتظار آرامش و آسودگی مطلق را در این جهان از سر بیرون کند، آرامش مطلق تنها در زندگی آخرت امکان پذیر است و بس.

۲ - در بخش دیگری از این سوره، قسمتی از مهمترین نعمت های الهی را بر انسان می شمرد، و سپس به ناسپاسی او در مقابل این نعمت ها اشاره می کند.

۳ - در آخرین بخش این سوره، مردم را به دو گروه: «اصحاب الیمین» و «اصحاب المشئمة» تقسیم کرده، و گوشه ای از صفات اعمال گروه اول (مؤمنان صالح) و سپس سرنوشت آنها را بیان می کند، و بعد، به نقطه مقابل آنها یعنی کافران و مجرمان و سرنوشت آنها می پردازد. تعبیر آیات سوره، بسیار قاطع و کوبنده، جمله بندی ها، کوتاه و پرطنین، و الفاظ، بسیار مؤثر و گویا است، و شکل آیات و محتوا نشان می دهد: این سوره از سوره های «مکی» است.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمود: مَنْ قَرَأَهَا أُعْطَاهُ اللَّهُ الْأَمْنَ مِنْ غَضَبِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «کسی که سوره «بلد» را بخواند، خداوند او را از خشم خود در قیامت در امان می دارد». (۱)

و در حدیثی، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «کسی که در نماز واجب سوره «لا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» را بخواند، در دنیا از صالحان شناخته خواهد شد، و در آخرت از کسانی شناخته می شود که، در درگاه خداوند مقام و منزلتی دارد، و از دوستان پیامبران، شهداء و صالحان خواهد بود». (۲)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۰.

۲ - «ثواب الاعمال» طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۷۸.

- ۱ لا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ
- ۲ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ
- ۳ وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ
- ۴ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ
- ۵ أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يُقَدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ
- ۶ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا
- ۷ أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - قسم به این شهر مقدس (مکه).

۲ - شهری که تو در آن ساکنی.

۳ - و قسم به پدر و فرزندش (ابراهیم خلیل و فرزندش اسماعیل ذبیح).

۴ - که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او پر از رنج هاست)!

۵ - آیا او گمان می کند که هیچ کس نمی تواند بر او دست یابد؟!

۶ - می گوید: «مال زیادی را (در کارهای خیر) نابود کرده ام»!

۷ - آیا (انسان) گمان می کند هیچ کس او را ندیده (که عمل خیری انجام نداده) است؟!

تفسیر:

سوگند به این شهر مقدس

سنت قرآن در بسیاری از موارد بر این است که: بیان حقایق بسیار مهم را با سوگند شروع می کند، سوگندهائی که خود نیز سبب حرکت اندیشه، فکر و عقل انسان است، سوگندهائی که ارتباط خاصی با همان مطلب مورد نظر دارد.

در اینجا نیز برای بیان این واقعیت که زندگی انسان در دنیا توأم با درد و رنج است، از سوگند تازه ای شروع می کند و می فرماید: «قسم به این شهر مقدس، شهر مکه» (لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ). (۱)

«شهری که تو ساکن آن هستی» (وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ).

گرچه، در این آیات، نام «مکه» صریحاً نیامده است، ولی با توجه به «مکی» بودن سوره از یکسو، و اهمیت فوق العاده این شهر مقدس از سوی دیگر، پیدا است: منظور همان «مکه» است، و اجماع مفسران نیز بر همین است.

البته، شرافت و عظمت سرزمین «مکه» ایجاب می کند، خداوند به آن سوگند یاد نماید؛ چرا که نخستین مرکز توحید و عبادت پروردگار در اینجا ساخته شده، و انبیای بزرگ، گرد این خانه طواف کرده اند، ولی جمله «وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» مطلب تازه ای در بر دارد، می گوید: این شهر به خاطر وجود پر فیض و

پر برکت تو، چنان عظمتی به خود گرفته که شایسته این سوگند شده است.

و حقیقت همین است که: ارزش سرزمین ها به ارزش انسان های مقیم در آن است، مبدا کفار «مکه» تصور کنند اگر قرآن به این سرزمین قسم یاد می کند، برای

۱ - «لا» در اینجا «زائده» است و برای تأکید آمده، البته طبق تفسیر دیگری احتمال دارد «لا» نافی باشد (در این زمینه توضیح بیشتری در آغاز سوره قیامت نیز داده شده است).

وطن آنها و یا کانون بت هایشان اهمیت قائل شده است، نه، چنین نیست، تنها ارزش این شهر (گذشته از سوابق تاریخی خاص آن) به خاطر وجود ذی جود بنده خاص خدا محمد (صلی الله علیه وآله) است.

ای «کعبه» را ز یمن قدوم تو صد شرف! وی «مروه» را ز مقدم پاک تو صد «صفا»
«بطحا»، ز نور طلعت تو، یافته، فروغ *** «یثرب»، ز خاک تو با، رونق و نوا
در اینجا تفسیر دیگری نیز وجود دارد و آن این که: «من به این شهر مقدس سوگند یاد نمی کنم، در حالی که احترام تو را هتک کرده اند، و جان و مال و عرضت را حلال و مباح شمرده اند».

و این توبیخ و سرزنش شدیدی است نسبت به کفار قریش، که آنها خود را خادمان، و حافظان حرم «مکه» می پنداشتند، و برای این سرزمین آنچنان احترامی قائل بودند که، حتی اگر قاتل پدرشان در آنجا دیده می شد در امان بود، حتی می گویند: کسانی که از پوست درختان «مکه» بر می گرفتند و به خود می بستند، به خاطر آن در امان بودند. ولی با این حال، چرا تمام این آداب و سنن در مورد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) زیر پا گذارده شد؟!
چرا هر گونه اذیت و آزار نسبت به او و یارانش روا می داشتند، و حتی خونشان را مباح می شمردند؟!

این تفسیر در حدیثی، از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است. (۱)

پس از آن می افزاید: «و قسم به پدر و فرزندش» (وَالِدَ وَا وَلَدَ).

در این که منظور از این «پدر» و «فرزند» کیست؟ تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند: نخست این که: منظور از «والد» ابراهیم خلیل (علیه السلام) و از «ولد» اسماعیل ذبیح (علیه السلام) است و با توجه به این که در آیه قبل، به شهر «مکه» سوگند یاد شده و می دانیم ابراهیم (علیه السلام) و فرزندش، بنیانگذار «کعبه» و شهر «مکه» بودند، این تفسیر بسیار مناسب به نظر می رسد، به خصوص این که: عرب جاهلی نیز برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) و فرزندش اهمیت فوق العاده ای قائل بود، و به آنها افتخار می کرد و بسیاری از آنها نسب خود را به آن دو می رساندند.

دیگر این که: منظور آدم و فرزندانش می باشد.

سوم این که: منظور آدم و پیامبرانی هستند که از دودمان او برخاسته اند.

و چهارم این که: منظور سوگند به هر پدر و فرزندی است؛ چرا که مسأله تولد و بقاء نسل انسانی در طول ادوار مختلف، از شگفت انگیزترین بدایع خلقت است، و خداوند مخصوصاً به آن سوگند یاد کرده است.

جمع میان این چهار تفسیر نیز، بعید نیست، هر چند تفسیر اول از همه مناسب تر به نظر می رسد.

آن گاه، به چیزی می پردازد که هدف نهائی این سوگندها است، می فرماید: «مسلماً ما انسان را در رنج آفریدیم» (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ).

«کَبَد» به گفته «طبرسی» در «مجمع البیان» در اصل، به معنی «شدت» است، و لذا هنگامی که شیر غلیظ شود «تَكَبَّدَ اللَّبَنُ» می گویند.

ولی، به گفته «راغب» در «مفردات»، «کَبَد» (بر وزن حسد) به معنی دردی است که عارض «کَبَد» (جگر سیاه) انسان می شود و سپس، به هر گونه مشقت و

رنج اطلاق شده است.

ریشه این لغت هر چه باشد، مفهوم فعلی آن همان رنج و ناراحتی است. آری، انسان از آغاز زندگی، حتی از آن لحظه ای که نطفه او در قرارگاه رحم واقع می شود، مراحل زیادی از مشکلات و درد و رنج ها را طی می کند تا متولد شود، و بعد از تولد در دوران طفولیت، و سپس جوانی، و از همه مشکل تر دوران پیری، مواجه به انواع مشقت ها و رنج ها است، و این است طبیعت زندگی دنیا، و انتظار غیر آن داشتن اشتباه است، اشتباه، و به گفته شاعر عرب:

طُبِعَتْ عَلَى كَدِيرٍ وَأَنْتَ تُرِيدُهَا صَفْوًا عَنِ الْأَقْدَارِ وَالْأَكْدَارِ؟
وَمُكَلِّفُوا الْأَيَّامَ ضِدًّا طِبَاعِهَا *** مَتَطَلَّبٌ فِي الْمَاءِ حَذْوَةُ نَارٍ!

«طبیعت جهان بر کدورت است و تو می خواهی * از هر گونه کدورت و ناپاکی پاک باشد؟ هر کس دوران جهان را بر ضد طبیعتش بطلبد * همچون کسی است که در میان امواج آب، شعله آتش جستجو می کند!» (۱)

نگاهی به زندگی انبیاء و اولیاء الله نیز نشان می دهد، زندگی این گل های سرسبد آفرینش نیز، با انواع ناملائمات و درد و رنج ها قرین بود، هنگامی که دنیا برای آنها چنین باشد، وضع برای دیگران روشن است.

و اگر افراد یا جوامعی را می بینیم که، به ظاهر درد و رنجی ندارند یا بر اثر مطالعات سطحی ما است، و لذا وقتی نزدیکتر می شویم، به عمق درد و رنج های همین صاحبان زندگی مرفه آشنا می گردیم، و یا این که: برای مدتی محدود و زمانی استثنائی است که قانون کلی جهان را بر هم نمی زنند.

و در آیه بعد می فرماید: «آیا این انسان گمان می کند هیچ کس قادر نیست بر او دست بیابد؟»
(أُيَحْسَبُ أَنَّ كُنْ يَقْدِرُ عَلَيْهِ أَحَدٌ). (۱)

اشاره به این که: آمیختگی زندگی انسان با آن همه درد و رنج، دلیل بر این است که او قدرتی ندارد.

ولی، او بر مرکب غرور سوار است، و هر کار خلاف، گناه، جرم و تجاوزی را مرتکب می شود، گوئی خود را در امن و امان می بیند، و از قلمرو مجازات الهی بر کنار تصور می کند، هنگامی که به قدرت می رسد، تمام احکام الهی را زیر پا می گذارد، و مطلقاً خدا را بنده نیست، آیا به راستی چنین می پندارد که از چنگال مجازات پروردگار رهائی می یابد، چه اشتباه بزرگی!

این احتمال نیز داده شده: منظور ثروتمندانی هستند که می پنداشتند احدی توانائی ندارد ثروت آنها را بگیرد.

و نیز گفته شده: منظور کسانی هستند که معتقد بودند: احدی آنها را در برابر اعمالشان بازخواست نمی کند.

ولی آیه، مفهوم جامعی دارد که، ممکن است همه این تفسیرها را شامل شود.
بعضی گفته اند: آیه فوق، اشاره به مردی است از قبیله «جمح» که «ابو الاسد» نامیده می شد، او به قدری نیرومند بود که، روی یک قطعه چرم می نشست، ده نفر می خواستند آن را از زیر پای او بکشند، نمی توانستند، چرم پاره پاره می شد و او از جا تکان نمی خورد! (۲)
ولی، نظر داشتن آیه به چنین فرد یا افراد مغروری، مانع از عمومیت مفهوم

۱ - «أَنَّ» در این جمله «مخففه از مثقله» است، و در تقدیر «أَنَّ كُنْ يَقْدِرُ عَلَيْهِ أَحَدٌ» می باشد.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۳.

آن نیست.

سپس، در ادامه همین سخن می فرماید: «او می گوید من مال زیادی را تباه کردم» (يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا كُبَدًا).

اشاره به کسانی است که، وقتی به آنها پیشنهاد صرف مال در کار خیری می کردند، از روی غرور و نخوت می گفتند: ما بسیار در این راه ها صرف کرده ایم، در حالی که چیزی برای خدا اتفاق نکرده بودند، و اگر اموالی به این و آن داده بودند، برای تظاهر و ریا کاری و اغراض شخصی بوده است.

بعضی نیز گفته اند: آیه اشاره است به کسانی که اموال زیادی در دشمنی با اسلام و پیامبر(صلی الله علیه وآله) و توطئه های ضد اسلامی صرف کرده بودند، و به آن افتخار می کردند، همان گونه که در حدیثی آمده است: در روز «جنگ خندق» هنگامی که علی(علیه السلام) «اسلام» را به «عمر بن عبدود» عرضه نمود، او در پاسخ گفت: فَأَيْنَ مَا أَنْفَقْتُ فِيكُمْ مَالًا كُبَدًا: «پس آن همه اموالی که بر ضد شما مصرف کردم چه می شود؟!» (۱)

بعضی نیز گفته اند: آیه ناظر به بعضی از سران «قریش» مانند «حارث بن عامر» است که مرتکب گناهی شده بود، راه نجات را از پیامبر(صلی الله علیه وآله) سؤال کرد، حضرت دستور کفاره به او داد. او گفت: «اموال من از آن روز که وارد دین اسلام شدم، در کفارات و نفقات نابود شد»! (۲)

جمع میان هر سه تفسیر نیز بی مانع است، هر چند تفسیر اول تناسب بیشتری با آیه بعد دارد.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۸۰، حدیث ۱۰.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۳.

تعبیر به «أَهْلَكْتُ» اشاره به این است که: اموال او در حقیقت نابود شده و بهره ای عائدش نمی شود.

«لَبَدَ» (بر وزن لغت) به معنی شیء متراکم و انبوه است، و در اینجا به معنی مال فراوان است.

و می افزاید: «آیا گمان می کند هیچ کس او را ندیده و نمی بیند؟! (أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ). او از این حقیقت غافل است که: خداوند نه فقط ظواهر اعمال او را در خلوت و جمع می بیند، بلکه، از اعماق قلب و روح او نیز آگاه است، و از نیات او با خبر، مگر ممکن است خدائی که وجود بی انتهایش به همه چیز احاطه دارد، چیزی را نبیند و نداند؟! این غافلان بی خبرند که بر اثر جهل و ناآگاهی، خود را از مراقبت دائمی پروردگار بر کنار می پندارند.

آری، خدا می داند این اموال را از کجا به دست آورده؟ و در چه راهی مصرف کرده است؟! در حدیثی از «ابن عباس» نقل شده است: «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه وآله) فرمود: لَا تَزُولُ قَدَمَا الْعَبْدِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعَةٍ: عَنْ عُمْرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ؟ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ جَمَعَهُ، وَ فِيمَا ذَا أَنْفَقَهُ؟ وَ عَنْ عَمَلِهِ مَاذَا عَمِلَ بِهِ؟ وَ عَنْ حُبِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ:

«در قیامت هیچ بنده ای قدم از قدم بر نمی دارد تا از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی آن را فانی کرده؟ و از مالش که از کجا جمع آوری نموده؟ و در چه راه مصرف کرده است؟ و از عملش که چه کاری انجام داده؟ و از محبت ما اهل بیت»! (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۴ - شبیه همین معنی در تفسیر «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۳۵ نیز آمده است.

کوتاه سخن این که: چگونه انسان مغرور می شود، و ادعای قدرت می کند؟ در حالی که زندگی او با درد و رنج عجین است، «اگر مالی دارد به شبی است، و اگر جانی دارد به تبی است»!

وانگهی، چگونه ادعا می کند: من اموال فراوانی در راه خدا انفاق کرده ام، در حالی که او از نیتش آگاه است، هم کیفیت تحصیل آن اموال نامشروع را می داند، و هم چگونگی صرف کردن ریاکارانه و مغرضانه آن را.

۸ أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ

۹ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ

۱۰ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ

ترجمه:

۸ - آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟

۹ - و یک زبان و دو لب؟!

۱۰ - و او را به راه خیر و شرّ هدایت کردیم.

تفسیر:

نعمت چشم و زبان، و هدایت

در تعقیب آیات گذشته، که سخن از غرور و غفلت انسان های طغیانگر می گفت، در آیات مورد بحث، بخشی از مهمترین نعمت های مادی و معنوی الهی را بر این انسان می شمرد، تا از یکسو، غرور و غفلت او را بشکنند.

و از سوی دیگر، وادار به تفکر در خالق این نعمت ها کند، و با تحریک حس شکرگزاری در درون جاننش، او را به سوی معرفت خالق سوق دهد.

نخست می فرماید: «آیا ما برای این انسان دو چشم قرار ندادیم؟! (أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ).

«و یک زبان و دو لب؟! (وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ).

«و او را به خیر و شرّ آگاه کردیم، و هدایت نمودیم» (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ).
به این ترتیب، در این چند جمله کوتاه، به سه نعمت مهم مادی و یک نعمت بزرگ معنوی که همه از عظیمترین نعمت های الهی است اشاره نموده است: نعمت چشم ها، و زبان، و لب ها، از یکسو.

و نعمت هدایت و معرفت خیر و شرّ از سوی دیگر.
(توجه داشته باشید «نَجْد» در اصل به معنی مکان مرتفع است در مقابل «تهامه» که به سرزمین های پست گفته می شود، یا به تعبیر دیگر «بلند بوم» و «پست بوم» است، و در اینجا کنایه از خیر و شرّ و مسیر سعادت و شقاوت است). (۱)
در اهمیت نعمت های فوق همین بس که:

«چشم»، مهمترین وسیله ارتباط انسان با جهان خارج است، شگفتی های چشم، به اندازه ای است که، به راستی انسان را به خضوع در مقابل خالق آن وامی دارد، طبقات هفتگانه چشم که به نام های صلیبه (قرنیه) مشیمیه، عنیه، جلدیه، زلالیه، زجاجیه، و شبکیه نامیده شده، هر کدام ساختمان عجیب، ظریف و شگفت انگیزی دارد که، قوانین فیزیکی و شیمیایی مربوط به نور و آئینه ها به دقیقترین وجهی در آنها رعایت شده، به طوری که پیشرفته ترین دوربین های دقیق عکاسی در برابر آن، موجود بی ارزشی است، و به راستی، اگر در تمام دنیا جز انسان، و در تمام وجود انسان جز چشم، چیز دیگری نبود، مطالعه شگفتی هایش برای شناخت علم و قدرت عظیم پروردگار کافی بود.

و اما «زبان»، مهمترین وسیله ارتباط انسان با انسان های دیگر و نقل و مبادله

۱ - این تفسیر در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده (مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث) و این که بعضی آن را به دو پستان مادر که برآمدگی سینه ها است! تفسیر کرده اند بسیار بعید است، ضمناً تعبیر به «نَجْد» در مورد خیر به خاطر عظمت آن است و در مورد شرّ از باب تغلیب است.

اطلاعات و معلومات از قومی به قوم دیگر، و از نسلی به نسل دیگر است، و اگر این وسیله ارتباطی نبود، هرگز انسان نمی توانست تا این حد در علم و دانش و تمدن مادی و مسائل معنوی ترقی کند.

و اما «لب ها»، اولاً - نقش مؤثری در تکلم دارند؛ چرا که بسیاری از مقاطع حروف به وسیله لب ها ادا می شود.

از این گذشته، لب ها کمک زیادی به جویدن غذا، حفظ رطوبت دهان، و نوشیدن آب می کند و اگر نبودند، خوردن و آشامیدن انسان، و حتی منظره چهره او بر اثر جریان آب دهان به بیرون، و عدم قدرت بر اداء بسیاری از حروف، وضع اسف انگیزی داشت.

و از آنجا که درک حقایق در درجه اول، با چشم و زبان است.

به دنبال اینها به وجود «عقل» و «هدایت عقلانی و فطری» اشاره می کند، تعبیر آیه، «هدایت تشریعی» را که به وسیله انبیاء و اولیاء انجام می گیرد نیز شامل می شود.

آری، او هم «دیده بینا» و «آفتاب» را در اختیار انسان گذارده، و هم «راه و چاه» را به او نشان داده، «تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش را».

و با این همه چراغ فروزان که فرا راه او قرار داده است اگر از بیراهه می رود، باید گفت: «بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش»!

جمله: وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ: «ما او را از راه خیر و شر آگاه کردیم» علاوه بر این که مسأله اختیار و آزادی اراده انسان را بیان می کند، با توجه به این که: «نَجْد» مکان مرتفع است، اشاره به این است که: پیمودن راه خیر، خالی از مشکلات، زحمت و رنج نیست، همان گونه که بالا رفتن از زمین های مرتفع مشکلاتی دارد، حتی پیمودن راه شر نیز مشکلاتی دارد، چه بهتر که انسان با سعی و تلاشش راه

خیر را برگزیند.

اما در عین حال، انتخاب راه، با خود انسان است، او است که می تواند چشم و زبان را در مسیر حلال یا حرام به گردش درآورد، و از دو جاده «خیر» و «شر» هر کدام را بخواهد، برگزیند.

لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: خداوند متعال به فرزندان آدم می گوید: يَا بَنَ آدَمَ! اِنْ نَزَعَكَ لِسَانُكَ فِيمَا حَرُمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ اَعْتُكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَتَيْنِ فَأُطْبِقْ، وَ اِنْ نَزَعَكَ بَصَرُكَ اِلَى بَعْضِ مَا حَرُمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ اَعْتُكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَتَيْنِ فَأُطْبِقْ...:

«ای فرزند آدم! اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند، من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام، لب را فروبند، و اگر چشمت بخواهد تو را به سوی حرام ببرد، من پلک ها را در اختیار تو قرار داده ام، آنها را فرو بند!...» (۱)

و به این ترتیب، خداوند وسائل کنترل این نعمت های بزرگ را نیز، در اختیار بشر قرار داده و این یکی دیگر از الطاف بزرگ او است.

جالب این که: آیات فوق در مورد زبان، اشاره به لب ها شده، اما در مورد چشم ها، اشاره به پلک ها نشده است، و این ظاهراً به دو علت است:

یکی این که: نقش لب ها برای سخن گفتن و غذا خوردن و سایر جهات به مراتب بیش از پلک ها در مورد چشم است.

و دیگر این که: کنترل زبان از کنترل چشم به مراتب مهم تر و سرنوشت سازتر است.

نکته ها:

۱ - شگفتی های چشم

چشم را معمولاً به یک دستگاه دوربین عکاسی تشبیه می کنند، که با عدسی بسیار ظریف خود، از صحنه های مختلف عکسبرداری می کند، عکس هائی که به جای فیلم روی «شبکیه چشم» منعکس می شود، و از آنجا به وسیله اعصاب بینائی به مغز منتقل می گردد. این دستگاه عکسبرداری فوق العاده ظریف و دقیق، در شبانه روز ممکن است هزاران هزار عکس از صحنه های مختلف بردارد، ولی از جهات زیادی قابل مقایسه حتی با پیشرفته ترین دستگاه های عکسبرداری و فیلمبرداری نیست، زیرا:

۱ - دریچه تنظیم نور (دیاфраگم) در این دستگاه، که همان «مردمک چشم» است، به طور خودکار در برابر نور تغییر شکل داده، در مقابل نور قوی تنگ تر و در مقابل نور ضعیف گشادتر می شود، در حالی که دستگاه های عکاسی را باید به وسیله اشخاص تنظیم کرد.

۲ - عدسی چشم بر خلاف تمام عدسی هائی که در دوربین های عکاسی دنیا به کار رفته، دائماً تغییر شکل می دهد، به طوری که گاه قطر آن $\frac{1}{5}$ میلیمتر است و گاه تا ۸ میلیمتر می رسد! تا آماده عکسبرداری از صحنه های دور و نزدیک شود، و این کار به وسیله عضلاتی که اطراف عدسی را گرفته اند، و آن را می کشند یا رها می کنند، انجام می شود، به طوری که یک عدسی چشم به تنهایی کار صدها عدسی را انجام می دهد!

۳ - این دستگاه عکاسی در چهار جهت مختلف حرکت می کند، و می تواند به کمک عضلات چشم، به هر طرف حرکت کرده و فیلمبرداری کند.

۴ - نکته مهم دیگر اینجا است که: در دوربین های عکاسی باید فیلم ها را عوض کنند، و یک حلقه فیلم که تمام شد، باید حلقه دیگری جای آن بگذارند، اما چشم های انسان در تمام طول عمر فیلمبرداری می کند، بی آن که چیزی از آن عوض شود، این، به خاطر آن است که، در قسمت «شبکیه چشم» که تصویرها روی آن منعکس می شود، دو رقم سلول وجود دارد، سلول های «مخروطی» و «استوانه ای» که دارای ماده بسیار حساسی در برابر نور است، و با کمترین تابش نور تجزیه می شود و امواجی به وجود می آورد که به مغز منتقل، و بعداً اثر آن زائل می شود، و شبکیه مجدداً آماده فیلمبرداری جدید خواهد شد.

۵ - دوربین های عکاسی از موادی بسیار محکم ساخته شده است، ولی دستگاه عکاسی چشم به قدری ظریف و لطیف است که، با مختصر چیزی خراش می یابد و به همین جهت در محفظه محکم استخوانی قرار گرفته، اما در عین ظرافت، از آهن و فولاد بسیار پر دوام تر است.

۶ - مسأله «تنظیم نور» برای فیلمبرداران و عکاسان مسأله بسیار مهمی است، و برای این که تصویرها روشن باشد گاهی لازم است چندین ساعت مشغول تنظیم نور و مقدمات آن باشند، در حالی که چشم در هر شرائطی از نور قوی، متوسط و ضعیف، حتی در تاریکی، به شرط آن که نور بسیار کمی در آنجا باشد، عکسبرداری می کند، و این از عجایب چشم است.

۷ - گاهی ما از روشنائی به تاریکی می رویم، و یا لامپ های برق دفعتاً خاموش می شود، در آن لحظه، مطلقاً چیزی را نمی بینیم، ولی با گذشتن چند لحظه، چشم ما به طور خودکار وضع خود را با آن نور ضعیف تطبیق می دهد، به طوری که وقتی به اطراف خود نگاه می کنیم، تدریجاً اشیاء زیادی را می بینیم و می گوئیم: چشم ما با تاریکی عادت کرد، و این تعبیر عادت که با زبان ساده ادا

می شود، نتیجه مکانیسم بسیار پیچیده ای است که در چشم قرار دارد، و می تواند خود را در زمان بسیار کوتاهی با شرائط جدید تطبیق دهد.

عکس این معنی، به هنگامی که از تاریکی به روشنائی منتقل می شویم نیز صادق است، که در آغاز، چشم ما تحمل نور قوی را ندارد، ولی بعد از چند لحظه خود را با آن تطبیق می دهد و به اصطلاح عادت می کند، این امور هرگز در دستگاه های فیلمبرداری وجود ندارد.

۸ - دستگاه های فیلمبرداری از فضای محدودی می توانند فیلم تهیه کنند، در حالی که چشم انسان تمام نیم دایره افق را که در مقابل او قرار دارد می بیند، و به تعبیر دیگر، ما تقریباً ۱۸۰ درجه، دایره اطراف خود را می بینیم، در حالی که هیچ دستگاه عکاسی چنین نیست.

۹ - از مطالب عجیب و جالب این که: دو چشم انسان که هر کدام دستگاه مستقلی است، چنان تنظیم شده، که عکس های حاصل از آنها درست روی یک نقطه می افتد، به طوری که اگر کمی این تنظیم به هم بخورد، انسان با دو چشمش جسم واحد را دو جسم می بیند! همان گونه که در اشخاص «احول» (دو بین) این معنی مشاهده می شود.

۱۰ - نکته جالب دیگر این که: تمام صحنه هایی که چشم از آن عکسبرداری می کند، به طور وارونه روی شبکیه چشم می افتد، در حالی که ما هیچ چیز را وارونه نمی بینیم، این به خاطر عادت کردن چشم، و حفظ نسبت اشیاء با یکدیگر می باشد.

۱۱ - سطح چشم باید دائماً مرطوب باشد، به طوری که اگر چند ساعتی خشک شود، ضربه شدیدی بر آن وارد می گردد، این رطوبت دائمی از غده های اشک تأمین می شود، که از یکسو وارد چشم شده، و از رگ های بسیار باریک و

ظریفی که در گوشه چشمان قرار دارد بیرون می رود، و به بینی ها منتقل می شود، و بینی را نیز مرطوب می کند.

اگر غده های اشک بخشد، چشم، به خطر می افتد و حرکت پلک ها غیر ممکن می شود، و اگر بیش از حد فعالیت کند، دائماً اشک بر صورت جاری می شود، یا اگر راه باریک فاضلاب چشم بسته شود، باید دائماً دستمالی به دست داشته باشیم، آب های زیادی را از صورت خشک کنیم و چه دردسر بزرگی است.

۱۲ - ترکیب اشک (آب چشم)، ترکیب پیچیده ای است، و از بیش از ده عنصر تشکیل می یابد، که در مجموع بهترین و مناسب ترین مایع برای نگهداری چشم است.

کوتاه سخن این که: عجائب چشم به قدری زیاد است که، باید روزها نشست، درباره آن سخن گفت، کتاب ها نوشت، و با تمام اینها، ماده اصلی آن را که می نگریم، تقریباً یک تکه پیه بیشتر نیست!

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در آن سخن پرمایه اش می فرماید: اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ، وَ يَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ، وَ يَسْمَعُ بِعَظْمٍ، وَ يَتَنَفَّسُ مِنْ حَرَمٍ!

«شگفتا از این انسان که با یک قطعه پیه می بیند، با قطعه گوشتی سخن می گوید، با استخوانی می شنود، و از شکافی نفس می کشد!» (و این کارهای بزرگ حیاتی را با این وسائل کوچک انجام می دهد). (۱)

۲ - شگفتی های زبان

«زبان» نیز به نوبه خود، از اعضاء بسیار شگفت انگیز بدن انسان است، و

وظائف سنگینی بر عهده دارد، علاوه بر این که کمک مؤثری به بلع غذا می کند، در جویدن نیز، نقش مهمی دارد، مرتباً لقمه غذا را به زیر چکش دندان ها هل می دهد! و این کار را به قدری ماهرانه انجام می دهد که، خود را از ضربات دندان دور نگه می دارد، در حالی که دائماً کنار آن و چسبیده به آن است!

گاه، ندرتاً هنگام جویدن غذا، زبان خود را جویده ایم، فریاد ما بلند شده، و فهمیده ایم اگر آن مهارت در زبان نبود، چه بر سر ما می آمد؟!

در ضمن، بعد از خوردن غذا، فضای دهن و دندان ها را رُفت و روب و تمیز می کند. و از این کارها مهمتر، مسأله سخن گفتن است که با حرکات سریع، منظم و پی در پی و حرکت کردن در جهات ششگانه انجام می گیرد.

جالب این که: خداوند برای حرف زدن و تکلم، وسیله ای در اختیار انسان ها قرار داده، که بسیار سهل و آسان و در دسترس همه است، نه خستگی می آورد، نه ملالی حاصل می شود، و نه هزینه ای دارد.

و از آن عجیب تر، استعداد تکلم در انسان است، که در روح آدمی به ودیعت گذارده، و انسان می تواند جمله بندی های زیادی را در بی نهایت شکل مختلف برای تعبیر از مقاصد فوق العاده متنوع خود انجام دهد.

و باز از آن مهمتر، استعداد وضع لغات مختلف است، که با مطالعه هزاران زبان که در دنیا موجود است، اهمیت آن آشکار می شود راستی «الْعَظْمَةُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»!

۳ - هدایت به «نجدین»

«نَجْد» چنان که گفتیم، به معنی بلندی یا سرزمین بلند است، و در اینجا

منظور راه «خیر» و راه «شر» است. در حدیثی، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: یا أَيُّهَا النَّاسُ! هُمَا نَجْدَانِ: نَجْدُ الْخَيْرِ وَ نَجْدُ الشَّرِّ، فَمَا جُعِلَ نَجْدُ الشَّرِّ أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنْ نَجْدِ الْخَيْرِ:

«ای مردم! دو سرزمین مرتفع وجود دارد: سرزمین خیر، و سرزمین شر، و هرگز سرزمین شر نزد شما محبوب تر از سرزمین خیر قرار داده نشده است».(۱)

بدون شک، «تکلیف» و مسئولیت، بدون «شناخت و آگاهی» ممکن نیست، و خداوند طبق آیه فوق، این آگاهی را در اختیار انسان ها قرار داده است.

این آگاهی از سه طریق انجام می گیرد:

از طریق ادراکات عقلی و استدلال.

از طریق فطرت و وجدان بدون نیاز به استدلال.

و از طریق وحی و تعلیمات انبیا و اوصیاء.

و آنچه را مورد نیاز بشر در پیمودن مسیر تکامل است، خداوند به یکی از این سه طریق یا در بسیاری از موارد با هر سه طریق به او تعلیم کرده است.

قابل توجه این که: در این حدیث تصریح شده که، پیمودن یکی از این دو راه بر طبع آدمی آسان تر از دیگری نیست، و این در حقیقت تصور عمومی را که انسان تمایل بیشتری به شرور دارد و پیمودن راه شرّ برای او آسان تر است، نفی می کند.

و به راستی، اگر تربیت های غلط و محیط های فاسد نباشد، عشق و علاقه انسان به نیکی ها بسیار زیاد است، و شاید تعبیر به نَجْد: «سرزمین مرتفع» در مورد نیکی ها به خاطر همین است؛ زیرا زمین های مرتفع، هوای بهتر و جالب تری دارند و در مورد شرور از باب تغلب است.

بعضی نیز گفته اند: این تعبیر، اشاره به ظهور و بروز و آشکار بودن راه خیر و شرّ است، همان گونه که یک سرزمین مرتفع، کاملاً نمایان است. (۱)

۱ - همان گونه که به «ماه» و «خورشید»، «قمران» گفته می شود.

- ۱۱ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ
- ۱۲ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ
- ۱۳ فَكُ رَقَبَةً
- ۱۴ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ
- ۱۵ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ
- ۱۶ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ
- ۱۷ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ
- ۱۸ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ
- ۱۹ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ
- ۲۰ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ

ترجمه:

- ۱۱ - ولی او از آن گردنه مهم نگذشت.
- ۱۲ - و تو چه می دانی آن گردنه چیست؟!
- ۱۳ - آزاد کردن برده ای.
- ۱۴ - یا غذا دادن در روز گرسنگی.
- ۱۵ - یتیمی از خویشاوندان.
- ۱۶ - یا مستمندی خاک نشین را.
- ۱۷ - سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به شکیبائی و رحمت

توصیه می کنند!

۱۸ - آنها «اصحاب الیمین» اند (که نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند)!

۱۹ - و کسانی که آیات ما را انکار کرده اند افرادی شومند (که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می شود).

۲۰ - بر آنها آتشی است فرو بسته (که راه فراری از آن نیست)!

تفسیر:

گردنه صعب العبور!

به دنبال ذکر نعمت های بزرگی که در آیات قبل آمده بود، در آیات مورد بحث، بندگان ناسپاس را مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد، که چگونه با داشتن آن همه وسائل سعادت، راه نجات را نپیموده اند، نخست می فرماید:

«این انسان ناسپاس از آن گردنه بزرگ بالا نرفت» (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ). (۱)

در این که منظور از «عقبه» در اینجا چیست؟ آیات بعد آن را تفسیر می کند.

می فرماید: «تو نمی دانی آن گردنه چیست؟» (وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ).

۱ - ظاهر این است «لا» در این جمله «نافیه» و «خبریه» است، و این که بعضی آن را به معنی نفرین و یا استفهامیه دانسته اند، بسیار بعید به نظر می رسد، تنها اشکالی که در اینجا وجود دارد این است: «لا» هنگامی که بر سر فعل ماضی در آید غالباً تکرار می شود، همان طور که در آیه ۳۱ سوره «قیامت» می خوانیم: فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى: «نه صدقه داد و نه نماز گذارد»، در حالی که در آیه مورد بحث تکرار نشده.

ولی چنان که مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» آورده، گاه بدون تکرار نیز استعمال می شود. «فخر رازی» و «قرطبی» در تفسیرهای خود از بعضی از بزرگان ادبیات عرب نقل کرده اند که اگر «لا» به معنی «لَمْ» باشد تکرار لازم نیست، این احتمال را نیز داده اند که در اینجا در تقدیر تکرار شده: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَلَا فَكُّ رَقَبَةٍ وَلَا أَطْعَمَ فِي يَوْمٍ مَسْغَبَةً».

«آزاد کردن برده است» (فَكَرُّ رَقَبَةٍ).

«یا اطعام کردن در روز گرسنگی» (أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ).

«یتیمی از خویشاوندان را» (يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ).

«یا مستمندی به خاک افتاده را» (أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ).

به این ترتیب، این گردنه صعب العبور را که انسان های ناسپاس هرگز خود را برای گذشتن از آن آماده نکرده اند، مجموعه ای است از اعمال خیر، که عمدتاً بر محور خدمت به خلق، کمک به ضعیفان و ناتوان ها دور می زند، و نیز مجموعه ای از عقائد صحیح و خالص است که در آیات بعد به آن اشاره شده.

و به راستی، گذشتن از این گردنه با توجه به علاقه شدیدی که غالب مردم به مال و ثروت دارند، کار آسانی نیست.

اسلام و ایمان با ادعا و گفتار حاصل نمی شود، بلکه در برابر هر فرد مسلمان و مؤمن، گردنه های صعب العبوری است که باید از آنها، یکی بعد از دیگری به حول و قوه الهی، و با استمداد از روح ایمان و اخلاص بگذرد.

بعضی، «عقبه» را در اینجا به معنی هوای نفس تفسیر کرده اند، که جهاد با آن را پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) طبق حدیث معروف، «جهاد اکبر» نامید.

البته، با توجه به این که خود آیات، «عقبه» را در اینجا تفسیر کرده، باید مراد از این تفسیر چنین باشد که: گردنه اصلی، «گردنه هوای نفس» است، و اما آزاد کردن بردگان، و اطعام مسکینان، مصداق های روشنی از مبارزه با آن محسوب می شود.

بعضی دیگر از مفسران گفته اند: منظور از این «عقبه» گردنه صعب العبوری است در قیامت، همانطور که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است:
 إِنَّ أَمَامَكُمْ عَقْبَةً كَوْوُوداً لَا يَجُوزُهَا الْمُتَّقِلُونَ، وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أُخَفِّفَ عَنْكُمْ لِيَتْلِكَ الْعَقْبَةُ! «پیش روی شما گردنه صعب العبوری است که سنگین باران از آن نمی گذرند، و من می خواهم بار شما را برای عبور از این گردنه سبک کنم!» (۱)

البته، این حدیث که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده، به عنوان تفسیر آیه مورد بحث نیست، ولی مفسران از آن چنین برداشتی کرده اند، و این برداشت با توجه به تفسیری که صریحاً در خود آیات آمده مناسب به نظر نمی رسد، مگر این که منظور این باشد: گردنه های صعب العبور قیامت، تجسمی است از طاعات سخت و سنگین این جهان و گذشتن از آنها فرع بر گذشتن از اینها است (دقت کنید).

قابل توجه در اینجا، تعبیر به «اِفْتَحَمَ» از ماده «اِفْتَحَمَ» است که در اصل، به معنی ورود در کار سخت و خوفناک (۲) یا دخول و گذشتن از چیزی با شدت و مشقت است (۳) و این نشان می دهد گذشتن از این گردنه، کار آسانی نیست، و تأکیدی است بر آنچه در آغاز سوره آمده، که فرمود: «ما انسان را در درد و رنج آفریدیم» هم زندگی او توأم با رنج است و هم اطاعت فرمان پروردگار، توأم با مشکلات می باشد.

در سخنی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ: «بهشت در میان ناملائمات پیچیده شده و دوزخ در لابلای شهوات» (۴).

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۵.

۲ - «مفردات راغب».

۳ - تفسیر «کشاف».

۴ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۷۶.

در آیه بعد، در ادامه تفسیری که برای این گردنه صعب العبور بیان فرموده، می افزاید: «سپس از کسانی بوده باشد که ایمان آورده، و یکدیگر را به صبر و استقامت و ترحم و عطوفت توصیه می کنند» (ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ).

به این ترتیب، کسانی از این گردنه سخت عبور می کنند که، هم دارای ایمان هستند، هم اخلاق والائی همچون دعوت به صبر و عواطف انسانی دارند، و هم اعمال صالحی همچون آزاد کردن بردگان، اطعام یتیمان و مسکینان انجام داده اند.

یا به تعبیر دیگر: در سه میدان ایمان، اخلاق و عمل گام بگذارند و سر بلند و سرفراز بیرون آیند، اینها هستند که می توانند از آن گردنه صعب العبور بگذرند.

تعبیر به «ثُمَّ» (بعد) همیشه به معنی تأخیر زمانی نیست، تا لازمه این سخن آن باشد که اول اطعام و انفاق کنند، و بعد ایمان آورند، بلکه، در این گونه موارد

– همان گونه که جمعی از مفسران تصریح کرده اند – برای بیان برتری مقامی است؛ چرا که مسلماً رتبه ایمان، و توصیه به صبر و مرحمت، بالاتر از کمک به نیازمندان است، بلکه اعمال صالح از آن ایمان و اخلاق سرچشمه می گیرد و ریشه همه آنها را باید در اعتقادات و خلیات عالی جستجو کرد.

بعضی نیز احتمال داده اند: «ثُمَّ» در اینجا به معنی تأخیر زمانی است؛ چرا که اعمال خیر، گاه سرچشمه گرایش به ایمان می شود، و مخصوصاً در تحکیم مبانی اخلاق مؤثر است؛ زیرا خلق و خوی انسان، نخست به صورت «فعل» است، بعد به صورت «حالت» و سپس «عادت» و بعد از آن به صورت «ملکه» در می آید.

تعبیر به «تَوَاصَوْا» که مفهومش سفارش کردن به یکدیگر است، نکته مهمی در بر دارد، و آن این که: مسائلی همچون صبر و استقامت در طریق اطاعت

پروردگار، مبارزه با هوای نفس، و همچنین تقویت اصل محبت و رحمت، نباید به صورت فردی در جامعه باشد، بلکه باید به صورت یک جریان عمومی در کل جامعه درآید، و همه افراد یکدیگر را به رعایت و حفظ این «اصول» توصیه کنند، تا از این طریق پیوندهای اجتماعی نیز محکم تر شود.

بعضی گفته اند: «صبر» در اینجا اشاره به شکیبائی در اطاعت فرمان خدا و اهتمام به اوامر او است، و «مرحمت» اشاره به محبت نسبت به خلق خدا است، و می دانیم اساس دین را ارتباط با «خالق» و «خلق» تشکیل می دهد، و به هر حال، صبر و استقامت ریشه اصلی هر گونه اطاعت و بندگی و ترک گناه و عصیان است.

و در پایان این اوصاف، مقام صاحبان آن را چنین بیان می کند: «أَنهَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ هَسْتُمْ» (أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمِيمَنَةِ).

و نامه اعمالشان به نشانه مقبول بودن در درگاه پروردگار، به دست راستشان داده می شود. این احتمال نیز داده شده: «مِيمَنَةً» از ماده «یمن» و برکت است، یعنی آنها صاحبان برکتند که وجودشان هم برای خودشان برکت دارد، و هم برای جامعه.

آن گاه به نقطه مقابل این گروه، یعنی آنها که نتوانستند از این گردنه صعب العبور بگذرند، پرداخته، می فرماید: «كَسَانِي كَهَ بِهَ آيَاتِ مَا كَافَرُ شَدْنْدَ اَفْرَادِي شَوْمَ هَسْتُمْ كَهَ نَامَه اَعْمَالُشَانِ بِهَ دَسْتِ چِشَانِ دَادَه مِي شُود» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ). و این نشانه آن است که دستشان از حسنات تهی، و نامه اعمالشان از سیئات

سیاه است.

«مَشْتَمَةٌ» از ماده «شَوَم» نقطه مقابل «مَیْمَنَةٌ» از ماده «یَمَن» است، یعنی این گروه کافر، افرادی شوم و نامیمونند، که هم سبب بدبختی خودشانند، و هم بدبختی جامعه، ولی از آنجا که شوم بودن و خجسته بودن در قیامت به آن شناخته می شود که نامه اعمال افراد در دست چپ، یا در دست راست آنها باشد، بعضی این تفسیر را برای آن پذیرفته اند، به خصوص این که ماده «شَوَم» در لغت به معنی گرایش به چپ نیز آمده است. (۱)

و در آخرین آیه این سوره، اشاره کوتاه و پر معنایی به مجازات گروه اخیر کرده، می فرماید: «بر فراز آنها آتشی است فرو بسته!» که راه فراری از آن نیست (عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ). «مُؤَصَّدَةٌ» از ماده «ایصاد» به معنی بستن در و محکم کردن آن است، ناگفته پیدا است: انسان در اطاقی که هوای آن کمی گرم است می خواهد درها را باز کند، نسیمی بوزد و گرمی هوا را تعدیل کند، حال باید فکر کرد در کوره سوزان دوزخ، هنگامی که تمام درها بسته شود، چه حالی پیدا خواهد شد؟!

نکته ها:

۱ - منظور از «فک رقبة» ظاهراً همان آزاد کردن بردگان و بندگان است.

در حدیثی آمده است: مرد اعرابی خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده، عرض کرد: ای رسول خدا! عملی به من تعلیم کن که مرا داخل بهشت کند، فرمود: **إِنْ كُنْتَ أَقْصَرْتَ الْخُطْبَةَ لَقَدْ أَعْرَضْتَ الْمَسْأَلَةَ**: «اگر چه سخن کوتاهی گفتی، اما مطلب

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۱۲، صفحه ۹۷ و «المنجد»، ماده «شأم».

را به خوبی عرضه داشتی» (یا این که گرچه سخن کوتاهی گفתי، اما مقصود خود را به خوبی بیان کردی).

پس از آن افزود: أُعْتِقِ النَّسَمَةَ وَفُكَّ الرِّقَبَةَ: «بردگان را آزاد کن و گردن ها را (از طوق بردگی) بگشا».

راوی سؤال می کند: مگر این دو، یکی نیست؟

فرمود: نه، منظورم از اول این است که: مستقلاً برده ای را آزاد کنی، و در دوم این که: کمک به پرداخت قیمت آن نمائی تا آزاد شود.

سپس فرمود: وَ أَلْفَى عَلَى ذِي الرَّحْمِ الظَّالِمِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ فَأَطْعِمِ الْجَائِعَ، وَاسْقِ الظَّمْآنَ، وَ أَمُرْ بِالْمَعْرُوفِ، وَ أَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَإِنْ لَمْ تَطُقْ ذَلِكَ فَكُفَّ لِسَانَكَ إِلَّا مِنَ الْخَيْرِ:

«نسبت به خویشاوندانی که به تو ستم کرده و از تو بریده اند، باز گرد (و به آنها نیکی کن) و اگر چنین کاری ممکن نشود، گرسنگان را سیر و تشنگان را سیراب کن، امر به معروف و نهی از منکر نما، و اگر توانائی بر این کار نیز نداری (لا اقل) زبان خود را جز از نیکی بازدار».(۱)

۲ - بعضی از مفسران «فک رقبه» را به معنی آزاد کردن گردن خویش از زیر بار گناهان از طریق توبه، یا آزاد کردن خویش از عذاب الهی از طریق تحمل طاعات دانسته اند، ولی با توجه به آیاتی که بعد از آن آمده و نسبت به یتیم و مسکین توصیه می کند، ظاهراً منظور همان آزاد کردن بردگان است.

۳ - «مَسْغَبَةٌ» از ماده «سَغَبَ» (بر وزن غضب) به معنی «گرسنگی» است بنابراین، «یوم ذی مسغبه» به معنی روز گرسنگی است، گرچه همیشه گرسنگان در جوامع بشری بوده اند، ولی این تعبیر، تأکیدی است بر اطعام گرسنگان در ایام

قحطی و خشکسالی و مانند آن. برای اهمیت این موضوع، و الا اطعام گرسنگان همیشه از افضل اعمال بوده و هست.

در حدیثی، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ أَشْبَعَ جَائِعاً فِي يَوْمٍ سَعَادٌ خَلَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا مَنْ فَعَلَ مِثْلَ مَا فَعَلَ: «کسی که گرسنه ای را در ایام قحطی سیر کند خدا او را در قیامت از دری از درهای بهشت وارد می سازد که هیچ شخص دیگری از آن وارد نمی شود، جز کسی که عملی همانند عمل او انجام داده باشد».(۱)

۴ - «مَقْرَبَةٌ» به معنی قرابت و خویشاوندی است، و تأکید روی یتیمان خویشاوند نیز به خاطر ملاحظه اولویت ها است، و گر نه همه یتیمان را باید اطعام و نوازش نمود، این نشان می دهد: خویشاوندان در مورد یتیمان فامیل خود مسئولیت سنگین تری دارند.

از این گذشته، سوء استفاده هائی که مخصوصاً در آن عصر در این زمینه نسبت به اموال یتیمان خویشاوند می شده، ایجاب می کرده است: هشدار خاصی در مورد این گردنه صعب العبور داده شود.

«ابوالفتوح رازی» معتقد است: «مَقْرَبَةٌ» از ماده «قرابت» نیست، بلکه از ماده «قُرْب» است و اشاره به یتیمانی است که از شدت گرسنگی گوئی پهلوهایشان به هم چسبیده است،(۲) ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد.

۵ - «مَقْرَبَةٌ» مصدر میمی از ماده «ترب» (بر وزن طرب) در اصل از «تراب» به معنی «خاک» گرفته شده، و به کسی می گویند که، بر اثر شدت فقر، خاک نشین شده، باز در اینجا تأکید روی این گونه مسکین ها به خاطر اولویت آنها است و الاً اطعام همه مسکینان از اعمال حسنه است.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۵.

۲ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۱۲، صفحه ۹۶.

در حدیثی آمده است: «امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) هنگامی که می خواست غذا بخورد، دستور می فرمود: سینی بزرگی کنار سفره بگذارند، و از هر غذائی که در سفره بود، از بهترین آنها بر می داشت و در آن سینی می گذاشت، سپس دستور می داد: آنها را برای نیازمندان ببرند، بعد این آیه را تلاوت می فرمود: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةُ...». سپس می افزود: خداوند متعال می دانست که همه قادر بر آزاد کردن بردگان نیستند، راه دیگری نیز به سوی بهشتش قرار داد!». (۱)

خداوند! ما را از چنین عذاب جانگدازی در پناه لطف حفظ کن.
پروردگارا! گذشتن از عقبه هائی که در پیش داریم جز به توفیق تو میسر نیست توفیقت را از ما دریغ مفرما.
بار الها! ما را در صف اصحاب المیمنه جای ده، و با نیکان و ابرار محشور نما.

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره بلد

سوره الشمس

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۱۵ آیه است

محتوای سوره الشمس

این سوره که در حقیقت سوره «تهذیب نفس» و «تطهیر قلوب از ناپاکی ها و ناخالصی ها» است، بر محور همین معنی دور می زند، منتها در آغاز سوره به یازده موضوع مهم از عالم خلقت و ذات پاک خداوند، برای اثبات این معنی که فلاح و رستگاری در گرو تهذیب نفس است، قسم یاد شده، و بیشترین سوگندهای قرآن را به طور جمعی در خود جای داده است. و در پایان سوره، به ذکر نمونه ای از اقوام متمرّد و گردنکش یعنی قوم «ثمود» - که به خاطر ترک تهذیب نفس در شقاوت ابدی فرو رفتند، و خداوند آنها را به مجازات شدیدی گرفتار کرد - می پردازد، و با اشاره کوتاهی به سرنوشت آنها سوره را پایان می دهد. در حقیقت، این سوره کوتاه یکی از مهمترین مسائل سرنوشت ساز زندگی بشر را بازگو می کند، و نظام ارزشی اسلام را در مورد انسان ها مشخص می سازد.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ قَرَأَهَا فَكَأَنَّمَا تَصَدَّقَ بِكُلِّ شَيْءٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ! «هر کس آن را بخواند گوئی به تعداد تمام اشیائی که خورشید و ماه بر آنها می تابد در راه خدا صدقه داده است»! (۱)

و مسلماً این فضیلت بزرگ از آن کسی است که، محتوای بزرگ این سوره کوچک را در جان خود پیاده کند، و تهذیب نفس را وظیفه قطعی خود بداند.

- ۱ وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا
- ۲ وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا
- ۳ وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا
- ۴ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا
- ۵ وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا
- ۶ وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَاهَا
- ۷ وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا
- ۸ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا
- ۹ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا
- ۱۰ وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - سوگند به خورشید و تابندگیش.

۲ - و به ماه هنگامی که بعد از آن در آید.

۳ - و به روز هنگامی که زمین را روشن سازد.

۴ - و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند.

- ۵- و به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده.
- ۶- و به زمین و کسی که آن را گسترانیده.
- ۷- و به جان آدمی و آن کس که آن را منظم ساخته.
- ۸- سپس فجور و تقوا (شرّ و خیرش) را به او الهام کرده است.
- ۹- که هر کس خود را پاک کرده، رستگار شده.
- ۱۰- و آن که خود را با گناه آلوده ساخته، محروم گشته!

تفسیر:

رستگاری بدون تهذیب نفس ممکن نیست

سوگندهای پی در پی و مهمی که در آغاز این سوره آمده، به یک حساب «پازده» سوگند و به حساب دیگر «هفت» سوگند است، و بیشترین تعداد سوگندهای قرآن را در خود جای داده، و به خوبی نشان می دهد: مطلب مهمی در اینجا مطرح است، مطلبی به عظمت آسمان ها و زمین و خورشید و ماه، مطلبی سرنوشت ساز و حیات بخش. نخست، باید به شرح و تفسیر این سوگندها پردازیم، و بعد، به بررسی آن مطلب پر اهمیت، که این همه آوازه ها از او است.

نخست، می فرماید: «به خورشید و گسترش نور آن سوگند» (وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا). همان گونه که قبلاً نیز گفته ایم، سوگندهای قرآن عموماً دو مقصد را تعقیب می کند: نخست، اهمیت مطلبی که سوگند به خاطر آن یاد شده. و دیگر، اهمیت خود امور مورد سوگند؛ چرا که سوگند همیشه به

موضوعات مهم یاد می شود، به همین دلیل، این سوگندها فکر و اندیشه انسان را به کار می اندازد، تا درباره این موضوعات مهم عالم خلقت بیندیشد، و از آنها راهی به سوی خدا بگشاید.

«خورشید» مهمترین و سازنده ترین نقش را در زندگی انسان و تمام موجودات زنده زمینی دارد؛ زیرا علاوه بر این که منبع «نور» و «حرارت» است، و این دو، از عوامل اصلی زندگی انسان به شمار می روند، منابع دیگر حیاتی نیز از آن مایه می گیرند، وزش بادهای، نزول باران ها، پرورش گیاهان، حرکت رودخانه ها و آبشارها، و حتی پدید آمدن منابع انرژی زا، همچون نفت و زغال سنگ، هر کدام اگر درست دقت کنیم به صورتی با نور آفتاب ارتباط دارد، به طوری که اگر روزی این چراغ حیات بخش خاموش گردد، تاریکی و سکوت و مرگ همه جا را فرا خواهد گرفت.

«ضُحی» در اصل به معنی گسترش نور آفتاب است، و این در هنگامی است که خورشید از افق بالا بیاید و نور آن همه جا را فرا گیرد، سپس به آن موقع از روز نیز «ضُحی» اطلاق شده است. تکیه بر خصوص «ضُحی» به خاطر اهمیت آن است؛ چرا که موقع سلطه نور آفتاب بر زمین است.

آن گاه، به سومین سوگند پرداخته، می گوید: «قسم به ماه در آن هنگام که پشت سر خورشید در آید» (وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها).

این تعبیر - چنان که جمعی از مفسران نیز گفته اند: - در حقیقت اشاره به ماه در موقع «بدر کامل» یعنی «شب چهارده» است؛ زیرا ماه در شب چهاردهم، تقریباً مقارن غروب آفتاب سر از افق مشرق بر می دارد، و چهره پر فروغ خود را

ظاهر کرده و سلطه خویش را بر پهنه آسمان تثبیت می کند، و چون از هر زمان جالب تر و پر شکوه تر است، به آن سوگند یاد شده است. این احتمال را نیز داده اند که: تعبیر فوق، اشاره به تبعیت دائمی ماه از خورشید، و اکتساب نور از آن منبع باشد، ولی در این صورت جمله «إِذَا تَلَّاهَا» قید توضیحی می شود. بعضی احتمالات دیگری نیز در تفسیر آیه داده اند که شایان توجه نیست، لذا از ذکر آن خودداری می شود.

و در چهارمین سوگند، می افزاید: «و قسم به روز، هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد» (وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا).

«جَلَّاهَا» از ماده «تَجَلَّى» به معنی اظهار و ابراز است.

در این که ضمیر در «جَلَّاهَا» به چه چیز باز می گردد؟ در میان مفسران گفتگو است، بسیاری آن را به «زمین» یا «دنیا» بر می گردانند (چنان که در بالا گفتیم) درست است که در آیات گذشته سخنی از «زمین» در میان نبوده، ولی از قرینه مقام روشن می شود.

بعضی نیز معتقدند: ضمیر به «خورشید» بر می گردد، یعنی قسم به «روز» هنگامی که «خورشید» را ظاهر می کند، درست است که در حقیقت، خورشید روز را ظاهر می کند، ولی به طور مجازی می توان گفت: روز، خورشید را آشکار کرد، اما تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال، سوگند به این پدیده مهم آسمانی، به خاطر تأثیر فوق العاده آن در زندگی بشر، و تمام موجودات زنده است؛ چرا که روز، رمز حرکت و جنبش و حیات است و تمام تلاش ها و کوشش ها و کوشش های زندگی معمولاً در

روشنائی روز صورت می گیرد.

و در پنجمین سوگند، می فرماید: «قسم به شب، آن هنگام که صفحه زمین (یا خورشید) را بپوشاند» (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا). (۱)

شب با تمام برکات و آثارش، که از یکسو، حرارت آفتاب روز را تعدیل می کند، و از سوی دیگر، مایه آرامش و استراحت همه موجودات زنده است، که اگر تاریکی شب نبود، و آفتاب پیوسته می تابید، آرامشی وجود نداشت؛ زیرا حرارت سوزان آفتاب، همه چیز را نابود می کرد، حتی اگر نظام شب و روز بر خلاف وضع کنونی بود، همین مشکل پیش می آمد.

چرا که می دانیم: کره ماه که شب هایش معادل دو هفته کره زمین است و روزهایش نیز معادل دو هفته، وسط روز، حرارت به حدود سیصد درجه سانتیگراد می رسد، که هیچ موجود زنده ای - که ما می شناسیم - در آن شرائط باقی نمی ماند، و در وسط شب مقدار زیادی زیر صفر می رود، که اگر در آنجا موجود زنده ای باشد، حتماً یخ می زند و نابود می شود.

قابل توجه این که: در آیات سابق، افعال به صورت «ماضی» آمده بود، و در این آیه به صورت مضارع است، این تفاوت تعبیر، ممکن است اشاره به این باشد که: حوادثی همچون ظهور روز و شب، مخصوص زمانی نیست، گذشته و آینده همه را شامل می شود، و لذا بعضی به صورت فعل ماضی، و بعضی به

۱ - در این که ضمیر در «يَغْشَاهَا» به چه چیز باز می گردد؟ باز در اینجا دو نظر است:

یکی این که: به «زمین» بر می گردد؛ چرا که شب همچون پرده ای است که بر صفحه زمین می افتد.

دیگر این که: به «شمس» باز می گردد؛ زیرا شب مانند پرده ای است که بر چهره آفتاب فرو می افتد، البته در این صورت مفهوم مجازی دارد؛ زیرا شب حقیقتاً آفتاب را نمی پوشاند بلکه بعد از غروب آفتاب ظاهر می شود، در حقیقت اگر در آیه قبل ضمیر به «ارض» بر گردد، در اینجا نیز باید چنین باشد و اگر به «شمس» بر گردد، در اینجا نیز همین طور است.

صورت فعل مضارع آمده، تا عمومیت این حوادث را در بستر زمان روشن سازد.

در ششمین و هفتمین سوگند، به سراغ «آسمان» و «خالق آسمان» می رود، می فرماید: «به آسمان و آن کسی که آسمان را بنا کرده سوگند» (وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا). اصل خلقت آسمان با آن عظمت خیره کننده، از شگفتی های بزرگ خلقت است، و بناء و پیدایش این همه کواکب، اجرام آسمانی و نظامات حاکم بر آنها شگفتی دیگر، و از آن مهمتر خالق این آسمان است.

قابل توجه این که: «ما» در لغت عرب، معمولاً برای «موجود غیر عاقل» می آید، و اطلاق آن بر خداوند عالم حکیم تناسبی ندارد، و لذا بعضی ناچار شده اند «ما» را در اینجا «مصدریه» بگیرند، نه «موصوله» و در این صورت، مفهوم آیه چنین می شود: «سوگند به آسمان و بنای آسمان».

ولی، با توجه به آیات «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» که تفسیر آن به زودی بیان می شود، راهی جز این نیست که «ما» «موصوله» و اشاره به ذات پاک خداوند باشد، که خالق همه آسمان ها است، و استعمال «ما» در مورد افراد عاقل نیز در لغت عرب بی سابقه نیست، در آیه ۳ سوره «نساء» می خوانیم: فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ: «ازدواج کنید زنانی را که مورد علاقه شما است».

جمعی از مفسران معتقدند: تعبیر به ما: «چیزی» در اینجا برای این است که، مبدأ جهان را نخست به صورت مبهم ذکر کرده باشد، تا بعداً با دقت و مطالعه، به علم و حکمت او آشنا شوند و «چیزی» تبدیل به «کسی» گردد، ولی تفسیر اول مناسب تر است.

* * *

از آن پس، در هشتمین و نهمین سوگند، سخن از «زمین» و «خالق زمین» به میان آورده، می فرماید: «قسم به زمین و آن کس که زمین را گسترانیده است» (وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّاها). زمین، که گاهواره زندگی انسان و تمام موجودات زنده است.

زمین، با تمام شگفتی ها، کوه ها، دریاها، دره ها، جنگل ها، چشمه ها و رودخانه ها، معادن و منابع گرانبهایش، که هر کدام به تنهایی آیتی است از آیات حق و نشانه ای است از نشانه های او.

و از آن برتر و بالاتر خالق این زمین و کسی که آن را گسترانیده است.

«طَحَّاها» از ماده «طحو» (بر وزن سهو) هم به معنی انبساط و گستردگی آمده است، و هم به معنی «راندن، دور کردن و از میان بردن»، و در اینجا به معنی گستردن است؛ چرا که:

اولاً - زمین در آغاز در زیر آب غرق بود، تدریجاً آبها در گودال های زمین قرار گرفت، خشکی ها سر بر آورد و گسترده شد، که از آن تعبیر به «دحو الارض» نیز می شود.

ثانیاً - زمین در آغاز به صورت پستی ها و بلندی ها با شیب های تند و غیر قابل سکونت بود، باران های سیلابی مداوم باریدند، ارتفاعات زمین را شستند، در دره ها گسترده شدند، و تدریجاً زمین های مسطح و قابل استفاده برای زندگی انسان و کشت و زرع به وجود آمد.

بعضی از مفسران معتقدند: در این تعبیر، یک اشاره اجمالی به حرکت زمین نیز وجود دارد؛ چرا که یکی از معانی «طحو» همان راندن است، که می تواند اشاره به حرکت انتقالی زمین به دور آفتاب، و یا حتی حرکت وضعی آن به دور

خود، و یا هر دو باشد.

بالاخره به دهمین و یازدهمین سوگند، که آخرین قسم ها در این سلسله است، پرداخته، می فرماید: «سوگند به نفس آدمی، و آن کس که آن را منظم و مرتب ساخت» (وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا).

همان انسانی که عصاره عالم خلقت، و چکیده جهان ملک و ملکوت، و گل سرسبد عالم آفرینش است:

این خلقت بدیع که مملو از شگفتی ها و اسرار است، آن قدر اهمیت دارد که خداوند به خودش و خالق آن یک جا قسم یاد کرده!

در این که منظور از نفس در اینجا روح انسان است، یا جسم و روح هر دو؟ مفسران احتمالات گوناگونی داده اند.

اگر، منظور «روح» باشد، مراد از «سَوَّاهَا» (از ماده تسویه) همان تنظیم و تعدیل قوای روحی انسان است، از حواس ظاهر گرفته، تا نیروی ادراک، حافظه، انتقال، تخیل، ابتکار، عشق، اراده و تصمیم، و مانند آن که در مباحث «علم النفس» مطرح شده است.

و اگر، منظور «روح» و «جسم» هر دو باشد، تمام شگفتی های نظامات بدن و دستگاه های مختلف آن را که در علم «تشریح» و «فیزیولوژی» (وظایف الاعضاء) به طور گسترده مورد بحث قرار گرفته، شامل می شود.

البته، «نفس» به هر دو معنی در قرآن مجید اطلاق شده است:

در مورد «روح» در آیه ۴۲ «زمر» می خوانیم: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا: «خداوند ارواح را به هنگام مرگ می گیرد».

و در مورد «جسم» در آیه ۳۳ «قصص» آمده که موسی می گوید: رَبِّ إِنِّي

قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ: «پروردگارا! من یکی از آنها (از فرعونیان ظالم) را کشته ام، می ترسم مرا به قتل برسانند».

ولی، مناسب در اینجا این است که هر دو را شامل شود؛ چرا که شگفتی های قدرت خداوند، هم در جسم است و هم در جان و اختصاص به یکی از این دو ندارد. جالب این که: «نفس» در اینجا به صورت نکره ذکر شده، که می تواند اشاره به عظمت و اهمیت نفس آدمی باشد، عظمتی مافوق تصور و آمیخته با ابهام که آن را به صورت یک موجود ناشناخته معرفی می کند، همان گونه که بعضی از بزرگترین دانشمندان امروز، از انسان به همین عنوان تعبیر کرده، و انسان را «موجود ناشناخته» نامیده اند.

آیه بعد، به یکی از مهمترین مسائل مربوط به آفرینش انسان پرداخته، می افزاید: «پس از تنظیم قوا، جسم و جان آدمی، «فجور» و «تقوا» را به او الهام کرد» (فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا). آری، هنگامی که خلقتش تکمیل شد، و «هستی» او تحقق یافت، خداوند «بایدها و نبایدها» را به او تعلیم داد، و به این ترتیب، وجودی شد از نظر آفرینش، مجموعه ای از «گل بد بو» و «روح الهی» و از نظر تعلیمات «آگاه بر فجور و تقوا» و در نتیجه وجودی است که: می تواند در قوس صعودی برتر از فرشتگان گردد، و از ملک پرآن شود، و آنچه اندر وهم ناید آن شود، و در قوس نزولی از حیوانات درنده نیز منحط تر گردد و به مرحله «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» برسد، و این منوط به آن است که با اراده و انتخابگری خویش کدام مسیر را برگزیند. «الْهَمَّهَا» از ماده «الهام» در اصل، به معنی بلعیدن یا نوشیدن چیزی است، و

سپس به معنی القاء مطلبی از سوی پروردگار در روح و جان آدمی آمده است، گوئی روح انسان آن مطلب را با تمام وجودش می نوشد و می بلعد، و گاه به معنی وحی نیز آمده، ولی، بعضی از مفسرین معتقدند: تفاوت «الهام» با «وحی» در این است: شخصی که به او الهام می شود، نمی فهمد مطلب را از کجا به دست آورده، در حالی که هنگام وحی، می داند از کجا و به چه وسیله به او رسیده است.

«فُجُور» از ماده «فجر» چنان که قبلاً هم اشاره کرده ایم، به معنی شکافتن وسیع است، و از آنجا که سپیده صبح، پرده شب را می شکافد به آن «فجر» گفته شده. و نیز از آنجا که ارتکاب گناهان، پرده دیانت را می شکافد به آن «فجور» اطلاق شده.

البته، منظور از «فجور» در آیه مورد بحث، همان اسباب و عوامل و طرق آن است. و منظور از «تقوا» که از ماده «وقایه» به معنی نگهداری، این است که انسان خود را از زشتی ها، بدی ها، آلودگی ها و گناهان نگه دارد و برکنار کند.

لازم به یادآوری است: معنی این آیه (فَاللَّهُمَّاهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) این نیست که خداوند عوامل فجور و تقوا را در درون جان آدمی ایجاد کرد، عواملی که او را به فجور و آلودگی و دریدن پرده های حیا دعوت می کند، و عواملی که او را به خیرات و نیکی ها می کشاند، آنچنان که بعضی پنداشته، و آیه را دلیلی بر وجود تضاد در درون وجود انسان دانسته اند.

بلکه می گوید: این دو حقیقت را به او الهام و تعلیم کرد، یا به تعبیر ساده تر: راه و چاه را به او نشان داد، همان گونه که در آیه ۱۰ سوره «بلد» آمده است: وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ: «ما انسان را به خیر و شر هدایت کردیم».

و به تعبیر دیگر: خداوند آنچنان قدرت تشخیص و عقل و وجدان بیدار، به

او داده که، «فجور» و «تقوا» را از طریق «عقل» و «فطرت» در می یابد. و لذا، بعضی از مفسران گفته اند: این آیه در حقیقت اشاره به مسأله «حسن و قبح عقلی» است، که خداوند توانائی درک آن را به انسان ها داده است. قابل توجه این که: خداوند نعمت های فراوانی در اختیار بشر گذارده، ولی از میان تمام این نعمت ها، در اینجا روی مسأله الهام «فجور» و «تقوا» و درک حسن و قبح تکیه کرده؛ چرا که این مسأله، سرنوشت سازترین مسائل زندگی بشر است.

* * *

سرانجام، بعد از تمام این سوگندهای مهم و پی در پی، به نتیجه آنها پرداخته، می فرماید: «سوگند به اینها که هر کس نفس خویش را تزکیه کند، رستگار است» (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا). «زکّیها» از ماده «تزکیه» در اصل - چنان که «راغب» در «مفردات» آورده - به معنی نمو و رشد دادن است، و «زکات» نیز در اصل به معنی نمو و رشد است، لذا در روایتی از علی (علیه السلام) می خوانیم: الْمَالُ تَنْقِصُهُ التَّفَقُّهُ وَالْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ: «مال با انفاق نقصان می یابد، ولی علم با انفاق نمو می کند».(۱)

سپس، این واژه به معنی تطهیر و پاک کردن نیز آمده، شاید به این مناسبت که، پاکسازی از آلودگی ها سبب رشد و نمو است، و در آیه مورد بحث، هر دو معنی امکان دارد. آری، رستگاری از آن کسی است که نفس خویش را تربیت کند، رشد و نمو دهد، و از آلودگی به خلق و خوی شیطانی و گناه و عصیان و کفر پاک سازد، و در حقیقت، مسأله اصلی زندگی انسان نیز، همین «تزکیه» است، که اگر باشد

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ۱۴۷.

سعادت‌مند است و الا، بدبخت و بینوا.

سپس، به سراغ گروه مخالف رفته، می‌فرماید: «نومید و محروم گشت هر کس نفس خود را با معصیت و گناه آلوده ساخت» (وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا).

«خاب» از ماده «خیبه» به معنی نرسیدن به مطلوب و محروم شدن و زیانکار گشتن است. (۱) «دَسَّاهَا» از ماده «دَس» در اصل به معنی داخل کردن چیزی توأم با کراهت است، چنان که قرآن مجید درباره عرب جاهلی و زنده به گور کردن دختران می‌فرماید: أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ: «آن را با کراهت و نفرت در خاک پنهان می‌کند» (۲) و «دسیسه» به کارهای مخفیانه زیانبار گفته می‌شود.

در تناسب این معنی با آیه مورد بحث بیانات گوناگونی گفته‌اند:

گاه، گفته شده: این تعبیر کنایه از فسق و گناه است؛ چرا که اهل تقوا و صلاح، خود را آشکار می‌سازند، در حالی که افراد آلوده و گنهکار خود را پنهان می‌دارند، چنان که نقل شده است: سخاوتمندان عرب، خیمه‌های خود را در نقاط مرتفع می‌زدند، و شب‌ها آتش روشن می‌کردند، تا نیازمندان در طول شب و روز به سراغشان بروند، و مورد محبت آنها واقع شوند، ولی، افراد بخیل و لئیم در زمین‌های پست خیمه برپا می‌کردند، تا کسی به سراغ آنان نیاید! و گاه، گفته‌اند: منظور این است که گنهکاران خود را در لابلای صالحان پنهان می‌کنند. یا این که: نفس خود یا هویت انسانی خویش را در معاصی و گناه پنهان می‌دارند.

۱ - «مفردات راغب» و «قاموس اللغة».

۲ - نحل، آیه ۵۹.

یا معاصی و گناه را در درون نفس خود مخفی می کنند. و در هر حال، کنایه ای است از آلودگی به گناه، معصیت و خوهای شیطانی و درست در نقطه مقابل «تزکیه».

جمع تمام این معانی در مفهوم وسیع آیه نیز، بی مانع است. و به این ترتیب، پیروزمندان و شکست خوردگان در صحنه زندگی دنیا مشخص می شوند، و معیار ارزیابی این دو گروه، چیزی جز «تزکیه نفس، نمو و رشد روح تقوا و اطاعت خداوند» یا «آلودگی به انواع معاصی و گناهان» نیست.

و از اینجا روشن می شود، این که: در حدیثی، از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) در تفسیر آیه، نقل شده است که: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَطَاعَ وَ خَابَ مَنْ عَصَى: «رستگار شد کسی که اطاعت کرد و نومید و محروم گشت کسی که عصیان نمود» (۱) در حقیقت، بیان نتیجه و حاصل مقصود است.

در حدیث دیگری آمده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنگامی که آیه «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» را تلاوت می فرمود، توقف می کرد و چنین دعا می نمود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ نَفْسِي تَقْوَاهَا، وَأَنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلَاهَا، وَ زَكَّاهَا وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا: «پروردگارا! به نفس من تقوایش را مرحمت کن، تو ولی و مولای آن هستی، و آن را تزکیه فرما، که تو بهترین تزکیه کنندگانی» (۲).

این سخن، نشان می دهد که، پیمودن این راه پر پیچ و خم، و گذشتن از این گردنه صعب العبور، حتی برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) جز به توفیق الهی ممکن نیست، یعنی با گام هائی از سوی بندگان و تأییداتی از سوی خداوند، لذا در حدیث دیگری از همان حضرت در تفسیر این دو آیه می خوانیم: «أَفْلَحَتْ نَفْسٌ زَكَّاهَا اللَّهُ، وَ

خَابَتْ نَفْسٌ خَيْبَهَا اللَّهُ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ! «رستگار شد، نفسی که خدا او را تزکیه کرده و نومید و محروم گشت، نفسی که خدا او را از هر خیر محروم نمود».(۱)

نکته ها:

۱ - ارتباط سوگندهای قرآن با نتیجه آن

سؤال مهمی که مطرح می شود این است: چه رابطه ای میان این سوگندهای یازدهگانه و بسیار مهم، با حقیقتی که به خاطر آن سوگند یاد شده، وجود دارد؟ به نظر می رسد: هدف، بیان این حقیقت از سوی خداوند بزرگ است، که من تمام وسائل مادی و معنوی را برای سعادت و خوشبختی شما انسان ها فراهم ساخته ام. از یکسو، با نور آفتاب و ماه، صحنه زندگی شما را روشن و پر بار نموده و نظام روز و شب، حرکت و سکون شما را تنظیم کرده، و زمین را برای زندگی شما از هر جهت آماده ساخته ام. از سوی دیگر، روح شما را با تمام استعدادهای لازم آفریده ام، وجدان بیدار به شما داده، و حسن و قبح امور را به شما الهام کرده ام، بنابراین، هیچ کمبودی برای پیمودن راه سعادت ندارید، با این حال، چگونه نفس خویش را تزکیه نمی کنید؟ و تسلیم دسیسه های شیطانی می شوید؟

۲ - نقش خورشید در عالم حیات

درباره «خورشید» که مرکز منظومه شمسی، و رهبر و سالار کواکب آن است دو بحث وجود دارد: یکی، بحث از عظمت آن، که قبلاً از آن سخن گفته ایم و

- دیگر، بحث در برکات و آثار آن است، که به طور خلاصه می توان چنین گفت:
- ۱ - زندگی بشر و تمام موجودات زنده دیگر در درجه اول، نیاز به حرارت و نور دارد، و این دو امر حیاتی به وسیله این کره عظیم آتشین به طور کاملاً متعادل تأمین می شود.
 - ۲ - تمام مواد غذایی به وسیله نور آفتاب تأمین می شود، حتی موجوداتی که در اعماق دریاها زندگی می کنند، از گیاهانی استفاده می کنند که در سطح اقیانوس ها در پرتو نور آفتاب، و در لابلای امواج آب، پرورش می یابند و ته نشین می گردند، و یا اگر موجودات زنده از یکدیگر تغذیه می کنند، باز غذای گروهی از آنان از گیاهان و نباتات است که بدون نور خورشید پرورش نمی یابند.
 - ۳ - تمام رنگ ها، زیبایی ها، و جلوه هایی که در جهان طبیعت می بینیم، به نوعی با تابش آفتاب ارتباط دارد، و این معنی در علوم مختلف، مخصوصاً «فیزیک» ثابت شده است.
 - ۴ - باران های حیات بخش از ابرها فرو می ریزند، و ابرها همان بخارهایی هستند که از تابش خورشید بر صفحه اقیانوس ها به وجود می آیند، بنابراین، تمام منابع آب که از باران تغذیه می شوند، اعم از نهرها، چشمه ها، قنات ها و چاه های عمیق از برکات نور آفتاب است.
 - ۵ - بادهای که وظیفه تعدیل هوا و جابه جا کردن ابرها، و تلقیح نباتات، و منتقل ساختن گرما و سرما از مناطق گرم به سرد، و از مناطق سرد به گرم، را بر عهده دارند، بر اثر تابش نور آفتاب و تغییر درجه حرارت مناطق مختلف روی زمین به وجود می آیند، و به این ترتیب، آنها نیز از آفتاب مایه می گیرند.
 - ۶ - مواد و منابع انرژی زا، اعم از آبشارها، سدهای عظیمی که در مناطق کوهستانی ایجاد می کنند، منابع نفت، و معادن زغال سنگ، همه آنها به نوعی با

آفتاب گره می خورند، که اگر او نبود، هیچ یک از این منابع وجود نداشت، تمام حرکت ها در صفحه زمین مبدل به سکون می شد!

۷ - بقاء نظام منظومه شمسی به خاطر تعادل جاذبه و دافعه ای است که میان کره آفتاب از یکسو، و سیاراتی که دور آن می گردند از سوی دیگر، وجود دارد، و به این ترتیب، خورشید نقش بسیار مؤثری در نگهداری این سیارات در مدارات خود دارد.

از مجموع این سخن استفاده می کنیم: اگر خداوند نخستین سوگند را از خورشید شروع کرده، چه دلیلی داشته است؟!

همچنین، ماه و روشنائی روز و تاریکی شب و کره زمین، هر کدام نقش مهمی در زندگی انسان و غیر انسان دارند، و به همین دلیل، سوگند به آنها یاد شده است، و فراتر از همه اینها روح و جسم انسان که از همه اسرارآمیزتر و شگفت انگیزتر است.

درباره اهمیت تهذیب نفس، در پایان سوره بحتی خواهیم داشت.

۱۱ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا

۱۲ إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا

۱۳ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا

۱۴ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَحَسَواها

۱۵ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا

ترجمه:

۱۱ - قوم «ثمود» بر اثر طغیان، (پیامبرشان را) تکذیب کردند.

۱۲ - آن گاه که شقی ترین آنها به پاخواست.

۱۳ - و فرستاده الهی (صالح) به آنان گفت: «ناقه (ماده شتر) خدا را با آبشخورش واگذارید!»

۱۴ - ولی آنها او را تکذیب و ناقه را پی کردند (و به هلاکت رساندند); از این رو

پروردگارشان آنها را به خاطر گناهشان در هم کوبید و با خاک یکسان کرد!

۱۵ - و او هرگز از فرجام این کار بیم ندارد!

تفسیر:

عاقبت مرگبار طغیانگران

به دنبال هشداری که در آیات قبل، درباره عاقبت کار کسانی که نفس خود را آلوده می کنند،

آمده بود، در این آیات، به عنوان نمونه، به یکی از مصداق های واضح تاریخی این مطلب

پرداخته، و سرنوشت قوم طغیانگر «ثمود» را در

عباراتی کوتاه، قاطع و پر معنی بیان کرده، می فرماید:

«قوم ثمود به سبب طغیان، پیامبرشان را تکذیب کردند، و آیات الهی را انکار نمودند» (كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا).

«طغوی» و «طغیان» هر دو به یک معنی است، و مراد از آن تجاوز از حدّ و مرز است، و در اینجا، منظور تجاوز از حدود الهی و سرکشی در مقابل فرمان های او است. (۱)

قوم ثمود، که نام پیامبرشان «صالح» بود از قدیمی ترین اقوامی هستند که در یک منطقه کوهستانی میان «حجاز» و «شام» زندگی می کردند، زندگی مرفه، سرزمین آباد، دشت های مسطح با خاک های مساعد و آماده برای کشت و زرع، قصرهای مجلل، و خانه های مستحکم داشتند، ولی نه تنها شکر این همه نعمت را به جا نیاوردند، که سر به طغیان برداشته، به تکذیب پیامبرشان صالح برخاستند، آیات الهی را به باد سخریه گرفتند، و سرانجام خداوند آنها را با یک صاعقه آسمانی نابود کرد.

پس از آن، به یکی از نمونه های بارز طغیان این قوم پرداخته، می افزاید: «آن گاه که شقی ترین آنها به پاخاست» (إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا).

«أَشْقَى» به معنی «شقی ترین» و سنگدل ترین افراد آن قوم، اشاره به همان کسی است که «ناقه ثمود» را به هلاکت رساند، همان «ناقه» (شتر ماده) ای که به عنوان یک معجزه در میان آن قوم ظاهر شده بود، و هلاک کردن آن، اعلان جنگ با آن پیامبر الهی بود.

۱ - از عبارت بعضی از علمای لغت استفاده می شود: «طغیان» هم به صورت ناقص واوی و هم ناقص یائی آمده است، «طغوی» از ماده ناقص واوی گرفته شده و «طغیان» از ناقص یائی (دقت کنید).

به گفته مفسران و مورخان، نام این شخص «قدار بن سالف» بود. در بعضی از روایات آمده است: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود: مَنْ أَشَقَّى الْأَوَّلِينَ؟ «سنگدل ترین افراد اقوام نخستین که بود؟» علی (علیه السلام) در پاسخ عرض کرد: عَاقِرُ النَّاقَةِ: «آن کسی که ناقة ثمود را به هلاکت رساند».

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: صَدَقْتُ، فَمَنْ أَشَقَّى الْآخِرِينَ؟ «راست گفتم، شقی ترین افراد اقوام اخیر چه کسی است؟»

علی (علیه السلام) می گوید: «عرض کردم: نمی دانم ای رسول خدا». پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: الَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَى هَذِهِ، وَ أَشَارَ إِلَى يَأْفُوخِهِ: «کسی که شمشیر را بر این نقطه از سر تو وارد می کند، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) اشاره به قسمت بالای پیشانی آن حضرت کرد». (۱) - (۲)

در آیه بعد، به شرح بیشتری در زمینه طغیانگری قوم ثمود پرداخته، می افزاید: «رسول خدا به آنها گفت: ناقة خداوند را با آبشخورش واگذارید، و مزاحم آن نشوید» (فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا). (۳)

منظور از «رسول الله» در اینجا حضرت صالح (علیه السلام) پیغمبر قوم ثمود است، و تعبیر به «ناقة الله» (شتر ماده متعلق به خداوند) اشاره به این است که: این شتر، یک شتر معمولی نبود، بلکه به عنوان معجزه و سند گویای صدق دعوی صالح

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۹، همین معنی به صورت مختصرتر در تفسیر «قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۷۱۶۸ نیز آمده است.

۲ - «یافوخ» به آن قسمتی از پیش سر گفته می شود که در کودکان کاملاً نرم است و به تدریج حالت استخوانی به خود می گیرد و محکم می شود، و از حساس ترین نقاط سر است.

۳ - «ناقة الله» منصوب است به فعل محذوفی و در تقدیر چنین است: «ذَرُّوا نَاقَةَ اللَّهِ وَ سُقْيَاهَا»، شبیه آنچه در آیه ۷۳ «اعراف» و ۶۴ «هود» آمده است.

فرستاده شده بود، که یکی از ویژگی های آن طبق روایت مشهور این بود که: شتر مزبور از دل صخره ای از کوه برآمد تا معجزه گویائی در برابر منکران لجوج باشد.

از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود: حضرت صالح (علیه السلام) به آنها خبر داد که آب آشامیدنی قریه باید میان آنها و ناقه تقسیم شود، یک روز برای ناقه، و روز دیگر برای اهل قریه باشد، و هر کدام در نوبت خود از آب استفاده کنند و مزاحم دیگری نشوند: «وَنَبِّئُهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌّ» (۱).

و مخصوصاً به آنها گفت: اگر متعرض این ناقه شوید، عذاب خداوند دامن شما را خواهد گرفت: «وَلَا تَمَسُّوْهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَّوْمٍ عَظِيمٍ» (۲).

آن گاه می گوید: این قوم سرکش اعتنائی به کلمات این پیامبر بزرگ و هشدارهای او نکردند، «او را تکذیب کرده، و ناقه را به هلاکت رساندند» (فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا).

«عَقَرُوهَا» از ماده «عَقَر» (بر وزن ظلم) به معنی اصل و اساس و ریشه چیزی است، و «عَقَر» ناقه» به معنی ریشه کن کردن و هلاک نمودن آن است.

بعضی نیز گفته اند: منظور پی کردن این حیوان است، یعنی پائین پای او را قطع کردن و به زمین افکندن، که نتیجه آن نیز مرگ این حیوان است.

می دانید: ناقه را یک نفر بیشتر به هلاکت نرساند، که قرآن از او به «أَشَقَى» تعبیر کرده است، ولی در آیه فوق می بینیم این عمل به تمام طغیانگران قوم ثمود نسبت داده شده، می گوید: «عَقَرُوهَا» به صورت صیغه جمع، این به خاطر آن است که دیگران هم به نحوی در این کار سهیم بودند؛ چرا که:

اولاً - این گونه توطئه ها معمولاً توسط گروه و جمعیتی طراحی می شود،

۱ - قمر، آیه ۲۸.

۲ - شعراء، آیه ۱۵۶.

سپس به دست فرد معین یا افراد معدودی به اجرا در می آید. ثانیاً - چون با رضایت و خشنودی دیگران انجام می گیرد، سبب شرکت آنها در این امر می شود، که رضایت، سبب شرکت در نتیجه است.

لذا در کلام رسا و گویائی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةُ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمْ اللَّهُ بِالْعَذَابِ، لَمَّا عَمُوهُ بِالرُّضَا، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ»:

«ناقه ثمود را تنها یک نفر به هلاکت رساند، ولی خداوند همه را مشمول عذاب ساخت؛ چرا که همگی به این امر رضایت دادند، لذا فرموده است: آنها (همگی) ناقه را هلاک کردند، و سپس از کرده خود همگی پشیمان شدند» (اما در زمانی که پشیمانی سودی نداشت). (۱)

و به دنبال این تکذیب و مخالفت شدید، خداوند چنان آنها را مجازات کرد که اثری از آنان باقی نماند، چنان که در ادامه همین آیه می فرماید: «پروردگارشان به خاطر گناهی که کرده بودند، همه را درهم کوبید و نابود کرد و سرزمین آنها را صاف و مسطح نمود» (فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَحَسَوُاها).

«صاعقه» همان صیحه عظیم آسمانی، در چند لحظه کوتاه، چنان زلزله و لرزه ای در سرزمین آنها ایجاد کرد، که تمام بناها روی هم خوابیده، صاف شد و خانه هایشان را به گورهای آنها مبدل ساخت.

«دَمَدَمَ» از ماده «دمدمه»، گاه، به معنی هلاک کردن آمده، گاه، به عذاب و مجازات کامل، گاه، به معنی کوبیدن و نرم کردن، گاه، به معنی ریشه کن ساختن، و گاه، به معنی خشم و غضب نمودن و یا احاطه کردن و فراگیر شدن. (۲) و همه این

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

۲ - «مفردات راغب»، «لسان العرب»، «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۹ و کتب تفسیر دیگر.

معانی در آیه مورد بحث صادق است؛ چرا که این عذاب گسترده از خشم الهی سرچشمه می گرفت و همه آنها را در هم کوید و نرم کرد و ریشه کن ساخت.

«سَوَاهَا» از ماده «تسویه» ممکن است به معنی صاف کردن خانه ها و زمین های آنها بر اثر صیحه عظیم، صاعقه و زلزله باشد، یا به معنی یکسره کردن کار این گروه، و یا مساوات همه آنها در مجازات و عذاب، به گونه ای که احدی از آنان از این ماجرا سالم در نرفت.

جمع میان این معانی نیز ممکن است.

ضمیر در «سَوَاهَا» به «قبیله ثمود» باز می گردد، و یا به شهرها و آبادی های آنان که خداوند همه را با خاک یکسان نمود.

بعضی نیز گفته اند: به «دَمْدَمَةٌ» بر می گردد که از جمله بعد استفاده می شود، یعنی خداوند این خشم و غضب و هلاکت را یکسان در میان آنها قرار داد، به طوری که همگی را فرا گرفت.

اما، تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

در ضمن، از این آیه به خوبی استفاده می شود، مجازات آنها نتیجه گناه آنها و متناسب با آن بوده است، و این عین عدالت و حکمت است.

درباره بسیاری از اقوام می خوانیم: به هنگام ظهور آثار عذاب، پشیمان شده، و راه توبه را پیش می گرفتند، ولی عجیب این که: در بعضی از روایات آمده است: وقتی قوم صالح نشانه های عذاب را دیدند، به جستجوی او پرداختند، که هر کجا وی را پیدا کنند، نابود سازند. (۱)

و این دلیل بر عمق عصیان و سرکشی آنها در مقابل خدا و پیامبر او است، ولی خداوند او را نجات داد و آنها را هلاک کرد و طومار زندگانشان را به کلی در

هم پیچید.

سرانجام، در آخرین آیه، برای این که هشدار محکمی به تمام کسانی که در همان مسیر و خط حرکت می کنند بدهد، می فرماید: «و خداوند هرگز از فرجام این کار بیمی ندارد» (وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا).

بسیارند حاکمانی که قدرت بر مجازات دارند، ولی پیوسته از پی آمدهای آن بیمناکند، و از واکنش ها و عکس العمل ها ترسان، و به همین دلیل، از قدرت خود استفاده نمی کنند، و یا به تعبیر صحیح تر، قدرت آنان آمیخته با ضعف و ناتوانی، و علمشان آمیخته با جهل است؛ چرا که می ترسند توانائی بر مقابله با پی آمدهای آن نداشته باشند.

ولی، خداوند قادر متعال که علمش احاطه به همه این امور و عواقب و آثار آنها دارد، و قدرتش برای مقابله با پیامدهای حوادث با هیچ ضعفی آمیخته نیست، بیمی از عواقب این امور ندارد، و به همین دلیل، با نهایت قدرت و قاطعیت، آنچه را که اراده کرده است، انجام می دهد. طغیانگران نیز باید حساب کار خود را برسند و از این که به خاطر اعمالشان مشمول خشم و غضب الهی گردند، خود را بر حذر دارند.

«عُقْبَى» به معنی پایان، نهایت و فرجام کار است و ضمیر در «عُقْبَاهَا» به «دَمْدَمَه» و «هلاکت» باز می گردد.

نکته ها:

۱ - خلاصه سرگذشت قوم ثمود

قوم «ثمود» چنان که گفتیم، در سرزمینی میان «مدینه» و «شام» (به نام وادی

القری) زندگی می کردند، آئینشان بت پرستی و در انواع گناهان غوطهور بودند، صالح، پیغمبر بزرگ الهی از میان آنان برخاست، و برای هدایت و نجاتشان همت گماشت، ولی آنها نه دست از بت پرستی برداشتند، و نه در طغیان و گناه تجدید نظر کردند.

هنگامی که تقاضای معجزه ای کردند، خداوند «ناقه» (شتر ماده ای) را به طریق اعجازآمیز و خارق العاده از دل کوه برآورد، ولی برای این که آنها را در این مورد بیازماید، دستور داد: یک روز تمام آب قریه را در اختیار این ناقه بگذارند، و روز دیگر در اختیار خودشان باشد، حتی در بعضی از روایات آمده: در آن روز که از آب محروم بودند، از شیر ناقه بهره می گرفتند، ولی این معجزه بزرگ نیز از لجاجت و عناد آنها نکاست، هم طرح نابودی ناقه را ریختند، و هم کشتن صالح (علیه السلام) را؛ چرا که او را مزاحم امیال و هوس های خود می دیدند.

نقشه نابودی ناقه، چنان که گفتیم، به وسیله مرد بسیار بی رحم و شقاوتمندی به نام «قدار بن سالف» عملی شد و او با ضرباتی ناقه را از پای در آورد.

این در حقیقت اعلان جنگ با خدا بود؛ چرا که می خواستند با از میان بردن ناقه که معجزه صالح بود، نور هدایت را خاموش کنند، اینجا بود که حضرت صالح به آنها اخطار کرد: «سه روز در خانه های خود از هر نعمتی می خواهند متمتع شوند، ولی بدانند بعد از سه روز عذاب الهی همه را فرا می گیرد» (۱).

این سه روز، مهلتی بود برای تجدید نظر نهائی، و آخرین فرصتی بود برای توبه و بازگشت، ولی آنها نه تنها تجدید نظر نکردند، بلکه بر طغیانشان افزودند، در اینجا بود که عذاب الهی بر آنها فرو بارید، صیحه آسمانی (۲) سرزمینشان را در

۱ - هود، آیه ۶۵.

۲ - صیحه آسمانی همان گونه که قبلاً نیز اشاره کرده ایم، به معنی «صاعقه» است که هم صدای عظیمی دارد، هم لرزه سختی ایجاد می کند، و هم توأم با آتش و سوزندگی است، و از نظر علمی یک جرقه ۲

بزرگ الکتریکی است که میان ابرها که بار الکتریسیته مثبت دارند و زمین که بار منفی دارد به وجود می آید.

هم کوبید، و همگی در خانه هایشان بر زمین افتادند و مردند «وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ» (۱)

آن چنان نابود گشتند و سرزمینشان خاموش شد که گوئی هرگز کسی ساکن آن دیار نبود، ولی خداوند صالح و یاران مؤمنش را از این مهلکه نجات داد. (۲)

شرح بیشتر درباره سرگذشت قوم ثمود را در جلد ۹ تفسیر «نمونه» صفحه ۱۵۳ به بعد - ذیل آیات ۶۲ تا ۶۸ - مطالعه فرمائید.

۲ - «اشقی الاولین» و «اشقی الآخرين»

جمعی از بزرگان شیعه و اهل سنت، از جمله «ثعلبی»، «واحدی»، «ابن مردویه»، «خطیب بغدادی»، «طبری»، «موصلی»، «احمد حنبل» و غیر آنها به اسناد خود از «عمار یاسر»، «جابر بن سمره» و «عثمان بن صهیب» از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنین نقل کرده اند که: به علی (علیه السلام) فرمود: یا عَلِيُّ! أَشَقَى الْأَوَّلِينَ عَاقِرُ النَّاقَةِ، وَ أَشَقَى الْآخِرِينَ قَاتِلُكَ، وَ فِي رِوَايَةٍ مَنْ يَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذَا:

«ای علی! شقی ترین پیشینیان همان کسی بود که ناقه صالح را کشت، و شقی ترین فرد از آخرین قاتل تو است».

و در روایتی آمده است: «کسی است که این را با آن رنگین کند» (اشاره به این که محاسنت را با خون فرقت خضاب می کند). (۳)

در حقیقت، شباهتی میان «قدار بن سالف» پی کننده ناقه صالح و قاتل امیرمؤمنان «عبدالرحمن بن ملجم مرادی» وجود داشت. هیچ یک از این دو خصومت شخصی نداشتند، بلکه هر دو می خواستند نور حق را خاموش کنند، و

۱ - هود، آیه ۶۷.

۲ - هود، آیه ۶۶.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۸۷.

معجزه و آیتی از آیات الهی را از میان بردارند، و همان گونه که بعد از ماجرای ناقه صالح، عذاب الهی آن قوم طاغی و سرکش را فرو گرفت، مسلمین نیز بعد از شهادت مظلومانه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در زیر سلطه حکومت جبار و بیدادگر بنی امیه، شاهد دردناکترین عذاب ها شدند.

قابل توجه این که: «حاکم حسکانی» در «شواهد التنزیل» روایات بسیار فراوانی در این زمینه نقل کرده، که از نظر مضمون و محتوا شبیه روایت بالا است. (۱)

۳- تهذیب نفس وظیفه بزرگ الهی

هر قدر، سوگندهای قرآن در یک زمینه بیشتر و محکم تر باشد، دلیل بر اهمیت موضوع است، و می دانیم: طولانی ترین و مؤکدترین سوگندها در این سوره است، به خصوص این که: سوگند به ذات پاک خداوند سه بار در آن تکرار شده، و سرانجام، روی این مسأله تکیه شده است که: فلاح و رستگاری در «تزکیه نفس» است، و محرومیت و شکست و بدبختی، در ترک تزکیه است.

در واقع، مهمترین مسأله زندگی انسان نیز همین مسأله است، و در حقیقت، قرآن با تعبیر فوق این مطلب را بازگو می کند، که رستگاری انسان، نه در گرو پندارها و خیال ها است، نه در سایه مال و ثروت و مقام، نه وابسته به اعمال اشخاص دیگر (آن گونه که مسیحیان تصور می کنند که: فلاح هر انسانی در گرو فداکاری عیسی مسیح (علیه السلام) است) و نه مانند اینها.

بلکه، در گرو پاکسازی و تعالی روح و جان، در پرتو ایمان و عمل صالح است.

بدبختی و شکست انسان نیز، نه در قضا و قدر اجباری است، نه در سرنوشت های الزامی، نه معلول فعالیت های این و آن، بلکه تنها و تنها به خاطر آلودگی به گناه و انحراف از مسیر تقوا است.

در تواریخ آمده است: همسر عزیز مصر (زلیخا) هنگامی که یوسف مالک خزائن ارض، و حاکم بر سرزمین «مصر» گشت، او را ملاقات کرد و گفت: إِنَّ الْجِرْصَ وَالشَّهْوَةَ تُصَيِّرُ الْمُلُوكَ عِبِيداً، وَإِنَّ الصَّبْرَ وَالتَّقْوَى يُصَيِّرُ الْعَبِيدَ مُلُوكاً، فَقَالَ يُوسُفُ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ:

«حرص و شهوت، پادشاهان را برده ساخت، و صبر و تقوا بردگان را پادشاه، یوسف سخن او را تصدیق کرد و این کلام الهی را به او خاطر نشان ساخت: هر کس که تقوا و شکیبائی را پیشه کند، خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی سازد».(۱)

همین معنی به عبارت دیگری نقل شده که، همسر عزیز مصر در رهگذری نشسته بود که موکب «یوسف»(علیه السلام) از آنجا عبور کرد، زلیخا گفت: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمُلُوكَ بِمَعْصِيَتِهِمْ عِبِيداً، وَجَعَلَ الْعَبِيدَ بِطَاعَتِهِمْ مُلُوكاً:

«شکر خدائی را که پادشاهان را به سبب معصیت، برده کرد، و بردگان را به خاطر اطاعت، پادشاه».(۲)

آری، بندگی نفس، سبب بردگی انسان، و تقوا و تهذیب نفس، سبب حکومت بر جهان هستی است.

چه بسیارند کسانی که بر اثر بندگی خدا به مقامی رسیده اند، که صاحب ولایت تکوینی شده و می توانند به اذن خدا در حوادث این جهان اثر بگذارند و

۱ - «مَحْجَةُ الْبَيَاض»، جلد ۵، صفحه ۱۱۶.

۲ - «مَحْجَةُ الْبَيَاض»، جلد ۵، صفحه ۱۱۷.

دست به کرامات و خوارق عادات بزنند.

خداوند! در مبارزه با هوای نفس تو یار و یاور ما باش!
 پروردگارا! تو «فجور» و «تقوا» را به ما الهام کردی، توفیق استفاده از تقوا و دوری از فجور را
 به ما عنایت فرما!
 بار الها! دسیسه های شیطان در نفس آدمی مخفی و مرموز است، ما را به شناخت این
 دسیسه ها آشنا ساز!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره الشمس (۱)

سوره اللیل

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۲۱ آیه است

محتوای سوره اللیل

این سوره که از سوره های «مکی» است، ویژگی های سوره های «مکی» را در بر دارد، مقطع های آیات، کوتاه، محتوای آنها داغ، و عمدتاً ناظر به قیامت و پاداش و کیفر الهی و عوامل و اسباب آن است.

پدر آغاز، بعد از ذکر سه سوگند، مردم را به دو گروه تقسیم می کند: انفاق کنندگان با تقوا، و بخیلانی که منکر پاداش قیامتند، پایان کار گروه اول را خوشبختی و سهولت و آرامش، و پایان کار گروه دوم را سختی و تنگی و بدبختی می شمرد.

در بخش دیگری از این سوره، بعد از اشاره به این معنی که هدایت بندگان بر خدا است، همگان را از آتش فروزان دوزخ انذار می کند.

و در آخرین بخش، کسانی را که در این آتش می سوزند و گروهی را که از آن نجات می یابند، با ذکر اوصاف معرفی می نماید.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است که فرمود: مَنْ قَرَأَهَا أُعْطَاهُ اللَّهُ حَتَّى يَرْضَى، وَ عَافَاهُ مِنَ الْعُسْرِ وَيَسِّرَ لَهُ الْيُسْرَ:

«هر کس این سوره را تلاوت کند خداوند آن قدر به او می بخشد که راضی شود، و او را از

سختی ها نجات می دهد و مسیر زندگی را برای او آسان می سازد».(۱)

- ۱ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى
- ۲ وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى
- ۳ وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى
- ۴ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى
- ۵ فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَ اتَّقَى
- ۶ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى
- ۷ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى
- ۸ وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى
- ۹ وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى
- ۱۰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى
- ۱۱ وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - قسم به شب در آن هنگام که (جهان را) بپوشاند.

۲ - و به روز هنگامی که تجلی کند.

- ۳- و به آن کس که جنس مذکر و مؤنث را آفرید.
- ۴- که سعی و تلاش شما مختلف است:
- ۵- اما آن کس که انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد.
- ۶- و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند.
- ۷- ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم!
- ۸- اما کسی که بخل ورزد و بی نیازی طلبد.
- ۹- و پاداش نیک را انکار کند.
- ۱۰- به زودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم.
- ۱۱- و در آن هنگام که سقوط می کند، اموالش به حال او سودی نخواهد داشت!

شأن نزول:

مفسران برای کل این سوره، شأن نزولی از «ابن عباس» نقل کرده اند که ما مطابق آنچه مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» آورده است، می آوریم:

«مردی در میان مسلمانان بود که شاخه یکی از درختان خرماي او بالای خانه مرد فقیر عیالمندی قرار گرفته بود، صاحب نخل، هنگامی که بالای درخت می رفت تا خرماها را بچیند، گاهی چند دانه خرما در خانه مرد فقیر می افتاد، و کودکان آنها را برمی داشتند، آن مرد از نخل فرود می آمد و خرما را از دستشان می گرفت (آن قدر بخیل و سنگدل بود که) اگر خرما را در دهان یکی از آنها می دید، انگشتش را در داخل دهان او می کرد تا خرما را بیرون آورد! مرد فقیر به پیامبر (صلی الله علیه وآله) شکایت آورد، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: برو تا به کارت رسیدگی کنم. سپس، صاحب نخل را ملاقات کرده، فرمود: این درختی که شاخه هایش بالای خانه فلان کس آمده است، به من می دهی تا در مقابل آن نخلی

در بهشت از آن تو باشد؟

مرد گفت: من درختان نخل بسیاری دارم، و خرما می‌هیچکدام به خوبی این درخت نیست (و حاضر به چنین معامله‌ای نیستم).

کسی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) این سخن را شنید، عرض کرد: ای رسول خدا! اگر من بروم و این درخت را از آن مرد خریداری و واگذار کنم، شما همان چیزی را که به او می‌دادید به من عطا خواهی کرد؟

فرمود: آری.

آن مرد رفته، صاحب نخل را دید، با او گفتگو کرد، صاحب نخل گفت:

آیا می‌دانی محمد (صلی الله علیه و آله) حاضر شد درخت نخلی در بهشت در مقابل این، به من بدهد (و من نپذیرفتم) و گفتم: من از خرما این بسیار لذت می‌برم و نخل فراوان دارم و هیچکدام خرمایش به این خوبی نیست؟

خریدار گفت: آیا می‌خواهی آن را بفروشی یا نه؟

گفت: نمی‌فروشم، مگر آن که مبلغی را که گمان نمی‌کنم کسی بدهد، به من بدهی!

گفت: چه مبلغ؟

گفت: چهل نخل.

خریدار تعجب کرده، گفت: عجب بهای سنگینی برای نخلی که کج شده مطالبه می‌کنی، چهل نخل؟!

سپس، بعد از کمی سکوت گفت: بسیار خوب، چهل نخل به تو می‌دهم.

فروشنده (طمعکار) گفت: اگر راست می‌گوئی، چند نفر را به عنوان شاهد بطلب!

اتفاقاً گروهی از آنجا می‌گذشتند، آنها را صدا زد، و بر این معامله شاهد

گرفت.

آن گاه، خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده، عرض کرد: ای رسول خدا! نخل به ملک من در آمد و تقدیم (محضر مبارکتان) می کنم! رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به سراغ خانواده فقیر رفت و به صاحب خانه گفت: این نخل از آن تو و فرزندان تو است.

اینجا بود که سوره «و اللیل» نازل شد (و گفتنی ها را درباره بخیلان و سخاوتمندان گفت). در بعضی از روایات آمده: نام شخص خریدار «ابو الدّحداح» بود. (۱)

تفسیر:

تقوا و امدادهای الهی

باز در آغاز این سوره، به سه سوگند تفکرانگیز از «مخلوقات» و «خالق عالم» برخورد می کنیم، می فرماید:

«به شب در آن هنگام که جهان را بپوشاند سوگند» (وَ اللَّیْلِ إِذَا يَغْشَى).

تعبیر به «یَغْشَى» ممکن است به خاطر آن باشد که تاریکی شب همچون پرده ای بر نیمی از کره زمین می افتد، و آن را زیر پوشش خود قرار می دهد، و یا به خاطر این که: چهره روز یا چهره آفتاب عالمتاب، با فرا رسیدن آن پوشانده می شود، و به هر حال، اشاره ای است به اهمیت شب و نقش مؤثر آن در زندگی انسان ها، از تعدیل حرارت آفتاب گرفته، تا مسأله آرامش و سکون همه موجودات زنده در پرتو آن، و نیز عبادت شب زنده داران بیدار دل و آگاه.

پس از آن، به سراغ سوگند دیگری می رود و می افزاید: «و قسم به روز هنگامی که آشکار و ظاهر گردد» (وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى). (۱)

و این از آن لحظه ای است که سپیده صبح پرده ظلمانی شب را می شکافد، تاریکی ها را به عقب می راند و بر تمام پهنه آسمان حاکم می شود، و همه چیز را غرق نور و روشنائی می کند، همان نوری که رمز حرکت، حیات و مایه پرورش تمام موجودات زنده است. در قرآن مجید، زیاد به مسأله نظام «نور» و «ظلمت»، و تأثیر آنها در زندگی بشر توجه داده شده؛ چرا که دو نعمت بزرگ دائمی و دو آیت از آیات مهم پروردگار است.

* * *

آیه بعد به سراغ آخرین قسم رفته، می فرماید: «و سوگند به آن کس که جنس مذکر و مؤنث را آفرید» (وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى).

چرا که وجود این دو جنس در عالم «انسان»، «حیوان» و «نبات» و دگرگونی هائی که از لحظه انعقاد نطفه تا هنگام تولد رخ می دهد، و ویژگی هائی که هر یک از دو جنس به تناسب فعالیت ها و برنامه هایشان دارند، و اسرار فراوانی که در مفهوم جنسیت نهفته است، همه، نشانه ها و آیاتی است از جهان بزرگ آفرینش، که از طریق آن می توان به عظمت آفریننده آن واقف شد.

۱ - قابل توجه این که: «يَغْشَى» به صورت فعل «مضارع» ذکر شده، اما «تَجَلَّى» به صورت فعل ماضی است.

بعضی گفته اند: این به خاطر آن است که در آن زمان که آغاز دعوت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بود، ظلمت جاهلیت همه جا را فرا گرفته بود، ولی در این صورت سوگند یاد کردن به چنین ظلمتی جالب به نظر نمی رسد، بهتر این است گفته شود: این فعل ماضی چون بعد از «إِذَا» شرطیه واقع شده، معنی فعل مضارع را می بخشد.

یا این که: در اصل «تَجَلَّى» بوده، که یک تاء آن حذف شده، ولی در این صورت فعل مؤنث خواهد بود و فاعل آن نمی تواند «نهار» باشد، بلکه باید در تقدیر چنین باشد: «إِذَا تَجَلَّى الشَّمْسُ فِيهِ».

تعبیر به ما: «چیزی» در اینجا درباره خداوند، کنایه از عظمت فوق العاده ذات پاک او و ابهامی است که از این نظر در این قسمت حاکم است، به طوری که او را برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم می سازد.

بعضی نیز گفته اند: «ما» در اینجا «مصدریه» است، و بنابراین، معنی جمله چنین می شود: «سوگند به آفرینش مذکر و مؤنث» ولی این احتمال ضعیف به نظر می رسد. در حقیقت، سوگند اول و دوم، اشاره به آیات آفاقی است، و سوگند سوم اشاره به آیات انفسی.

آن گاه، به هدف نهائی این سوگندها می رسد، و می فرماید: «سعی و تلاش و کوشش شما در زندگی، گوناگون و مختلف است» (إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى).

جهت گیری تلاش ها و نتایج آن، نیز کاملاً مختلف و متفاوت می باشد. اشاره به این که: شما به هر حال در زندگی آرام نخواهید گرفت، و حتماً به سعی و تلاشی دست می زنید، و نیروهای خدا داد که سرمایه های وجودتان است، در مسیری خرج می شود، ببینید سعی و تلاش شما در کدام مسیر، به کدام سمت، و دارای کدام نتیجه است؟

نکند تمام سرمایه ها و استعدادهای خود را به بهای اندکی بفروشید، و یا بیهوده به هدر دهید! «شَتَّى» جمع «شَتَّيْتُ» از ماده «شَتَّ» (بر وزن شَط) به معنی پراکنده کردن جمعیت است، و در اینجا اشاره به تفاوت کوشش های مردم از نظر کیفیت، هدف گیری و نتیجه آنها است.

سپس، مردم را به دو گروه تقسیم کرده، و ویژگی های هر یک را بر می شمرد، می فرماید: «اما آن کس که در راه خدا اعطا کند و پرهیزگاری پیشه نماید»... (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى).

«و به جزای نیک الهی ایمان داشته باشد»... (وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى).

«ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم» و به سوی بهشت جاویدان هدایت می کنیم (فَسَيُسِّرُهُ لِلْيُسْرَى).

منظور از «أَعْطَى» همان انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان است.

و تأکید بر «تقوا» به دنبال آن، ممکن است اشاره به لزوم نیت پاک و قصد خالص به هنگام انفاق، و تهیه اموال از طریق مشروع، و انفاق آن نیز در طریق مشروع، و خالی بودن از هر گونه منت و اذیت و آزار بوده باشد؛ چرا که مجموعه این اوصاف، در عنوان تقوا جمع است. بعضی نیز گفته اند: «أَعْطَى» اشاره به عبادات مالی است، و «اتَّقَى» اشاره به سایر عبادات، و انجام واجبات، و ترک محرمات است، ولی تفسیر اول، هم با ظاهر آیه سازگارتر است، و هم با شأن نزولی که در بالا آوردیم.

تصدیق کردن «حُسْنَى» («حُسْنَى» مؤنث «أحسن» به معنی نیکوتر است) اشاره به ایمان به پادشاهای نیکوی الهی است، همان گونه که در شأن نزول آمده بود: «ابو الدّحداح» با ایمان به پادشاه های خداوند، اموالش را انفاق کرد، در آیه ۹۵ «نساء» نیز می خوانیم: وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى: «خداوند هر یک از آنها را وعده پادشاه نیک داده است» («حُسْنَى» در این آیه نیز به معنی پادشاه نیک است).

بعضی نیز گفته اند: منظور «شریعت حُسْنی» یعنی ایمان به «آئین اسلام» است، که بهترین آئین هاست.

و بعضی آن را به کلمه «لا اله الا الله» یا «شهادتین» تفسیر کرده اند.

اما با توجه به سیاق آیات و شأن نزول، و ذکر «حُسْنی» به معنی پاداش نیک، در بسیاری از آیات قرآن، تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

جمله «فَسَيُسِّرُ لِلْيُسْرَى» ممکن است اشاره به توفیق الهی، و آسان کردن امر طاعت بر چنین اشخاص بوده باشد، و یا گشودن راه بهشت به روی آنها و استقبال ملائکه و فرشتگان با تحیت و سلام از آنان، و یا همه اینها!

مسلم است آنها که راه انفاق و تقوا پیش می گیرند، و به پاداش های بزرگ الهی مؤمن و دلگرمند، مشکلات برای آنها آسان می شود، و در دنیا و آخرت از آرامش خاصی برخوردارند. از همه اینها گذشته، ممکن است انفاق های مالی در ابتدا بر طبع انسان شاق و مشکل باشد، ولی با تکرار و ادامه راه، چنان بر او آسان می شود که از آن لذت می برد.

چه بسیارند افراد سخاوتمندی که از حضور میهمان بر سر سفره خود شاد، و به عکس اگر یک روز میهمانی برای آنها نرسد ناراحتند، و این نیز نوعی آسان کردن مشکلات برای آنها است.

از این نکته نیز نباید غفلت کرد: اصولاً ایمان به معاد و پاداش های عظیم الهی، تحمل انواع مشکلات را برای انسان سهل و آسان می کند، نه تنها «مال»، که «جان» خود را نیز در طبق اخلاص می گذارد و به عشق شهادت، در میدان جهاد شرکت می کند، و از این ایثارگری خود لذت می برد.

«یُسْرَى» از ماده «یسر» در اصل به معنی زین کردن اسب، لجام نمودن و

آماده ساختن آن برای سواری است، و سپس به هر کار سهل و آسانی اطلاق شده است. (۱)

در آیات بعد، به نقطه مقابل این گروه پرداخته، می فرماید: «اما کسی که بخلورزد و از این طریق بی نیازی طلبد»... (وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى).

«و پاداش نیک الهی را تکذیب کند»... (وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى).

«ما به زودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم» (فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى). «بُخْلُ» در اینجا نقطه مقابل «اعطاء» است که در گروه اول (گروه سخاوتمندان سعادت‌مند) بیان شد، وَ اسْتَغْنَى: «بی نیازی بطلبد». یا بهانه ای است برای بخلورزیدن، و وسیله ای است برای ثروت اندوختن.

یا اشاره به این است که: او خود را از پاداش های الهی بی نیاز می شمرد، بر عکس گروه اول که چشمشان دائماً به لطف خدا است.

و یا خود را از اطاعت پروردگار مستغنی می بیند و دائماً آلوده گناه است. از میان این تفسیرهای سه گانه، تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد، هر چند جمع میان هر سه تفسیر نیز ممکن است.

منظور از تکذیب «حُسْنَى»، همان انکار پاداش های قیامت است، و یا انکار دین، آئین و روش نیکوی پیغمبران.

تعبیر «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى» که در واقع دو تعبیر ظاهراً متضاد است (ما راه آنها را به سوی مشکلات آسان می سازیم) نقطه مقابل «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» است.

به این ترتیب که، خداوند گروه اول (سخاوتمندان) را مشمول توفیقات خود قرار می دهد، و پیمودن راه اطاعت و انفاق را بر آنها آسان می سازد، تا از مشکلات در زندگی رهایی یابند، ولی از گروه دوم توفیقاتشان را سلب می نماید، پیمودن راه را برای آنها مشکل می سازد، در دنیا و آخرت مواجه با سختی ها خواهند بود، و اصولاً برای این بخیلان بی ایمان، انجام اعمال نیک و مخصوصاً انفاق در راه خدا کار سخت و دشوار است، در حالی که برای گروه اول نشاط آور و روح افزا است. (۱)

* * *

و در آخرین آیه مورد بحث، به این بخیلان کور دل هشدار می دهد، می فرماید: «در آن هنگام که او در قبر یا جهنم سقوط می کند اموالش به حال او سودی نخواهد داشت» (وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى).

نه می تواند این اموال را با خود از این دنیا ببرد، و نه اگر ببرد، مانع سقوط او در آتش دوزخ خواهد شد.

«ما» در آغاز این آیه ممکن است «نافیه» باشد (چنان که در بالا گفتیم) یا برای «استفهام انکاری»، یعنی: اموال او به هنگام سقوط در قبر یا دوزخ، چه سودی به حال او خواهد داشت؟ «تَرَدَّى» از ماده «ردئت» و «ردی» به معنی هلاکت است، و به معنی سقوط از بلندی که مایه هلاکت شود نیز آمده است، بلکه، بعضی اصل آن را به معنی سقوط می دانند، و از آنجا که سقوط از نقطه مرتفع موجب هلاکت می شود، به

۱ - «یُسْرَى» و «عُسْرَى» هر دو صیغه مؤنث است (مذکر آن «أیسر و أعسر» است) و ذکر این دو به صورت صیغه مؤنث یا به خاطر آن است که موصوف آن «مجموعه اعمال» است و در تقدیر چنین خواهد بود: «فَسُنَّيْسِرُهُ الْأَعْمَالُ يُسْرَى - أَوْ - لِأَعْمَالٍ عُسْرَى»، یا مجموعه مسائل و پیش آمدهای زندگی، و اگر موصوف آن مفرد باشد ممکن است «طریقه» یا «خُله» و مانند آن بوده باشد.

معنی هلاکت نیز آمده است، و در آیه مورد بحث، ممکن است به معنی سقوط در قبر، یا دوزخ، و یا هلاکت به معنی مجازات بوده باشد.

و به این ترتیب، قرآن در این آیات از دو گروه سخن می گوید: گروهی مؤمن و با تقوا و سخاوتمند.

و گروهی بی ایمان، بی تقوا و بخیل، که نمونه هر دو گروه در شأن نزول به طور وضوح منعکس شده است.

گروه اول، با استفاده از توفیقات الهی مسیر خود را با سهولت پیموده و به سوی بهشت و نعمت های آن روان می شوند، در حالی که گروه دوم، در زندگی با انبوه مشکلات روبرو هستند، اموال سرشاری را جمع می کنند و می گذارند و می روند و جز حسرت و اندوه و وبال و مجازات الهی، بهره ای عائدشان نمی شود و متاعی نمی خرنند.

- ۱۲ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى
 ۱۳ وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى
 ۱۴ فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى
 ۱۵ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى
 ۱۶ الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى
 ۱۷ وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى
 ۱۸ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى
 ۱۹ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى
 ۲۰ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى
 ۲۱ وَكَسُوفٌ يَرْضَى

ترجمه:

- ۱۲ - به یقین هدایت کردن بر ماست.
 ۱۳ - و آخرت و دنیا از آن ماست.
 ۱۴ - و من شما را از آتشی که زبانه می کشد بیم می دهم.
 ۱۵ - کسی جز بدبخت ترین مردم وارد آن نمی شود.
 ۱۶ - همان کس که تکذیب کرد و به آن پشت نمود!
 ۱۷ - و به زودی باتقواترین مردم از آن دور داشته می شود.
 ۱۸ - همان کس که مال خود را می بخشد تا پاک شود.

۱۹ - و هیچ کس را نزد او حقی نیست تا بخواهد او را جزا دهد.

۲۰ - بلکه هدفش جلب رضای خدای بزرگ اوست.

۲۱ - و به زودی راضی می شود!

تفسیر:

انفاق و دوری از آتش دوزخ

در تعقیب آیات گذشته، که مردم را به دو گروه مؤمن سخاوتمند، و گروه بی ایمان بخیل تقسیم، و سرنوشت هر کدام را بیان نمود، در آیات مورد بحث، نخست، به سراغ این مطلب می رود که، کار ما هدایت است نه اجبار و الزام، این وظیفه شما است که تصمیم گیرید و مرد راه باشید.

به علاوه، پیمودن این راه به سود خود شما است، و ما هیچ نیازی به آن نداریم.

می فرماید: «مسلماً هدایت کردن بر عهده ما است» (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى).

چه هدایت از طریق «تکوین» (فطرت و عقل) و چه از طریق «تشریع» (کتاب و سنت)، ما آنچه در این زمینه لازم بوده گفته ایم و حق آن را ادا کرده ایم.

«و مسلماً آخرت و دنیا همه از آن ما است» (وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةِ وَالْأُولَى). (۱)

هیچ نیازی به ایمان و طاعت شما نداریم، نه اطاعت شما سودی می رساند، و نه معصیت شما زبانی، و تمام این برنامه ها به سود شما و برای خود شما است.

۱ - «لام» در «لَلْآخِرَةِ» و همچنین در «لَلْهُدَى» (آیه قبل) ظاهراً لام تأکید است، که در اینجا بر اسم اسم «إِنَّ» آمده، هر چند غالباً بر سر خبر می آید، این به خاطر آن است که طبق تصریح بعضی از کتب ادبی، هر وقت خبر «إِنَّ» مقدم شود، لام بر سر اسم می آید.

مطابق این تفسیر، «هدایت» در اینجا به معنی «ارائه طریق» است، این احتمال نیز دارد که: هدف از این دو آیه، تشویق مؤمنان سخاوتمند و تأکید بر این مطلب باشد، که ما آنها را مشمول هدایت بیشتر خواهیم ساخت، و در این جهان و جهان دیگر راه را بر آنها آسان می‌کنیم، و چون دنیا و آخرت از آن ما است، بر انجام این امر قادریم.

درست است که «دنیا» از نظر زمان بر «آخرت» مقدم است، ولی از نظر اهمیت و هدف نهائی مقصود اصلی «آخرت» است، و به همین دلیل مقدم داشته شده است.

و از آنجا که یکی از شعب هدایت، هشدار و انذار است، در آیه بعد می‌افزاید: «حال که چنین است من شما را از آتشی که زبانه می‌کشد بیم می‌دهم!» (فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى). «تَلَظَّى» از ماده «لظی» (بر وزن قضا) به معنی شعله خالص است، و می‌دانیم: شعله‌های خالص و خالی از هر گونه دود، گرما و حرارت بیشتری دارد، و گاه واژه «لظی» به خود جهنم نیز اطلاق شده است. (۱)

سپس، به گروهی که وارد این آتش بر افروخته و سوزان می‌شوند، اشاره کرده، می‌فرماید: «کسی جز بدبخت‌ترین مردم وارد آن نمی‌شود» (لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى).

و در توصیف «اشقی» می‌فرماید: «همان کسی که آیات خدا را تکذیب کرد

۱ - «تَلَظَّى» در اصل «تَتَلَظَّى» بوده، که یکی از دو «تا» برای تخفیف افتاده است.

و به آن پشت نمود» (الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى).

بنابراین، معیار خوشبختی و بدبختی، همان کفر و ایمان است با پیامدهای عملی که این دو دارند، و به راستی، کسی که آن همه نشانه های هدایت و امکانات برای ایمان و تقوا را نادیده بگیرد، مصداق روشن «اشقی» و بدبخت ترین مردم است.

در جمله «الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى» ممکن است «تکذیب» اشاره به «کفر» و «تولی» اشاره به «ترک اعمال صالح» بوده باشد؛ چرا که لازمه کفر همین است.

و نیز ممکن است هر دو اشاره به ترک ایمان باشد، به این ترتیب که: اول پیامبر خدا را تکذیب می کند، و بعد، پشت کرده، برای همیشه از او دور می شود.

بسیاری از مفسران در اینجا اشکالی را مطرح کرده، و به پاسخ آن پرداخته اند، و آن این که: آیات فوق، نشان می دهد: آتش دوزخ مخصوص کفار است، و این مخالف چیزی است که از آیات دیگر قرآن و مجموعه روایات اسلامی استفاده می شود، که مؤمنان گنهگار نیز سهمی از آتش دوزخ دارند، و لذا بعضی از گروه های منحرف که معتقدند: با وجود ایمان هیچ گناهی ضرر نمی زند، به این آیات برای مقصود خود استدلال کرده اند (این گروه «مرجئه» نام دارند). در پاسخ به دو نکته باید توجه کرد:

نخست این که: منظور از ورود در آتش در اینجا، همان «خلود» است و «خلود» مخصوص کفار می باشد، قرینه این سخن، آیاتی است که نشان می دهد غیر کفار نیز وارد دوزخ می شوند.

دیگر این که: آیات فوق و آیات بعد که می گوید: برکناری از آتش دوزخ مخصوص «أتقی» (باتقواترین مردم) است، در مجموع می خواهد فقط حال دو

گروه را بیان کند: گروه بی ایمان بخیل، و گروه مؤمنان سخاوتمند و بسیار با تقوا. از این دو گروه، فقط دسته اول وارد جهنم می شوند و دسته دوم وارد بهشت، و به این ترتیب، اصلاً از گروه سوم یعنی مؤمنان گنهکار سخنی به میان نیامده است. به تعبیر دیگر، «حصر» در اینجا «حصر اضافی» است، گوئی بهشت فقط برای گروه دوم و جهنم تنها برای گروه اول آفریده شده است، با این بیان، پاسخ اشکال دیگری که در ارتباط با «تضاد» آیات مورد بحث، و آیات آینده که نجات را مخصوص «أتقی» می کند نیز، روشن می شود.

* * *

سپس، سخن از گروهی می گوید که از این آتش شعلهور سوزان برکنارند، می فرماید: «به زودی باتقواترین مردم از این آتش سوزان دور داشته می شود» (وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى).

* * *

«همان کسی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کند، و منظورش جلب رضای خدا، و تزکیه نفس و پاکی اموال می باشد» (الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى).

تعبیر به «يَتَزَكَّى» در حقیقت، اشاره به قصد قربت و نیت خالص است، خواه این جمله به معنی کسب نمو معنوی و روحانی باشد، یا به دست آوردن پاکی اموال؛ چرا که «تزکیه» هم به معنی «نمو دادن» آمده و هم «پاک کردن»، در آیه ۱۰۳ «توبه» نیز می خوانیم: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ:

«از اموال آنها زکاتی بگیر، تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی و (هنگام گرفتن زکات) به آنها دعا کن که دعای تو، مایه آرامش آنها است».

آن گاه، برای تأکید بر مسأله خلوص نیت آنها در انفاق هائی که دارند، می افزاید: «هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا به وسیله این انفاق جزا داده شود» (وَ مَا لِاحِدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى).

«بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ او است» (إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى). و به تعبیر دیگر: بسیاری از انفاق ها در میان مردم، پاسخی است به انفاق مشابهی که از ناحیه طرف مقابل قبلاً شده است، البته، حق شناسی و پاسخ احسان به احسان کار خوبی است، ولی حسابش از انفاق های خالصانه پرهیزگاران جدا است، آیات فوق، می گوید: انفاق مؤمنان پرهیزگار به دیگران، نه از روی ریا است و نه به خاطر جوابگوئی خدمات سابق آنها، بلکه انگیزه آن تنها و تنها جلب رضای خداوند است، و همین است که به آن انفاق ها ارزش فوق العاده ای می دهد.

تعبیر به «وجه» در اینجا به معنی «ذات» است، و منظور رضایت و خشنودی ذات پاک او است. تعبیر به «رَبِّهِ الْأَعْلَى» نشان می دهد: این انفاق، با معرفت کامل صورت می گیرد، و در حالی است که هم به ربوبیت پروردگار آشنا است و هم از مقام اعلای او با خبر است. در ضمن، این استثناء هر گونه نیت انحرافی را نیز نفی می کند، مانند: انفاق کردن برای خوشنامی و جلب توجه مردم و کسب موقعیت اجتماعی و مانند آن؛ زیرا مفهوم آن منحصر ساختن انگیزه انفاق های آنها در جلب خشنودی

پروردگار است. (۱)

و سرانجام، در آخرین آیه این سوره، به ذکر پاداش عظیم و بی نظیر این گروه پرداخته، در یک جمله کوتاه، می گوید: «و چنین شخصی به زودی راضی و خشنود می شود» (وَ كَسُوفَ يَرْضَى).

آری، همان گونه که او برای رضای خدا کار می کرد، خدا نیز او را راضی می سازد.

رضایتی مطلق و بی قید و شرط.

رضایتی گسترده و نامحدود.

رضایتی پر معنی که تمام نعمت ها در آن جمع است.

رضایتی که حتی تصورش امروز برای ما غیر ممکن است و چه نعمتی از این برتر و بالاتر تصور می شود!

آری، پروردگار اعلی، پاداش و جزای او نیز اعلی است، و چیزی برتر از رضایت و خشنودی مطلق بندگان تصور نمی شود.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند: ضمیر در «يَرْضَى» به خداوند باز می گردد، یعنی: به زودی خداوند از این گروه راضی می شود، که آن نیز موهبتی است عظیم و بی نظیر که خداوند بزرگ و پروردگار اعلی از چنین بنده ای راضی و خشنود شود، آن هم رضایتی مطلق و بی قید و شرط، و مسلماً به دنبال این رضای الهی، رضا و خشنودی آن بنده با ایمان با تقوا است، که این دو لازم و

۱ - «استثناء» در جمله «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى» استثناء منقطع است، منتها آیه قبل تقدیری دارد که چنین است: «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا يُنْفِقُ مَالَهُ لِنِعْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى»، این احتمال نیز وجود دارد که استثناء متصل باشد، با در نظر گرفتن محذوفی که در تقدیر چنین است: «لَا يُنْفِقُ لِنِعْمَةِ عُنْدَهُ وَلَا لِغَيْرِ ذَلِكَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى» (دقت کنید).

ملزوم یکدیگرند، همان گونه که در آیه ۸ سوره «بینه» می خوانیم: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ» و یا در آیه ۲۸ سوره «فجر» آمده است: «راضِيَةً مَرْضِيَّةً»، ولی تفسیر اول مناسب تر است.

نکته ها:

۱ - سخنی درباره شأن نزول سوره «اللیل»

«فخر رازی» می گوید: «مفسران اهل سنت، عموماً معتقدند: منظور از «أتقی» در «سَيَجَنَّبُهَا الْأَتَقِيُّ» «ابوبکر» است، و شیعه عموماً این معنی را انکار می کنند و می گویند: در حق علی بن ابیطالب (علیه السلام) نازل شده است». (۱)

سپس، در یک تحلیل مخصوص به خود، چنین می گوید: «امت اسلامی (اعم از اهل سنت و شیعه) اتفاق بر این دارند که، برترین مردم بعد از رسول الله (صلی الله علیه وآله) یا «ابوبکر» بوده، و یا «علی» (علیه السلام)، و این آیه را نمی توان بر «علی» تطبیق کرد؛ زیرا قرآن درباره این فرد «أتقی» می گوید: «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى: «هیچ کس نزد او حق و نعمتی ندارد که پاداش داده شود» و این صفت بر علی (علیه السلام) تطبیق نمی کند؛ چرا که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بر او حق نعمت داشت! ولی پیامبر (صلی الله علیه وآله) نه تنها بر «ابوبکر» حق نعمت مادی نداشت، که به عکس، او اتفاق بر رسول الله می کرد و حق نعمت داشت!

نتیجه این می شود: مصداق أتقی «ابوبکر» است و چون اتقی به معنی پرهیزکارترین مردم است، افضلیت او ثابت می شود! (۲)

گرچه مایل نیستیم در مباحث این تفسیر، زیاد در این گونه مسائل وارد

شویم، ولی اصرار بعضی از مفسران بر اثبات پیش داوری های خود به وسیله آیات قرآن، تا آنجا که تعبیرات آنها مناسب مقام شامخ پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز نمی باشد، باعث می شود چند نکته را در اینجا یادآور شویم:

اولاً - این که «فخر رازی» می گوید: اجماع «اهل سنت» بر این است که این آیه درباره «ابوبکر» نازل شده، بر خلاف چیزی است که بعضی از مفسران معروف اهل سنت صریحاً آورده اند، از جمله:

«قرطبی» در تفسیرش در روایتی از «ابن عباس» نقل می کند: تمام این سوره (سوره اللیل) درباره «ابو الدحداح» نازل شده (که داستانش را در آغاز سوره آورده ایم) (۱) مخصوصاً به آیه «وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى» که می رسد، باز می گوید: منظور «ابو الدحداح» است، هر چند از اکثر مفسران نقل کرده: درباره «ابوبکر» نازل شده، اما خودش این نظر را نپذیرفته است.

ثانیاً - این که گفته است: اتفاق شیعه بر این است که این آیه درباره علی (علیه السلام) نازل شده، درست نیست، چرا که بسیاری از مفسران شیعه، همان داستان «ابو الدحداح» را ذکر کرده و پذیرفته اند.

آری، در بعضی از روایات از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: منظور از «أتقی» پیروان و شیعیان او است، و منظور از «الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى» امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است، ولی ظاهر این است: اینها جنبه شأن نزول ندارد، بلکه از قبیل تطبیق بر مصداق روشن و بارز است. ثالثاً - بدون شک، «أتقی» در آیه فوق به معنی باتقواترین مردم نیست، بلکه مفهوم آن همان متقی بودن است، شاهد گویای این سخن این است که: «أشقی» در مقابل آن به معنی بدترین مردم نیست، بلکه منظور کفاری است که از اتفاق

بخل می‌ورزیدند، به علاوه این آیه زمانی نازل شده که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حیات بود، آیا می‌توان «ابوبکر» را حتی بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مقدم داشت؟ چرا برای اثبات پیش داوری‌ها و ذهنیات خود تعبیری کنیم که حتی به مقام شامخ پیغمبر لطمه زند؟!

و اگر گفته شود: حساب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) جدا است، می‌گوئیم: پس چرا در آیه «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى» حساب پیامبر (صلی الله علیه و آله) جدا نشد، و برای این که علی (علیه السلام) را از مورد آیه خارج کنیم، بگوئیم: چون مشمول نعمت‌های مادی پیغمبر بوده، نمی‌تواند داخل در آیه باشد؟

رابعاً - چه کسی است که در زندگیش مورد محبت احدی واقع نشده، و هیچ کس برای او هدیه‌ای نیاورده و یا از او ضیافتی نکرده است.

آیا واقعاً چنین بوده است که «ابوبکر» در تمام عمرش نه به ضیافت کسی رفت، و نه هدیه‌ای از کسی پذیرفت، و نه هیچ خدمت مادی دیگری را؟ آیا این باورکردنی است؟

نتیجه این که: منظور از آیه «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى» این نیست که هیچ کس بر آنها حق نعمت ندارد، بلکه انفاق کردن آنها به خاطر حق نعمت نیست.

یعنی: اگر آنها به کسی انفاقی می‌کنند، تنها برای خدا است، نه به خاطر خدمتی که بخواهند آن را پاداش دهند.

خامساً - آیات این سوره نشان می‌دهد: این سوره در یک ماجرای دو قطبی نازل شده، یکی در قطب «أتقی» بوده است، و دیگری در قطب «أشقی»، هر گاه شأن نزول آن را داستان «ابو الدّحداح» بدانیم، مسأله حل است، اما اگر بگوئیم: منظور «ابوبکر» بوده، مشکل «أشقی» باقی می‌ماند، که منظور از آن چه کسی

است؟!.

شیعه اصراری ندارد که خصوص این آیه در مورد علی (علیه السلام) است، آیات در شان او بسیار زیاد است، ولی اگر بر علی (علیه السلام) تطبیق شود، مشکل «أشقی» در آن حل است؛ چرا که در ذیل آیه ۱۲ سوره «شمس» «إِذْ أَنْبَعَثَ أَشْقَاهَا» روایات زیادی از طرق اهل سنت نقل شده است، که منظور از «أشقی» قاتل «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) است (این روایات را چنان که گفتیم «حاکم حسکانی» در «شواهد التنزیل» جمع کرده است).

کوتاه سخن این که: گفتار «فخر رازی» و تحلیل او درباره این آیه، بسیار ضعیف و مشتمل بر اشتباهات فراوان است، و لذا حتی بعضی از مفسران معروف اهل سنت مانند: «آلوسی» در «روح المعانی» این تحلیل را نپسندیده و بر آن خرده گرفته است، آنجا که می گوید: وَ اسْتَدْلَّ بِذَلِكَ الْإِمَامُ عَلَى أَنَّهُ (أَبُوبَكْرٍ) أَفْضَلُ الْأُمَّةِ وَ ذَكَرَ أَنَّ فِي الْآيَاتِ مَا يَأْبَى قَوْلَ الشَّيْعَةِ إِنَّهَا فِي عَلِيٍّ وَ أَطَالَ الْكَلَامَ فِي ذَلِكَ وَ آتَى بِمَا لَا يَخْلُو عَنْ قِيلٍ وَ قَالَ:

«فخر رازی به این آیه استدلال کرده است که: ابوبکر افضل امت است و اضافه کرده: در آیات، بعضی قرائن است که با قول شیعه سازگار نیست، و در اینجا سخن را طولانی کرده و مطالبی گفته که خالی از قیل و قال (و اشکال) نیست». (۱)

فراموش نباید کرد: خود «آلوسی» نیز نسبتاً مرد متعصبی است، با این حال تحلیل «فخر رازی» را در این آیه نپسندیده است.

۲ - فضیلت انفاق فی سبیل الله

انفاق و بخشش در راه خدا و کمک مالی به افراد محروم و مخصوصاً آبرومند، توأم با خلوص نیت، از اموری است که در آیات قرآن مجید، مکرر بر مکرر روی آن تکیه شده، و از نشانه های ایمان ذکر شده است.

روایات اسلامی نیز مملو از تأکید در این باره است، تا آنجا که نشان می دهد در فرهنگ اسلام، انفاق مالی به شرط این که انگیزه ای جز رضای پروردگار نداشته باشد، و از هر گونه ریاکاری و منت و آزار خالی باشد، از بهترین اعمال است.

این بحث را با ذکر چند حدیث پر معنی، تکمیل می کنیم.

۱ - در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: **إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ إِدْخَالَ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ، شُبْعُهُ مُسْلِمٍ أَوْ قَضَاءُ دَيْنِهِ:**

«محبوبترین اعمال نزد خدا این است که: قلب مؤمن نیازمندی را مسرور کند، به این که او را سیر کرده، یا بدهی او را ادا کند» (۱).

۲ - در حدیثی از رسول الله (صلی الله علیه وآله) آمده است: **مِنْ الْإِيمَانِ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَإِطْعَامُ الطَّعَامِ، وَإِرَاقَةُ الدَّمَاءِ:**

«(از علائم) ایمان، حسن خلق، اطعام طعام و ریختن خون (قربانی کردن در راه خدا) است» (۲).

۳ - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: **مَا أَرَى شَيْئاً يَغْدِلُ زِيَارَةَ الْمُؤْمِنِ إِلَّا إِطْعَامُهُ، وَحَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُطْعِمَ مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِناً مِنْ طَعَامِ الْجَنَّةِ:**

«من چیزی را معادل دیدار مؤمن نمی بینم، جز اطعام کردن او، و هر کس

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۶۵، حدیث ۳۵.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۶۵، حدیث ۳۹.

مؤمنی را اطعام کند، بر خدا است که او را از طعام جنت اطعام نماید». (۱)

۴ - در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: مردی مهار مرکب حضرت را گرفت، عرض کرد: ای رسول خدا! أیُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ «چه عملی از همه اعمال برتر است»؟

فرمود: إِطْعَامُ الطَّعَامِ وَإِطْيَابُ الْكَلَامِ: «غذا دادن به مردم و خوش زبان بودن». (۲)

۵ - و سرانجام در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ عَالَ أَهْلَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَهُمْ وَلَيَلَتَهُمْ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ: «کسی که خانواده ای از مسلمین را یک شبانه روز پذیرائی کند، خداوند گناهانش را می بخشد». (۳)

خداوند! به همه ما توفیق ده تا در این خیر بزرگ گام نهیم!

پروردگارا! بر اخلاص نیت ما در همه اعمال بیفزای!

بارالها! از تو می خواهیم ما را آن چنان مشمول نعمت و رحمت سازی که هم تواز ما خشنود باشی و هم ما خشنود و راضی شویم!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره اللیل (۴)

-
- ۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۷۸، حدیث ۷۹، «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۳، باب اطعام المؤمن
- ۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۸۸، حدیث ۱۱۳
- ۳ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۸۹، حدیث ۲
- ۴ - پایان تصحیح: ۴ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره ضحی

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۱۱ آیه است

محتوای سوره الضحی

این سوره از سوره های «مکی» است، و طبق بعضی از روایات، وقتی نازل شد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر اثر تأخیر و انقطاع موقت وحی، ناراحت بود، و زبان دشمنان نیز باز شده بود. سوره نازل شد و همچون باران رحمتی بر قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشست، تاب و توان تازه ای به او بخشید و زبان بدگویان را قطع کرد. این سوره با دو سوگند آغاز می شود، آن گاه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) بشارت می دهد: خدا هرگز تو را رها نساخته است.

بعد از آن به او نوید می دهد: خداوند آن قدر به او عطا می کند، که خشنود شود. و در آخرین مرحله، گذشته زندگانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در نظر او مجسم می سازد، که خداوند چگونه او را همیشه مشمول انواع رحمت خود قرار داده، و در سخت ترین لحظات زندگی، حمایتش نموده است.

لذا، در آخرین آیات به او دستور می دهد: (به شکرانه این نعمت های بزرگ الهی) با یتیمان و مستمندان مهربانی کند و نعمت خدا را بازگو نماید.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت این سوره همین بس که: در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است: مَنْ قَرَأَهَا كَانَ مِمَّنْ يَرْضَاهُ اللَّهُ، وَلِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) أَنْ يَشْفَعَ لَهُ وَ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ بَعْدَ كُلِّ يَتِيمٍ وَ سَائِلٍ!:

«هر کس آن را تلاوت کند، از کسانی خواهد بود که خدا از آنها راضی می شود و شایسته است محمد (صلی الله علیه وآله) از او شفاعت کند و به عدد هر یتیم و مسکین سؤال کننده، ده حسنه برای او خواهد بود».(۱)

و این همه فضیلت، از آن کسی است که آن را بخواند و در عمل پیاده کند. قابل توجه این که: مطابق روایات متعددی، این سوره و سوره آینده (سوره أَلَمْ نَشْرَحْ) یک سوره است، لذا، از این جهت که در هر رکعت نماز، بعد از «حمد» باید یک سوره کامل خوانده شود، این دو سوره را باید با هم خواند (نظیر این معنی درباره سوره های «فیل» و «لایلاف» نیز گفته شده است).

و اگر درست در محتوای این دو سوره دقت کنیم، می بینیم: پیوند مطالب آنها به قدری زیاد است که، حتماً یکی ادامه دیگری می باشد، هر چند میان آن دو «بسم الله» فاصله شده است. در این که: آیا این دو سوره از هر نظر یکی است؟ یا در خصوص نماز باید در حکم یک سوره حساب شود؟ گفتگوئی است که باید شرح آن را در کتب فقهی (بحث قرائت نماز) مطالعه کرد، ولی، اجماع علماء بر این است که: در قرائت نماز نمی توان به یکی از این دو قناعت نمود.

- ۱ وَ الضُّحَى
- ۲ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى
- ۳ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى
- ۴ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى
- ۵ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى

ترجمه:

- به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
- ۱ - قسم به روز (هنگامی که آفتاب بر آید).
 - ۲ - و به شب هنگامی که آرام گیرد.
 - ۳ - که خداوند تو را وانگذاشته و مورد خشم قرار نداده!
 - ۴ - و مسلماً آخرت برای تو از دنیا بهتر است.
 - ۵ - و به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا خواهد کرد که خشنود شوی!

شأن نزول:

درباره شأن نزول این سوره، روایات زیادی نقل شده که از همه روشن تر روایت زیر است: «ابن عباس» می گوید: پانزده روز گذشت، و وحی بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل نشد،

مشرکان گفتند: پروردگار محمد، او را رها کرده، و دشمن داشته، اگر راست می گوید که مأموریت او از سوی خدا است، باید وحی به طور مرتب بر او نازل شود، در اینجا سوره فوق نازل گشت (و به سخنان آنها پاسخ گفت).

قابل توجه این که: طبق حدیثی، وقتی این سوره نازل شد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) به «جبرئیل» فرمود: دیر کردی، سخت به تو مشتاق بودم.

«جبرئیل» گفت: وَ أَنَا كُنْتُ أَشَدَّ إِلَيْكَ شَوْقًا: «من به تو مشتاق تر بودم، ولی من بنده ای مأمورم، و جز به فرمان پروردگار، نازل نمی شوم»!

در حدیث دیگری آمده است: جماعتی از یهود خدمت رسول الله(صلی الله علیه وآله) رسیدند، و از داستان «ذی القرنین» و «اصحاب کهف» و آفرینش «روح» سؤال کردند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: فردا به شما خبر خواهم داد، و ان شاء الله نگفت، و همین سبب شد که وحی الهی ایامی از او قطع شود و زبان دشمنان به شماتت باز گشت، از این جهت، پیامبر(صلی الله علیه وآله) غمگین شد، این سوره نازل شد تا مایه تسلی خاطر پیامبر(صلی الله علیه وآله) گردد (ولی این شأن نزول بعید به نظر می رسد؛ چرا که تماس یهود با پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و این گونه سؤالات، معمولاً در «مدینه» بود، نه در «مکه»).

در بعضی از روایات نیز آمده است: جمعی از مسلمانان عرض کردند: ای رسول خدا! چرا وحی بر شما نازل نمی شود؟ فرمود: وَ كَيْفَ يَنْزِلُ عَلَيَّ الْوَحْيُ وَ أَنْتُمْ لَا تُنْقُونَ بَرَاةَ جَمْعِكُمْ وَ لَا تَقْلِمُونَ أَطْفَارَكُمْ:

«چگونه وحی بر من نازل شود، در حالی که شما مفاصل انگشتان خود را پاکیزه نمی کنید، و ناخن های خود را نمی گیرید؟!» (۱)

در این که: مدت انقطاع وحی چقدر بود؟ روایات، مختلف است: دوازده

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۴ (با کمی تلخیص و اقتباس).

روز، پانزده، نوزده، بیست و پنج، و حتی بعضی چهل روز نقل کرده اند.
و در روایتی نیز، فقط دو سه شبانه روز.

تفسیر:

آن قدر به تو می بخشد که خشنود شوی!
در آغاز این سوره نیز، با دو سوگند روبرو می شویم: سوگند به «نور» و سوگند به «ظلمت»،
می فرماید:

«قسم به روز در آن هنگام که آفتاب بر آید و همه جا را فرا گیرد» (وَالضُّحَى).

«و سوگند به شب در آن زمان که آرام گیرد و همه جا را در آرامش فرو برد» (وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى).

«ضُحَى» به معنی اوایل روز است، آن موقعی که خورشید در آسمان بالا بیاید و نور آن بر همه جا مسلط شود، و این در حقیقت، بهترین موقع روز است، و به تعبیر بعضی، در حکم فصل جوانی است، در تابستان هوا هنوز گرم نشده، و در زمستان سرمای هوا شکسته شده است، و روح و جان انسان در این موقع آماده هر گونه فعالیت است.

«سَجَى» از ماده «سجو» (بر وزن سرد، و بر وزن غلو) در اصل، به معنی «سکون و آرامش» است، و به معنی «پوشاندن» و «تاریک شدن» نیز آمده است، و لذا هنگامی که «میت» را در کفن می پیچند، «مُسَجَّى» به او گفته می شود، ولی در اینجا همان معنی اصلی را می بخشد، که سکون و آرامش است، به همین جهت، شب هائی که باد نمی وزد لَيْلَةٌ سَاجِيَةٌ: «شب آرام» می گویند و به دریای

خالی از طوفان و امواج خروشان بَحْرُ ساج: «دریای آرام» گفته می شود. در هر حال، آنچه در شب مهم است، همان آرامشی است که بر آن حکمفرما است، و طبعاً اعصاب و روح انسان را در آرامش فرو می برد، و برای تلاش و کوشش فردا و فرداها آماده می سازد، و از این نظر، نعمت بسیار مهمی است، که شایسته است سوگند به آن یاد شود. میان این دو قسم، و محتوای آیه، شباهت و رابطه نزدیکی وجود دارد، «روز» همچون نزول نور وحی بر قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و «شب» همچون انقطاع موقت وحی که آن نیز در بعضی از مقاطع لازم است.

* * *

و به دنبال این دو سوگند بزرگ، به نتیجه و جواب قسم پرداخته، می فرماید: «پروردگارت هرگز تو را ترک نگفته، و هرگز مورد خشم قرار نداده است» (مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى). «وَدَّعَ» از ماده «تودیع» به معنی ترک گفتن و وداع کردن است. «قَلَى» از ماده «قلا» (بر وزن صدا) به معنی شدت بغض و عداوت است و از ماده «قَلَوُ» (بر وزن سرو) به معنی پرتاب کردن نیز آمده است. «راغب» معتقد است: هر دو به یک معنی باز می گردد؛ زیرا کسی که مورد عداوت انسان است، گوئی قلب، او را پرت می کند و نمی پذیرد. (۱) این تعبیر، دلداری و تسلی خاطری است برای شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله)، که بداند اگر گاهی در نزول وحی تأخیر افتد، روی مصلحی است که خدا می داند، و هرگز دلیل بر آن نیست که طبق گفته دشمنان، خداوند نسبت به او خشمگین شده

۱ - این ماده هم به صورت «ناقص یائی» آمده و هم «ناقص واوی»، در صورت اول به معنی بغض و عداوت است، و در صورت دوم، به معنی پرتاب نمودن و طرد کردن، و همان گونه که در بالا گفته شده، هر دو به یک ریشه باز می گردد.

باشد، یا بخواهد او را ترک گوید، او همیشه مشمول لطف و عنایات خاصه خدا است، و همواره در کنف حمایت ویژه او است.

پس از آن، اضافه می کند: «بی شک جهان آخرت برای تو از این دنیا بهتر است» (وَلَا أُخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى).

تو در این جهان، مشمول الطاف او هستی، و در آخرت بیشتر و بهتر، نه در کوتاه مدت مورد غضب پروردگار خواهی بود، و نه در دراز مدت.

کوتاه سخن این که: تو در دنیا و آخرت عزیزی، در دنیا عزیز و در آخرت عزیزتر. بعضی از مفسران «آخرت» و «أولی» را اشاره به آغاز و پایان عمر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) دانسته اند و گفته اند: منظور این است: تو در آینده عمرت موفق تر و پیروزتر خواهی بود، و این اشاره به گسترش اسلام و پیروزی های مکرر مسلمین بر دشمنان، و فتوحات آنها در غزوات، و بارور شدن نهال توحید، و برچیده شدن آثار شرک و بت پرستی است. جمع میان این دو تفسیر نیز بی مانع است.

و در آخرین آیه مورد بحث، برترین نوید را به او داده، می فرماید: «به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا می کند که خشنود شوی» (وَكَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى).

این، بالاترین اکرام و احترام پروردگار نسبت به بنده خاصش محمد (صلی الله علیه وآله) است، که می فرماید: آن قدر به تو می بخشیم که راضی شوی، در دنیا بر دشمنان پیروز خواهی شد و آئین تو جهان گیر خواهد گشت، و در آخرت نیز، مشمول

بزرگترین مواهب خواهی بود.

بدون شک، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به عنوان خاتم انبیاء و رهبر عالم بشریت، خشنودیش تنها در نجات خویش نیست، بلکه آن زمان راضی و خشنود می شود که، شفاعتش درباره امتش نیز پذیرفته شود، به همین دلیل، در روایات آمده است: این آیه، امید بخش ترین آیات قرآن مجید و دلیل بر پذیرش شفاعت آن حضرت است.

در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) از پدرش زین العابدین(علیه السلام) از عمویش «محمد بن حنفیه» از پدرش امیرمؤمنان(علیه السلام) می خوانیم: رسول الله فرمود: روز قیامت من در موقف شفاعت می ایستم، و آن قدر گنهکاران را شفاعت کنم، که خداوند گوید:

أَرْضِيتَ يَا مُحَمَّدٌ؟! «ای محمد آیا راضی شدی»؟!!

من می گویم: رَضِيتُ، رَضِيتُ: «راضی شدم، راضی شدم»!

آن گاه، امیرمؤمنان(علیه السلام) رو به جمعی از اهل «کوفه» کرده، افزود: شما معتقدید: امید بخش ترین آیات قرآن آیه: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ: «ای کسانی که نسبت به خود زیاده روی کرده اید از رحمت خدا نومید نشوید» است.

گفتند: آری، ما چنین می گوئیم!

فرمود: «ولی ما اهل بیت می گوئیم: امیدبخش ترین آیات قرآن، آیه «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» است».(۱)

ناگفته پیدا است: شفاعت پیامبر(صلی الله علیه وآله) شرائطی دارد، نه او از هر کس شفاعت

می کند، و نه هر گنجهکاری می تواند چنین انتظاری را داشته باشد. (۱)

در حدیث دیگری، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «رسول خدا وارد خانه فاطمه (علیها السلام) شد، در حالی که لباس خشنی از پشم شتر در تن دخترش بود، با یک دست آسیا می کرد، و با دست دیگر فرزندش را شیر می داد، اشک در چشمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) ظاهر شد، فرمود: دخترم! تلخی دنیا را در برابر شیرینی آخرت تحمل کن، چرا که خداوند بر من نازل کرده است که، آن قدر پروردگارت به تو می بخشد که راضی شوی» (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى). (۲) - (۳)

* * *

نکته:

فلسفه انقطاع وحی

از مجموع آیات فوق، به خوبی روشن می شود: پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر چه دارد از ناحیه خدا است، حتی در نزول وحی از خود اختیاری ندارد، هر زمان خدا بخواهد وحی قطع می شود، و هر زمان بخواهد برقرار می گردد، و شاید انقطاع وحی نیز به همین منظور بود، تا پاسخی باشد به آنها که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تقاضای معجزات اقتراح می و بر طبق میل خود داشتند، یا به او پیشنهاد می کردند: فلان حکم یا فلان آیه را تغییر ده، و او می فرمود: من در این امور اختیاری از خود ندارم (همان گونه که در آیه ۱۵ سوره «یونس» آمده است).

* * *

۱ - مشروح این بحث را در جلد اول ذیل آیه ۴۸ سوره «بقره» مطالعه فرمائید.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۵.

۳ - درست است که این سوره در «مکه» نازل شده و جریان حضرت فاطمه (علیها السلام) مربوط به «مدینه» است، ولی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با این آیه برای مقصود خود استدلال می کند، نه این که در همان زمان نازل شده باشد.

- ۶ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى
 ۷ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى
 ۸ وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى
 ۹ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ
 ۱۰ وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ
 ۱۱ وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

ترجمه:

- ۶ - آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟!
 ۷ - و تو را گمشده یافت و هدایت کرد.
 ۸ - و تو را فقیر یافت و بی نیاز نمود.
 ۹ - حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن.
 ۱۰ - و سؤال کننده را از خود مران.
 ۱۱ - و نعمت های پروردگارت را بازگو کن!

تفسیر:

به شکرانه این همه نعمت که خدا به تو داده...

چنان که گفتیم: هدف در این سوره، تسلی و دلداری پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و بیان الطاف الهی نسبت به آن حضرت است، لذا، در ادامه آیات گذشته که از این معنی سخن می گفت، در آیات مورد بحث، نخست، به ذکر سه موهبت از مواهب

خاص الهی به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پرداخته، و پس از آن سه دستور مهم در همین رابطه به او می دهد.

می فرماید: «آیا خداوند تو را یتیم نیافت و سپس پناه داد» (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى). در شکم مادر بودی که پدرت «عبدالله» از دنیا رفت، تو را در آغوش جدت «عبدالمطلب» (سید مکه) پرورش دادم.

شش ساله بودی که مادرت از دنیا رفت، و از این نظر نیز تنها شدی، اما عشق و محبت تو را در قلب «عبدالمطلب» افزون ساختم.

هشت ساله بودی که جدت «عبدالمطلب» از دنیا رفت، عمویت «ابوطالب» را به خدمت و حمایت گماشتم، تا تو را همچون جان شیرین در بر گیرد و محافظت کند.

آری، تو یتیم بودی و من به تو پناه دادم.

بعضی از مفسران، معانی دیگری برای این آیه گفته اند، که با ظاهر آن سازگار نیست، از جمله این که: منظور از یتیم کسی است که در شرافت و فضیلت مثل و مانند ندارد، همان گونه که گوهر بی نظیر را «درّ یتیم» گویند، بنابراین، معنی جمله چنین می شود: خداوند تو را در شرافت و فضل بی مانند یافت، لذا تو را بر گزید و مقام نبوت بخشید.

دیگر این که: تو خود یک روز یتیم بودی، ولی سرانجام پناهگاه یتیمان و رهبر انسان ها شدی. بدون شک، معنی اول از هر جهت مناسب تر است و با ظاهر آیه هماهنگ تر.

بعد از آن به ذکر موهبت دوم پرداخته، می فرماید: «و تو را گمشده یافت و هدایت کرد» (وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى).

آری، تو هرگز از نبوت و رسالت آگاه نبودی، و ما این نور را در قلب تو افکندیم، که به وسیله آن انسان ها را هدایت کنی، چنان که در جای دیگر می فرماید: مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا:

«تو نه کتاب را می دانستی و نه ایمان را (از محتوای قرآن و اسلام قبل از نزول وحی آگاه نبودی) ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگانمان را بخواهیم هدایت می کنیم» (۱).

روشن است پیامبر (صلی الله علیه وآله) قبل از رسیدن به مقام نبوت و رسالت، فاقد این فیض الهی بود، خداوند دست او را گرفت و هدایت فرمود، و به این مقام نشاند، چنان که در آیه ۳ سوره «یوسف» می خوانیم: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ:

«ما بهترین داستان ها را برای تو از طریق وحی این قرآن بازگو می کنیم، هر چند پیش از آن از غافلان بودی».

مسلماً، اگر هدایت الهی و امدادهای غیبی دست پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نمی گرفت، او هرگز به سر منزل مقصود راه نمی یافت.

بنابراین، منظور از «ضاللت» در اینجا نفی ایمان، توحید، پاکی و تقوا نیست، بلکه، به قرینه آیاتی که در بالا به آن اشاره شد، نفی آگاهی از اسرار نبوت، و قوانین اسلام، و عدم آشنائی با این حقایق بود، همان گونه که بسیاری از مفسران گفته اند: ولی بعد از بعثت، به کمک پروردگار بر همه این امور واقف شد

و هدایت یافت (دقت کنید).

در آیه ۲۸۲ سوره «بقره» به هنگام ذکر فلسفه تعدد گواهان در مسأله نوشتن سند وامها، می فرماید: **أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى**: «این به خاطر آن است که اگر یکی از آن دو گمراه شود و فراموش کند دیگری به او یادآوری نماید».

در این آیه «ضاللت» فقط به معنی فراموشی آمده است، به قرینه جمله **فَتُذَكِّرَ**. تفسیرهای متعدد دیگری نیز برای آیه ذکر شده، از جمله این که: منظور آن است که: تو بی نام و نشان بودی و خداوند آن قدر به تو از مواهب بی نظیر عطا کرد، که همه جا شناخته شدی. یا این که: تو چند بار در دوران طفولیت گم شدی (یک بار در دره های «مکه»، آن گاه که در حمایت «عبدالمطلب» بودی.

بار دیگر، زمانی که مادر رضاعیت «حلیمه سعدیه» بعد از پایان دوران شیر خواری تو را به سوی «مکه» می آورد تا به «عبدالمطلب» دهد، در راه گم شدی. و مرتبه سوم در آن هنگام که با عمویت «ابو طالب» در قافله ای که به سوی «شام» می رفت در یک شب تاریک و ظلمانی راه را گم کردی) و خداوند در تمام این موارد، تو را هدایت کرد و به آغوش پر مهر جدّ یا عمویت رسانید.

قابل توجه این که: «ضالّ» از نظر لغت به دو معنی آمده: «گمشده» و «گمراه» مثلاً گفته می شود: **الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ**: «دانش، گمشده انسان با ایمان است». (۱) و به همین مناسبت، به معنی مخفی و غائب نیز آمده، لذا در آیه ۱۰ «سجده»

می خوانیم: منکران معاد می گفتند: إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ: «هنگامی که در زمین پنهان و غائب شدیم در خلقت نوینی قرار خواهیم گرفت»؟. اگر «ضال» در آیه مورد بحث، به معنی «گم شده» باشد، مشکلی پیش نمی آید، و اگر به معنی «گمراه» باشد، منظور نداشتن دسترسی به راه نبوت و رسالت قبل از بعثت است. و یا به تعبیر دیگر: پیامبر در ذات خود چیزی نداشت، هر چه داشت از سوی خدا بود، بنابراین، در هر دو صورت مشکلی پیش نمی آید.

آن گاه، به بیان سومین موهبت پرداخته، می فرماید: «خداوند تو را فقیر یافت و غنی و بی نیاز کرد» (وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى). (۱)

توجه «خدیجه» آن زن مخلص با وفا را به سوی تو جلب نمود، تا ثروت سرشارش را در اختیار تو و اهداف بزرگت قرار دهد، و بعد از ظهور اسلام، غنائم فراوانی در جنگ ها نصیب تو کرد، آن گونه که برای رسیدن به اهداف بزرگت بی نیاز شدی.

در روایتی، از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیات فرمود: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى قَالَ: فَرَدًّا لَا مِثْلَ لَكَ فِي الْمَخْلُوقِينَ، فَآوَى النَّاسَ إِلَيْكَ، وَ وَجَدَكَ ضَالًّا أَى ضَالَّةً فِي قَوْمٍ لَا يَعْرِفُونَ فَضْلَكَ فَهَدَاهُمْ إِلَيْكَ، وَ وَجَدَكَ عَائِلًا تَعُولُ أَقْوَامًا بِالْعِلْمِ فَأَغْنَاهُمْ بِكَ:

۱ - «عائل» در اصل، به معنی شخص عیالمند است هر چند غنی باشد، ولی این واژه به معنی فقیر نیز به کار رفته است، و در آیه مورد بحث، اشاره به همین معنی است، از کلمات «راغب» چنین استفاده می شود که: «عال» اگر اجوف یائی باشد به معنی «فقیر» و اگر اجوف واوی باشد به معنی «کثیر العیال» بودن است (ولی بعید نیست که این دو لازم و ملزوم یکدیگر شوند).

«آیا تو را یتیم، یعنی فردی بی نظیر در میان مخلوقات خود نیافت و سپس مردم را در پناه تو قرار داد؟ و تو را گمشده و ناشناخته در میان قومی یافت که مقام فضل تو را نمی دانستند و آنها را به سوی تو هدایت کرد، تو را سرپرست اقوامی در علم و دانش قرار داد و آنها را به وسیله تو بی نیاز ساخت» (۱).

البته، این حدیث ناظر به بطون آیه است، و گونه ظاهر آیات همان است که در بالا گفته شد. مبدا تصور شود، بیان این امور که در ظاهر آیه است، از مقام شامخ پیامبر (صلی الله علیه و آله) می کاهد، و یا توصیفی منفی از سوی پروردگار درباره او است، بلکه، این در حقیقت بیان الطاف الهی و اکرام و احترام او نسبت به این پیغمبر بزرگ است، هنگامی که محبوب، سخن از الطافش نسبت به عاشق دلباخته می گوید، خود عین لطف و محبت است و دلیل بر عنایت خاص او است، و به همین دلیل، با شنیدن این الفاظ از سوی محبوب، روح او تازه می شود، و جان او صفا می یابد، و قلبش غرق آرامش و سکینه می شود.

سپس در آیات بعد، به عنوان نتیجه گیری از آیات قبل، سه دستور پر اهمیت به پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می دهد، که هر چند مخاطب در آن شخص رسول الله (صلی الله علیه و آله) است، ولی مسلماً همگان را شامل می شود، نخست، می فرماید: «حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن» (فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ).

«تَقْهَرْ» از ماده «قهر» به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی «غلبه توأم با تحقیر» است، ولی در هر یک از این دو معنی نیز جداگانه استعمال می شود، و مناسب در اینجا همان «تحقیر» است.

این، نشان می دهد: در مورد یتیمان گر چه مسأله اطعام و انفاق، مهم است، ولی از آن مهمتر دلجوئی، نوازش و رفع کمبودهای عاطفی است، و لذا در حدیث معروفی می خوانیم: رسول الله (صلی الله علیه وآله) فرمود: مَنْ مَسَحَ عَلَى رَأْسِ يَتِيمٍ كَانَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ تَمَرُّ عَلَى يَدِهِ نُورٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ:

«هر کس به عنوان نوازش دست بر سر یتیمی کشد به تعداد هر موئی که دست او از آن می گذرد، در روز قیامت نوری خواهد داشت».(۱)

گوئی خداوند به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید: تو خود یتیم بودی و رنج یتیمی را کشیده ای، اکنون از دل و جان مراقب یتیمان باش و روح تشنه آنها را با محبت سیراب کن.

پس از آن، به دومین دستور پرداخته، می فرماید: «و سؤال کننده را از خود مران» (وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ).

«لا تَنْهَرْ» از ماده «نهر» به معنی «راندن توأم با خشونت» است، و بعید نیست ریشه آن با «نهر» به معنی نهر آب جاری یکی باشد؛ چرا که آن هم آب را با شدت می راند!

در این که: منظور از «سائل» در اینجا چه کسی است؟ چند تفسیر وجود دارد:

نخست این که: منظور کسانی است که سؤالاتی در مسائل علمی، اعتقادی و دینی دارند، به قرینه این که: این دستور تفریعی است بر آنچه در آیات قبل آمده: وَ جَدَّكَ ضَالًّا فَهَدَى: «خداوند تو را گم شده یافت و هدایت کرد»، پس به شکرانه این هدایت الهی، تو نیز در هدایت

نیازمندان کوشا باش، و هیچ تقاضا

کننده هدایتی را از خود مران.

دیگر این که: منظور کسانی است که دارای فقر مادی هستند، و به سراغ تو می آیند، باید آنچه در توان داری به کار گیری، و آنها را مأیوس نکنی، و از خود نرانی.

سوم این که: هم ناظر به فقر علمی است و هم فقر مادی، دستور می دهد: به تقاضای سائلان در هر قسمت پاسخ مثبت ده، این معنی هم تناسب با هدایت الهی نسبت به پیامبر(صلی الله علیه و آله) دارد و هم سرپرستی از او در زمانی که یتیم بود.

عجب این که: بعضی از مفسران برای اثبات این که مقصود از «سائل» در اینجا تنها سؤال کننده از مسائل علمی است، گفته اند: تعبیر «سائل» در قرآن مجید، هرگز به معنی تقاضا کننده مالی نیامده است. (۱)

در حالی که، مکرر در قرآن در این معنی به کار رفته است، چنان که در آیه ۱۹ «ذاریات» می خوانیم: وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ: «در اموال آنها حقی است برای سائل و محروم» همین معنی در آیه ۲۵ سوره «معارج» و ۱۷۷ «بقره» نیز آمده است.

و سرانجام، در سومین و آخرین دستور می فرماید: «و اما نعمت های پروردگارت را بازگو کن» (وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ).

بازگو کردن نعمت، گاه، با زبان است و تعبیراتی که حاکی از نهایت شکر و سپاس باشد، نه غرور و برتری جوئی.

و گاه، با عمل است، به این ترتیب که از آن انفاق و بخشش در راه خدا کند، بخششی که نشان دهد خداوند نعمت فراوانی به او عطا کرده است.

۱ - تفسیر «عبده»، جزء عمّ (جزء سی ام قرآن)، صفحه ۱۱۳.

این سنت افراد سخاوتمند و کریم است، که وقتی نعمتی به آنها روی آورد بازگو می کنند و شکر خدا را به جا می آورند، و عملشان نیز تأیید و تأکیدی است بر این حقیقت، به عکس بخیلان دون همت که دائماً ناله می کنند، و اگر دنیا را نیز به آنها بدهی، اصرار در پرده پوشی بر نعمت ها دارند، چهره آنها فقیرانه، و سخنانشان آمیخته با آه و زاری و عملشان نیز بیانگر فقر است!

این، در حالی است که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ النُّعْمَةِ عَلَيْهِ: «خداوند هنگامی که نعمتی به بنده ای می بخشد دوست دارد آثار نعمت را بر او ببیند» (۱).

بنابراین، حاصل معنی آیه چنین می شود: به شکرانه این که فقیر بودی، خدا بی نیازت کرد، تو هم آثار نعمت را آشکار کن، و با گفتار و عمل این موهبت الهی را بازگو نما. ولی، بعضی از مفسران گفته اند: منظور از «نعمت» در اینجا تنها نعمت های معنوی، از جمله نبوت، یا قرآن مجید است، که پیامبر (صلی الله علیه وآله) موظف بود آنها را ابلاغ کند و این است منظور از بازگو کردن نعمت.

این احتمال نیز وجود دارد که، تمام نعمت های معنوی و مادی را شامل شود. لذا در حدیثی، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: معنی آیه چنین است: حَدَّثُ بِمَا أُعْطَاكَ اللَّهُ، وَ فَضَّلَكَ، وَ رَزَقَكَ، وَ أَحْسَنَ إِلَيْكَ وَ هَدَاكَ: «آنچه را خدا به تو بخشیده و برتری داده و روزی عطا فرموده و نیکی به تو کرده و هدایت نموده، همه را بازگو کن» (۲). بالاخره، در حدیث دیگری، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به عنوان یک دستور کلی می خوانیم: مَنْ أُعْطِيَ خَيْرًا فَلَمْ يَرِ عَلَيْهِ، سُمِّيَ بَغِيضُ اللَّهِ، مُعَادِيًا لِلنِّعَمِ اللَّهُ!:

۱ - «نهج الفصاحة»، حدیث ۶۸۳.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۷.

«هر کس خیری به او رسد و آثارش بر او دیده نشود، دشمن خدا شمرده می شود، و مخالف نعمت های او».(۱)

این سخن را با حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) پایان می دهیم، که فرمود: إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ، وَيُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ النُّعْمَةِ عَلَى عَبْدِهِ: «خداوند زیبا است، و زیبایی را دوست دارد! و همچنین دوست دارد آثار نعمت را بر بنده خود ببیند».(۲)

نکته ها:

۱ - رهبری برخاسته از میان درد و رنج ها!

آیات بالا ضمن این که نعمت های خداوند به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را شرح می دهد، این نکته را نیز منعکس می کند که: او در آغاز کودکی یتیم بود، و در شرایط سخت مادی زندگی می کرد، با درد و رنج قرین بود، و از میان رنج ها برخاست و باید چنین باشد. یک رهبر الهی و انسانی، باید مرارت های زندگی را بچشد، ناراحتی ها را شخصاً لمس کند، و با تمام وجودش تلخی ها را احساس کند، تا بتواند از قشرهای محروم جامعه ارزیابی صحیحی داشته باشد، و از حال مردمی که در درد و رنج غوطه ورنند، با خبر باشد. باید در خردی، پدر را از دست دهد تا از درد طفلان یتیمش با خبر باشد، باید روزها گرسنه بماند و شب ها گرسنه بخوابد، تا درد گرسنگان را با تمام وجودش درک کند.

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۹۲، نزدیک به همین معنی در کتاب «کافی»، جلد ۶،

کتاب الزی و التجمال، حدیث ۲ آمده است.

۲ - «فروع کافی»، جلد ۶، صفحه ۴۳۸.

لذا، گاه که یتیمی را می دید، قطرات اشک از چشمان مبارکش سرازیر می شد، او را بر دامن می نشاند و نوازش می داد و همچون جان شیرین در بر می گرفت. او، باید فقر فرهنگی جامعه را به خوبی درک کرده باشد، تا کسانی را که برای کسب دانشی خدمتش می رسند، گرامی دارد، و با آغوش باز آنها را پذیرا گردد. نه تنها پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، که شاید همه انبیاء، پرورش یافتگان رنج ها و محرومیت ها بودند، و نه تنها انبیاء، که همه رهبران راستین و موفق چنین بودند، و باید چنین باشند.

آن کس که در میان ناز و نعمت پرورش یافته، در کاخ های مجلل زندگی کرده، و هر زمان هر چه می خواسته در اختیارش بوده، چگونه می تواند درد محرومان را درک کند، منظره خانه فقرا و کاشانه یتیمان را در نظر مجسم سازد، و به کمک آنها بشتابد؟! در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ حَتَّى يَسْتَرْعِيَهُ الْغَنَمُ يُعَلِّمُهُ بِذَلِكَ رَعِيَّةَ النَّاسِ:

«خدا هرگز پیامبری را مبعوث نکرد، مگر این که او را به چوپانی گوسفندان گماشت، تا از این طریق چوپانی انسان ها را به او بیاموزد». (۱)

یعنی: هم رنج کشیدند، هم صبر و تحمل در برابر موجودی کم شعور را تجربه کردند، و هم در میان کوه و صحرا و آغوش طبیعت درس های بزرگ توحید و عرفان را آموختند. در حدیث دیگری آمده است: «موسی بن عمران» از خدای خود پرسید: من به چه دلیل به این مقام رسیدم؟ خطاب آمد: آیا به خاطر می آوری آن روز که

بچه گوسفندی از میان گله تو فرار کرد، به دنبال آن رفتی، آن را گرفتی، و به او گفتی: حیوان! چرا خود را خسته نمودی؟ سپس بر دوش گرفتی و به گله گوسفندان باز گرداندی، به این دلیل من تو را سرپرست خلق کردم (این تحمل و حوصله عجیب تو در مقابل یک حیوان، دلیل بر قدرت عظیم روحی تو است و لذا شایسته آن مقام بزرگی).

۲- نوازش یتیمان

وجود کودکان یتیم، که پدر خود را در طفولیت از دست داده اند، در هر اجتماعی اجتناب ناپذیر است، این کودکان از جهات مختلفی باید مورد حمایت قرار گیرند. از نظر عاطفی، دارای کمبودهایی هستند، که اگر خلاء وجود آنها از این نظر پر نشود کودکانی ناسالم، و در بسیاری از مواقع سنگدل، جانی و خطرناک بار می آیند. به علاوه، عواطف انسانی ایجاب می کند: آنها همچون سایر فرزندان جامعه مورد حمایت و توجه عموم باشند، و از همه اینها گذشته، مردم از آینده کودکان خود که ممکن است در چنین شرایطی قرار گیرند، مطمئن شوند.

«یتیمان» در بسیاری از موارد، دارای اموالی هستند که باید با دقت و امانت برای آینده آنها حفظ شود، و در بسیاری از موارد، فاقد امکانات مالی هستند، که باید از این نظر نیز مورد توجه قرار گیرند، باید دیگران همچون پدران و مادرانی دلسوز، رنج یتیمی را از روح آنها بیرون کنند، و گرد و غبار تنهایی را از چهره آنها بزدایند.

لذا، در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، بسیار روی این مسأله تکیه شده

است، که هم بُعد اخلاقی دارد و هم بُعد اجتماعی و انسانی.

این حدیث از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) معروف است که: *إِنَّ الْيَتِيمَ إِذَا بَكَى اهْتَزَّ لِجَاثِهِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ!* «هنگامی که یتیم گریه می کند عرش خدا به لرزه در می آید».

«خداوند به فرشتگانش می فرماید: ای ملائکه من! چه کسی این یتیم را که پدرش در خاک پنهان شده است به گریه در آورده؟ ملائکه می گویند: خدایا! تو آگاهتری، خداوند می فرماید: ای ملائکه من! شما را گواه می گیرم هر کس گریه او را خاموش، و قلبش را خشنود کند، من روز قیامت او را خشنود خواهم کرد» (۱).

از این بالاتر، حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: *إِذَا بَكَى الْيَتِيمُ وَقَعَتْ دُمُوعُهُ فِي كَفِّ الرَّحْمَنِ*: «هر گاه یتیم گریه کند، اشک های او در دست خداوند رحمان می ریزد»! (۲).

باز، در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که: *أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ إِذَا اتَّقَى اللَّهَ وَ أَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَالْوُسْطَى*: «من و سرپرست یتیم مانند این دو، در بهشت خواهیم بود - به شرط این که تقوای الهی را پیشه کند - سپس، اشاره به انگشت «سبابه» و «انگشت وسط» نمود» (۳).

اهمیت این موضوع آن قدر زیاد است، که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در وصیتنامه معروفش، توجه به یتیمان را در کنار توجه به نماز و قرآن قرار داده، می فرماید: *اللَّهُ اللَّهُ فِي الْأَيْتَامِ فَلَا تُغْبُوا أَفْوَاهَهُمْ وَلَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ*: «خدا را خدا را درباره یتیمان، آنها را گاهی سیر و گاهی گرسنه نگذارید، و نکند با حضور شما ضایع شوند» (۴).

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۶.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۲۱۹.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۹۷، حدیث ۲۳.

۴ - «نهج البلاغه»، بخش نامه ها، نامه شماره ۴۷.

در حدیثی از یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده است که می گوید: خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشسته بودیم، پسر بچه ای خدمتش آمده، عرض کرد: «کودکی یتیم هستم، خواهری یتیم دارم، و مادری بیوه زن. از آنچه خدا به تو اطعام کرده، به ما اطعام کن، تا خداوند از آنچه نزد او است، آن قدر به تو ببخشد که خوشنود شوی!»

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «چه زیبا گفתי ای پسر! سپس رو به «بلال» کرده، فرمود: برو از آنچه نزد ما است بیاور، «بلال» بیست و یک خرما با خود آورد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هفت دانه برای تو، هفت دانه برای خواهرت، و هفت دانه برای مادرت».

«معاذ بن جبل» برخاست، دستی بر سر آن کودک یتیم کشیده، گفت: خداوند یتیمی تو را جبران کند، و تو را جانشین صالحی برای پدرت سازد (کودک یتیم از فرزندان مهاجران بود). پیغمبر (صلی الله علیه و آله) رو به «معاذ» کرده، فرمود: «انگیزه تو برای این کار چه بود؟» عرض کرد: محبت و رحمت بود.

فرمود: «هر کس از شما سرپرستی یتیمی را بر عهده گیرد، حق آن را ادا کند، و دست بر سر یتیم کشد، خداوند به عدد هر موئی، حسنه ای برای او می نویسد، و به هر موئی، سیئه ای از او محو می کند، و به هر موئی، درجه ای به او می بخشد» (۱).

البته، در جوامع گسترده ای مانند جوامع امروز، مسلمانان باید به کارهای فردی در این زمینه قناعت نکنند، بلکه باید نیروهای خود را متمرکز کرده، یتیمان را زیر پوشش برنامه های حساب شده اقتصادی، فرهنگی و آموزشی قرار دهند، و از آنها افرادی لایق برای جامعه اسلامی بسازند، و این امر مهم، نیاز به همکاری عمومی دارد.

۳- بازگو کردن نعمت ها

دستوری که در آیات فوق در این زمینه آمده، در صورتی که به عنوان شکر و سپاس الهی، - و نه به عنوان افتخار برتری جوئی - انجام گیرد، علاوه بر این که انسان را در مقام عبودیت پروردگار تکامل می بخشد و اثرات مثبت اجتماعی دارد در روح و جان خود انسان نیز، اثر آرام بخشی می گذارد.

یادآوری نعمت های خدا سبب می شود: انسان کمبودها را کمتر احساس کند، از بیماری ها شکوه نکند؛ چرا که بر سلامت اعضاء دیگر خود شکرگزار است، به خاطر از دست دادن چیزی، جزع و فرع ننماید؛ چرا که بقیه امکانات خود را بازگو می کند. این گونه افراد، در سختی ها و طوفان های زندگی گرفتار یأس، نومیدی، اضطراب و ناراحتی نمی شوند، روحی آرام و قلبی مطمئن دارند و توان آنها در مبارزه با مشکلات زیاد است.

* * *

خداوند! نعمت هایت بیش از آن است که بتوان آنها را بازگو کرد، آنها را از ما سلب مکن، و به کرمیت بیفز!

پروردگارا! ما در این دنیا غرق احسان توئیم، انتظار داریم در آن دنیا نیز چنین باشیم!
بارالها! ما را توفیقی مرحمت کن که همیشه پشتیبان محرومان و حافظ حقوق یتیمان باشیم!
اٰمِیْنَ یا رَبَّ الْعٰلَمِیْنَ

پایان سوره ضحی (۱)

سوره ألم نشرح

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

محتوای سوره أ لم نشرح

معروف این است: این سوره بعد از سوره «و الضحی» نازل شده است و محتوای آن نیز همین مطلب را تأیید می کند؛ چرا که در این سوره، باز قسمتی از مواهب الهی بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شمرده شده است، در واقع سه نوع موهبت بزرگ در سوره «و الضحی» آمده بود و سه موهبت بزرگ در سوره «أ لم نشرح».

مواهب گذشته بعضی مادی و بعضی معنوی بود، اما مواهب سه گانه این سوره همه جنبه معنوی دارد و عمده‌تاً این سوره بر سه محور دور می زند:

یکی، بیان همین نعمت های سه گانه و دیگری بشارت به پیامبر از نظر بر طرف شدن مشکلات دعوت او در آینده و سوم، توجه به خداوند یگانه و تحریص و ترغیب به عبادت و نیایش.

و به همین دلیل، در روایات اهل بیت (علیهم السلام) - چنان که قبلاً هم اشاره کرده ایم - این دو به منزله یک سوره شمرده شده است، لذا در قرائت نماز، برای این که یک سوره کامل خوانده شود، هر دو را با هم می خوانند.

در میان اهل سنت نیز، بعضی طرفدار این نظریه هستند، چنان که «فخر رازی» از «طاووس» و «عمر بن عبد العزیز» نقل کرده: آنها نیز می گفتند: این دو سوره، سوره واحده است و در یک رکعت هر دو را تلاوت می کردند و میان این دو، «بسم الله» را حذف می کردند. (۱)

عجب این که: «فخر رازی» بعد از ذکر قول کسانی که آنها را سوره واحده

۱ - ولی طبق فتاوی فقهای ما، «بسم الله» در هر دو باید باشد و این که مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» نقل کرده که فقهای ما «بسم الله» را حذف می کنند، درست به نظر نمی رسد.

می دانند، می گوید: این سخن درست نیست؛ زیرا محتوای آن دو با هم فرق دارد، سوره «و الضحی» هنگامی نازل شد که رسول خدا از ایذاء کفار ناراحت بود و در محنت و اندوه به سر می برد، در حالی که دومی وقتی نازل شد که پیغمبر خوشحال و شادمان بود، این دو چگونه با هم جمع می شوند؟ (۱)

ولی، این استدلال عجیبی است؛ چرا که هر دو سوره سخن از زندگی گذشته پیغمبر می گوید و این در حالی بود که بسیاری از مشکلات را پشت سر نهاده و قلب پاک او غرق امید و سرور بوده است، هر دو سوره از مواهب الهی سخن می گوید و گذشته سخت و پر محنت را یادآور می شود، تا مایه تسلی خاطر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امیدواری بیشتر و کامل تر گردد. به هر حال، پیوند نزدیک محتوای این دو سوره، چیزی نیست که قابل شک و تردید باشد، نظیر همین معنی در سوره «فیل» و «قریش» نیز خواهد آمد (ان شاء الله) در این که: این سوره (ألم نشرح) در «مکه» نازل شده یا «مدینه»، از بیانات فوق روشن می شود: در «مکه» نازل شده است.

ولی با توجه آیه: وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ: «ما نام تو را بلند کردیم»، بعضی معتقدند: در «مدینه» نازل شده است، در آن زمان که آوازه اسلام و پیامبر همه جا را گرفته بود. اما انصاف این است که: این دلیل قانع کننده نمی باشد؛ زیرا پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با تمام مشکلاتی که در «مکه» داشت، بلند آوازه و در تمام محافل سخن از قیام، رسالت و دعوت او بود و به وسیله اجتماع سالانه «حج»، این آوازه به سایر مناطق «حجاز»، مخصوصاً «مدینه» رسیده بود.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که فرمود: مَنْ قَرَأَهَا أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ كَمَنْ لَقِيَ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه وآله) مُعْتَمًّا فَفَرَّجَ عَنْهُ: «هر کس این سوره را بخواند، پاداش کسی را دارد که محمد (صلی الله علیه وآله) را غمگین دیده و اندوه را از قلب او زدوده است». (۱)

- ۱ أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ
- ۲ وَ وَضَعْنَا عَنُكَ وَزْرَكَ
- ۳ أَلَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ
- ۴ وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ
- ۵ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا
- ۶ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا
- ۷ فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ
- ۸ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - آیا ما سینه تو را گشاده نساختیم؟
- ۲ - و بار سنگین تو را از تو بر نداشتیم؟!
- ۳ - همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می کرد.
- ۴ - و آوازه تو را بلند ساختیم!
- ۵ - به یقین با سختی آسانی است.
- ۶ - (آری) با سختی آسانی است.

۷- پس هنگامی که از کار مهمی فارغ می شوی به مهم دیگری پرداز.

۸- و به سوی پروردگارت توجه کن!

تفسیر:

ما تو را مشمول انواع نعمت ها ساختیم

لحن آیات، آمیخته با لطف و محبت فوق العاده پروردگار و تسلی و دلداری پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است.

در نخستین آیه، به مهمترین موهبت الهی اشاره کرده، می فرماید: «آیا ما سینه تو را گشاده نساختیم؟» (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ).

«نَشْرَحْ» از ماده «شرح» در اصل، به گفته «راغب» در «مفردات»، به معنی گسترش دادن قطعات گوشت و تولید ورقه های نازک تر است، سپس می افزاید: منظور از شرح صدر، گسترش آن به وسیله نور الهی و سکینه و آرامش خداداد می باشد و بعد می گوید: شرح دادن مشکلات کلام و سخن، به معنی گسترش آن و توضیح معانی مخفی است.

به هر حال، شک نیست که: منظور از «شرح صدر» در اینجا، معنی کنائی آن است و آن توسعه دادن به روح و فکر پیامبر (صلی الله علیه وآله) است و این توسعه می تواند مفهوم وسیعی داشته باشد، که هم وسعت علمی پیامبر را از طریق وحی و رسالت شامل گردد و هم بسط و گسترش تحمل و استقامت او در برابر لجاجت ها و کارشکنی های دشمنان و مخالفان.

لذا، هنگامی که «موسی بن عمران» مأموریت دعوت «فرعون» طغیانگر را پیدا می کند: «اَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» بلافاصله عرض می کند: رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي: «خداوندا! سینه ام را گشاده ساز و کار را بر من

آسان کن» (۱).

و در جائی دیگر، خطاب به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوْتِ: «اکنون که چنین است منتظر فرمان پروردگارت باش، استقامت و شکیبائی پیشه کن و مانند یونس مباش» (که بر اثر ترک شکیبائی لازم، گرفتار آن همه مشکلات و مرارت شد). (۲)

«شرح صدر» در حقیقت، نقطه مقابل «ضیق صدر» است، چنان که در آیه ۹۷ سوره «حجر» می خوانیم: وَ لَقَدْ نَعَلِمُ اَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ: «ما می دانیم که سینه تو به خاطر گفتگوهای (مغرضانه) آنها تنگ می شود».

اصولاً، هیچ رهبر بزرگی نمی تواند بدون شرح صدر به مبارزه با مشکلات رود و آن کس که رسالتش از همه عظیم تر است (مانند پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)) شرح صدر او باید از همه بیشتر باشد، طوفان ها، آرامش اقیانوس روح او را بر هم نزنند، مشکلات، او را به زانو در نیاورد، کارشکنی های دشمنان، مأیوسش نسازد، سؤالات از مسائل پیچیده، او را در تنگنا قرار ندهد و این عظیم ترین هدیه الهی به رسول الله بود.

لذا، در حدیثی آمده است: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: من تقاضائی از پروردگارم کردم که دوست می داشتم این تقاضا را نمی کردم، عرض کردم: خداوند! جریان باد را در اختیار بعضی از پیامبران قبل از من قرار دادی، و بعضی از آنها مردگان را زنده می کردند، خداوند به من فرمود:

آیا تو یتیم نبودی پناهت دادم؟

گفتم: آری.

فرمود: آیا گمشده نبودی هدایت کردم؟

۱ - طه، آیات ۲۴ - ۲۶.

۲ - قلم، آیه ۴۸.

عرض کردم: آری، ای پروردگار!.

فرمود: آیا سینه تو را گشاده، و پشتت را سبک بار نکردم؟

عرض کردم: آری ای پروردگار! (۱)

این، نشان می دهد که نعمت «شرح صدر» مافوق معجزات انبیاء است، و به راستی، اگر کسی حالات پیامبر (صلی الله علیه وآله) را دقیقاً مطالعه کند و میزان شرح صدر او را در حوادث سخت و پیچیده دوران عمرش بنگرد، یقین می کند این از طریق عادی ممکن نیست، این یک تأیید الهی و ربانی است.

در اینجا بعضی گفته اند: منظور از «شرح صدر» همان حادثه ای است که در طفولیت یا جوانی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) واقع شد، که فرشتگان آسمان آمدند، سینه او را شکافتند، قلبش را بیرون آورده، شستشو دادند، و آن را از علم و دانش و رأفت و رحمت پر کردند. (۲)

بدیهی است، منظور از این حدیث، این قلب جسمانی نیست، بلکه کنایه و اشاره ای است به امدادهای الهی از نظر روحی، تقویت عزم و اراده پیغمبر و پاکسازی او از هر گونه نقایص اخلاقی و وسوسه های شیطانی.

ولی، دلیلی نداریم که آیه مورد بحث اشاره به خصوص این ماجرا باشد، بلکه مفهومی گسترده و وسیع دارد که این داستان ممکن است مصداقی از آن محسوب شود.

و به خاطر همین شرح صدر بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به عالی ترین وجهی مشکلات رسالت را پشت سر گذاشت، و وظائف خود را در این طریق به خوبی

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۸.

۲ - تفسیر «درّ المثور» طبق نقل تفسیر «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۴۵۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۲، صفحه ۲ - مضمون این حدیث در «صحیح بخاری»، «ترمذی» و «نسائی» نیز در داستان «معراج» آمده است.

انجام داد.

پس از آن، به ذکر موهبت دیگری از مواهب عظیم خود به پیامبر(صلی الله علیه وآله) پرداخته، می افزاید: «آیا ما بار سنگین را از تو برنداشتیم؟! (وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ).

«همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می کرد» (الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ).

«وِزْر» در لغت به معنی سنگینی است، واژه «وزیر» نیز از همین معنی مشتق شده است، چون بارهای سنگین حکومت را بر دوش می کشد، و گناهان را نیز به همین جهت «وزر» گویند؛ چرا که بار سنگینی است بر دوش گنهکار.

«أَنْقَضَ» از ماده «نقض» به معنی گشودن گره طناب، یا جدا کردن قسمت های به هم فشرده ساختمان است، و «انتقاض» به صدائی گفته می شود که به هنگام جدا شدن قطعات ساختمان از یکدیگر به گوش می رسد، و یا صدای مهره های کمر به هنگامی که زیر بار سنگینی قرار می گیرد.

این کلمه در مورد شکستن پیمان ها و قراردادهای نیز به کار می رود و می گویند: فلان کس نقض عهد کرد.

به این ترتیب، آیه فوق می گوید: خداوند آن بار سنگین و کمرشکن را از تو برداشت.

این کدام بار بود که خداوند از دوش پیامبرش برداشت؟ قرائن آیات به خوبی نشان می دهد: منظور همان مشکلات رسالت و نبوت، و دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی، و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بوده است، نه تنها پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، که همه پیغمبران در آغاز دعوت با چنین مشکلات

عظیمی روبرو بودند، و تنها با امدادهای الهی بر آنها پیروز می شدند، منتها شرائط محیط و زمان پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از جهاتی سخت تر و سنگین تر بود. بعضی نیز، «وزر» را به معنی بار سنگین «وحی» در آغاز نزول، تفسیر کرده اند. بعضی نیز، به ضلالت و گمراهی و لجاج و عناد مشرکان. بعضی، به اذیت و آزار فوق العاده آنها. و بعضی، به اندوه ناشی از وفات عمویش «ابو طالب» و همسرش «خدیجه» و بالاخره بعضی، به مسأله عصمت و پاکی از گناه تفسیر کرده اند. ولی، ظاهراً همان تفسیر اول از همه مناسب تر است، و اینها شاخ و برگ برای آن محسوب می شود.

و در سومین موهبت می فرماید: «ما آوازه تو را بلند کردیم» (وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ). (۱) نام تو همراه اسلام و نام قرآن، همه جا پیچید، و از آن بهتر این که: نام تو در کنار نام «الله» هر صبح و شام بر فراز مأذنه ها و هنگام اذان برده می شود، و شهادت به رسالت تو، در کنار شهادت به توحید و یگانگی خداوند، نشان اسلام و دلیل پذیرش این آئین پاک است. چه افتخاری از این برتر، و رفعت مقامی از این بالاتر تصور می شود؟! در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در تفسیر این آیه می خوانیم که فرمود: «جبرئیل» به من گفت: خداوند متعال می گوید: هنگامی که نام من برده می شود، نام تو نیز همراه من ذکر می شود (و در عظمت مقام تو همین بس).

۱ - تعبیر به «رفع» بعد از «وضع» با توجه به این که ضد یکدیگرند، در اینجا لطف خاصی دارد.

تعبیر به لک: «برای تو» تأکیدی است بر این که: نام و آوازه پیامبر را علی رغم تمام آن کارشکنی ها و دشمنی ها بلند ساخت.

در اینجا سؤالی مطرح است: این سوره در «مکه» نازل شده، در حالی که گسترش اسلام، حل مشکلات رسالت، برداشتن بارهای سنگین از دوش پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بلند شدن آوازه او در اقطار جهان، در «مدینه» واقع شد.

در پاسخ این سؤال بعضی گفته اند: منظور این است که بشارت آن قبلاً به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داده شد، و همان بود که بار اندوه و غم را از دل او برداشت. و گاه گفته اند: «فعل ماضی» در اینجا معنی «مستقبل» را می بخشد، و نویدی است نسبت به آینده.

ولی، حق این است که: قسمتی از این امور در «مکه» مخصوصاً در اواخر دوران سیزده ساله ای که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در «مکه» مشغول به دعوت مردم بود، تحقق یافت، ایمان در قلوب عده زیادی نفوذ کرد، و مشکلات نسبتاً کمتر شد، اسم و آوازه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، همه جا پیچید، و زمینه برای پیروزی های بزرگ آینده فراهم گشت.

جالب این که: «حسن بن ثابت» شاعر معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مدح آن حضرت، به مضمون همین آیه در شکل زیبایی اشاره کرده، می گوید:

وَصَمَّ إِلَهُ النَّبِيِّ إِلَى اسْمِهِ إِذَا قَالَ فِي الْخَمْسِ الْمُؤَذِّنُ أَشْهَدُ

وَشَقَّ لَهُ مِنْ اسْمِهِ لِيَجْلَهُ *** فَذُو الْعَرْشِ «مَحْمُودٌ» وَ هَذَا «مُحَمَّدٌ»:

«خداوند اسم پیامبر را به اسم خود ضمیمه کرد * در آن هنگام که مؤذن در پنج نوبت أَشْهَدُ... می گوید.

و از نام خود نامی برای او انتخاب کرد تا احترامش کند * لذا خداوند صاحب عرش، «محمود» است و او «محمد» است!

سیمرغ فهم هیچ کس از انبیاء نرفت آنجا که تو به بال کرامت پریده ای
هر یک به قدر خویش به جایی رسیده اند *** آنجا که جای نیست، به جایی رسیده ای

در آیه بعد، به پیامبرش مهمترین بشارت را می دهد و انوار امید را بر قلب پاکش می پاشد، می فرماید: «قَطْعاً بِأَسَاسٍ» (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا).

و باز تأکید می کند: «قَطْعاً بِأَسَاسٍ» (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا).
غم مخور، مشکلات و سختیها به این صورت باقی نمی ماند، کارشکنی های دشمنان برای همیشه ادامه نخواهد یافت، و محرومیت های مادی و مشکلات اقتصادی و فقر مسلمین به همین صورت ادامه نمی یابد.

آن کس که تحمل مشکلات کند، و در برابر طوفان ها ایستادگی به خرج دهد، روزی، میوه شیرین آن را می چشد، روزی که فریاد دشمنان خاموش، کارشکنی ها بی رنگ، جاده های پیشرفت و تکامل صاف، و پیمودن مسیر حق آسان خواهد شد.

گرچه بعضی از مفسران، این آیات را اشاره به فقر مالی عمومی مسلمانان در آغاز ظهور اسلام شمرده اند، ولی گستردگی مفهوم آیات، همه مشکلات را شامل می شود، این دو آیه، به صورتی مطرح شده که اختصاص به شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و زمان آن حضرت نیز ندارد، بلکه به صورت یک قاعده کلی و به عنوان

تعلیلی بر مباحث سابق مطرح است، و به همه انسان های مؤمن مخلص و تلاشگر نوید می دهد: همیشه در کنار سختی ها آسانی ها است، حتی تعبیر به «بعد» نمی کند، بلکه تعبیر به «مع» که نشانه همراهی است می کند.

آری، چنین است که با هر مشکلی، آسانی آمیخته، و با هر صعوبتی، سهولتی همراه است، و این دو همیشه با هم بوده و با هم خواهند بود.

این نوید و وعده الهی است که دل را نور و صفا می بخشد، به پیروزی ها امیدوار می کند، و گرد و غبار یأس و نومیدی را از صفحه روح انسان می زداید. (۱)

در حدیثی آمده است: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: وَأَعْلَمُ أَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، وَأَنَّ مَعَ الصَّبْرِ النَّصْرَ، وَأَنَّ الْفَرْجَ مَعَ الْكُرْبِ: «بدان با سختی ها، آسانی است، با صبر، پیروزی، و با غم و اندوه، خوشحالی و گشایش است». (۲)

و در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: زنی شکایت همسرش را نزد آن حضرت برد که او چیزی بر من انفاق نمی کند، در حالی که همسرش واقعا تنگدست بود، علی (علیه السلام) از این که همسر او را به زندان بیفکند خودداری کرد، و در جواب فرمود: إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (و او را به صبر و شکیبائی دعوت کرد). (۳)

آری:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر، نوبت ظفر آید

سپس، در آخرین آیات این سوره می فرماید: «پس هنگامی که از کار مهمی

۱ - از آنچه گفتیم روشن شد: الف و لام در «العُسْر» برای جنس است نه برای عهد، و واژه «یُسْر» گر چه به صورت نکره ذکر شده، ولی آن هم معنی جنسی را می رساند، و نکره بودن در این گونه موارد برای بیان عظمت است.

۲ و ۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۰۴، حدیث ۱۱ و ۱۳.

فارغ می شوی به مهم دیگری پرداز» (فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ). هرگز بیکار نمان، تلاش و کوشش را کنار مگذار، پیوسته مشغول مجاهده باش و پایان هر مهمی را، آغاز مهم دیگر قرار ده.

و در تمام این احوال به خدا تکیه کن «و به سوی پروردگارت توجه نما» (وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ).

رضایت او را بطلب، خشنودی او را جستجو کن، و به سوی قرب جوارش بشتاب. مطابق آنچه گفته شد، آیه، مفهوم گسترده ای دارد که فراغت از هر مهمی، و پرداختن به مهم دیگر را شامل می شود، و جهت گیری تمام تلاش ها را به سوی پروردگار توصیه می کند، ولی غالب مفسران معانی محدودی برای آیه ذکر کرده اند، که می توان هر یک از آنها را به عنوان مصداقی پذیرفت:

جمعی گفته اند: منظور این است: هنگامی که از نماز واجب فراغت یافتی، به دعا پرداز و از خدا تمنا کن، تا هر چه می خواهی به تو بدهد.

یا: هنگامی که از فرائض فارغ شدی، برای نافلة شب برخیز.

یا: هنگامی که از دنیا فارغ شدی، به امور آخرت و عبادت و نماز پروردگارت پرداز.

یا: هنگامی که از واجبات فراغت پیدا کردی، به مستحباتی که خدا دستور داده، توجه کن.

یا: هنگامی که از جهاد با دشمن فارغ شدی، به عبادت برخیز.

یا: هنگامی که از جهاد با دشمن فارغ شدی، به جهاد نفس پرداز.

یا: هنگامی که از ادای رسالت فارغ شدی، به تقاضای شفاعت برخیز!

در روایات متعددی که دانشمند معروف اهل سنت حافظ «حاکم حسکانی» در «شواهد التنزیل» نقل کرده، از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده: «هنگامی که فراغت یافتی، علی را به ولایت نصب کن» (۱).

«قرطبی» نیز در تفسیر خود از بعضی نقل کرده است: معنای آیه این است: «هنگامی که فراغت یافتی، امامی را که جانشین تو است نصب کن» (هر چند نامبرده خودش این معنی را نپذیرفته است) (۲).

با توجه به این که در آیه شریفه، موضوع «فراغت»، معین نشده است و «فَأَنْصَبْ» از ماده «نصب» (بر وزن نسب) به معنی تعب و زحمت است، آیه بیانگر یک اصل کلی و فراگیر است، و هدف آن است که پیامبر را به عنوان یک الگو و سرمشق، از اشتغال به استراحت، بعد از پایان یک امر مهم، باز دارد، و تلاش مستمر و پی گیر را در زندگی به او گوشزد کند.

با توجه به این معنی روشن می شود: تمام تفاسیر فوق صحیح است، ولی هر کدام به عنوان یک مصداق از این معنی فراگیر و عام.

و چه برنامه سازنده و مؤثری که رمز پیروزی و تکامل در آن نهفته است، اصولاً بیکار بودن و فراغت کامل، مایه خستگی، کم شدن نشاط، تبلی و فرسودگی، و در بسیاری از مواقع، مایه فساد و تباهی و انواع گناهان است.

قابل توجه این که: آمارها نشان می دهد، به هنگام تعطیلات مؤسسات آموزشی، میزان فساد گاهی تا هفت برابر بالا می رود!

به هر حال، مجموعه این سوره، بیانگر عنایت خاص الهی به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، تسلی او در برابر مشکلات، و وعده نصرت و تأیید او در فراز و

۱ - «شواهد التنزیل»، جلد ۲، صفحه ۳۴۹، احادیث ۱۱۱۶ تا ۱۱۱۹.

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۹۹.

نشیب های راه رسالت است.

و در عین حال، مجموعه ای است امیدبخش، سازنده و حیات آفرین برای همه انسان ها و همه رهروان راه حق.

نکته ها:

۱ - همان گونه که در بالا اشاره کرده ایم، در روایات متعددی آمده است: منظور از آیه «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» (به عنوان بیان یک مصداق) نصب امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به خلافت، بعد از انجام امر رسالت است.

«الوسی» در «روح المعانی» بعد از نقل این سخن از بعضی از «امامیه»، می گوید: آنها «فَانصَبْ» را با کسر «ص» خوانده اند، و به فرض که چنین باشد، دلیلی بر این نمی شود که منظور نصب «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) باشد، سپس از «زمخشری» در «کشاف» نقل می کند: اگر برای شیعه چنین تفسیری ممکن باشد، «ناصبی ها» (دشمنان علی (علیه السلام)) نیز می توانند آن را به عنوان دستور به «نصب» (به معنی بغض علی بن ابیطالب) تفسیر کنند! (۱)

زیرا «انصَبْ» (به فتح «ص») به معنی خود را به تعب بینداز و جدّ و جهد کن آمده، در حالی که «انصبْ» (به کسر «ص») دستور به نصب کردن، بالا بردن و برپا داشتن است.

این مفسران چنین پنداشته اند: «شیعه» قرائت آیه را تغییر می دهد، تا برای مسأله ولایت به آن استدلال کند، در حالی که هرگز نیاز به چنین تغییری نیست، بلکه همین قرائت معروف و شناخته شده برای تفسیر مزبور کافی است؛ زیرا می گوید: بعد از فراغت از امر مهمی مانند رسالت، برای امر مهم دیگری مانند

۱ - «روح المعانی»، جلد ۳۰، صفحه ۱۷۲ - تفسیر «کشاف»، جلد ۴، صفحه ۷۷۲.

ولایت تلاش و کوشش کن، و این به عنوان یک مصداق، کاملاً قابل قبول است.

و می دانیم: پیامبر(صلی الله علیه وآله) طبق حدیث معروف «غدیر» و احادیث فراوان دیگر که در کتب همه علمای اسلام آمده است، تلاش پی گیر و مستمری در این زمینه داشت. اما چقدر زننده است که دانشمندی همچون «زمخشری» که علی(علیه السلام) را به عنوان چهارمین پیشوای بزرگ اسلام و جانشین پیامبر(صلی الله علیه وآله) می شمرد، به خود اجازه دهد بگوید: «ناصبی ها» نیز حق دارند آیه را به بغض علی بن ابیطالب(علیه السلام) تفسیر کنند، چه تعبیر رکیک و زننده ای؟ آن هم از چنین مفسری!!

راستی، تعصب چه پیامدهای زشتی که ندارد؟!

* * *

۲ - دانشمند معروف معتزلی «ابن ابی الحدید» در شرح «نهج البلاغه» از «زبیر بن بکار» - که به گفته او نه شیعه بود، و نه با «معاویه» دشمنی داشت - بلکه از علی(علیه السلام) کناره گیری کرد، و به مخالفان پیوست، از فرزند «مغیره بن شعبه» نقل می کند: «پدرم «مغیره» از عقل و درایت «معاویه» سخن بسیار می گفت، و از طرز تفکرش اعجاب داشت، ولی شبی از نزد او آمد، در حالی که بسیار غمگین و ناراحت بود، فهمیدم مسأله مهمی رخ داده است، از او سؤال کردم، دیدم از «معاویه» شدیداً بدگوئی می کند، علت را سؤال کردم، گفت: امشب با او خلوت کرده بودم، به او گفتم: تو به مقاماتی که می خواستی رسیده ای، اکنون در عدالت و گسترش خیرات بکوش؛ زیرا سن تو بالا رفته است، نسبت به «بنی هاشم» نیز نیکی کن؛ چرا که امروز تهدیدی برای تو محسوب نمی شوند، و این سبب نام نیک برای تو می شود.

او در پاسخ گفت: هیئات! چه نامی از من باقی می ماند؟

خلیفه اول و دوم آن همه کار کردند، چه نامی از آنها باقی مانده؟ ولی شما

«ابن ابی کبشه» (محمد صلی الله علیه وآله) را بنگرید، که هر روز، پنج مرتبه نام او را بر فراز مأذنه ها به صورت «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» می برند، ای بیچاره! چه کاری از کارهای من بعد از او باقی می ماند؟ و چه نامی برای ما خواهد ماند؟ نه، به خدا سوگند مگر این که: این وضع دگرگون گردد و نام پیامبر مدفون شود»! (۱)

ولی، به مقتضای «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» خدا خواسته است این نام در سراسر تاریخ و در تمام جهان بشریت، بلند آوازه باشد، چه دیگران بپسندند یا نپسندند؟ خشنود باشند، یا ناخشنود؟ اساساً این تعبیرات را اگر بشکافیم، چه معنی خواهد داشت؟! لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ!

۱ - «شرح نهج البلاغه»، جلد ۵، صفحه ۱۲۹ (عبارت «ابن ابی الحدید» در اینجا چنین است: «فَأَيُّ عَمَلٍ يَبْقَى؟ وَ أَيْ ذِكْرٍ يَدُومُ بَعْدَ هَذَا؟ لَا أَبَا لَكَ، لَا وَاللَّهِ إِلَّا دَفْنًا دَفْنًا!»)

خداوند! قلب ما را از حب ذات تهی کن و از عشق خودت مملو ساز!
 پروردگارا! تو خود وعده داده ای که با هر مشکلی راحتی و آسودگی است، مسلمین امروز را
 از این مشکلات عظیم و ناملائیماتی که از ناحیه دشمنان به آنها می رسد آسوده ساز!
 بارالها! نعمت ها و مواهب تو بر ما فراوان است، به ما توفیق شکرگزاری آنها را مرحمت فرما!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره ألم نشرح (۱)

۱ - تصحیح: ۶ / ۳ / ۱۳۸۳.

از عجائب روزگار این که، زمان تألیف این تفسیر، دوران جنگ تحمیلی «عراق» بر ضد «ایران» بود و دوران بمباران و تعرضات هوایی به شهرهای کشورمان و کلمات و دعاهای این مجلد اشاره به مسائل این جنگ دارد.

و امروز که ایام تصحیح این جلد است، عراق در اشغال شیطان بزرگ «آمریکا» و «انگلیس» است و روز قبل گلوله خمپاره ای به حرم امیرمؤمنان (علیه السلام) اصابت نمود، خیابان های «نجف» و «کربلا» زیر چرخ های تانک ها و قدم های سربازان آنها است. می کشند، زندان و شکنجه می کنند، که روزانه این اخبار را از رسانه ها می شنویم.
 خداوند وسیله نجات این کشور را فراهم نماید. آمین!

سوره تین

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

محتوای سوره تین

این سوره، در حقیقت بر محور آفرینش زیبای انسان، و مراحل تکامل، و انحطاط او دور می زند، و این مطلب با سوگندهای پر معنایی در آغاز سوره شروع شده است، و بعد از شمردن عوامل پیروزی و نجات انسان، سرانجام، با تأکید بر مسأله معاد و حاکمیت مطلقه خداوند، پایان می گیرد.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ قَرَأَهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ خَصْلَتَيْنِ: الْعَافِيَةَ وَالْيَقِينَ مَا دَامَ فِي دَارِ الدُّنْيَا، فَإِذَا مَاتَ أَعْطَاهُ اللَّهُ مِنَ الْأَجْرِ بَعْدَ مَنْ قَرَأَ هَذِهِ السُّورَةَ صِيَامَ يَوْمٍ! «هر کس این سوره را بخواند، خداوند دو نعمت را مادامی که در دنیا است به او می بخشد: سلامت و یقین، و هنگامی که از دنیا برود، به تعداد تمام کسانی که این سوره را خوانده اند، ثواب یک روز روزه، به عنوان پاداش به او می بخشد».(۱)

این سوره در «مکه» نازل و آیه «وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» که در آن سوگند به شهر «مکه» با اسم اشاره نزدیک یاد شده، دلیل بر آن است.

- ۱ وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ
- ۲ وَ طُورِ سِينِينَ
- ۳ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ
- ۴ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ
- ۵ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ
- ۶ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ
- ۷ فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ
- ۸ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - قسم به انجیر و زیتون (یا: قسم به سرزمین شام و بیت المقدس).
- ۲ - و سوگند به «طور سینین».
- ۳ - و قسم به این شهر امن (مکه).
- ۴ - که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم.
- ۵ - سپس او را به پائین ترین مرحله باز گرداندیم.
- ۶ - مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی

تمام ناشدنی است!

۷- پس چه چیز سبب می شود که بعد از این همه (دلایل روشن) روز جزا را انکار کنی؟!

۸- آیا خداوند بهترین حکم کنندگان نیست؟!

تفسیر:

ما انسان را در بهترین صورت آفریدیم

در آغاز این سوره نیز، به چهار سوگند پر معنی برخورد می کنیم، که مقدمه برای بیان مطلب پر اهمیتی است.

می فرماید: «قسم به تین، و زیتون» (وَالتِّينِ وَ الزَّيْتُونِ).

«و سوگند به طور سینین» (وَ طُورِ سِينِينَ). (۱)

«و سوگند به این شهر امن و امان» (وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ).

«تین» در لغت به معنی «انجیر» و «زیتون» همان زیتون معروف است، که ماده روغنی مفیدی از آن می گیرند.

در این که: آیا منظور، سوگند به همین دو میوه معروف است یا چیز دیگر؟ مفسران سخنان گوناگونی دارند.

در حالی که، بعضی آن را اشاره به همان دو میوه معروف می دانند که

۱- «سینین» را بعضی جمع «سینه» به معنی «درخت» دانسته اند، و با توجه به این که «طور» به معنی «کوه» است، مفهوم آن کوه پر درخت می شود.

بعضی نیز گفته اند: «سینین» اسم زمینی است که آن کوه بر آن قرار دارد.

بعضی نیز گفته اند: «سینین» به معنی پر برکت و زیبا است، و لغتی است به زبان اهل حبشه (روح المعانی، جلد ۳۰، صفحه ۱۷۳).

خواص غذائی و درمانی فوق العاده زیادی دارد.

بعضی دیگر معتقدند: منظور از آن، دو کوهی است که شهر «دمشق» و «بیت المقدس» بر آنها قرار گرفته؛ چرا که این دو محل، سرزمین قیام بسیاری از انبیاء و پیامبران بزرگ خدا است، و این دو قسم با سوگندهای سوم و چهارم که از سرزمین های مقدسی یاد می کند، هماهنگ است.

بعضی نیز گفته اند: نامگذاری این دو کوه به نام «تین» و «زیتون» به خاطر این است که: بر یکی از آنها درختان «انجیر» می روید، و بر دیگری درختان «زیتون».

بعضی نیز، «تین» را اشاره به دوران آدم دانسته اند؛ چرا که لباسی که آدم و حوا در بهشت پوشیدند، از برگ درختان انجیر بود، و زیتون را اشاره به دوران نوح (علیه السلام) می دانند؛ زیرا در آخرین مراحل طوفان، نوح، کبوتری را رها کرد، تا درباره پیدا شدن خشکی از زیر آب جستجو کند، او با شاخه زیتونی بازگشت، و نوح فهمید طوفان پایان گرفته و خشکی از زیر آب ظاهر شده است (لذا شاخه زیتون رمز صلح و امنیت است).

بعضی نیز، «تین» را اشاره به مسجد نوح (علیه السلام) که بر کوه «جودی» بنا شده می دانند، و زیتون را اشاره به «بیت المقدس».

ولی، ظاهر آیه در بدو نظر، همان دو میوه معروف است، اما با توجه به سوگندهای بعد، مناسب دو کوه یا دو مرکز مقدس و مورد احترام می باشد.

لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: خداوند از میان شهرها چهار شهر را برگزید، و درباره آنها فرمود: وَالتَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِ سَيْنِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ: «تین» «مدینه» است، «زیتون» «بیت المقدس» و «طور سینین» «کوفه» و

«هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» «مکه» است. (۱)

منظور از «طور سینین» ظاهراً همان «طور سیناء» است، که مفسران آن را اشاره به کوه «طور» معروف که در «صحرای سیناء» است دانسته اند، و در آنجا درختان پر بار زیتون وجود دارد. «سینا» را به معنی کوه پر برکت، یا پر درخت، یا زیبا، می دانند، و همان کوهی است که موسی (علیه السلام) به هنگام مناجات به آنجا می رفت.

بعضی نیز آن را کوهی در نزدیک «کوفه» و سرزمین «نجف» دانسته اند.

بعضی تصریح کرده اند: «سینین» و «سیناء» یکی است و معنای آن پر برکت است.

و اما «هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» مسلماً اشاره به سرزمین «مکه» است، سرزمینی که حتی در عصر جاهلیت به عنوان منطقه امن و حرم خدا شمرده می شد، و کسی در آنجا حق تعرض به دیگری نداشت، حتی مجرمان و قاتلان وقتی به آن سرزمین می رسیدند، در امنیت بودند.

این سرزمین، در اسلام اهمیت فوق العاده ای دارد، حیوانات و درختان و پرندگان او، - چه رسد به انسان ها - از امنیت خاصی باید در آنجا برخوردار باشند. (۲)

این نکته نیز، قابل دقت است: واژه «تین» در قرآن مجید، تنها در اینجا ذکر شده، در حالی که کلمه «زیتون» شش بار صریحاً در قرآن مجید آمده، و یک بار

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۰۶، حدیث ۴ - درست است که در آن زمان «کوفه» به صورت یک شهر بزرگ نبود، ولی با توجه به عبور شط فرات از آن سرزمین، مسلماً در آن زمان آبادی های فراوانی در آنجا وجود داشته است، «از تواریخ نیز استفاده می شود که قبل از اسلام نیز در آنجا شهری وجود داشت» (دائرة المعارف مصاحب، جلد ۲، ماده کوفه).

۲ - واژه «امین» در اینجا ممکن است «فعیل» به معنی «فاعل» باشد و مفهومش «ذو الامانة» است و یا «فعیل» به معنی مفعول یعنی سرزمینی که مردم در آن در امنیتند.

هم به صورت اشاره، در آنجا که می فرماید: وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَ صَيْغُ لِّلَاكِلِينَ: «و درختی که از طور سینا می روید و از آن روغن و نان خورش برای خورندگان فراهم می گردد».(۱)

نکته:

ارزش غذایی انجیر و زیتون!

و هر گاه این دو قسم (تین و زیتون) را بر معنی ابتدائی آنها حمل کنیم، یعنی انجیر و زیتون معروف، باز سوگند پر معنائی است، زیرا: «انجیر» دارای ارزش غذایی فراوانی است و لقمه ای است مُغَذِّی و مُقَوِّی برای هر سن و سال و خالی از پوست و هسته و زوائد.

غذاشناسان می گویند:

«از انجیر می توان به عنوان قند طبیعی جهت کودکان استفاده نمود، ورزشکاران و آنها که گرفتار ضعف و پیری اند، می توانند از انجیر برای تغذیه خود استفاده کنند».

می گویند: «افلاطون» به قدری انجیر را دوست می داشت، که بعضی آن را دوست فیلسوفان نامیده اند، و «سقراط» انجیر را جذب کننده مواد نافع و دفع کننده مضار می دانسته.

«جالینوس»، رژیم مخصوصی از انجیر برای پهلوانان تنظیم کرده بود، به پهلوانان «روم» و «یونان قدیم» نیز انجیر داده می شد.

دانشمندان غذاشناس می گویند: انجیر سرشار از ویتامین های مختلف و قند است، و در بسیاری از بیماری ها، از آن به عنوان یک دارو می توان استفاده

کرد، مخصوصاً هر گاه انجیر و عسل را به طور مساوی مخلوط کنند، برای زخم معده بسیار مفید است، خوردن انجیر خشک فکر را تقویت می کند، خلاصه، به علت وجود عناصر معدنی در انجیر که سبب تعادل قوای بدن و خون می گردد، انجیر را غذای هر سن و شرائطی معرفی کرده اند.

در حدیثی، از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) آمده است: التَّيْنُ يَذْهَبُ بِالْبَخَرِ وَ يَشُدُّ اللَّحْمَ وَ الْعَظْمَ، وَ يُنْبِتُ الشَّعْرَ، وَ يَذْهَبُ بِالْدَّاءِ وَ لَا يُحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى دَوَاءٍ وَ قَالَ (علیه السلام): التَّيْنُ أَشْبَهُ شَيْءٍ بِنَبَاتِ الْجَنَّةِ:

«انجیر بوی دهان را می برد، لثه ها و استخوان ها را محکم می کند، مو را می رویاند، درد را برطرف می سازد، و با وجود آن نیاز به دارو نیست، و نیز فرمود: انجیر شبیه ترین اشیاء به میوه بهشتی است». (۱) - (۲)

و اما درباره «زیتون» غذاشناسان و دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون میوه ها صرف کرده اند، برای زیتون و روغن آن اهمیت فوق العاده ای قائلند، و معتقدند: کسانی که می خواهند همواره سالم باشند، باید از این اکسیر حیاتی استفاده کند.

روغن زیتون، دوست صمیمی کبد آدمی، و برای رفع عوارض کلیه ها، سنگ های صفراوی، قولنج های کلیوی، کبدی، و رفع یبوست بسیار مؤثر است.

به همین دلیل، از درخت زیتون به عنوان «شجره مبارکه» در قرآن مجید یاد شده است.

روغن زیتون نیز، سرشار از انواع ویتامین ها است و دارای فسفر، گوگرد، کلسیوم، آهن، پتاسیم و منگنز است.

۱ - «کافی»، جلد ۶، صفحه ۳۵۸، مرحوم «علامه مجلسی» در «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه

۱۸۴ روایات متعددی در زمینه خواص انجیر آورده است.

۲ - «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر»، جلد ۹، صفحه ۹۰ به بعد.

مرهم هائی را که از روغن زیتون و سیر تهیه می شود، برای انواع دردهای روماتیسمی مفید دانسته اند، سنگ های کیسه صفرا، به وسیله خوردن روغن زیتون از بین می روند.^(۱)

در خبری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: ما أَقْفَرَ بَيْتٌ يَأْتِدُمُونَ بِالْخَلِّ وَالزَّيْتِ وَ ذَلِكَ إِدَامُ الْأَنْبِيَاءِ: «خانه ای که در آن از سر که و روغن زیتون به عنوان نان خورش استفاده می کنند، هرگز خالی از طعام نمی شود، و این غذای پیامبران است».^(۲)

و در حدیثی، از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) آمده است: نِعْمَ الطَّعَامُ الزَّيْتُ: يُطَيِّبُ النَّكْهَةَ، وَ يَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ، وَ يُصَفِّي اللَّوْنَ، وَ يَشُدُّ الْعَصَبَ، وَ يَذْهَبُ بِالْوَصَبِ، وَ يُطْفِئُ الْغَضَبَ: «روغن زیتون غذای خوبی است، دهان را خوشبو، و بلغم را برطرف می سازد، رنگ صورت را صفا و طراوت می بخشد، اعصاب را تقویت کرده، بیماری و درد و ضعف را از میان می برد و آتش خشم را فرو می نشاند».^(۳)

این بحث را با حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پایان می دهیم، فرمود: كُلُوا الزَّيْتَ وَ ادَّهِنُوا بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ: «روغن زیتون را بخورید و بدن را با آن چرب کنید که از درخت مبارکی است».^(۴)

بعد از ذکر این قَسَم های پر محتوای چهارگانه، به جواب قسم پرداخته، چنین می فرماید: «مسلماً ما انسان را در بهترین شکل و نظام آفریدیم» (لَقَدْ خَلَقْنَا

۱ - «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر»، جلد ۹، صفحه ۱۳۰ به بعد.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۸۰، حدیث ۶. مشابه آن در «کافی»، جلد ۶، صفحه ۳۲۸، حدیث ۷ و «وسائل الشیعه»، جلد ۲۵، صفحه ۸۶، حدیث ۳۱۲۶۲ (چاپ آل البيت) و «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۶۷، حدیث ۱۹ آمده است.

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۸۳، حدیث ۲۵.

۴ - «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۸۲، حدیث ۱۹.

الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ).

«تقویم» به معنی چیزی به صورت مناسب در آوردن، و نظام معتدل و کیفیت شایسته است، و گستردگی مفهوم آن، اشاره به این است که: خداوند انسان را از هر نظر موزون و شایسته آفرید، هم از نظر جسمی، و هم از نظر روحی و عقلی؛ چرا که هر گونه استعدادی را در وجود او قرار داده، و او را برای پیمودن قوس صعودی بسیار عظیمی آماده ساخته، و با این که انسان «جرم صغیری» است، «عالم کبیر» را در او جا داده و آن قدر شایستگی ها به او بخشیده، که لایق خلعت: وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ: «ما فرزندان آدم را کرامت و عظمت بخشیدیم» (۱) شده است.

همان انسانی که بعد از اتمام خلقتش می فرماید: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ: «پس بزرگ و پر برکت است خدائی که بهترین خلق کنندگان است»! (۲)

ولی، همین انسان با تمام این امتیازات، اگر از مسیر حق منحرف گردد، چنان سقوط می کند که به «اسفل السافلین» کشیده می شود، لذا در آیه بعد می فرماید: «سپس ما او را به پائین ترین مراحل باز گردانیدیم» (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ).

می گویند: همیشه در کنار کوه های بلند، دره های بسیار عمیق وجود دارد، و در برابر آن قوس صعودی تکامل انسان، قوس نزولی وحشتناکی دیده می شود، چرا چنین نباشد، در حالی که موجودی است مملو از استعدادهای سرشار، که اگر در طریق صلاح از آن استفاده کند، بر بالاترین قله افتخار قرار می گیرد، و اگر این همه هوش و استعداد را در طریق فساد به کار اندازد، بزرگترین مفسده را

۱ - اسراء، آیه ۷۰.

۲ - مؤمنون، آیه ۱۴.

می آفریند و طبیعی است که به «اسفل السافلین» کشیده شود.

ولی، در آیه بعد، می افزاید: «مگر کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی است قطع نشدنی» (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ). «مَمْنُون» از ماده «مَنَّ» در اینجا به معنی قطع یا نقص است، بنابراین «غَيْرُ مَمْنُون» اشاره به پاداشی دائمی و خالی از هر گونه نقص است.

و بعضی گفته اند: منظور خالی از منت بودن است، اما معنی اول مناسب تر به نظر می رسد. بعضی جمله «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» را به معنی ضعف، ناتوانی و کم هوشی فوق العاده دوران پیری تفسیر کرده اند، ولی در این صورت، با استثناء آیه بعد سازگار نیست، بنابراین، با توجه به مجموع آیات قبل و بعد، همان تفسیر اول درست به نظر می رسد.

آن گاه، این انسان ناسپاس و بی اعتنا به دلائل و نشانه های معاد را مخاطب ساخته، می گوید: «چه چیز سبب می شود که تو بعد از این همه دلائل، روز جزا را تکذیب کنی؟! (فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ)».

ساختمان وجود تو از یکسو، و ساختمان این جهان پهناور از سوی دیگر، نشان می دهد: زندگی چند روزه دنیا، نمی تواند هدف نهائی آفرینش تو و این عالم بزرگ باشد. اینها همه مقدمه ای است برای جهانی وسیع تر و کامل تر، و به تعبیر قرآن «نشأ اولی» خود خبر از «نشأ اخری» می دهد، چرا انسان متذکر نمی شود (و)

لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ. (۱) - (۲)

عالم گیاهان، پیوسته و در هر سال، منظره مرگ و حیات مجدد را در برابر چشم انسان مجسم می سازند، و آفرینش های پی در پی دوران جنینی، هر کدام معاد و حیات مجددی محسوب می شود، با این همه چگونه این انسان، روز جزا را انکار می کند؟ از آنچه گفتیم، روشن می شود: مخاطب این آیه، نوع انسان است، و این احتمال که: «مخاطب شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) باشد و منظور این است که: با وجود دلایل معاد، چه کسی یا چه چیزی می تواند تو را تکذیب کند» بعید به نظر می رسد. و نیز روشن شد: منظور از «دین» در اینجا، آئین و شریعت نیست، بلکه همان جزا و روز جزا است، آیه بعد نیز گواه بر این معنی است.

چنان که می فرماید: «آیا خداوند بهترین حکم کنندگان و داوران نیست؟! (أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ).

و اگر دین را به معنی کل شریعت و آئین بگیریم، معنی این آیه چنین می شود: «آیا خداوند احکام و فرمان هایش از همه حکیمانه تر و متقن تر نیست؟» یا این که: آفرینش پروردگار در مورد انسان از هر نظر آمیخته با حکمت، علم و تدبیر است. ولی چنان که گفتیم، معنی اول مناسب تر به نظر می رسد. در حدیثی آمده است: موقعی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) سوره «والتین» را تلاوت

۱ - در جلد ۲۳، صفحه ۲۳۹ به بعد، هفت دلیل بر مسأله «معاد» با استفاده از آیات سوره «واقع» بیان شده است.

۲ - واقع، آیه ۶۲.

می فرمود، وقتی به آیه «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ» می رسید، می فرمود: بلی وَاَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ: «آری، خداوند احکم الحاکمین است و من بر این امر گواهم».(۱)

خداوند! ما نیز گواهی می دهیم که تو احکم الحاکمین. پروردگارا! خلقت ما را در بهترین صورت قرار داده ای، توفیقی مرحمت کن تا عمل و اخلاق ما نیز در بهترین صورت باشد! بارالها! پیمودن راه ایمان و عمل صالح جز به لطف تو میسر نیست، ما را در این راه مشمول الطافت فرما!

آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره تین (۲)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۱۲ - همین مضمون در تفسیر «روح البیان»، «قرطبی» و «فی ظلال»، ذیل آیه مورد بحث آمده است.
 ۲ - تصحیح: ۶ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره علق

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۱۹ آیه است

محتوای سوره علق

مشهور در میان مفسران این است: این سوره نخستین سوره ای است که بر پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نازل شده، و محتوای آن نیز مؤید همین معنی است، و این که بعضی گفته اند: نخستین سوره، سوره «حمد»، یا سوره «مدثر» است، خلاف مشهور است.

این سوره، در آغاز به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) دستور قرائت و تلاوت می دهد. آن گاه، از آفرینش این انسان با عظمت، از یک قطعه خون بی ارزش، سخن می گوید. در مرحله بعد، از تکامل انسان در پرتو لطف و کرم پروردگار، و آشنائی او با علم و دانش و قلم بحث می کند.

پس از آن، از انسان های ناسپاسی که علی رغم این همه موهبت و اکرام الهی، راه طغیان را پیش می گیرند، سخن به میان می آورد.

و سرانجام، به مجازات دردناک کسانی که مانع هدایت مردم و اعمال نیک اند، اشاره می کند.

و سوره را با دستور «سجده» و «تقرب» به درگاه پروردگار پایان می دهد.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت قرائت این سوره، از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: مَنْ قَرَأَ فِي يَوْمِهِ أَوْ فِي لَيْلَتِهِ اقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ ثُمَّ مَاتَ فِي يَوْمِهِ أَوْ فِي لَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَ بَعَثَهُ اللَّهُ شَهِيداً، وَ أَحْيَاهُ كَمَنْ ضَرَبَ بِسَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ!:

«هر کس در روز یا شب، سوره «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» را بخواند، و در همان شب یا روز بمیرد، شهید از دنیا رفته است و خداوند او را شهید مبعوث می کند و در صف شهیدان جای می دهد، و در قیامت همچون کسی است که با شمشیر در راه خدا همراه پیامبر خدا جهاد کرده است».(۱)

این سوره، به مناسبت تعبیرهای مختلفی که در آغاز آن است، به نام سوره «علق» یا سوره «اقْرَأْ» یا سوره «قلم» نامیده شده.(۲)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۱۲.

۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۷۸.

- ۱ اَفْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ
- ۲ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ
- ۳ اَفْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ
- ۴ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ
- ۵ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - بخوان به نام پروردگارت که آفرید.

۲ - انسان را از خون بسته ای خلق کرد!

۳ - بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است.

۴ - همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود.

۵ - و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد.

شأن نزول:

همان گونه که در شرح محتوای سوره، نیز اشاره کردیم، به اعتقاد اکثر مفسران، این سوره، نخستین سوره ای است که بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نازل شده است، بلکه به گفته بعضی: پنج آیه فوق، به اتفاق همه مفسران در آغاز وحی بر

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شده، مضمون آن نیز مؤید این معنی است. در روایات آمده است: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به کوه «حرا» رفته بود، «جبرئیل» آمده، گفت: ای محمد! بخوان! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من قرائت کننده نیستم. «جبرئیل» او را در آغوش گرفت و فشرد، و بار دیگر گفت: بخوان! پیامبر (صلی الله علیه و آله) همان جواب را تکرار کرد، بار دوم نیز «جبرئیل» این کار را کرد، و همان جواب را شنید، و در سومین بار گفت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ...» (تا آخر آیات پنجگانه).

این سخن را گفت، و از دیده پیامبر (صلی الله علیه و آله) پنهان شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که با دریافت نخستین اشعه وحی، سخت خسته شده بود، به سراغ (خانه) «خدیجه» آمده، فرمود: زَمِّلُونِي وَ دَثِّرُونِي: «مرا بپوشانید و جامه ای بر من بیفکنید تا استراحت کنم». (۱)

«طبرسی» در «مجمع البیان» نیز نقل می کند: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به «خدیجه» فرمود: هنگامی که تنها می شوم، ندائی می شنوم (و نگرانم!). «خدیجه» عرض کرد: خداوند جز خیر، درباره تو کاری نخواهد کرد؛ چرا که به خدا سوگند، تو امانت را ادا می کنی، صله رحم به جا می آوری، در سخن گفتن راستگو هستی. «خدیجه» می گوید: بعد از این ماجرا به سراغ «ورقه بن نوفل» رفتیم، (او از آگاهان عرب و عموزاده «خدیجه» بود) رسول الله (صلی الله علیه و آله) آنچه را دیده بود برای «ورقه» بیان کرد. «ورقه» گفت: هنگامی که آن منادی به سراغ تو می آید، دقت کن، ببین چه

۱ - «ابوالفتح رازی»، جلد ۱۲، صفحه ۹۶ (با کمی تلخیص) - همین معنی را بسیاری از مفسران عامه و خاصه با شاخ و برگ های بیشتری که بعضی قابل قبول نیست نقل کرده اند.

می شنوی؟ سپس برای من نقل کن.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) در خلوتگاه خود این را شنید که می گوید: ای محمد! بگو: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - تا - وَ لَا الضَّالِّينَ، و بگو: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، آن گاه حضرت به سراغ «ورقه» رفت و مطلب را برای او بازگو کرد.

«ورقه» گفت: بشارت بر تو! باز هم بشارت بر تو! من گواهی می دهم تو همان هستی که «عیسی بن مریم» (علیها السلام) بشارت داده است! و تو شریعتی همچون «موسی» (علیه السلام) داری، تو پیامبر مرسل، و به زودی بعد از این روز، مأمور به جهاد می شوی و اگر من آن روز را درک کنم، در کنار تو جهاد خواهم کرد!.

هنگامی که «ورقه» از دنیا رفت، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «من این روحانی را در بهشت (بهشت برزخی) دیدم، در حالی که لباس حریر بر تن داشت، زیرا او به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد» (۱).

البته، در بعضی از کلمات مفسرین، یا کتب تاریخ، مطالب ناموزونی درباره این فصل از زندگی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به چشم می خورد، که مسلماً از احادیث مجعول و اسرائیلیات است، مثل این که: پیغمبر بعد از ماجرای نخستین نزول وحی، بسیار ناراحت شد و از این ترسید که القائنات شیطانی باشد! یا چند بار تصمیم گرفت خود را از کوه به زیر پرتاب کند! و امثال این لاطائلات که نه با مقام شامخ نبوت سازگار است و نه با آنچه در تاریخ از عقل و درایت فوق العاده پیامبر (صلی الله علیه وآله)، مدیریت، شکیبائی، تسلط بر نفس و اعتماد او ثبت شده است. (۲)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۱۴.

۲ - از دیدگاه بعضی، حتی آنچه در مورد دیدار «خدیجه» و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با «ورقه» نقل شده نیز نمی تواند درست باشد؛ زیرا با توجه به مسائلی که از زمان کودکی برای آن حضرت پیش آمده بود، و آنچه در ایام جوانی برای آن حضرت رخ می داد که «خدیجه» نیز از همین نکات به شخصیت عظیم او پی برد و شخصاً او را به همسری خویش برگزید، مراقبت و حفاظت ویژه ای که «عبدالمطلب» و «ابوطالب» از او می کردند، و آنچه امیرمؤمنان (علیه السلام) در خطبه «قاصعه» فرموده که خداوند فرشته عظیم خود را ۲

مأمور تربیت او کرد، همه بازگو کننده آن است که آن حضرت از رسالت خویش خبر داشت و نیاز به تأیید «ورقه» نداشت.

به نظر می‌رسد: این گونه روایات ضعیف و رکیک، ساخته و پرداخته دشمنان اسلام است و خواسته‌اند: هم اسلام را زیر سؤال برند و هم شخص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را، با توجه به آنچه گفته شد، به سراغ تفسیر آیات می‌رویم.

تفسیر:

بخوان به نام پروردگارت

در نخستین آیه، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را مخاطب ساخته، می‌گوید: «بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید» (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ). (۱)
 بعضی گفته‌اند: مفعول در جمله بالا محذوف است و در اصل چنین بود: اقْرَأْ الْقُرْآنَ بِاسْمِ رَبِّكَ: «قرآن را به نام پروردگارت بخوان» و به همین جهت، بعضی این آیه را دلیل بر آن گرفته‌اند که «بسم الله» جزء آیات سوره‌های قرآن است. (۲)
 بعضی «باء» را «زائده» دانسته، و گفته‌اند: منظور این است که نام پروردگارت را بخوان، ولی این تفسیر، بعید به نظر می‌رسد؛ چرا که مناسب این است گفته شود: نام پروردگارت را به یادآور.

قابل توجه این که: در اینجا قبل از هر چیز، تکیه روی مسأله «ربوبیت» پروردگار شده است، و می‌دانیم «رب» به معنی «مالک مصلح» است، کسی که هم صاحب چیزی است و هم به اصلاح و تربیت آن می‌پردازد.

آن گاه، برای اثبات ربوبیت پروردگار، روی مسأله خلقت و آفرینش جهان

۱ - «راغب» در «مفردات» می‌گوید: «قرائت» به معنی ضمیمه کردن حروف و کلمات به یکدیگر است و لذا به حرف واحد قرائت نمی‌گویند.

۲ - در این صورت «باء» برای «ملا بست» است.

هستی تکیه شده؛ چرا که بهترین دلیل بر ربوبیت او خالقیت او است، کسی عالم را تدبیر می کند که آفریننده آن است.

این در حقیقت، پاسخی است به مشرکان عرب، که خالقیت خدا را پذیرفته بودند، اما ربوبیت و تدبیر را برای بت ها قائل بودند! به علاوه، ربوبیت خداوند و تدبیر او در نظام هستی، بهترین دلیل بر اثبات ذات مقدس او است.

از آن پس، از میان مخلوقات، روی مهمترین پدیده جهان خلقت و گل سرسبد آفرینش یعنی «انسان» تکیه کرده، آفرینش او را یادآور شده، می فرماید: «همان خدائی که انسان را از خون بسته ای خلق کرد» (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ).

«عَلَق» در اصل، به معنی چسبیدن به چیزی است، و لذا به خون بسته و همچنین به «زالو» که برای مکیدن خون به بدن می چسبد «عَلَق» گفته اند: و از آنجا که نطفه بعد از گذراندن دوران نخستین در عالم جنین، به شکل قطعه خون بسته چسبنده ای در می آید، که در ظاهر بسیار کم ارزش است، مبدأ آفرینش انسان را در این آیه، همین موجود ناچیز می شمرد، تا قدرت نمائی عظیم پروردگار روشن شود، که از موجودی چنان بی ارزش، مخلوقی چنین پر ارزش آفریده است.

بعضی نیز گفته اند: منظور از «عَلَق» در اینجا، گل آدم است که آن هم حالت چسبندگی داشت، بدیهی است، خدائی که این مخلوق عجیب را از آن قطعه «گل چسبنده» به وجود آورد، شایسته هر گونه ستایش است.

گاه «عَلَق» را به معنی موجود «صاحب علاقه» دانسته اند، که اشاره ای است به روح اجتماعی انسان، و غلقه آنها به یکدیگر که در حقیقت پایه اصلی تکامل بشر و پیشرفت تمدن ها را تشکیل می دهد.

بعضی نیز «علق» را اشاره به «نطفه نر» (اسپریم) می دانند، که شباهت زیادی به «زالو» دارد، این موجود ذره بینی، در آب نطفه شناور است، و به سوی «نطفه زن» در «رحم» پیش می رود، و به آن می چسبد، و از ترکیب آن دو، نطفه کامل انسان به وجود می آید. درست است که در آن زمان، این گونه مسائل هنوز شناخته نشده بود، ولی قرآن مجید از طریق اعجاز علمی، پرده از روی آن برداشته است. از میان این تفسیرهای چهارگانه، تفسیر اول روشن تر به نظر می رسد، هر چند جمع میان چهار تفسیر نیز بی مانع است. از آنچه گفتیم روشن شد: «انسان» بر طبق یک تفسیر، به معنی حضرت آدم و بر طبق سه تفسیر دیگر، به معنی مطلق انسان ها است.

بار دیگر برای تأکید می افزاید: «بخوان که پروردگارت از هر کریمی کریم تر است، و از هر بزرگواری بزرگوارتر» (اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ). (۱) بعضی معتقدند: «اقْرَأْ» دوم، تأکیدی است بر «اقْرَأْ» در آیات قبل، و بعضی گفته اند: با آن متفاوت است، در جمله اول، منظور قرائت پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای خویش است و در جمله دوم، قرائت برای مردم، ولی تأکید، مناسب تر به نظر می رسد، زیرا دلیلی بر این تفاوت در دست نیست. و به هر حال، تعبیر این آیه در حقیقت، پاسخی است به گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جواب «جبرئیل» که گفت: من قرائت کننده نیستم. یعنی: «از برکت پروردگار فوق العاده کریم و بزرگوار، تو توانائی بر قرائت و تلاوت داری».

۱ - جمله «وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ» جمله اسمیه استینافیه و مرکب از «مبتدا» و «خبر» است.

* * *

سپس، به توصیف خداوندی که اکرم الاکرمین است پرداخته، می فرماید: «همان کسی که به وسیله قلم تعلیم فرمود» (الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ).

* * *

«و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد» (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ). در حقیقت، این آیات نیز پاسخی است به همان گفتار پیامبر (صلی الله علیه وآله) که فرمود: «من قرائت کننده نیستم» یعنی همان خدائی که به وسیله قلم، انسان ها را تعلیم داد، و به انسان آنچه را نمی دانست آموخت، قادر است که به بنده ای درس نخوانده همچون تو نیز، قرائت و تلاوت را بیاموزد.

جمله «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» تاب دو معنی دارد، نخست این که: خداوند نوشتن و کتابت را به انسان آموخت و قدرت و توانائی این کار عظیم را که مبدأ تاریخ بشر، و سرچشمه تمام علوم و فنون و تمدن ها است، در او ایجاد کرد.

دیگر این که: منظور این است: علوم و دانش ها را از این طریق و با این وسیله به انسان آموخت.

خلاصه این که: طبق یک تفسیر، منظور تعلیم کتابت است، و طبق تفسیر دیگر، منظور علمی است که از طریق کتابت به انسان رسیده است.

و در هر حال، تعبیری است پر معنی، که در آن لحظات حساس نخستین نزول وحی، در این آیات بزرگ و پر معنی منعکس شده است.

* * *

نکته ها:

۱ - آغاز وحی همراه با آغاز یک حرکت علمی بود

این آیات چنان که گفتیم، به اعتقاد غالب مفسران یا تمام آنها، نخستین آیاتی

است که بر قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل شده است و با تابش نخستین اشعه وحی، فصل تازه ای در تاریخ بشریت آغاز شد، و نوع بشر مشمول یکی از بزرگترین الطاف الهی گشت، کامل ترین آئین های الهی که نقطه پایان و ختم ادیان بود، نازل گردید، و پس از نزول تمام احکام و تعلیمات اسلامی به مصداق: **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا**: «دین الهی تکمیل و نعمتش به حد تمام و کمال رسید و اسلام دین مرضی الهی گشت و دین کامل گردید». (۱)

موضوع بسیار جالب اینجا است: در عین این که پیامبر (صلی الله علیه وآله) «امی» و درس نخوانده بود، و محیط «حجاز» را یکپارچه جهل و نادانی فرا گرفته بود، در نخستین آیات وحی تکیه بر مسأله «علم» و «قلم» است، که بلافاصله بعد از نعمت بزرگ خلقت و آفرینش در این آیات ذکر شده است!

در حقیقت، این آیات نخست، از تکامل جسم انسان، از یک موجود بی ارزش مانند «علقه»، خبر می دهد، و از سوی دیگر، از تکامل «روح» به وسیله تعلیم و تعلم، مخصوصاً از طریق قلم سخن می گوید.

آن روز که این آیات نازل می شد، نه تنها در محیط «حجاز» که محیط جهل بود، کسی ارزشی برای قلم قائل نبود، در دنیای متمدن آن زمان نیز، قلم از اهمیت کمی برخوردار بود.

اما امروز می دانیم: تمام تمدن ها، علوم، دانش ها و پیشرفت هائی که در هر زمینه نصیب بشر شده، بر محور قلم دور می زند، و به راستی «مداد علماء» بر «دماء شهداء» پیشی گرفته؛ چرا که هم زیربنای خون شهید، و هم پشتوانه آن، مُرکّب های قلم های دانشمندان است، و اصولاً سرنوشت اجتماعات انسانی در

درجه اول، به نیش قلم ها بسته است. اصلاحات جوامع انسانی از قلم های مؤمن و متعهد شروع می شود، و فساد و تباهی اجتماعات نیز، از قلم های مسموم و فاسد مایه می گیرد. بی جهت نیست که قرآن مجید سوگند به قلم و آنچه با قلم می نویسند، یاد کرده، یعنی هم به «ابزار» و هم به «محصول» آن ابزار، آنجا که می فرماید: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» (۱) می دانیم: دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می کنند:

دوران تاریخ.

و دوران قبل از تاریخ.

دوران تاریخ، زمانی است که قلم، خواندن و نوشتن ابداع شده بود، و انسان توانسته است چیزی از زندگی خود را با قلم بنگارد و برای آیندگان به یادگار بگذارد، و به این ترتیب، تاریخ بشر، مساوی است با تاریخ پیدایش قلم و خط! در زمینه نقش قلم در حیات انسان ها، شرح مبسوطی در جلد ۲۴ تفسیر «نمونه» در آغاز سوره «قلم» داشته ایم.

بنابراین، پایه اسلام از همان آغاز بر علم و قلم گذارده شده، و بی جهت نیست که قومی چنان عقب مانده، به قدری در علوم و دانش ها پیش رفتند، که علم و دانش را - به اعتراف دوست و دشمن - به همه جهان صادر کردند، و به اعتراف مورخان معروف «اروپا» این نور علم و دانش مسلمین بود که بر صفحه اروپای تاریک «قرون وسطی» تابید، و آنها را وارد «عصر تمدن» ساخت.

در این زمینه، کتاب های فراوانی از سوی خود آنها تحت عنوان «تاریخ تمدن اسلام» یا «میراث اسلام» نوشته شده است.

چقدر نازیباست ملتی این چنین، و آئینی آن چنان، در میدان علم و دانش عقب بمانند و نیازمند دیگران و حتی وابسته به آنها شوند.

۲ - ذکر خدا در هر حال

آغاز دعوت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از ذکر نام خدا شروع شد، «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ». و جالب این که: تمام زندگانی پر بار او آمیخته با ذکر خدا و یاد خدا بود. ذکر خداوند با هر نفسش توأم بود، برمی خاست، می نشست، می خوابید، راه می رفت، سوار می شد، پیاده می شد و توقف می کرد، همه با یاد خدا بود و با نام «الله». هنگامی که از خواب بیدار می شد، می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ».

«ابن عباس» می گوید: شبی خدمتش خوابیده بودم، هنگامی که از خواب بیدار شد، سر به سوی آسمان بلند کرد، و ده آیه آخر سوره «آل عمران» را تلاوت فرمود: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ...» سپس عرضه داشت: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَنْ فِيهِنَّ... اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ وَ بَكَ آمَنْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْكَ أُنَبِّتُ...».

هنگامی که از خانه بیرون می آمد، می فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَضِلَّ، أَوْ أَضِلَّ، أَوْ أَزِلَّ، أَوْ أَظْلِمَ، أَوْ أَظْلَمَ، أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ». و هنگامی که وارد مسجد می شد، می فرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَ سُلْطَانِهِ الْقَدِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ».

و هنگامی که لباس نوی در تن می کرد، عرض می کرد: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ»

أَنْتَ كَسَوْتَنِيهِ أَسْأَلُكَ خَيْرَهُ وَخَيْرَ مَا صُنِعَ لَهُ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ مَا صُنِعَ لَهُ». و هنگامی که به خانه باز می گشت، می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانِي وَآوَانِي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنِي وَسَقَانِي». و به همین ترتیب، تمام زندگی او با یاد خدا، نام خدا و تقاضای الطاف خداوند عجیب و آمیخته بود. (۱)

- ۶ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيِّطْغَى
 ۷ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى
 ۸ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى
 ۹ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى
 ۱۰ عَبْدًا إِذَا صَلَّى
 ۱۱ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى
 ۱۲ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى
 ۱۳ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى
 ۱۴ أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى

ترجمه:

- ۶ - به یقین انسان طغیان می کند.
 ۷ - از این که خود را بی نیاز ببیند.
 ۸ - و به یقین بازگشت (همه) به سوی پروردگار توست!
 ۹ - به من خبر ده کسی که نهی می کند.
 ۱۰ - بنده ای را که نماز می خواند.
 ۱۱ - به من خبر ده اگر او به راه هدایت باشد،
 ۱۲ - یا (مردم را) به تقوا فرمان دهد (آیا نهی او سزاوار است؟)
 ۱۳ - به من خبر ده اگر حق را انکار کند و به آن پشت نماید؟
 ۱۴ - آیا ندانست که خداوند می بیند؟

تفسیر:

آیا نمی دانی خدا همه اعمال را می بیند؟

در تعقیب آیات گذشته، که در آن اشاره به نعمت های مادی و معنوی پروردگار نسبت به انسان شده بود، و لازمه یک چنین نعمت گسترده ای، سپاسگزاری انسان و تسلیم او در برابر خداوند است، در آیات مورد بحث، می فرماید: «چنین نیست که نعمت های الهی روح شکرگزاری را همیشه در انسان زنده کند، بلکه او مسلماً طغیان می کند»... (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيِّطٌغَى). (۱)

«به خاطر این که خود را مستغنی و بی نیاز می بیند» (أَنْ رَأَهُ اسْتَغْنَى). (۲)

این طبیعت غالب انسان ها است، طبیعت کسانی است که در مکتب عقل و وحی پرورش نیافته اند، که وقتی خود را مستغنی می پندارند، شروع به سرکشی و طغیان می کنند. نه، خدا را بنده اند، نه احکام او را به رسمیت می شناسند، نه به ندای وجدان گوش فرا می دهند، و نه حق و عدالت را رعایت می کنند.

انسان و هیچ مخلوق دیگر، هرگز بی نیاز و مستغنی نخواهند شد، بلکه موجودات ممکنه، همیشه نیازمند به لطف و نعمت های خدا هستند، و اگر لحظه ای فیض او قطع شود، درست در همان لحظه، همه نابود می گردند، منتها انسان گاهی به غلط خود را بی نیاز می پندارد، و تعبیر لطیف آیه نیز اشاره به همین معنی است که می گوید: «خود را بی نیاز می بیند» نمی گوید: «بی نیاز

۱ - طبق آنچه در بالا آورده ایم «كَلَّا» برای ردع است نسبت به چیزی که لازمه مضمون آیات گذشته می باشد، بعضی نیز آن را به معنی «حقاً» گرفته اند، که برای تأکید می باشد.

۲ - جمله «أَنْ رَأَهُ اسْتَغْنَى» مفعول لاجله است، و در تقدیر «لَا نَ...» می باشد، و رؤیت در اینجا به معنی علم است و لذا دو مفعول گرفته، این احتمال نیز وجود دارد که به معنی رؤیت حسی باشد، و «اسْتَغْنَى» به منزله «حال» بوده باشد.

می شود».

بعضی معتقدند: منظور از «انسان» در آیه مورد بحث، خصوص «ابو جهل» است، که از آغاز دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به مخالفت برخاست، ولی مسلماً «انسان» در اینجا مفهوم کلی دارد، و امثال «ابو جهل» مصداق هائی از آن می باشند.

به هر حال، چنین به نظر می رسد: هدف آیه این است: پیغمبر (صلی الله علیه وآله) انتظار نداشته باشد مردم به زودی دعوتش را پذیرا شوند، بلکه باید خود را برای انکار و مخالفت مستکبران طغیانگر، آماده سازد، و بداند راهی پر فراز و نشیب در پیش روی او است.

پس از آن، این طاغیان مستکبر را مورد تهدید قرار داده، می فرماید: «مسلماً بازگشت همه به سوی پروردگار تو است» (إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ). و او است که طغیانگران را به کیفر اعمالشان می رساند.

اصولاً، همان گونه که بازگشت همه چیز به سوی او است، و همه می میرند و میراث آسمان و زمین برای ذات پاک او می ماند: «وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱) در آغاز نیز، همه چیز از ناحیه او بوده، و جای این نیست که انسان خود را بی نیاز بشمرد و مغرور گردد، و طغیان کند.

سپس، به قسمتی از کارهای طغیانگران مغرور، ممانعت آنها از سلوک راه حق و پیمودن طریق هدایت و تقوا، پرداخته، می افزاید: «به من خبر ده آیا کسی که نهی می کند»... (أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى).

«بنده ای را هنگامی که نماز می خواند» (عَبْدًا إِذَا صَلَّى).
 آیا چنین کسی مستحق عذاب و کفر الهی نیست؟!
 در احادیث آمده است: «ابو جهل» از اطرافیان خود سؤال کرد: آیا محمد در میان شما نیز (برای سجده) صورت به خاک می گذارد؟ گفتند: آری.
 گفت: سوگند به آنچه ما به آن سوگند یاد می کنیم، اگر او را در چنین حالی ببینم، با پای خود گردن او را له می کنم! به او گفتند: ببین، او در آنجا مشغول نماز است!
 «ابو جهل» حرکت کرد تا گردن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را زیر پای خود بفشارد، ولی هنگامی که نزدیک آمد، عقب نشینی کرده و با دستش گوئی چیزی را از خود دور می کرد!
 به او گفتند: این چه وضعی است در تو می بینیم؟ گفت: ناگهان میان خودم و او خندقی از آتش دیدم و منظره وحشتناک و همچنین بال و پرهائی مشاهده کردم!
 در اینجا پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: قسم به کسی که جانم در دست او است، اگر به من نزدیک شده بود، فرشتگان خدا بدن او را قطعه قطعه می کردند و عضو عضو او را می ربودند!
 اینجا بود که آیات فوق نازل شد. (۱)
 طبق این روایات، آیات فوق در آغاز بعثت نازل نشده، بلکه وقتی نازل شد که دعوت اسلام برملا شده بود، و لذا عده ای معتقدند: تنها پنج آیه نخستین این سوره در آغاز بعثت نازل شده و بقیه با فاصله قابل ملاحظه ای بوده است.
 ولی به هر حال، این شأن نزول هرگز مانع گستردگی مفهوم آیه نیست.

در آیه بعد، برای تأکید بیشتر می افزاید: «به من خبر ده اگر این بنده نمازگزار بر طریق هدایت باشد»... (أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى).

«یا مردم را به تقوا دستور دهد»... (أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَى).

آیا نهی کردن او سزاوار است؟ و آیا مجازات چنین کسی، جز آتش دوزخ می تواند باشد؟!

«به من خبر ده اگر این شخص طغیانگر که رهروان راه حق را از نماز و هدایت و تقوا باز می دارد، اگر تکذیب حق کند و از آن روی گرداند چه سرنوشت دردناکی خواهد داشت؟!» (أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى). (۱)

«آیا او نمی داند که خداوند همه اعمال او را می بیند و همه را برای حساب و جزا ثبت و ضبط می کند؟!» (أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى).

تعبیر به «قضیه شرطیه» در آیات فوق، اشاره به این است که: این طغیانگر مغرور، لاقط این احتمال را باید بدهد که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بر طریق هدایت است، و دعوتش دعوت به سوی تقوا است، همین احتمال برای این که جلو طغیان او را بگیرد کافی است. بنابراین، مفهوم این آیات تردید در هدایت و دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به سوی تقوا نمی باشد، بلکه اشاره به نکته ظریف بالاست.

۱ - جمله های «رَأَيْتَ» در سه آیه بالا به گفته بسیاری از مفسران به معنی «أَخْبَرْنِي» است که ما آن را در فارسی به «به من بگو» ترجمه کرده ایم، و جواب شرط هائی که در این آیات آمده محذوف است، و در تقدیر چنین است: كَيْفَ يَكُونُ حَالُهُ وَ مُجَازَاتُهُ وَ عَذَابُهُ؟: «سرنوشت چنین انسانی و مجازات و عذاب او چگونه خواهد بود؟»!

بعضی از مفسران ضمیر در «کَانَ» و «أَمَرَ» را به همان شخص نهی کننده مانند «ابو جهل» باز گردانده اند، بنابراین، مفهوم آیات چنین می شود: اگر او هدایت را بپذیرد و به جای منع از نماز، دعوت به تقوا کند، چقدر به حال او مفید است؟ ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

نکته:

عالم هستی محضر خدا است

توجه به این واقعیت، که هر کاری را انسان انجام می دهد در پیشگاه خدا است، و اصولاً «تمام عالم هستی محضر خدا است»، و چیزی از اعمال و حتی نیت آدمی از او پنهان نیست، می تواند روی برنامه زندگی انسان اثر زیاد بگذارد، و او را از خلافتکاری ها باز دارد، مشروط بر این که ایمان به این مطلب، واقعاً در دل او جای گیرد و به صورت یک باور قطعی در آید. در حدیثی می خوانیم: **أُعْبِدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ**: «خدا را آن چنان عبادت کن که گوئی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی، او تو را به خوبی می بیند». (۱)

نقل می کنند: بیدار دلی بعد از گناهی، توبه کرده بود، و پیوسته می گریست، گفتند: چرا این قدر گریه می کنی؟ مگر نمی دانی خداوند متعال غفور است؟ گفت: آری، ممکن است او عفو کند، ولی این خجالت و شرمساری که او مرا دیده، چگونه از خود دور سازم؟! گیرم که تو از سرِ گنه درگذری زان شرم که دیدی که چه کردم، چه کنم؟!

۱۵ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ

۱۶ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ

۱۷ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ

۱۸ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ

۱۹ كَلَّا لَا تُطِغُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ

ترجمه:

۱۵ - زنهار، اگر دست از کار خود بر ندارد، موی پیش سرش را گرفته.

۱۶ - همان موی پیش سر دروغگوی خطا کار را!

۱۷ - سپس هر که را می خواهد صدا بزند!

۱۸ - ما هم به زودی مأموران دوزخ را صدا می زنیم!

۱۹ - هرگز او را اطاعت مکن، و سجده نما (و به خدا) تقرب جوی!

تفسیر:

سجده کن و تقرب جوی!

به دنبال بحثی که در آیات گذشته پیرامون طغیانگران کافر و مزاحمت آنها نسبت به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و نمازگزاران آمده بود، در این آیات آنها را زیر رگبار شدیدترین تهدیدها گرفته، می فرماید:

«چنان نیست که او می پندارد» (گمان می کند می تواند پا بر گردن پیغمبر به هنگام سجده بگذارد و او را از این برنامه الهی باز دارد) (کَلَّا).

«اگر دست از این جهل و غرور خود بر ندارد، موی جلو سر او را گرفته و به سوی عذاب می کشانیم» (لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ).

«همان پیش سر دروغگوی خطا کار!» (ناصیه کاذبه خاطئه).

«لَنَسْفَعًا» از ماده «سفع» (بر وزن عفو) به گفته بعضی از مفسران، معانی مختلفی دارد: گرفتن و به شدت کشیدن، سیلی به صورت زدن، چهره را سیاه کردن (آن سه قطعه سنگی را که به هنگام گذاردن دیگ بر روی آتش پایه های دیگ را تشکیل می دهد نیز «سفع» می نامند؛ چرا که سیاه و دود آلوده است) و بالاخره، علامت گذاردن و خوار کردن. (۱)
و از همه مناسب تر در اینجا همان معنی اول است، هر چند در آیه مورد بحث، معانی دیگر نیز احتمال دارد.

به هر حال، آیا منظور این است که این ماجرا در قیامت واقع می شود، که موی پیش سر امثال «ابو جهل» را می گیرند و به سوی آتش دوزخ می کشانند، یا در دنیا تحقق می یابد، و یا هر دو؟!

بعید نیست هر دو باشد، و شاهدش روایت زیر است.

در روایتی می خوانیم: هنگامی که سوره «الرحمن» نازل شد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به یارانش فرمود: چه کسی از شما این سوره را بر رؤسای قریش می خواند؟
حاضران در پاسخ کمی سکوت کردند؛ چرا که از آزار سران قریش بیمناک بودند.
«عبدالله بن مسعود» برخاست و گفت: ای رسول خدا! من این کار را می کنم...

«ابن مسعود» جثه ای کوچک داشت و از نظر جسمانی ضعیف بود، برخاست و نزد سران قریش آمد، آنها را در گرد کعبه جمع دید، تلاوت سوره «الرحمن» را آغاز کرد. «ابو جهل» برخاست و چنان سیلی به صورت او زد که گوش او پاره شد، و خون جاری گشت!

«ابن مسعود» گریان به خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد، هنگامی که چشم پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر او افتاد، ناراحت شد، سر را به زیر انداخت و در غم و اندوه عمیقی فرو رفت. ناگهان «جبرئیل» نازل شد، در حالی که خندان و مسرور بود، فرمود: ای جبرئیل! چرا می خندی؟ در حالی که «ابن مسعود» گریان است؟ عرض کرد: به زودی دلیل آن را خواهی دانست.

این ماجرا گذشت، هنگامی که مسلمانان روز جنگ «بدر» پیروز شدند، «ابن مسعود» در میان کشته های مشرکان گردش می کرد، چشمش به «ابو جهل» افتاد، در حالی که آخرین نفس های خود را می کشید.

«ابن مسعود» روی سینه او قرار گرفت، هنگامی که چشمش به او افتاد، گفت: ای چوپان ناچیز! بر جایگاه بلندی قرار گرفته ای!

«ابن مسعود» گفت: الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يُغْلَى عَلَيْهِ: «اسلام برتری می گیرد و چیزی بر اسلام برتری نخواهد گرفت».

«ابو جهل» به او گفت: به دوست محمد بگو: احدی در زندگی در نظر من از او مبعوض تر نبود و حتی در حال مرگم!

هنگامی که این سخن به گوش پیغمبر(صلی الله علیه وآله) رسید، فرمود: فرعون زمان من، از فرعون موسی(علیه السلام) بدتر بود؛ چرا که او در واپسین لحظات عمر گفت: من ایمان آوردم، ولی، این طغیانش بیشتر شد!

سپس «ابو جهل» رو به «ابن مسعود» کرده، گفت: سر مرا با این شمشیر قطع کن که تیزتر است.

هنگامی که «ابن مسعود» سرش را جدا کرد، نمی توانست آن را بردارد و به خدمت رسول خدا آورد (موی پیش سر او را گرفت، روی زمین کشید و خدمت پیامبر آورد، و مضمون آیه در این دنیا نیز تحقق یافت). (۱)

«ناصیه» موی پیش سر است، و گرفتن «ناصیه» در جائی گفته می شود، که بخواهند کسی را با ذلت و خواری به سوی کاری برنند؛ زیرا هنگامی که موی پیش سر کسی را می گیرند، قدرت هر گونه حرکت از او سلب می شود، و چاره ای جز تسلیم ندارد.

البته، کلمه «ناصیه» هم در مورد افراد، و هم اشیاء نفیس، به کار می رود، همان گونه که در فارسی تعبیر به «پیشانی جمعیت» یا «پیشانی ساختمان» می کنیم.

تعبیر به «ناصیه کاذبه خاطئه» اشاره به شخصی است که صاحب این «ناصیه» است که هم دروغگو بود و هم خطا کار، همچون «ابو جهل».

در روایتی از «ابن عباس» آمده است: روزی «ابو جهل» نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمد، در حالی که حضرت نزدیک مقام ابراهیم (علیه السلام) مشغول نماز بود، صدا زد: مگر من تو را از این کار نهی نکردم؟ حضرت (صلی الله علیه وآله) بر او بانگ زد و او را از خود راند. «ابو جهل» گفت: ای محمد! بر من بانگ می زنی، و مرا می رانی؟ تو

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۲، صفحه ۲۳ (با تلخیص).

نمی دانی قوم و عشیره من در این سرزمین از همه بیشتر است. (۱)
در اینجا این آیه نازل شد: «بگذار این جاهل مغرور تمام قوم و عشیره خود را صدا زند و از آنها یاری بطلبد» (فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ).

«ما هم مأموران دوزخ را صدا می زنیم» (سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ).
تا معلوم شود کاری از این غافل بی خبر، ساخته نیست، و در چنگال مأموران عذاب، همچون
پر کاهی در وسط یک طوفان سهمگین است!
«نادی» از ماده «ندا» (صدا زدن) به معنی مجلس عمومی است، و گاه به مرکز تفریح نیز «نادی»
گفته می شود، چون در آنجا افراد یکدیگر را صدا می زنند و ندا می کنند.
بعضی گفته اند: از «ندا» به معنی بخشش گرفته شده، چون در آنجا از یکدیگر پذیرائی
می کنند.
«دار الندوة» که به مجلس مشورتی معروف «قریش» گفته می شد نیز، از همین معنی گرفته
شده.

ولی، در اینجا منظور از «نادی» جماعتی است که در آن مجلس جمع می شوند، یا به تعبیر
دیگر، قوم و عشیره و دوستانی است که امثال «ابو جهل» در کارهای خود، بر نیروی آنها تکیه
می کردند.

«زَبَانِيَةٌ» جمع «زَبْنِيَه» (به کسر زاء) در اصل، به معنی مأمورین انتظامی، از ماده «زَبَن» (بر وزن
متن) به معنی دفع کردن، صدمه زدن و دور ساختن است، و در اینجا به معنی فرشتگان عذاب
و مأموران دوزخ است.

در آخرین آیه این سوره که آیه سجده است می فرماید: «چنان نیست که او می پندارد و اصرار بر ترک سجده تو دارد» (کَلَّا).

«هرگز او را اطاعت مکن و به درگاه پروردگارت سجده کن و به او تقرب جوی» (لَا تُطِغْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ).

ابو جهل ها کوچک تر از آنند که بتوانند مانع سجده تو شوند، و یا در راه پیشرفت آئینت، سنگ بیندازند و مانع ایجاد کنند، تو با توکل بر پروردگار و نیایش و عبادت و سجده، در این مسیر گام بردار و هر روز به خدای خود نزدیک و نزدیک تر شو.

ضمناً، از این آیه، به خوبی استفاده می شود که «سجده» باعث قرب انسان در درگاه خدا است، و لذا در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ إِذَا كَانَ سَاجِدًا: «نزدیک ترین حالت بنده به خداوند زمانی است که در سجده باشد». (۱)

البته، می دانیم: طبق روایات اهل بیت عصمت (علیهم السلام) چهار سجده واجب در قرآن داریم رد «الم سجده» (آیه ۱۵)، «فصلت» (آیه ۳۷)، «النجم» (آیه ۶۲) و در اینجا (سوره علق، آیه ۱۹) و بقیه سجده های قرآن مستحب است. (۲)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۹، صفحه ۱۶۱.

۲ - منظور این است: هر کدام از آیات سجده این چهار سوره را که قرائت نمودیم و یا از دیگری شنیدیم می بایست به سجد رویم، درست مانند سجده نماز، اصل این عمل واجب است و خواندن ذکر مستحب، معمولاً در سجده واجب قرآن این ذکر خوانده می شود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَتَصْدِيقًا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُبُودِيَّةً وَرِقًّا، سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعَبُّدًا وَرِقًّا، لَا مُسْتَنْكِفًا وَلَا مُسْتَكْبِرًا، بَلْ أَنَا عَبْدٌ ضَعِيفٌ ذَلِيلٌ، خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ».

نکته:

طغیان و احساس بی نیازی

غالب مفسد دنیا از قشرهای مرفه و مستکبر سرچشمه می گیرد، و همیشه در صف اول مبارزه در مقابل انبیاء آنها بوده اند، همان ها که گاه، قرآن از آنان به «مُلأ» تعبیر کرده (۱) گاه، به «مترفین» (۲) و گاه، به «مستکبرین» (۳) که اولی اشاره به جمعیت اشرافی است که ظاهرشان چشم ها را پر می کند و درونشان تهی و خالی است، دومی اشاره به کسانی است که در ناز و نعمت به سر می برند و مست و مغرورند و از درد و رنج دیگران بی خبر، و سومی به آنها که بر مرکب کبر و غرور سوار و از خدا و خلق دورند.

و سرچشمه همه اینها، احساس بی نیازی و غنا است، و این از ویژگی های افراد کم ظرفیت است، که وقتی به نعمت، مال و مقامی می رسند، چنان مست می شوند و احساس بی نیازی می کنند، که خدا را هم به دست فراموشی می سپارند.

در حالی که می دانیم: از نسیمی، دفتر ایام بر هم می خورد و تمام اموال انسان در کمتر از یک ساعت، ممکن است نابود شود، یا سیل و زلزله و صاعقه ای همه را بر باد دهد، و سلامت او نیز با گلوگیر شدن یک جرعه آب، چنان به خطر بیفتد که، مرگ را با چشم خود ببیند. این، چه غفلتی است که دامن گروهی را می گیرد، خود را بی نیاز می پندارند، و بر مرکب سرکش غرور سوار شده، صحنه اجتماع را جولانگاه خود قرار می دهند.

۱ - اعراف، آیه ۶۰.

۲ - سبأ، آیه ۳۴.

۳ - مؤمنون، آیه ۶۷.

پناه بر خدا از این جهل و نادانی! و از این بی خبری و خیره سری!
 برای از میان رفتن چنین حالتی، کافی است انسان کمی به ضعف بی حساب خود، و قدرت
 عظیم پروردگار، بیندیشد، کمی تاریخ گذشتگان را ورق بزند و سرگذشت اقوامی را که از او
 قوی تر و نیرومندتر بودند ببیند، تا از مرکب غرور پیاده شود.

* * *

خداوند! ما را از کبر و غرور که عامل اصلی دوری از تو است حفظ کن!
 پروردگار! لحظه ای در دنیا و آخرت ما را به خودمان وامگذار!
 بارالها! به ما چنان قدرتی مرحمت کن که بینی این مستکبران مغرور که سد راه تواند بر خاک
 بمالیم و نقشه هایشان را نقش بر آب کنیم!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره علق (۱)

سوره قدر

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۵ آیه است

محتوای سوره قدر

محتوای این سوره، چنان که از نامش نیز پیدا است، بیان نزول قرآن مجید در «شب قدر» است، و سپس بیان اهمیت «شب قدر» و برکات و آثار آن.

در این که: این سوره در «مکه» نازل شده، یا «مدینه»؟ مشهور میان مفسران «مکی» بودن آن است، ولی بعضی احتمال داده اند: در «مدینه» نازل شده است، زیرا در روایتی آمده که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در خواب دید «بنی امیه» از منبر او بالا رفته اند، این امر بر پیامبر گران آمد و ناراحت شد، سوره «قدر» نازل گردید و پیامبر را تسلی دارد (لذا بعضی «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» را ناظر به مدت حکومت «بنی امیه» که حدود یک هزار ماه بود می دانند) و می دانیم: مسجد و منبر در «مدینه» تشکیل شد، نه در «مکه». (۱)

اما، معروف - چنان که گفتیم: - «مکی» بودن است، و این روایت ممکن است از قبیل تطبیق باشد، نه شأن نزول.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده: مَنْ قَرَأَهَا أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ كَمَنْ صَامَ رَمَضَانَ وَ أَحْيَا لَيْلَةَ الْقَدْرِ: «هر کس آن را تلاوت کند، مانند کسی است که ماه رمضان را روزه گرفته، و شب قدر را احیا داشته است».(۱)

در حدیث دیگری، از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بِجَهْرِ كَانَ كَشَاهِرٍ سَبِيلِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ مَنْ قَرَأَهَا سِرًّا كَانَ كَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: «کسی که سوره «انا انزلناه» را بلند و آشکار بخواند، مانند کسی است که در راه خدا شمشیر کشیده و جهاد می کند، و کسی که به طور پنهان بخواند، مانند کسی است که در راه خدا به خون آغشته شده است».(۲)

واضح است، این همه فضیلت از آن کسی نیست که آن را می خواند و حقیقتش را درک نمی کند، بلکه از آن کسی است که، می خواند، می فهمد و به محتوایش جامه عمل می پوشاند، قرآن را بزرگ می شمرد و آیاتش را در زندگی پیاده می کند.

- ۱ إنا أنزلناه في ليلة القدر
- ۲ وما أدراك ما ليلة القدر
- ۳ ليلة القدر خير من ألف شهر
- ۴ تنزل الملائكة والروح فيها بإذن ربهم من كل أمر
- ۵ سلام هي حتى مطلع الفجر

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم!
- ۲ - و تو چه می دانی شب قدر چیست؟!
- ۳ - شب قدر بهتر از هزار ماه است!
- ۴ - فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کاری نازل می شوند.
- ۵ - شبی است سرشار از سلامت (و برکت و رحمت) تا طلوع سپیده!

تفسیر:

شب قدر شب نزول قرآن!

از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود: قرآن مجید در ماه مبارک «رمضان»

نازل شده است: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (۱) و ظاهر این تعبیر آن است که: تمام قرآن در این ماه نازل گردید.

در نخستین آیه سوره «قدر» می افزاید: «ما آن را در شب قدر نازل کردیم» (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ).

گر چه، در این آیه صریحاً نام قرآن ذکر نشده، ولی مسلم است که ضمیر «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» به «قرآن» باز می گردد و ابهام ظاهری آن برای بیان عظمت و اهمیت آن است.

تعبیر به «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» «ما آن را نازل کردیم» نیز اشاره دیگری به عظمت این کتاب بزرگ آسمانی است، که خداوند نزول آن را به خودش نسبت داده، مخصوصاً با صیغه «متکلم مع الغیر» که مفهوم جمعی دارد و دلیل بر عظمت است.

نزول آن در شب «قدر»، همان شبی که مقدرات و سرنوشت انسان ها تعیین می شود، دلیل دیگری بر سرنوشت ساز بودن این کتاب بزرگ آسمانی است.

از ضمیمه کردن این آیه با آیه سوره «بقره»، نتیجه گیری می شود که شب قدر در ماه مبارک «رمضان» است، اما کدام شب است؟ از قرآن چیزی در این مورد استفاده نمی شود، ولی روایات در این باره بحث فراوان کرده اند، که در پایان تفسیر این سوره، به خواست خدا، در این زمینه و مسائل دیگر سخن خواهیم گفت.

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: هم از نظر تاریخی و هم از نظر ارتباط محتوای قرآن با حوادث زندگی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، مسلم است این کتاب آسمانی به طور تدریجی و طی ۲۳ سال نازل گردید، این امر چگونه با آیات فوق که می گوید: در ماه رمضان و شب قدر نازل شده، سازگار می باشد؟

پاسخ این سؤال - به گونه ای که بسیاری از محققان گفته اند - این است که: قرآن دارای دو نزول بوده است.

نزول دفعی، که در یک شب تمام آن، بر قلب پاک پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) یا «بیت المعمور» یا از «لوح محفوظ» به آسمان دنیا، نازل گردید.

و نزول تدریجی، که در طول بیست و سه سال دوران نبوت انجام گرفت. (۱)
 بعضی نیز گفته اند: آغاز نزول قرآن در «لَیْلَةُ الْقَدْرِ» بوده نه تمام آن، ولی این بر خلاف ظاهر آیه است که می گوید: ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

قابل توجه این که: درباره نازل شدن قرآن در بعضی از آیات، تعبیر به «انزال» و در بعضی تعبیر به «تنزیل» شده است، و از پاره ای از متون لغت استفاده می شود: «تنزیل» معمولاً در جایی گفته می شود که چیزی تدریجاً نازل گردد، ولی «انزال» مفهوم وسیعتری دارد، که نزول دفعی را نیز شامل می گردد. (۲)

این تفاوت تعبیر که در آیات قرآن آمده، می تواند اشاره به دو نزول فوق باشد.

در آیه بعد، برای بیان عظمت شب قدر می فرماید: «تو چه می دانی شب قدر چیست؟» (وَ مَا أَذْرَاكَ مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ).

و بلافاصله می گوید: «شب قدر شبی است که از هزار ماه بهتر است» (لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ).

این تعبیر نشان می دهد: عظمت این شب به قدری است که حتی پیغمبر

۱ - شرح این مطلب را ذیل آیه ۳ سوره «دخان»، جلد ۲۱ تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۴۸ به بعد بیان کرده ایم.

۲ - «مفردات راغب»، ماده نزل.

اکرم(صلی الله علیه وآله) با آن علم وسیع و گسترده اش قبل از نزول این آیات، به آن واقف نبود.

می دانیم: هزار ماه بیش از هشتاد سال است، به راستی، چه شب با عظمتی است که به اندازه یک عمر طولانی پر برکت ارزش دارد.

در بعضی از تفاسیر آمده است: پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: یکی از بنی اسرائیل لباس جنگ در تن کرده بود و هزار ماه از تن بیرون نیاورد و پیوسته مشغول (یا آماده) جهاد فی سبیل الله بود، اصحاب و یاران تعجب کردند و آرزو داشتند چنان فضیلت و افتخاری برای آنها نیز میسر می شد، آیه فوق نازل گشت و بیان کرد که: «شب قدر از هزار ماه برتر است».(۱)

در حدیث دیگری نیز آمده است: پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از چهار نفر از بنی اسرائیل که هشتاد سال عبادت خدا را بدون عصیان انجام داده بودند سخن به میان آورد، اصحاب آرزو کردند: ای کاش آنها هم چنین توفیقی پیدا می کردند، آیه فوق در این زمینه نازل شد.(۲)
در این که: عدد «هزار» در اینجا برای «تعداد» است یا «تکثیر»؟ بعضی گفته اند: برای تکثیر است، و ارزش شب قدر از هزاران ماه نیز برتر می باشد، ولی روایاتی که در بالا نقل کردیم نشان می دهد: عدد مزبور، برای تعداد است، و اصولاً عدد، همیشه برای تعداد است، مگر این که قرینه روشنی بر تکثیر باشد.

سپس، به توصیف بیشتری از آن شب بزرگ پرداخته، می افزاید: «فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای تقدیر هر کار نازل می شوند» (تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ).

با توجه به این که «تَنَزَّلُ» فعل مضارع است، و دلالت بر استمرار دارد (در

اصل «تَنْزَلُ» بوده) روشن می شود: شب قدر مخصوص به زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و نزول قرآن مجید نبوده، بلکه امری است مستمر و شبی است مداوم، که در همه سال تکرار می شود.

در این که: منظور از روح کیست؟ بعضی گفته اند: «جبرئیل امین» است که «روح الامین» نیز نامیده می شود.

بعضی «روح» را به معنی «وحی» تفسیر کرده اند، به قرینه آیه ۵۲ سوره «شوری»: وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا: «همان گونه که بر پیامبران پیش وحی فرستادیم، بر تو نیز «وحی» را به فرمان خود وحی کردیم».

بنابراین، مفهوم آیه چنین می شود: «فرشتگان با وحی الهی در زمینه تعیین مقدرات در آن شب نازل می شوند».

در اینجا تفسیر سوم وجود دارد که از همه نزدیک تر به نظر می رسد، و آن این که: «روح» مخلوق عظیمی است، ما فوق فرشتگان، چنان که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: شخصی از آن حضرت سؤال کرد: «آیا روح همان جبرئیل است؟» امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: جَبْرَائِيلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَالرُّوحُ أَعْظَمُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، أَلَيْسَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ؟

«جبرئیل از ملائکه است، و روح اعظم از ملائکه است، مگر خداوند متعال نمی فرماید: ملائکه و روح نازل می شوند؟» (۱).

یعنی، به قرینه مقابله، این دو با هم متفاوتند، تفسیرهای دیگری نیز برای کلمه «روح» در اینجا ذکر شده، چون دلیلی برای آنها نبود از آن صرف نظر گردید.

منظور از «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» این است که: فرشتگان برای تقدیر و تعیین سرنوشت ها و آوردن هر خیر و برکتی در آن شب نازل می شوند، و هدف از

نزول آنها انجام این امور است.

یا این که: هر امر خیر و هر سرنوشت و تقدیری را با خود می آورند. (۱)
 بعضی نیز گفته اند: منظور این است که، آنها به امر و فرمان خدا نازل می شوند، ولی مناسب همان معنی اول است.

تعبیر به «رَبُّهُمْ» که در آن تکیه روی مسأله ربوبیت و تدبیر جهان شده است، تناسب نزدیکی با کار این فرشتگان دارد، که آنها برای تدبیر و تقدیر امور نازل می شوند و کار آنها نیز گوشه ای از ربوبیت پروردگار است.

و در آخرین آیه می فرماید: «شبی است آکنده از سلامت و خیر و رحمت تا طلوع صبح» (سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ).

هم، قرآن در آن نازل شده، هم عبادت و احیاء آن معادل هزار ماه است، هم خیرات و برکات الهی در آن شب نازل می شود، هم رحمت خاصش شامل حال بندگان می گردد، و هم فرشتگان و روح در آن شب نازل می گردند.

بنابراین، شبی است سرتاسر سلامت، از آغاز تا پایان، حتی طبق بعضی از روایات، در آن شب، شیطان در زنجیر است و از این نظر نیز شبی است سالم و توأم با سلامت.

بنابراین، اطلاق «سلام» که به معنی سلامت است بر آن شب، (به جای اطلاق سالم) در حقیقت نوعی از تأکید است، همان گونه که گاه می گوئیم: فلان کس عین عدالت است.

بعضی نیز گفته اند: اطلاق «سلام» بر آن شب، به خاطر این است که:

۱ - طبق تفسیر اول «مِنْ» به معنی «لام» است، و مفهوم «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» «لِاجْلِ كُلِّ أَمْرٍ» می باشد، و بنابر تفسیر دوم «مِنْ» به معنی «باء مصاحبت» می باشد.

فرشتگان پیوسته به یکدیگر یا به مؤمنان سلام می کنند، یا به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و جانشین معصومش می رسند و سلام عرضه می دارند. جمع میان این تفسیرها نیز امکان پذیر است. به هر حال، شبی است سراسر نور و رحمت و خیر و برکت و سلامت و سعادت و بی نظیر از هر جهت.

در حدیثی آمده است: از امام باقر (علیه السلام) سؤال شد: «آیا شما می دانید شب قدر کدام شب است؟» فرمود: كَيْفَ لَا نَعْرِفُ وَالْمَلَائِكَةُ تَطُوفُ بِهَا فِيهَا:

«چگونه نمی دانیم، در حالی که فرشتگان در آن شب در گرد ما دور می زنند!» (۱)

در داستان ابراهیم (علیه السلام) آمده است: چند نفر از فرشتگان الهی نزد او آمدند و بشارت تولد فرزند برای او آوردند و بر او سلام کردند (۲)، می گویند: لذتی که ابراهیم (علیه السلام) از سلام این فرشتگان برد، با تمام دنیا برابری نداشت، اکنون باید فکر کرد، وقتی گروه، گروه فرشتگان در شب قدر نازل می شوند و بر مؤمنان سلام می کنند، چه لذت و لطف و برکتی دارد؟!

وقتی ابراهیم (علیه السلام) را در آتش نمرودی افکندند، فرشتگان آمدند و بر او سلام کردند، و آتش بر او گلستان شد، آیا آتش دوزخ به برکت سلام فرشتگان بر مؤمنان در شب قدر «برد» و «سلام» نمی شود؟

آری، این نشانه عظمت امت محمد (صلی الله علیه و آله) است، که در آنجا بر خلیل (علیه السلام) نازل می شوند و در اینجا بر این امت اسلام (۳).

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۸۸، حدیث ۲۹.

۲ - هود، آیه ۶۹.

۳ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۲، صفحه ۳۶.

نکته ها:

۱ - چه اموری در شب قدر مقدر می شود؟

در پاسخ این سؤال، که چرا این شب، شب قدر نامیده شده؟ سخن بسیار گفته اند، از جمله این که:

۱ - شب قدر به این جهت «قدر» نامیده شده، که جمیع مقدرات بندگان در تمام سال در آن شب تعیین می شود، شاهد این معنی در آیات ۳ و ۴ سوره «دخان» است که می فرماید: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ** «ما این کتاب مبین را در شبی پر برکت نازل کردیم، و ما همواره انذار کننده بوده ایم * در آن شب که هر امری بر طبق حکمت خداوند تنظیم و تعیین می گردد».

این بیان، هماهنگ با روایات متعددی است که می گوید: در آن شب، مقدرات یک سال انسان ها تعیین می گردد، و ارزاق و سرآمد عمرها، و امور دیگر، در آن ليله مبارکه، تفریق و تبیین می شود.

البته، این امر هیچگونه تضادی با آزادی اراده انسان و مسأله اختیار ندارد، چرا که تقدیر الهی به وسیله فرشتگان بر طبق شایستگی ها و لیاقت های افراد، و میزان ایمان، تقوا، پاکی نیت و اعمال آنها است.

یعنی: برای هر کس آن مقدر می کنند که لایق آن است، یا به تعبیر دیگر: زمینه هایش از ناحیه خود او فراهم شده، و این نه تنها منافاتی با اختیار ندارد، که تأکیدی بر آن است.

۲ - بعضی نیز گفته اند: آن شب را از این جهت شب قدر نامیده اند که: دارای قدر و شرافت عظیمی است (نظیر آنچه در آیه ۷۴ سوره «حج» آمده است: ما

قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدَرِهِ: «آنها قدر خداوند را شناختند».

۳ - گاه نیز گفته اند: به خاطر آن است که، قرآن با تمام قدر و منزلتش بر رسول والا قدر، و به وسیله فرشته صاحب قدر نازل گردید.

۴ - یا این که: شبی است که مقدر شده قرآن در آن نازل گردد.

۵ - یا این که: کسی که آن شب را احیا بدارد، صاحب قدر و مقام و منزلت می شود.

۶ - یا این که: در آن شب، آن قدر فرشتگان نازل می شوند، که عرصه زمین بر آنها تنگ می شود - چون تقدیر به معنی تنگ گرفتن نیز آمده است - مانند: «وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ» (۱) جمع میان تمام این تفسیرها در مفهوم گسترده «لیله القدر» کاملاً ممکن است، هر چند تفسیر اول از همه مناسب تر و معروف تر است.

۲ - شب قدر کدام شب است؟

در این که «لیله القدر» در ماه «رمضان» است تردیدی نیست؛ چرا که جمع میان آیات قرآن، همین معنی را اقتضا می کند.

از یکسو می گوید: «قرآن در ماه رمضان نازل شده» (۲) و از سوی دیگر می فرماید: «در شب قدر نازل گردیده» (آیات مورد بحث).

ولی، در این که کدام شب از شب های ماه رمضان است؟ گفتگو بسیار است، و در این زمینه، تفسیرهای زیادی شده، از جمله: شب اول، شب هفدهم، شب نوزدهم، شب بیست و یکم، شب بیست و سوم، شب بیست و هفتم، و شب بیست و نهم.

۱ - طلاق، آیه ۷.

۲ - بقره، آیه ۱۸۵.

اما، مشهور و معروف در روایات این است: در دهه آخر ماه رمضان و شب بیست و یکم یا بیست و سوم است، لذا در روایتی می خوانیم: در دهه آخر ماه مبارک، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) تمام شب ها را احیا می داشت و مشغول عبادت بود.

و در روایتی، از امام صادق (علیه السلام) آمده است: شب قدر، شب بیست و یکم یا بیست و سوم است، حتی هنگامی که راوی اصرار کرد کدامیک از این دو شب است و پرسید: اگر من نتوانم هر دو شب را عبادت کنم کدامیک را انتخاب نمایم؟! امام (علیه السلام) تعیین نفرمود، و افزود: مَا أَيْسَرَ لَيْلَتَيْنِ فِيمَا تَطْلُبُ: «چه آسان است دو شب برای آنچه می خواهی!». (۱)

ولی، در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است، بیشتر روی شب بیست و سوم تکیه شده، در حالی که روایات اهل سنت بیشتر روی «شب بیست و هفتم» دور می زند.

در روایتی، از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده که فرمود:

الْتَّقْدِيرُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ تِسْعَةُ عَشَرَ، وَالْإِبْرَامُ فِي لَيْلَةِ إِحْدَى وَ عَشْرَيْنَ وَالْإِمْضَاءُ فِي لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَ عَشْرَيْنَ:

«تقدیر مقدرات، در شب نوزدهم، تحکیم آن در شب بیست و یکم، و امضاء در شب بیست و سوم است» (۲) و به این ترتیب بین روایات جمع می شود.

ولی به هر حال، هاله ای از ابهام، شب قدر را به خاطر جهتی که بعداً به آن اشاره می شود، فرا گرفته است.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۲۵، حدیث ۵۸.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۲۶، حدیث ۶۲.

۳ - چرا شب قدر مخفی است؟

بسیاری معتقدند: مخفی بودن شب قدر در میان شب های سال، یا در میان شب های ماه مبارک رمضان، برای این است که: مردم به همه این شب ها اهمیت دهند، همان گونه که خداوند: رضای خود را در میان انواع طاعات پنهان کرده، تا مردم به همه طاعات روی آورند. غضبش را در میان معاصی پنهان کرده، تا از همه پرهیزند. دوستانش را در میان مردم مخفی کرده، تا همه را احترام کنند. اجابت را در میان دعاها پنهان کرده، تا به همه دعاها رو آورند. اسم اعظم را در میان اسمائش مخفی ساخته، تا همه را بزرگ دارند. و وقت مرگ را مخفی ساخته، تا در همه حال آماده باشند. و این، فلسفه مناسبی به نظر می رسد.

* * *

۴ - آیا شب قدر در امت های پیشین نیز بوده است؟

ظاهر آیات این سوره، نشان می دهد: شب قدر مخصوص زمان نزول قرآن و عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نیست، بلکه، همه سال تا پایان جهان تکرار می شود. تعبیر به فعل مضارع (تَنْزَلُ) که دلالت بر استمرار دارد، و همچنین تعبیر به جمله اسمیه «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» که نشانه دوام است نیز، گواه بر این معنی است. به علاوه، روایات بسیاری که شاید در حدّ تواتر باشد نیز، این معنی را تأیید می کند (این نسبت به آینده).

ولی، آیا در امت های پیشین نیز بوده است، یا نه؟

صریح روایات متعددی این است: این از مواهب الهی بر این امت می باشد، چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: إِنَّ اللَّهَ وَهَبَ لِأُمَّتِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ لَمْ يُعْطِهَا مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ: «خداوند شب قدر را به امت من بخشیده، و احدی از امت های پیشین از این موهبت برخوردار نبودند» (۱).

در تفسیر آیات فوق نیز، بعضی از روایات دلالت بر این مطلب دارد.

۵ - چگونه شب قدر برتر از هزار ماه است؟

ظاهر این است: بهتر بودن این شب از هزار ماه، به خاطر ارزش عبادت و احیای آن شب است، و روایات فضیلت «ليلة القدر» و فضیلت عبادت آن که در کتب شیعه و اهل سنت فراوان است، این معنی را کاملاً تأیید می کند.

علاوه بر این، نزول قرآن در این شب، و نزول برکات و رحمت الهی در آن، سبب می شود که از هزار ماه برتر و بالاتر باشد.

در حدیثی، از امام صادق (علیه السلام) آمده است: به «علی بن ابی حمزه ثمالی» فرمود: «فضیلت شب قدر را در شب بیست و یکم و بیست و سوم بطلب، و در هر کدام از این دو، یک صد رکعت نماز به جای آور، و اگر بتوانی هر دو شب را تا طلوع صبح احیا بدار و در آن شب غسل کن».

راوی می گوید: عرض کردم: اگر نتوانم این همه نماز را ایستاده بخوانم؟

فرمود: نشسته بخوان.

عرض کردم: اگر نتوانم؟

فرمود: در بستر بخوان، و مانعی ندارد در آغاز شب، خواب مختصری بکنی و بعد مشغول عبادت شوی، درهای آسمان در ماه رمضان گشوده است، شیاطین

در غل و زنجیرند، و اعمال مؤمنین مقبول است و چه ماه خوبی است ماه رمضان؟! (۱)

۶- چرا قرآن در شب قدر نازل شد؟

از آنجا که در شب قدر سرنوشت انسان ها برای یک سال، بر طبق لیاقت ها و شایستگی های آنها، تعیین می شود، باید آن شب را بیدار بود، توبه کرد و خودسازی نمود، به درگاه خدا رفت و لیاقتی بیشتر و بهتر برای رحمت او پیدا کرد.

آری، در لحظاتی که سرنوشت ما تعیین می شود، نباید انسان در خواب باشد، و از همه چیز غافل و بی خبر، که در این صورت، سرنوشت غم انگیزی خواهد داشت!

قرآن، چون یک کتاب سرنوشت ساز است، و خط سعادت، خوشبختی و هدایت انسان ها در آن مشخص شده است، باید در شب قدر - شب تعیین سرنوشت ها - نازل گردد، و چه زیبا است رابطه میان «قرآن» و «شب قدر»؟ و چه پر معنی است پیوند این دو با یکدیگر؟

۷- آیا شب قدر در مناطق مختلف، یکی است؟

می دانیم: آغاز ماه های قمری، در همه بلاد یکسان نیست، و ممکن است در منطقه ای امروز اول ماه باشد و در منطقه دیگری دوم ماه، بنابراین، شب قدر نمی تواند یک شب معین در سال بوده باشد، چرا که فی المثل: شب بیست و سوم در «مکه» ممکن است شب بیست و دوم در «ایران» و «عراق» باشد، و به این

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۲۵، حدیث ۵۸ (با تلخیص).

ترتیب، قاعدتاً هر کدام باید برای خود شب قدری داشته باشند.
آیا این با آنچه از آیات و روایات استفاده می شود که: شب قدر یک شب معین است، سازگار است؟!

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که:
شب، همان سایه نیم کره زمین است که بر نیم کره دیگر می افتد، و می دانیم: این سایه همراه گردش زمین در حرکت است، و یک دوره کامل آن در بیست و چهار ساعت انجام می شود، بنابراین ممکن است شب قدر یک دوره کامل شب به دور زمین باشد، یعنی مدت بیست و چهار ساعت تاریکی که تمام نقاط زمین را زیر پوشش خود قرار می دهد، شب قدر است، که آغاز آن از یک نقطه شروع می شود و در نقطه دیگر پایان می گیرد (دقت کنید).

خداوند! به ما آن چنان بیداری و آگاهی عطا کن که از فضیلت لیلۃ القدر بهره کافی گیریم!
پروردگارا! چشم امید ما به لطف دوخته است مقدرات ما را بر وفق آن تعیین فرما!
بارالها! ما را از محرومان این ماه قرار مده که محرومیتی از آن بالاتر نیست!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره قدر (۱)

آخر ماه مبارک رمضان ۱۴۰۷

سوره یٰٰنَہ

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

محتوای سوره بینه

مشهور این است: این سوره در «مدینه» نازل شده است، و محتوای آن نیز گواه بر همین معنی است؛ چرا که در آن مکرر از اهل کتاب بحث شده، و می دانیم سر و کار مسلمانان با اهل کتاب، بیشتر در «مدینه» بود.

از این گذشته، سخن از نماز و زکات هر دو به میان آمده، درست است که زکات در «مکه» تشریع شده بود، ولی رسمیت و گسترش آن در «مدینه» بود.

به هر حال، این سوره، به رسالت جهانی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و آمیخته بودن آن با دلائل و نشانه های روشن، اشاره می کند، رسالتی که قبلاً آن را انتظار می کشیدند، ولی هنگامی که به سراغشان آمد، گروهی به خاطر این که: منافع مادیشان به خطر می افتاد، به آن پشت کردند.

در ضمن، این حقیقت را نیز در بردارد که: اصول دعوت انبیاء، مانند ایمان و توحید و نماز و روزه، اصولی است ثابت و جاودانی که در همه ادیان آسمانی وجود داشته است.

و در بخش دیگری از این سوره، موضعگیری های مختلف اهل کتاب و مشرکان را در برابر اسلام مشخص می کند: آن گروه که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقاتند.

و آن گروه که راه کفر و شرک و گناه پیش گرفتند، بدترین مخلوقات محسوب می شوند. این سوره، دارای نام های متعددی است که به تناسب الفاظ آن انتخاب شده، اما از همه معروف تر سوره «بینه»، «لم یکن» و «قیمة» است.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در فضیلت تلاوت این سوره چنین نقل شده: «اگر مردم می دانستند این سوره چه برکاتی دارد، خانواده و اموال را رها کرده، به فرا گرفتن آن می پرداختند!»

مردی از قبیله «خزاعه» عرض کرد: «ای رسول خدا! تلاوت آن چه اجر و پاداشی دارد؟» فرمود: «نه هیچ منافقی آن را قرائت می کند، و نه کسانی که شک و تردید در دلشان است، به خدا سوگند، فرشتگان مقرب از آن روز که آسمان ها و زمین آفریده شده است آن را می خوانند، و لحظه ای در تلاوت آن سستی نمی کنند، هر کس آن را در شب بخواند، خداوند فرشتگانی را مأمور می کند که دین و دنیای او را حفظ کنند، و آمرزش و رحمت برای او بطلبند، و اگر در روز بخواند، به اندازه آنچه روز آن را روشن می کند و شب آن را تاریک می سازد، ثواب به او می دهند.» (۱)

- ۱ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ
- ۲ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً
- ۳ فِيهَا كُتِبَ قِيمَةُ
- ۴ وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ
- ۵ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيمَةِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - کافران از اهل کتاب و مشرکان (می گفتند:) دست از آئین خود بر نمی دارند تا دلیل روشنی برای آنها بیاید.

۲ - پیامبری از سوی خدا که صحیفه های پاکی را بخواند.

۳ - و در آن نوشته های پر ارزشی باشد (ولی هنگامی که آمد ایمان نیاوردند، مانند اهل کتاب).

۴ - اهل کتاب اختلاف نکردند مگر بعد از آن که دلیل روشن برای آنان آمد!

۵ - و به آنها دستوری داده نشده بود جز این که خدا را بپرستند در حالی که دین

خود را برای او خالص کنند و به توحید باز گردند، و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است آئین مستقیم و پایدار!

تفسیر:

این است آئین جاویدان

در آغاز سوره، به وضع اهل کتاب (یهود و نصاری) و مشرکان عرب قبل از ظهور اسلام پرداخته، می گوید: «آنها مدعی بودند: ما دست از آئین خود بر نمی داریم، تا دلیل روشنی و پیامبر مسلمی برای ما بیاید» (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ).

«پیامبری که از سوی خدا باشد، و صحیفه های پاک و پاکیزه ای را بر ما بخواند» (رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً).

«صحیفه هایی که در آن نوشته های درست و موزون و ثابت و پر ارزش باشد» (فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ).

آری، آنها قبل از ظهور پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین ادعائی را داشتند، ولی بعد از ظهور او و نزول کتاب آسمانیش، صحنه عوض شد، و آنها در دین خدا اختلاف کردند «و اهل کتاب اختلاف نکردند، مگر بعد از آن که دلیل روشن و پیامبر راستین و آشکار برای آنها آمد» (وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ).

به این ترتیب، آیات فوق، ادعای اهل کتاب و مشرکان را بازگو می کند، که

در آغاز، اصرار داشتند: اگر پیامبری با دلایل روشن برای دعوت ما بیاید، پذیرا می شویم. ولی، بعد از آمدنش، از این قول خود سرباز زدند، و با او به مقابله و ستیز برخاستند، جز گروهی که طریق ایمان را پیش گرفتند.

بنابراین، آیه فوق شبیه چیزی است که در سوره «بقره» آیه ۸۹ آمده است: وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ:

«هنگامی که از طرف خداوند کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه هائی بود که با خود داشتند، و پیش از آن به خود نوید فتح می دادند، هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد، کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران باد».

می دانیم: اهل کتاب، انتظار چنین ظهوری را داشتند، و قاعدتاً مشرکان عرب که اهل کتاب را از خود عالم تر و آگاه تر می دانستند نیز، در این برنامه با آنها هم صدا بودند، ولی بعد از تحقق آرزوهایشان، مسیر خود را تغییر دادند و به صف مخالفان پیوستند.

جمعی از مفسران، اعتقاد دیگری در تفسیر این آیات دارند، و آن این که: آنها واقعاً، - نه بر حسب ادعا - از آئین خود دست بر نمی داشتند و منفک و جدا نمی شدند، تا دلیل روشنی به سراغشان آید.

ولی، مفهوم این سخن آن است که: بعد از آمدن چنین دلیل روشنی، ایمان آوردند، در حالی که آیات بعد نشان می دهد، این مطلب چنین نبود، مگر این که گفته شود: منظور ایمان آوردن گروهی از آنها است، هر چند در اقلیت باشند، و به اصطلاح از قبیل «موجبه جزئی» است.

اما، این تفسیر بعید به نظر می‌رسد، و شاید به همین دلیل «فخر رازی» در تفسیر خود، آیه نخست را از پیچیده‌ترین آیات قرآن می‌شمرد، که در تضاد با آیات بعد است، و بعد برای حل مشکل، طرقي ذکر می‌کند که بهترین آن همان است که در بالا آوردیم.

در اینجا تفسیر سومي نیز وجود دارد و آن این که: خداوند مشرکان و اهل کتاب را به حال خود رها نمی‌کند، تا زمانی که به آنان اتمام حجت نماید، بینه‌ای بفرستد، و راه را به آنان نشان دهد، و لذا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را برای هدایت آنها فرستاد.

در حقیقت، این آیه اشاره به «قاعده لطف» در «علم کلام» است، که خداوند برای هر قوم و ملتی دلائل روشن را برای اتمام حجت خواهد فرستاد. (۱)

به هر حال، منظور از «بینه» در اینجا دلیل روشن است، که مصداق آن طبق آیه دوم، شخص «رسول الله» است، در حالی که قرآن مجید را تلاوت می‌فرمود.

«صُحُف» جمع «صحیفه» به معنی اوراقی است که چیزی بر آن می‌نویسند، و منظور از آن، در اینجا، محتوای اوراق است؛ زیرا می‌دانیم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هرگز چیزی را از روی اوراق نمی‌خواند.

و منظور از «مُطَهَّرَه» پاک بودن آن از هر گونه شرک، کذب، دروغ و باطل است، و مطهر از این که شیاطین جن و انس در آن دخالت کنند.

همان گونه که در آیه ۴۲ «فصلت» آمده است: لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ: «هیچگونه باطلی نه از پیش رو، و نه از پشت سر، به سراغ آن

۱ - باید توجه داشت: «منفکین» جمع «مُنْفَك» ممکن است اسم فاعل باشد یا اسم مفعول، بنابر تفسیر اول و دوم معنی اسم فاعلی دارد، و بنابر تفسیر سوم معنی اسم مفعولی (دقت کنید).

نمی آید».

جمله «فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ» اشاره به این است که: در این صحف آسمانی، مطالبی نوشته شده که از هر گونه انحراف، اعوجاج و کجی برکنار است.

بنابراین، «کتب» به معنی «مکتوبات» است و یا به معنی احکام و مقرراتی که از ناحیه خداوند تعیین شده است؛ زیرا کتابت به معنی تعیین حکم، نیز آمده، چنان که می فرماید: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ: «روزه بر شما مقرر شد همان گونه که بر پیشینیان مقرر گردید». (۱)

و به این ترتیب، «قَيِّمَةٌ» به معنی صاف و مستقیم، یا محکم و پابرجا، یا ارزشمند و پربها، و یا همه این مفاهیم در آن جمع است.

این احتمال نیز داده شده: چون قرآن تمام محتوای کتب پیشین را با اضافات فراوانی در بر دارد، لذا گفته شده: در آن، کتب قَیِّمَه گذشته است.

قابل توجه این که: در آیه اول، «اهل کتاب» مقدم بر «مشرکان» ذکر شده اند، و در آیه چهارم، تنها سخن از اهل کتاب است و از مشرکان سخنی به میان نیامده، در حالی که آیه ناظر به هر دو است.

این تعبیرات ظاهراً به خاطر آن است که: اهل کتاب در این برنامه ها اصل و اساس بودند، و مشرکان تابع آنها، و یا به خاطر آن است که: اهل کتاب در خور مذمت بیشتری بودند؛ چرا که آنها علما و دانشمندان فراوانی داشتند، و از این نظر در سطحی بالاتر از مشرکان قرار گرفته بودند، بنابراین مخالفت آنها زشت تر و ناپسندتر بود و در خور سرزنش فراوان.

پس از آن، «اهل کتاب»، و به تبع آنها «مشرکان» را مورد ملامت قرار داده،

می گوید: چرا در این آئین جدید اختلاف کردند؟ بعضی مؤمن و بعضی کافر شدند، «در حالی که در این آئین دستوری به آنها داده نشده است، جز این که خدا را پرستش کنند، عبادت او را از عبادت غیر او خالص سازند، از هر گونه شرک باز گردند و متمایل به توحید شوند، نماز را بر پا دارند و زکات را ادا کنند» (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ خُفَاءً وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ). (۱)

سپس، می افزاید: «و این است آئین مستقیم و پایدار» (وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ). در این که: منظور از «وَمَا أُمِرُوا...» در اینجا چیست؟ جمعی گفته اند: منظور این است که اهل کتاب در آئین خودشان، مسأله توحید، نماز و زکات وجود داشته، اینها مسائلی است ثابت، ولی آنها به این دستورات نیز وفادار نمانده اند. دیگر این که: در آئین اسلام، دستوری جز توحید خالص، نماز و زکات و مانند آن نیامده، و اینها اموری هستند، شناخته شده، چرا از قبول آن سر باز می زنند؟ و در پذیرش آن اختلاف می کنند؟.

معنی دوم نزدیک تر به نظر می رسد؛ زیرا به دنبال آیه قبل که سخن از اختلاف آنها در پذیرش آئین جدید می گفت، مناسب همین است که «أُمِرُوا» ناظر به آئین جدید باشد. از این گذشته، معنی اول تنها درباره اهل کتاب صادق است و مشرکان را شامل نمی شود، در حالی که معنی دوم همگان را شامل می شود.

۱ - جمله «وَمَا أُمِرُوا» ممکن است «جمله حالیه» یا «استینافیه» باشد و «لام» در «لِيَعْبُدُوا» «لام غرض» است، و منظور در اینجا هدف و نتیجه ای است که به بندگان باز می گردد نه هدف و نتیجه ای که به خدا برگردد، آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند، و به خاطر آن، «لام غرض» را منکر شده اند.

اصولاً تمام افعال خدا معلل بالأغراض است، اما اغراضی که به بندگان بر می گردد. و بعضی «لام» را در اینجا به معنی «أَنَّ» دانسته اند مانند: «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ» (نساء، آیه ۲۶) یعنی أَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ.

منظور از «دین» که باید آن را برای خدا خالص کنند، به عقیده بعضی از مفسران، همان «عبادت» است، و جمله «إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ» که قبل از آن ذکر شده نیز، همین معنی را تأیید می‌کند.

ولی، این احتمال وجود دارد که: منظور، مجموعه دین و شریعت باشد، یعنی آنها مأمور شده بودند خدا را پرستش کنند، دین و آئین خود را در تمام جهات خالص گردانند، این معنی با گستردگی مفهوم «دین» سازگارتر است، و جمله بعد «وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» که دین را به معنی وسیع مطرح کرده، همین معنی را تأیید می‌کند.

«حُنَفَاء» جمع «حنیف» از ماده «حنف» (بر وزن کنف) به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی تمایل یافتن از گمراهی به سوی راه مستقیم است، و عرب تمام کسانی را که «حج» به جا می‌آوردند یا «ختنه» می‌کردند، «حنیف» می‌نامید، اشاره به این که: آنها بر آئین ابراهیم بوده‌اند، و «أحنف» به کسی گفته می‌شود که پای او کج باشد.

روی هم رفته، از کتب مختلف لغت چنین به دست می‌آید: این واژه در اصل، به معنی انحراف و کجی بوده، منتها در قرآن و اخبار اسلامی به معنی انحراف از شرک به سوی توحید و هدایت به کار رفته است.

انتخاب این تعبیر ممکن است در اصل به این دلیل باشد که، جامعه‌های بت پرست، هر کسی که آئین آنها را رها می‌کرد و به سوی توحید گام برمی‌داشت، او را «حنیف» (منحرف) می‌شمردند، و تدریجاً این تعبیر برای پویندگان راه توحید به عنوان یک تعبیر رائج شناخته شد، که در حقیقت مفهومش انحراف از «ضلالت» به «هدایت» بود، و لازمه آن، همان توحید خالص، اعتدال کامل و اجتناب از هر گونه افراط و تفریط است، ولی نباید فراموش کرد که اینها معانی

ثانوی این کلمه است.

جمله «وَ ذَلِكَ دِینُ الْقَیْمَةِ» (۱) اشاره به آن است که این اصول، یعنی توحید خالص و نماز (توجه به خالق) و زکات (توجه به خلق) از اصول ثابت و پابرجای همه ادیان است، بلکه می توان گفت: اینها در متن فطرت آدمی قرار دارد؛ زیرا از یکسو سرشت انسان بر مسأله توحید است.

از سوی دیگر، فطرتش او را دعوت به شکر منعم، معرفت و شناخت او می کند. و از سوی سوم، روح اجتماعی و مدنیت انسان، او را به سوی کمک به محرومان فرا می خواند.

بنابراین، ریشه این دستورات به صورت کلی در اعماق همه فطرت ها جای دارد، لذا در متن تعلیمات همه انبیای پیشین و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) قرار گرفته است.

* * *

۱ - باید توجه داشت: «دین القیمة» به صورت اضافه است، نه وصف، و مفهومی این است که این دینی است که در کتب قیمة (مستقیم و پر ارزش) پیشین آمده، یا دینی است که در آن احکام مستقیم و پر ارزش اسلام منعکس شده، بنابراین مؤنث بودن قیمة به خاطر آن است که وصف «کتب» یا «ملة» و شریعت می باشد (دقت کنید).

- ۶ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ
- ۷ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ
- ۸ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ

ترجمه:

۶ - کافران از اهل کتاب و مشرکان در دوزخند، جاودانه در آن می مانند؛ آنها بدترین مخلوقاتند!

۷ - (اما) کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات (خدا)یند!

۸ - پاداش آنها نزد پروردگارشان باغ های بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ همیشه در آن می مانند؛ (هم) خدا از آنها خشنود است و (هم) آنها از خدا خشنودند؛ و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد!

تفسیر:

بهترین و بدترین مخلوقات!

در آیات گذشته آمده بود: کفار اهل کتاب و مشرکان در انتظار این بودند که دلیل روشنی از سوی خداوند به سراغ آنها بیاید، ولی بعد از آمدن «بینه» متفرق و پراکنده شدند و هر کدام راهی را پیش گرفتند.

آیات مورد بحث، به دو گروه «کافران» و «مؤمنان» در برابر این دعوت الهی، و سرانجام کار هر یک از آنها اشاره می کند.

نخست می فرماید: «کسانی که از اهل کتاب و مشرکان، به این آئین جدید کافر شدند در آتش دوزخند، جاودانه در آن می مانند، آنها بدترین مخلوقاتند!» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ).

تعبیر به «كَفَرُوا» اشاره به کفرشان در مقابل آئین اسلام است، و گر نه کفر و شرک قبلی آنها مطلب تازه ای نبود.

تعبیر أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ: «آنها بدترین مخلوقاتند» تعبیر تکانهنده ای است که نشان می دهد، در میان تمام جنبندگان و غیر جنبندگان، موجودی مطرودتر از کسانی که بعد از وضوح حق و اتمام حجت، راه راست را رها کرده، در ضلالت گام می نهند، یافت نمی شود، و این در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه ۲۲ سوره «انفال» آمده است: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ: «بدترین جنبندگان نزد خداوند، افرادی هستند که نه گوش شنوا دارند، نه زبان گویا و نه اندیشه بیدار»!

و یا آنچه در سوره «اعراف» آیه ۱۷۹ آمده، که بعد از ذکر گروه دوزخیان با همین اوصاف می فرماید: أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ: «آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراه تر، آنها غافلانند».

آیه مورد بحث، مطلبی فراتر از اینها نیز دارد؛ چرا که آنها را بدترین مخلوقات معرفی کرده، و این در حقیقت به منزله بیان دلیلی است برای خلود آنها در آتش دوزخ. چرا آنها بدترین مخلوقات نباشند؟ که تمام درهای سعادت به رویشان

گشوده شده، اما از روی کبر و غرور و عناد و لجاج، آگاهانه به مخالفت برخاستند. مقدم داشتن «اهل کتاب» بر «مشرکان» در این آیه نیز، ممکن است به خاطر این باشد که، آنها دارای کتاب آسمانی، علما و دانشمندان بودند و نشانه های پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در کتب آنها صریحاً آمده بود، بنابراین مخالفت آنها زشت تر و بدتر بود.

در آیه بعد، به گروه دوم که نقطه مقابل آنها هستند و در قوس صعودی قرار دارند اشاره کرده، می فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، آنها بهترین مخلوقات خدا هستند» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ).

آن گاه، پاداش آنها را در چند جمله کوتاه، چنین بیان می کند: «جزای آنها نزد پروردگارشان باغ های بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش پیوسته جاری است، در حالی که همیشه در آن می مانند» (جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا).

«هم خدا از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنود» (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ). «و این مقام والا و پاداش های مهم و بی نظیر از آن کسی است که از پروردگارش بترسد» (ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ).

قابل توجه این که: در مورد مؤمنان، سخن از انجام اعمال صالح نیز به میان آمده، که در حقیقت میوه درخت ایمان است، اشاره به این که: ادعای ایمان به

تنهایی کافی نیست، بلکه اعمال انسان باید گواه بر ایمان او باشد، ولی کفر به تنهایی، هر چند توأم با عمل ناصالحی نیز نباشد، مایه سقوط و بدبختی است، گذشته از این، کفر، معمولاً مبدأ انواع گناهان، جنایات و اعمال خلاف نیز می شود.

تعبیر «أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّیَّةِ» به خوبی نشان می دهد: انسان های مؤمن و صالح العمل، حتی از فرشتگان، برتر و بالاترند؛ چرا که آیه مطلق است، و هیچ استثنائی در آن نیست، آیات دیگر قرآن نیز گواه بر این معنی می باشد، مانند آیات سجود فرشتگان بر آدم، و آیه: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (۱).

به هر حال، در این آیه، نخست، از پاداش مادی و جسمانی آنها که باغ های پر نعمت بهشتی است سخن به میان آمده، و بعد، از پاداش معنوی و روحانی آنان، که هم خدا از آنان راضی است و هم آنان از خدا راضی.

آنها از خدا راضی اند؛ چرا که هر چه خواسته اند به آنها داده، و خدا از آنها راضی است؛ چرا که هر چه او خواسته انجام داده اند، و اگر هم لغزشی بوده به لطفش صرفنظر کرده، چه لذتی از این برتر و بالاتر که احساس کند مورد قبول و رضای معبود و محبوبش واقع شده، و به لقای او واصل گردیده است.

دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی مقصود ما ز دینی و عقبی لقای تو است! آری، بهشت جسم انسان، باغ های جاویدان آن جهان است، ولی بهشت جانش، رضای خدا و لقای محبوب است.

جمله «ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهٗ» نشان می دهد: تمام این برکات، از «خوف، خشیت و ترس از خدا» سرچشمه می گیرد؛ چرا که همین ترس، انگیزه حرکت

به سوی هر گونه اطاعت و تقوا و اعمال صالح است. بعضی از مفسران، با ضمیمه کردن این آیه، به آیه ۲۸ سوره «فاطر»: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ: «تنها دانشمندان از خدا می ترسند»، چنین نتیجه گرفته اند: بهشت در واقع حق مسلم دانشمندان و آگاهان است.

البته، با توجه به این که: خشیت مراتب و مراحل دارد و علم و دانش و آگاهی نیز دارای سلسله مراتب است، مفهوم این سخن روشن می شود. ضمناً، بعضی عقیده دارند: مقام «خشیت» مقامی برتر از مقام «خوف» است؛ زیرا «خوف» به هر گونه ترس گفته می شود، ولی «خشیت» ترسی است توأم با تعظیم و احترام!.

نکته ها:

۱ - علی (علیه السلام) و شیعیانش خیر البریه اند در روایات فراوانی که از طرق اهل سنت و منابع معروف آنها، و همچنین در منابع معروف شیعه نقل شده، آیه أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ: «آنها بهترین مخلوقات خدا هستند» به علی (علیه السلام) و پیروان او تفسیر شده است.

«حاکم حسکانی نیشابوری» از دانشمندان معروف اهل سنت در قرن پنجم هجری، این روایات را در کتاب معروفش «شواهد التنزیل» با اسناد مختلف نقل می کند، تعداد آن بیش از بیست روایت است، که به عنوان نمونه چند روایت را از نظر می گذاریم:

۱ - «ابن عباس» می گوید: هنگامی که آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» نازل شد، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود: هُوَ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ تَأْتِي أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ مَرْضِيَّيْنِ، وَيَأْتِي

عَدُوُّكَ غَضَبَانَا مُقَمَّحِينَ:

«منظور از این آیه، تو و شیعیانت هستید که در روز قیامت وارد عرصه محشر می شوید، در حالی که هم شما از خدا راضی و هم خدا از شما راضی است و دشمنت خشمگین وارد محشر می شود و به زور به جهنم می رود» (در بعضی از نسخه های حدیث «مُقَمَّحِينَ» آمده است که به معنی بالا نگاه داشتن سر به وسیله غل و زنجیر می باشد). (۱)

۲ - در حدیث دیگری از «ابو برزه» آمده است: وقتی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) این آیه را قرائت کرد، فرمود: هُمْ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ يَا عَلِيُّ، وَ مِيعَادُ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ الْحَوْضُ: «آنها تو و شیعیانت هستید، ای علی! و وعده من و شما کنار حوض کوثر است». (۲)

۳ - در حدیث دیگری از «جابر بن عبدالله انصاری» آمده است: ما خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) کنار خانه خدا نشسته بودیم، علی (علیه السلام) به سوی ما آمد، هنگامی که چشم پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او افتاد فرمود: قَدْ أَتَاكُمْ أُخِي: «برادرم به سراغ شما می آید» آن گاه رو به کعبه کرده، گفت: وَ رَبِّ هَذِهِ الْبُنْيَةِ! إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «به خدای این کعبه قسم، که این مرد و شیعیانش در قیامت رستگارانند» سپس رو به سوی ما کرد و افزود:

أَمَّا وَ اللَّهُ إِنَّهُ أَوْلَكُمْ إِيمَانًا بِاللَّهِ، وَ أَقْوَمُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَ أَوْفَاكُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَقْضَاكُمْ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ أَقْسَمُكُمْ بِالسَّوِيَّةِ، وَ أَغْدِلُكُمْ فِي الرَّعِيَّةِ، وَ أَغْظَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَزِيَّةً.
قال جابر: فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ

۱ - «شواهد التنزيل»، جلد ۲، صفحه ۳۵۷، حدیث ۱۱۲۶.

۲ - «شواهد التنزيل»، جلد ۲، صفحه ۳۵۹، حدیث ۱۱۳۰.

الْبَرِّيَّةُ» فَكَانَ عَلَيَّ إِذَا أُقْبِلَ قَالَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) قَدْ أَتَاكُمْ خَيْرَ الْبَرِّيَّةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ:

«به خدا سوگند او قبل از همه شما به خدا ایمان آورد، و قیام او به فرمان خدا بیش از همه شما است، و فایش به عهد الهی از همه بیشتر، قضاوتش به حکم الله افزون تر، و مساواتش در تقسیم (بیت المال) از همه زیادتر، عدالتش درباره رعیت از همه فزون تر، و مقامش نزد خداوند از همه بالاتر است.

«جابر» می گوید: در اینجا خداوند آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّيَّةِ» را نازل فرمود و از آن به بعد، هنگامی که علی (علیه السلام) می آمد، یاران محمد (صلی الله علیه وآله) می گفتند: بهترین مخلوق خدا بعد از رسول الله آمد! (۱)

نزول این آیه، در کنار خانه کعبه، منافات با «مدنی» بودن سوره ندارد، زیرا ممکن است از قبیل نزول مجدد، و یا تطبیق بوده باشد، به علاوه، بعید نیست نزول این آیات در سفرهائی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از «مدینه» به «مکه» آمده است واقع شده باشد، به خصوص این که: راوی روایت «جابر بن عبدالله انصاری» است که در «مدینه» به حضرت ملحق شد، و اطلاق «مدنی» بر این گونه آیات بعید نیست.

بعضی از این احادیث را «ابن حجر» در کتاب «صواعق» آورده و بعضی را «محمد شبلیجی» در «نور الابصار» (۲).

«جلال الدین سیوطی» در «در المنثور» نیز قسمت عمده روایت اخیر را از «ابن عساکر» از «جابر بن عبدالله» نقل کرده است. (۳)

۴ - در «در المنثور» از «ابن عباس» نقل شده: وقتی آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ

۱ - «شواهد التنزیل»، جلد ۲، صفحه ۳۶۲، حدیث ۱۱۳۹.

۲ - «الصواعق المحرقة»، صفحه ۹۶ - «نور الابصار»، صفحات ۷۰ و ۱۰۱.

۳ - «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۳۷۹.

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» نازل شد، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود: هُوَ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ مَرْضِيَّيْنِ: «منظور تو و شیعیان تو در قیامت می باشید، که هم شما از خدا خشنود هستید و هم خدا از شما خشنود!» (۱)

۵ - نامبرده در حدیث دیگری از «ابن مردویه» از علی (علیه السلام) نقل می کند: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به من فرمود: أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؟ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ وَ مَوْعِدِي وَ مَوْعِدُكُمْ الْحَوْضُ، إِذَا جُنْتُ الْأُمَمَ لِلْحِسَابِ، تُدْعَوْنَ غُرًّا مُحَجَّلِينَ:

«آیا این سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید: «کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، بهترین مخلوقاتند»؟ این تو و شیعیانت هستید، و وعده گاه من و شما، کنار حوض کوثر است، هنگامی که من برای حساب امت ها می آیم، شما دعوت می شوید، در حالی که پیشانی سفید و شناخته شده اید.» (۲)

بسیاری دیگر از دانشمندان اهل سنت نیز، همین مضمون را در کتب خود نقل کرده اند، از جمله «خطیب خوارزمی» در «مناقب»، «ابو نعیم اصفهانی» در «کفایة الخصام»، «علامه طبری» در «تفسیر معروفش»، «ابن صباغ مالکی» در «فصول المهمه»، «علامه شوکانی» در «فتح الغدير»، «شیخ سلیمان قندوزی» در «ینایع الموده» و «آلوسی» در «روح المعانی» ذیل آیات مورد بحث و جمعی دیگر.

کوتاه سخن این که: حدیث فوق از احادیث بسیار معروف و مشهور است، که از سوی غالب دانشمندان و علمای اسلام پذیرفته شده، و این فضیلتی است بزرگ و بی نظیر برای علی (علیه السلام) و پیروانش.

۱ - «در المثنور»، جلد ۶، صفحه ۳۷۹.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۳۵، صفحه ۳۴۴، حدیث ۱۷ - «در المثنور»، جلد ۶، صفحه ۳۷۹ (با تفاوت).

ضمناً، از این روایات به خوبی این حقیقت آشکار می شود که، واژه «شیعه» از همان عصر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به وسیله آن حضرت، در میان مسلمین نشر شد، و اشاره به پیروان خاص امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است، و آنها که گمان می کنند تعبیر «شیعه» از تعبیراتی است که قرن ها بعد به وجود آمده، سخت در اشتباهند.

۲- لزوم اخلاص نیت در عبادت

بعضی از علمای «اصول فقه» به آیه «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» برای لزوم «قصد قربت» در عبادات، و این که: اصل در اوامر، تعبدی بودن است نه توصلی، استدلال کرده اند، و این، منوط به آن است که «دین» در اینجا به معنی «عبادت» بوده باشد، تا دلیل بر لزوم اخلاص در عبادات گردد و «امر» را در این آیه به طور مطلق قرار دهیم، تا مفهومش لزوم قصد قربت در همه اوامر باشد (مگر مواردی که به دلیلی خارج شده) در حالی که، مفهوم آیه ظاهراً هیچ یک از اینها نیست، بلکه مقصود، اثبات توحید در مقابل شرک است، یعنی: آنها جز به توحید دعوت نشده اند، با این حال، ارتباطی با احکام فرعی ندارد.

۳- قوس عجیب صعودی و نزولی انسان

از آیات این سوره به خوبی استفاده می شود: هیچ مخلوقی در عالم، فاصله قوس صعودی و نزولیش به اندازه انسان نیست، اگر دارای ایمان و اعمال صالح باشد (توجه داشته باشید که «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» همه اعمال صالح را شامل می شود نه بعضی را) برترین خلق خدا است، و اگر راه کفر و ضلالت و لجاج و عناد را بپوید، چنان سقوط می کند که بدترین خلق خدا می شود!

این فاصله عظیم میان «قوس صعودی» و «نزولی» انسان، گر چه مسأله

حساس و خطرناکی است، ولی دلالت بر عظمت مقام نوع بشر و قابلیت تکامل او دارد، و طبیعی است که در کنار چنین قابلیت و استعداد فوق العاده ای، امکان تنزل و سقوط فوق العاده نیز باشد.

خداوندا! برای رسیدن به مقام شامخ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ از لطف تو استمداد می طلبیم.
پروردگارا! ما را از شیعیان و پیروان آن بزرگ مردی قرار ده که برای این عنوان از همه شایسته تر است.

بارالها! چنان اخلاصی مرحمت کن که جز تو را نپرستیم و به غیر تو عشق نورزیم.

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره بینه (۱)

سوره زلزله

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

محتوای سوره زلزله

در این که: این سوره در «مکه» نازل شده است، یا در «مدینه»؟ در میان مفسران گفتگو است: بسیاری آن را «مدنی» می دانند، در حالی که بعضی معتقدند: در «مکه» نازل شده.

لحن آیات آن که درباره «معاد» و «اشراف الساعه» (نشانه های وقوع رستاخیز) سخن می گوید، به آیات «مکی» شبیه تر است، ولی در حدیثی آمده: وقتی این سوره نازل شد، «ابو سعید خدری» از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) سؤالی درباره آیه «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ...» کرد، و می دانیم «ابو سعید» در «مدینه» به مسلمانان ملحق شد. (۱)

اما «مدنی» بودن یا «مکی» بودن این سوره، تأثیری در مفاهیم و تفسیر آن ندارد.

به هر حال، این سوره عمداً بر سه محور دور می زند:

نخست، از «اشراف الساعه» و نشانه های وقوع قیامت بحث می کند.

و در دنبال آن، سخن از شهادت زمین به تمام اعمال آدمی آمده است.

در بخش سوم، از تقسیم مردم به دو گروه «نیکوکار» و «بدکار» و رسیدن هر کس به اعمال خود، سخن می گوید.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، تعبیرات مهمی در روایات اسلامی آمده، از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَهَا فَكَأَنَّمَا قَرَأَ الْبَقْرَةَ وَ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ كَمَنْ قَرَأَ رُبْعَ الْقُرْآنِ: «هر کس آن را تلاوت کند، گوئی سوره بقره را قرائت کرده، و پاداش او به اندازه کسی است که یک چهارم قرآن را تلاوت کرده باشد». (۱)

و در حدیثی، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «هرگز از تلاوت سوره «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ» خسته نشوید؛ چرا که هر کس آن را در نمازهای نافله بخواند، هرگز به زلزله گرفتار نمی شود، و با آن نمی میرد، و به صاعقه و آفتی از آفات دنیا تا هنگام مرگ گرفتار نخواهد شد...». (۲)

* * *

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۴.

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۶۲۶، حدیث ۲۴، باب فضل القرآن - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۴۷.

- ۱ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا
- ۲ وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا
- ۳ وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا
- ۴ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا
- ۵ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا
- ۶ يَوْمَئِذٍ يَصْنَدِرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّیُرَوْا أَعْمَالَهُمْ
- ۷ فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ
- ۸ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - هنگامی که زمین شدیداً به لرزه در آید.
- ۲ - و زمین بارهای سنگینش را خارج سازد.
- ۳ - و انسان می گوید: «زمین را چه می شود (که این گونه می لرزد)؟!»
- ۴ - در آن روز زمین تمام خبرهایش را بازگو می کند.
- ۵ - چرا که پروردگارت به او وحی کرده است.
- ۶ - در آن روز مردم به صورت گروه های پراکنده (از قبرها) خارج می شوند تا

اعمالشان به آنها نشان داده شود!

۷- پس هر کس هم وزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند!

۸- و هر کس هم وزن ذره ای کار بد کرده آن را می بیند!

تفسیر:

آن روز که انسان تمام اعمالش را می بیند!

همان گونه که در بیان محتوای سوره اشاره شد، آغاز این سوره، همراه است با بیان بعضی از حوادث هول انگیز و وحشتناک پایان این جهان و شروع رستاخیز.

نخست می فرماید: «هنگامی که زمین شدیداً به لرزه در آید» (إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا). (۱)

و چنان زیر و رو شود که «بارهای سنگینی را که در درون دارد خارج سازد» (وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا).

تعبیر به زِلْزَالَهَا: «زلزله اش» یا اشاره به این است که: در آن روز، تمام کره زمین به لرزه در می آید (بر خلاف زلزله های معمولی که همه آنها موضعی و مقطعی است).

و یا اشاره به زلزله معهود، یعنی زلزله رستاخیز است. (۲)-(۳)

۱- «اذا» در اینجا شرطیه است، و در این که جزای شرط چیست؟ احتمالات متعددی داده اند:

بعضی جزای آن را «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» می دانند.

بعضی «يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا».

و بعضی جزا را محذوف دانسته اند، به این ترتیب که مردم سؤال می کردند: مَتَى السَّاعَةُ: «قیامت کی واقع می شود؟» در جواب فرمود: هنگامی که آن زلزله عظیم واقع شود یعنی در آن زمان قیامت رخ می دهد.

۲- در صورت اول «اضافه» معنی عموم می رساند، و در صورت دوم معنی عهد را.

۳- «زِلْزَال» (به کسر زای) معنی مصدری دارد، و «زَلْزَال» (به فتح زای) معنی اسم مصدری دارد، و این وضع معمولاً در افعالی می آید که به صورت مضاعف به کاری می رود مانند: «صلصال» و «وسواس».

در این که: منظور از اَثْقَال: «بارهای سنگین» چیست؟ مفسران تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند: بعضی گفته اند: منظور انسان ها هستند که با زلزله رستاخیز از درون قبرها به خارج پرتاب می شوند، نظیر آنچه در سوره «انشقاق» آیه ۴ آمده است: «وَالْقَتُّ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ». و بعضی گفته اند: گنج های درون خود را بیرون می ریزد، و مایه حسرت دنیاپرستان بی خبر می گردد. (۱)

این احتمال نیز وجود دارد: منظور بیرون فرستادن مواد سنگین و مذاب درون زمین است، که معمولاً کمی از آن به هنگام آتشفشان ها و زلزله ها بیرون می ریزد، در پایان جهان، آنچه در درون زمین است، به دنبال آن زلزله عظیم به بیرون پرتاب می شود. تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد، هر چند جمع میان این تفاسیر نیز بعید نیست.

به هر حال، در آن روز انسان از دیدن این صحنه بی سابقه، سخت متوحش می شود، و می گوید: «چه می شود که زمین این گونه به لرزه در آمده است، و آنچه در درون داشته بیرون ریخته؟» (وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا).

گر چه، بعضی «انسان» را در اینجا به خصوص انسان های کافر تفسیر کرده اند، که در مسأله معاد و رستاخیز شک و تردید داشته اند، ولی ظاهر این است: انسان در اینجا معنی گسترده ای دارد که همگان را شامل می شود؛ زیرا

۱ - «اَثْقَال» جمع «ثقل» (بر وزن فکر) به معنی «بار» است، و بعضی آن را جمع «ثقل» (بر وزن عمل) به معنی وسائل خانه یا وسائل مسافر دانسته اند، ولی معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

تعجب از اوضاع و احوال زمین در آن روز، مخصوص به کافران نیست. آیا این تعجب و سؤال ناشی از آن، مربوط به «نفخه اولی» است یا «دوم»؟ ظاهر این است: همان نفخه اولی است که نفخه پایان جهان است؛ زیرا زلزله عظیم در پایان جهان رخ می دهد.

این احتمال نیز داده شده است: منظور نفخه رستاخیز، زنده شدن مردگان، و بیرون ریختن آنها از درون زمین می باشد؛ زیرا آیات بعد نیز، همه مربوط به نفخه دوم است. ولی از آنجا که در آیات قرآن، کراراً حوادث این دو نفخه با هم ذکر شده، تفسیر اول با توجه به بیان زلزله وحشتناک پایان جهان مناسب تر به نظر می رسد، و در این صورت، منظور از «أثقال» زمین، معادن، گنج ها و مواد مذاب درون آن است.

و از آن مهمتر این که: «زمین در آن روز تمام خبر خود را باز می گوید» (يَوْمَئِذٍ تُخَدِّثُ أَخْبَارَهَا).

آنچه از خوبی ها، بدی ها، و اعمال خیر و شر، بر صفحه زمین واقع شده است، همه را برملا می سازد، و یکی از مهمترین شهود اعمال انسان در آن روز، همین زمینی است که ما اعمال خود را بر آن انجام می دهیم، و شاهد و ناظر ما است.

در حدیثی، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: أَ تَدْرُونَ مَا أَخْبَارُهَا؟ «آیا می دانید منظور از اخبار زمین در اینجا چیست»؟

قَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَغْلَمُ. گفتند: خدا و پیغمبرش آگاه تر است.

فرمود: أَخْبَارُهَا أَنْ تَشْهَدَ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ وَ أَمَةٍ بِمَا عَمِلَ عَلَى ظَهْرِهَا، تَقُولُ

عَمِلَ كَذَاً وَ كَذَا، يَوْمَ كَذَا، فَهَذَا أَخْبَارُهَا:

«منظور از خبر دادن زمین این است که: اعمال هر مرد و زنی را که بر روی زمین انجام داده اند خبر می دهد، می گوید: فلان شخص در فلان روز فلان کار را انجام داد، این است خبر دادن زمین!» (۱)

در حدیث دیگری، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: حَافِظُوا عَلَى الْوُضُوءِ وَ خَيْرُ أَعْمَالِكُمُ الصَّلَاةُ، وَ تَحَفَّظُوا مِنَ الْأَرْضِ فَإِنَّهَا أُمُّكُمْ، وَ لَيْسَ فِيهَا أَحَدٌ يَعْمَلُ خَيْرًا أَوْ شَرًّا إِلَّا وَ هِيَ مُخْبِرَةٌ بِهِ!:

«مواظبت بر وضو کنید، و بهترین اعمال شما نماز است، و مراقب زمین باشید که مادر شما است، هیچ انسانی کار خیر یا شرّی به جا نمی آورد، مگر این که زمین از آن خبر می دهد!» (۲)

از «ابو سعید خدری» نقل شده که می گفت: هر گاه در بیابان هستی، صدایت را به اذان بلند کن؛ چرا که شنیدم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمود: لَا يَسْمَعُهُ جَنٌّ وَلَا إِنْسٌ وَلَا حَجَرٌ إِلَّا يَشْهَدُ لَهُ: «هیچ جن و انس و قطعه سنگی آن را نمی شنود، مگر این که برای او (در قیامت) گواهی می دهد» (۳).

آیا راستی زمین به فرمان خدا زبان می گشاید و تکلم می کند؟

یا این که: منظور ظاهر شدن آثار اعمال انسان بر صفحه زمین است؟ زیرا می دانیم: هر عملی که انسان انجام دهد، خواه ناخواه در اطراف او آثاری به جا می گذارد، هر چند امروز برای ما محسوس نباشد، درست همانند آثاری که از خطوط انگشتان یک دوست یا دشمن بر روی دستگیره درمی ماند، و در آن روز، همه این آثار ظاهر می شود، و سخن گفتن زمین، چیزی جز این ظهور بزرگ

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۴۹.

۲ و ۳ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۶.

نیست، همان گونه که گاه به یک شخص خواب آلود می گوئیم: چشمان تو می گوید دیشب نخوابیده ای، یعنی آثار بی خوابی در آن نمایان است.

به هر حال، این موضوع عجیبی نیست؛ چرا که همین امروز، با پیشرفت علم و دانش بشر، ابزار و وسائلی اختراع شده که در همه جا، و هر لحظه، می تواند صدای انسان را ضبط کند، یا از انسان و اعمالش عکسبرداری نماید، و به عنوان یک سند مسلم در دادگاه مطرح شود، به گونه ای که قابل هیچگونه انکار نباشد.

اگر در گذشته، بعضی از شهادت زمین تعجب می کردند، امروز یک نوار نازک یا یک دستگاه ضبط که به صورت یک دکمه به لباس دوخته می شود، می تواند مسائل بسیاری را بازگو کند. جالب این که: در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: صَلُّوا مِنَ الْمَسَاجِدِ فِي بَقَاعٍ مُخْتَلِفَةٍ، فَإِنَّ كُلَّ بُقْعَةٍ تَشْهَدُ لِلْمُصَلِّي عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «در قسمت های مختلف مساجد نماز بخوانید، زیرا هر قطعه زمینی، در قیامت برای کسی که روی آن نماز خوانده گواهی می دهد».(۱)

و در حدیث دیگری آمده است: امیرمؤمنان علی (علیه السلام) هنگامی که بیت المال را تقسیم می کرد و خالی می شد، دو رکعت نماز به جا می آورد و می فرمود: اِشْهَدِي اَنِّي مَلَأْتُكَ بِحَقٍّ، وَ فَرَّغْتُكَ بِحَقٍّ: «(روز قیامت) گواهی ده که من تو را به حق پر کردم و به حق خالی کردم»!(۲)

در آیه بعد، می افزاید: «این به خاطر آن است که پروردگار تو به زمین وحی

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۷، صفحه ۳۸۴، حدیث ۵۹.

۲ - «لئالی الاخبار»، جلد ۵، صفحه ۷۹ (چاپ جدید).

کرده» (بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا). (۱)

و زمین در اجرای این فرمان، کوتاهی نمی کند، تعبیر «أَوْحَى» در اینجا به خاطر آن است که: چنین سخن گفتن اسرارآمیز، بر خلاف طبیعت زمین است و این جز از طریق یک وحی الهی ممکن نیست.

بعضی گفته اند: منظور این است که، به زمین وحی می کند: آنچه در درون دارد بیرون بریزد.

ولی، تفسیر اول صحیح تر و مناسب تر به نظر می رسد.

سپس می فرماید: «در آن روز مردم به صورت گروه های مختلف از قبرها خارج شده، در عرصه محشر وارد می شوند، تا اعمالشان به آنها نشان داده شود!» (يَوْمَئِذٍ يُصَدِّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ).

«أَشْتَات» جمع «شَتَّ» (بر وزن شط) به معنی متفرق و پراکنده است، این اختلاف و پراکندگی، ممکن است به خاطر آن باشد که، اهل هر مذهبی جداگانه وارد عرصه محشر می شوند.

یا اهل هر نقطه ای از مناطق زمین جدا وارد می شوند.

و یا این که: گروهی با صورت های زیبا و شاد و خندان، و گروهی با چهره های عبوس، تیره و تاریک در محشر گام می نهند.

یا هر امتی همراه امام، رهبر و پیشوایشان هستند، همان گونه که در آیه ۷۱ سوره «اسراء» آمده: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ: «روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم».

۱ - «باء» در «بِأَنَّ» برای سببیت است و «لام» در «لَهَا» به معنی «الی» است، همان گونه که در آیه ۶۸ سوره «نحل» آمده است: «وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ».

و یا این که: مؤمنان، با مؤمنان، و کافران، با کافران محشور می شوند. جمع میان این تفسیرها کاملاً ممکن است؛ زیرا مفهوم آیه گسترده است. «يَصْدُرُ» از ماده «صَدَرَ» (بر وزن صبر) به معنی خارج شدن شتران از آبگاه است که به صورت انبوه و هیجان زده بیرون می آیند، به عکس «ورود» که به معنی داخل شدن آنها در آبگاه است و در اینجا کنایه از خروج اقوام مختلف از قبرها و آمدنشان در محشر برای حسابرسی است. این احتمال، نیز داده شده: منظور خروجشان از محشر، و حرکت به سوی جایگاهشان در بهشت و دوزخ است.

معنی اول، با آیات گذشته تناسب بیشتری دارد. منظور از جمله لِيُرَوَّاْ اَعْمَالَهُمْ: «تا اعمالشان را به آنها نشان دهند» مشاهده جزای اعمال است. یا مشاهده نامه اعمال، که هر نیک و بدی در آن ثبت است. یا مشاهده باطنی، به معنی معرفت و شناخت چگونگی اعمالشان است. و یا به معنی «تجسم اعمال» و مشاهده خود اعمال است. تفسیر اخیر با ظاهر آیه از همه موافق تر است، و این آیه، یکی از روشن ترین آیات بر مسأله تجسم اعمال محسوب می شود، که در آن روز اعمال آدمی به صورت های مناسبی تجسم می یابد و در برابر او حضور پیدا می کند، و همنشینی با آن مایه نشاط یا رنج و بلا است.

پس از آن، به سرانجام کار هر یک از این دو گروه مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار، اشاره کرده، می فرماید: «پس کسی که به اندازه سنگینی ذره ای کار خیر انجام داده آن را می بیند» (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ).

* * *

«و هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار بد کرده آن را می بیند!» (وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ).

باز در اینجا تفسیرهای مختلفی ذکر شده که، آیا جزای اعمال را می بیند؟ یا نامه اعمال را مشاهده می کند؟ و یا خود عمل را؟.

ظاهر این آیات نیز تأکید مجددی است بر مسأله «تجسم اعمال» و مشاهده خود عمل، اعم از نیک و بد در روز قیامت، که حتی اگر سر سوزنی کار نیک یا بد باشد، در برابر صاحب آن مجسم می شود و آن را مشاهده می کند.

«مثقال» در لغت، هم به معنی ثقل و سنگینی آمده، و هم ترازویی که با آن سنگینی اشیاء را می سنجند، و در اینجا به همان معنی اول است.

برای «ذره» نیز در لغت و کلمات مفسران، تفسیرهای گوناگونی ذکر شده است: گاه به معنی مورچه کوچک، گاه گرد و غباری که وقتی دست را بر زمین بگذاریم و برداریم به آن می چسبد، و گاه به معنی ذرات بسیار کوچک غبار که در فضا معلق است و به هنگامی که آفتاب از روزنه ای به اطاق تاریک می تابد آشکار می گردد، تفسیر شده است.

می دانیم: امروز کلمه «ذره» را به «اتم» نیز اطلاق می کنند و «بمب اتمی» را «الْقُبْلَةُ الذَّرِّيَّةُ» می گویند، «اتم» به قدری کوچک است که نه با چشم عادی، و نه با دقیق ترین میکروسکوپ ها قابل مشاهده نیست، و تنها آثار آن را مشاهده می کنند، و حجم و وزن آن با محاسبات علمی قابل سنجش است، و به قدری کوچک است که چند میلیون واحد آن، روی نوک سوزنی جای می گیرد!

مفهوم ذره هر چه باشد، منظور در اینجا کوچک ترین وزن ها است.

به هر حال، این آیه از آیاتی است که پشت را می لرزاند و نشان می دهد:

حسابرسی خداوند در آن روز، فوق العاده دقیق و حساس است، و ترازوهای سنجش عمل در قیامت آن قدر ظریف است، که حتی کوچک ترین اعمال انسانی را وزن می کنند و به حساب می آورند.

نکته ها:

۱ - دقت و سختگیری در حسابرسی قیامت

نه تنها از آیات اخیر این سوره، که از آیات مختلف قرآن به خوبی استفاده می شود: در حسابرسی اعمال، در قیامت، فوق العاده دقت و موشکافی می شود، در آیه ۱۶ سوره «لقمان» می خوانیم: **يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ:**

«پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمان ها یا زمین پنهان گردد، خداوند آن را (در قیامت) برای حسابرسی می آورد، خداوند دقیق و آگاه است».

«خردل» دانه بسیار کوچکی از گیاه معروفی است که، در کوچکی ضرب المثل می باشد. این تعبیرات نشان می دهد: در آن حسابرسی بزرگ، کوچک ترین کارها محاسبه می شود، ضمناً، این آیات، هشدار می دهد: نه گناهان کوچک را کم اهمیت بشمرند، و نه اعمال خیر کوچک را، چیزی که مورد محاسبه الهی قرار می گیرد، هر چه باشد کم اهمیت نیست. لذا، بعضی از مفسران گفته اند: این آیات زمانی نازل شد که بعضی از یاران پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نسبت به انفاق اموال کم بی اعتنا بودند، و می گفتند: اجر و پاداش

بر چیزهائی داده می شود که ما آن را دوست داریم، و اشیاء کوچک چیزی نیست که مورد علاقه ما باشد، و همچنین نسبت به گناهان کوچک بی اعتنا بودند، آیات نازل شد و آنها را به خیرات کوچک ترغیب کرد، و از گناهان کوچک بر حذر داشت.

۲ - پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: مطابق این آیات، انسان همه اعمال خود را در قیامت اعم از نیک و بد، کوچک و بزرگ می بیند، این معنی چگونه با آیات «احباط»، «تکفیر»، «عفو» و «توبه» سازگار است؟ زیرا آیات «احباط» می گوید: بعضی از اعمال مانند «کفر»، تمام «حسنات» انسان را از بین می برد: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» (۱) و طبق آیات «تکفیر» گاهی «حسنات»، «سیئات» را از بین می برد: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (۲).

و آیات «عفو» و «توبه» می گوید: در سایه عفو الهی یا توبه کردن، گناهان محو می شوند، این مفاهیم چگونه با مسأله مشاهده تمام اعمال نیک و بد تطبیق می کند؟

در پاسخ این سؤال باید به یک نکته توجه کرد و آن این که: دو اصل آیات فوق که: انسان هر ذره ای از کار نیک و بد را می بیند، به صورت یک قانون کلی است، و می دانیم: هر قانون ممکن است استثنائاتی داشته باشد، آیات «عفو»، «توبه»، «احباط» و «تکفیر» در حقیقت به منزله استثناء از این قانون کلی است.

پاسخ دیگر این که: در مورد «احباط» و «تکفیر» در حقیقت موازنه و کسر و انکساری رخ می دهد، و درست مانند «مطالبات» و «بدهی ها» است، که از

۱ - زمر، آیه ۶۵.

۲ - هود، آیه ۱۱۴.

یکدیگر کسر می شود، هنگامی که انسان نتیجه این موازنه را می بیند در حقیقت تمام اعمال نیک و بد خود را دیده است، همین سخن در مورد «عفو» و «توبه» نیز جاری است؛ چرا که عفو بدون لیاقت و شایستگی صورت نمی گیرد، و توبه نیز خود یکی از اعمال نیک است. بعضی در اینجا جواب دیگری گفته اند، که صحیح به نظر نمی رسد و آن این که: افراد کافر، نتیجه اعمال خوب خود را در این دنیا می بینند، همان گونه که افراد مؤمن، کیفر اعمال بد خود را در این جهان می بینند.

ولی ظاهر این است: آیات مورد بحث مربوط به قیامت است نه دنیا، به علاوه، این کلیت ندارد که: هر مؤمن و کافری نتیجه اعمالش را در دنیا ببیند.

۳- جامع ترین آیات قرآن

از «عبدالله بن مسعود» نقل شده است: محکم ترین آیات قرآن مجید همین آیات «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» می باشد و از آن تعبیر به «جامعه» می کرد و به راستی ایمان عمیق به محتوای آن کافی است که انسان را در مسیر حق وادارد، و از هر گونه شرّ و فساد بازدارد.

لذا، در حدیثی آمده است: مردی خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمد، عرض کرد: عَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ: «از آنچه خداوند به تو تعلیم داده به من بیاموز».

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) او را به مردی از یارانش سپرد، تا قرآن به او تعلیم کند، و او سوره «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ» را تا به آخر به او تعلیم داد، آن مرد از جا برخاست و گفت: همین مرا کافی است (و در روایت دیگری آمده: تَكْفِينِي هَذِهِ الْآيَةُ: «همین یک آیه مرا کفایت می کند»!).

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: او را به حال خود بگذار که مرد فقیهی شد! (و طبق

روایتی فرمود رَجَعَ فَعِيْهَا: «او فقیه شد و بازگشت!» دلیل آن هم روشن است؛ زیرا کسی که می داند اعمال ما حتی به اندازه یک «ذره» یا یک دانه «خردل» مورد محاسبه قرار می گیرد، امروز به حساب خود مشغول می شود، و این بزرگ ترین اثر تربیتی روی او دارد. (۱)

با این حال، در روایت دیگری از «ابو سعید خدری» آمده است: وقتی آیه «فَمَنْ يَعْمَلْ...» نازل شد، عرض کردم: ای رسول خدا آیا من همه اعمالم را می بینم؟

فرمود: آری.

گفتم: آن کارهای بزرگ را؟

فرمود: بله.

گفتم: کارهای کوچک کوچک را؟

فرمود: بله.

عرض کردم: «ای وای بر من! مادرم بنشیند و برای من عزاداری کند!».

فرمود: «بشارت باد بر تو ای ابو سعید! چرا که «حسنات» به ده برابر حساب می شود، تا هفتصد برابر، و خدا برای هر کس بخواهد آن را هم مضاعف می کند.

و اما هر گناه به اندازه یک گناه مجازات دارد، یا خداوند عفو می کند.

و بدان! احدی با عملش نجات نخواهد یافت! (جز این که کرم خدا شامل او گردد).

عرض کردم: حتی تو هم ای رسول خدا؟!

فرمود: حتی من، مگر این که خداوند مرا مشمول رحمتش سازد!»! (۲)

۱ - تفسیر «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۵، همین مضمون در «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۵۰ آمده است.

۲ - «در المثنور»، جلد ۶، صفحه ۳۸۱.

خداوند! جائی که پیامبرت با آن عظمت تنها به عفو تو دل بسته است، تکلیف ما روشن است.
 پروردگارا! اگر اعمال ما معیار نجات ما باشد، وای به حال ما، و اگر کرم تو یار ما باشد، خوشا
 به حال ما؟!!

بارالها! آن روز که تمام اعمال کوچک و بزرگ در برابر ما مجسم می شود، ما تنها به لطف
 عمیم تو چشم دوخته ایم.

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره زلزله (۱)

سوره و العادیات

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۱ آیه است

محتوای سوره و العادیات

در این که: این سوره در «مکه» نازل شده است یا در «مدینه»؟ در میان مفسران سخت گفتگو است، بسیاری آن را «مکی» شمرده اند، در حالی که جمعی آن را «مدنی» می دانند. کوتاه بودن مقطع آیات، تکیه بر سوگندها، و همچنین تکیه بر مسأله معاد، قرائنی است که «مکی» بودن سوره را تأیید می کند.

ولی از سوی دیگر، مضمون سوگندهای این سوره که تناسب زیادی با مسائل جهاد دارد - چنان که انشاء الله مشروحاً بیان خواهد شد - و همچنین روایاتی که می گوید: این سوره بعد از جنگ «ذات السلاسل» نازل شده است. (جنگی که در سال هشتم هجرت واقع شد و در آن گروه کثیری از کفار به اسارت درآمدند، که آنها را با طناب ها محکم بستند و لذا آن را «ذات السلاسل» نامیده اند، و شرح آن در تفسیر آیات، به خواست خدا خواهد آمد) گواه بر «مدنی» بودن این سوره است، حتی اگر سوگندهای آغاز این سوره را ناظر به حرکت حجاج به سوی «منی» و «مشعر» بدانیم نیز، تناسب با «مدینه» دارد.

درست است که مراسم حج، با اکثر شاخ و برگ هایش، در میان عرب جاهلی نیز - به خاطر اقتدا به سنت ابراهیم - رواج داشت، ولی آنها چنان با خرافات آمیخته شده بود، که بعید به نظر می رسد قرآن، به آن سوگند یاد کرده باشد.

با توجه به مجموع این جهات، ما «مدنی» بودن آن را ترجیح می دهیم.

از آنچه گفتیم، ضمناً محتوای سوره نیز روشن شد که:

در آغاز، سوگندهای بیدار کننده ای را ذکر می کند.

بعد از آن، سخن از پاره ای از ضعف های نوع انسان همچون کفر، بخل و دنیاپرستی به میان می آورد.

و سرانجام، با اشاره کوتاه و گویائی به مسأله معاد، و احاطه علمی خداوند به بندگان، سوره را پایان می دهد.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ قَرَأَهَا أُعْطِيَ مِنْ الْأَجْرِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، بَعْدَ مَنْ بَاتَ بِالْمُزْدَلِفَةِ، وَ شَهِدَ جَمْعًا: «هر کس آن را تلاوت کند، به عدد هر یک از حاجیانی که (شب عید قربان) در «مزدلفه» توقف می کنند و در آنجا حضور دارند، ده حسنه به او داده می شود». (۱) - (۲)

در حدیث دیگری، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ وَ الْعَادِيَاتِ وَ أَدْمَنَ قِرَائَتَهَا بَعَثَهُ اللَّهُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) يَوْمَ الْقِيَامَةِ خَاصَّةً، وَ كَانَ فِي حُجْرِهِ وَ رُقَائِهِ: «هر کس سوره و العادیات را بخواند، و بر آن مداومت کند، خداوند روز قیامت او را با امیرمؤمنان (علیه السلام) مبعوث می کند، و در جمع او و میان دوستان او خواهد بود». (۳)

از بعضی از روایات نیز استفاده می شود: سوره «و العادیات» معادل نصف قرآن است. (۴) ناگفته پیداست، این همه فضیلت برای آنها است که آن را برنامه زندگی خویش قرار می دهند و به تمام محتوای آن ایمان دارند و عمل می کنند.

۱ - «جَمْع» یکی از نام های «مشعر الحرام» است، به خاطر این که مردم در آنجا مجتمع می شوند، و یا نماز مغرب و عشا در آنجا بدون فاصله خوانده می شود.

۲ و ۳ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۷.

۴ - «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۳۸۳.

- ۱ وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا
- ۲ فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا
- ۳ فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا
- ۴ فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا
- ۵ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا
- ۶ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ
- ۷ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ
- ۸ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ
- ۹ أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ
- ۱۰ وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ
- ۱۱ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - سوگند به اسبان دونده (مجاهدان) در حالی که نفس زنان به پیش می رفتند.

۲ - و به افروزندگان جرقه آتش.

۳ - و به هجوم آوران سپیده دم.

- ۴ - که گرد و غبار به هر سو پراکندند.
- ۵ - و (ناگهان) در میان دشمن ظاهر شدند.
- ۶ - که انسان در برابر نعمت های پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است.
- ۷ - و او خود (نیز) بر این معنی گواه است!
- ۸ - و او علاقه شدید به مال دارد!
- ۹ - آیا نمی داند: در آن روز که تمام کسانی که در قبرها هستند برانگیخته می شوند.
- ۱۰ - و آنچه در درون سینه هاست آشکار می گردد.
- ۱۱ - در آن روز پروردگارشان از آنها کاملاً با خبر است؟!

شان نزول:

در حدیثی آمده است که، این سوره بعد از جنگ «ذات السلاسل» نازل شد و ماجرا چنین بود: در سال هشتم هجرت، به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خبر دادند: دوازده هزار سوار در سرزمین «یابس» جمع شده، با یکدیگر عهد کرده اند: تا پیامبر (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) را به قتل نرسانند و جماعت مسلمین را متلاشی نکنند، از پای ننشینند! پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) جمع کثیری از یاران خود را به سرکردگی بعضی از صحابه، به سراغ آنها فرستاد، ولی بعد از گفتگوهای بدون نتیجه، بازگشتند، سرانجام، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، علی (علیه السلام) را با گروه کثیری از مهاجر و انصار به نبرد آنها اعزام داشت. آنها به سرعت به سوی منطقه دشمن حرکت کردند، به دشمن خبر رسید که علی بن ابیطالب (علیه السلام) وارد منطقه شده، آنها برای مقابله حاضر شدند، امام (علیه السلام) نخست، اسلام را بر آنها عرضه داشت، ولی نپذیرفتند، و اظهار داشتند جز جنگ

و کشتار به عمل دیگری راضی نخواهیم شد، وعده نبرد فردا. امام(علیه السلام) پذیرفت، و دستور داد نیروها اسب های خود را علف دهند، زین بر آنها نهند و آماده کارزار باشند، و صبحگاهان که هنوز هوا تاریک بود، دشمن را در حلقه محاصره گرفته، به آنها حمله کردند و آنان را درهم شکستند، عده ای را کشتند، زنان و فرزندان شان را اسیر، و اموال فراوانی را به غنیمت گرفتند.

سوره «و العادیات» نازل شد، در حالی که هنوز سربازان اسلام به «مدینه» باز نگشته بودند، پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) آن روز برای نماز صبح آمد، و این سوره را در نماز، تلاوت فرمود، بعد از پایان نماز، اصحاب عرض کردند: این سوره ای است که ما تا به حال نشنیده بودیم!

فرمود: آری، علی(علیه السلام) بر دشمنان پیروز شد، و «جبرئیل» دیشب با آوردن این سوره، به من بشارت داد.

چند روز بعد، علی(علیه السلام) با غنائم و اسیران به «مدینه» وارد شد. (۱)

بعضی معتقدند: این یکی از مصادیق روشن آیه است، نه شأن نزول.

تفسیر:

سوگند به جهادگران بیدار!

گفتیم: این سوره با سوگندهای بیدارگری آغاز شده، نخست می فرماید: «به اسبان دونده ای که

نفس زنان (به سوی میدان جهاد) پیش رفتند سوگند» (وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا). (۲)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۶۸ به بعد - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۸ و بعضی تواریخ دیگر.

۲ - در اینجا قاعداً باید گفته شود: «وَ الْعَادِيَاتِ عِدْوًا» ولی از آنجا که لازمه عدو (دویدن) نفس زدن می باشد، به جای آن «ضَبْحًا» گفته شده.

بعضی نیز گفته اند: آیه جمله محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «وَ الْعَادِيَاتِ يُضَبِّحْنَ ضَبْحًا».

یا به شتران حاجیان که از سرزمین «عرفات» به «مشعر الحرام» و از «مشعر» نفس زنان به سوی «منی» حرکت می کنند، سوگند.

«عادیات» جمع «عادیة» از ماده «عَدُو» (بر وزن صبر) در اصل، به معنی گذشتن و جدا شدن است، خواه قلباً بوده باشد، که آن را «عداوت» گویند، و یا در حرکت خارجی، که آن را «عدو» (دویدن) می خوانند، و گاه در معاملات، که آن را «عدوان» می نامند، و در اینجا منظور همان دویدن با سرعت است.

«ضبح» (بر وزن مدح) به معنی صدای نفس های تند و سریع اسب است، که هنگام دویدن از او به گوش می رسد.

همان گونه که در بالا اشاره کردیم، در تفسیر این آیه، دو نظر وجود دارد:

نخست این که: منظور سوگند به اسب هائی است که با سرعت به سوی میدان جهاد پیش می روند، و از آنجا که جهاد امر مقدسی است، این حیوانات نیز در این مسیر مقدس، آن چنان ارزش پیدا می کنند که شایسته است سوگند به آنها یاد شود.

تفسیر دیگر: سوگند به شترانی است که در فریضه بزرگ «حج»، در میان مواقف و اماکن مقدس به سرعت حرکت می کنند، و به همین دلیل دارای قداستی هستند، شایسته سوگند.

در حدیثی از «ابن عباس» نقل شده که می گوید: «در حجر اسماعیل در کنار خانه کعبه بودم، مردی آمد درباره آیه «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» از من سؤال کرد، من گفتم: منظور اسبانی است که در راه جهاد حمله می کنند، و شبانگاه به محل استراحت بازمی گردند، و سربازانی که آتش روشن می کنند و برای خود غذا درست می کنند».

آن مرد از من دور شد و به سراغ علی بن ابیطالب (علیه السلام) رفت، - که در کنار

«زمزم» بود - و از همین آیه از آن حضرت سؤال کرد.
فرمود: آیا از کسی قبل از من این آیه را پرسیده ای؟
عرض کرد: آری، از «ابن عباس» پرسیده ام، او گفته: منظور اسبانی است که در راه جهاد حمله می کند.

فرمود: برو و او را صدا کن نزد من بیاید.
هنگامی که خدمت حضرت رسیدم، فرمود: چرا مردم را به چیزی که نمی دانی فتوا می دهی؟
اولین غزوه در اسلام «بدر» بود و با ما جز دو اسب نبود: اسبی از «زبیر» و اسبی از «مقداد»، چگونه «عادیات» به معنی «اسبان» است؟! نه، مقصود شترانی است که از «عرفات» به «مشعر» و از «مشعر» به «منی» می روند.

«ابن عباس» می گوید: این را که شنیدم، از نظر خود بازگشتم و نظر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را پذیرفتم. (۱)

این احتمال نیز وجود دارد: «عادیات» چون دارای معنی وسیعی است، هم اسبان مجاهدان را شامل می شود، و هم شتران حاجیان را، و منظور از روایت فوق این است که، نباید معنی آن را محدود به اسبان کرد؛ چرا که این معنی همه جا صادق نیست، مصداق واضح ترش شتران حجاج است.

این تفسیر از جهاتی مناسب تر به نظر می رسد.

پس از آن می افزاید: «سوگند به آنها که جرقه های آتش افروختند» (فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا).

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۹، این روایت را «قرطبی» نیز در تفسیرش آورده است (جلد ۱۰، صفحه ۷۲۴۵).

اسبان مجاهدانی که چنان با سرعت به سوی میدان نبرد حرکت می کنند، که از اثر برخورد سُم آنها به سنگ های بیابان، جرقه ها می پرد.

یا شترانی که به سرعت به مواقف حج می دوند و سنگ ها و ریگ ها از زیر پای آنها پریده و بر اثر برخورد به سنگ هائی دیگر، تولید جرقه می کند.

یا طوائف و گروه هائی که در مواقف حج برای تهیه غذا آتش می افروزند.

یا کسانی است که آتش جنگ و جهاد را برمی افروزند.

یا زبان هائی که با بیان کوبنده خود آتش به دل دشمن می زنند.

و یا کسانی است که به گفته بعضی از مفسران، در انجام حاجات مردم تلاش می کنند و مقصود خود را پیش می برند، همان گونه که آتش از سنگ آتش زنه بیرون می آید.

ولی این احتمالات بسیار بعید به نظر می رسد و ظاهر آیه، همان دو تفسیر نخست است.

«موریات» جمع «موریه» از ماده «ایراء» به معنی آتش افروختن و «قُلُوح» به معنی زدن سنگ یا چوب و یا آهن و چخماق به یکدیگر برای تولید جرقه است.

* * *

و در سومین سوگند می فرماید: «قسم به آنها که با دمیدن صبح بر دشمن حمله کردند» (فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً).

رسم عرب - چنان که «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید - بر این بوده: شبانگاه نزدیک منطقه دشمن رفته، کمین می کردند، تا صبحگاهان حمله کنند.

در شأن نزول این آیات (یا یکی از مصداق های روشن آن) خواندیم: لشگریان اسلام به فرماندهی علی (علیه السلام) از تاریکی شب استفاده کرده و به سوی میدان نبرد پیش رفته اند، در نزدیکی قبیله دشمن کمین کرده، صبحگاهان

همچون صاعقه بر آنها یورش بردند، و پیش از آن که دشمن بتواند عکس العملی از خود نشان دهد، قدرت آنها را در هم شکستند.

و اگر سوگندها را اشاره به شتران حاجیان بدانیم، منظور از این آیه هجوم قافله های شتران در صبحگاهان عید، از «مشعر» به «منی» است.

«مغیرات» جمع «مغیره» از ماده «اغاره» به معنی هجوم و حمله به دشمن است، و از آنجا که گاهی این هجوم و حمله به منظور گرفتن اموال صورت می گیرد، گاه این واژه به معنی معمول در فارسی غارت کردن و گرفتن اموال دیگران، به کار می رود.

بعضی گفته اند: در ماده این لغت، هجوم و حمله با اسب نهفته شده است، ولی موارد استعمال آن به خوبی نشان می دهد: اگر در آغاز، این قید وجود داشته، تدریجاً حذف گردیده است. و این که: بعضی احتمال داده اند: منظور از «مغیرات» در اینجا «قبائل و طوائف مهاجم» است که به سوی میدان نبرد، و یا با عجله به سوی «منی» حرکت می کنند، بعید به نظر می رسد؛ چرا که آیه «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» مسلماً توصیفی برای اسب ها یا شتران بود، نه صاحبان آنها، این آیه نیز ادامه همان است.

آن گاه به یکی دیگر از ویژگی های این مجاهدان و مرکب های آنها اشاره کرده، می افزاید: «آن چنان بر دشمن سریع هجوم می بردند که به سبب آن گرد و غبار را به هر سو پخش کردند» (فَأَثَرُنَ بِهِ نَقْعًا). (۱)

۱ - ضمیر در «به» به «عَدُو» (دویدن) که از جمله «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» استفاده می شود بر می گردد.

بنابراین، «باء» در آن به معنی «سببیت» است، یعنی به سبب این دویدن، گرد و غبار فضا را پر می کند.

بعضی نیز احتمال داده اند: به زمان یا مکانی بر گردد که این تاخت و تاز در آن انجام می شود، بنابراین «باء» به معنی ظرفیت است، ولی صحیح همان معنی اول می باشد.

یا این که: بر اثر هجوم شتران حاجیان از «مشعر الحرام» به سوی «منی»، گرد و غبار از هر سو پراکنده می شود.

«أُتْرُنَ» از ماده «اثره» به معنی پراکندن «غبار» یا «دود» است، و گاه به معنی «به هیجان آوردن» نیز به کار رفته است، همچنین گاه به معنی پخش شدن امواج صوت در فضا آمده. «نقع» (بر وزن نفع) به معنی «غبار» است، و اصل این ماده به معنی فرو رفتن آب یا فرو رفتن در آب است، و از آنجا که فرو رفتن در «غبار» نیز شباهت با آن دارد، این کلمه، بر آن اطلاق شده، «نقیع» به آب راکد گفته می شود.

* * *

و در آخرین ویژگی از ویژگی های آنها می فرماید: «آنها در همان بامداد در میان دشمن ظاهر شدند» (فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا). (۱)

حمله آنها چنان غافلگیرانه و برق آسا بود که، در چند لحظه صفوف دشمن را از هم شکافته، به قلب آنها هجوم بردند، و جمعیت آنها را از هم متلاشی کردند، و این نتیجه همان سرعت عمل و بیداری و آمادگی و شجاعت است.

و یا اشاره به ورود حاجیان از «مشعر» به قلب «منی» است.

بعضی نیز گفته اند: منظور، قرار دادن دشمن در حلقه محاصره است، ولی این تفسیر، در صورتی صحیح است که جمله «فَوَسَطْنَ» با تشدید «سین» خوانده شود، در حالی که قرائت مشهور چنین نیست، بنابراین، صحیح همان معنی اول است.

روی هم رفته، در یک جمع بندی نهائی به اینجا می رسیم: سوگند به

۱ - درباره مرجع ضمیر «به» و معنی باء در اینجا، مطلب همان است که در آیه سابق گفته شد.

اسب هائی یاد شده که نخست با سرعت، نفس زنان به سوی میدان جهاد پیش می روند، و سپس سرعت آنها بیشتر می شود، آن چنان که از ضربات سُم آنها بر سنگ ها جرقه هائی برمی خیزد و تاریکی شب را می شکافد، و در مرحله بعد که به نزدیکی منطقه دشمن می رسند، آنها را غافلگیر ساخته، و هنگام روشن شدن هوا بر آنها هجوم می برند، آن چنان هجومی که گرد و غبار را در فضا پراکنده می کند و سرانجام به قلب جمعیت دشمن وارد شده، صفوف آنها را از هم متلاشی می کنند.

سوگند به این اسب های پر قدرت!

سوگند به این سواران شجاع!

سوگند به نفس های مرکب های مجاهدان!

سوگند به آن جرقه های آتشین که از سُم آنها برمی خیزد!

سوگند به آن هجوم غافلگیرانه شان!

سوگند به آن ذرات گرد و غباری که در فضا پخش می کنند!

و سرانجام سوگند به ورودشان در قلب صفوف دشمن و متلاشی کردن آنها و پیروزی درخشانان!

گر چه تمام آنچه گفته شده، در معنی این سوگندها نیامده، ولی در دلالت ضمنی کلام همه اینها جمع است.

و از اینجا روشن می شود: جهاد آن چنان عظمتی دارد که حتی نفس های اسب های مجاهدین شایسته سوگند است، همچنین جرقه های ناشی از برخورد سمشان با سنگ ها، و همچنین گرد و غباری که در فضا پخش می کنند، آری، گرد و غبار صحنه جهاد هم، پر ارزش و با عظمت است.

بعضی گفته اند: منظور از این سوگندها احتمالاً، نفوسی است که می توانند

کمالات خود را به دیگران منتقل سازند، و جرقه های دانش را با افکار خود ظاهر کنند، و بر هوا و هوس هجوم برند، و شوق الهی را در خود و دیگران پراکنده کنند، و سرانجام در قلب ساکنان علیین جای گیرند.(۱)

ولی پیدا است: اینها را نمی توان به عنوان تفسیر آیات فوق پذیرفت، بلکه، اینها تشبیهاتی است که به تناسب تفسیر آیه به ذهن می رسد.

بعد از این سوگندهای عظیم، به پاسخ قسم، یعنی چیزی که سوگندها به خاطر آن یاد شده است پرداخته، می فرماید: «مسلماً انسان نسبت به نعمت های پروردگارش ناسپاس و بخیل است» (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ). همان انسان تربیت نیافته، همان انسانی که انوار معارف الهی و تعلیمات انبیا بر قلبش نتافته، و بالاخره همان انسانی که خود را تسلیم غرائز و شهوات سرکش نموده است، او مسلماً «ناسپاس» و «بخیل» است.

«کنود» به زمینی می گویند که چیزی از آن نمی روید، و به انسان ناسپاس و بخیل نیز اطلاق می شود.

مفسران برای «کنود» معانی زیادی گفته اند، «ابوالفتح رازی» حدود پانزده معنی در این زمینه نقل کرده است، ولی غالباً شاخ و برگ همان معنی اصلی است که در بالا آورده ایم، از جمله این که:

۱ - «کنود» کسی است که مصائبش را با آب و تاب می شمرد، ولی نعمت ها را فراموش می کند.

۲ - «کنود» کسی است که نعمت های خدا را تنها می خورد، و از دیگران منع می کند، چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: أَدْزُونَ مِنَ الْكُنُودِ:

۱ - تفسیر «بیضاوی»، صفحه ۴۶۵.

«می دانید کنود کیست؟! عرض شد: خدا و رسولش آگاه تر است. فرمود: اَلْكُنُودُ الَّذِي يَأْكُلُ وَحْدَهُ، وَ يَمْنَعُ رِفْدَهُ، وَ يَضْرِبُ عَبْدَهُ: «کنود کسی است که تنها غذا می خورد، و از عطا و بخشش به دیگران خودداری می کند، و بنده زیردستش را می زند» (۱) ۳ - «کنود»، کسی است که در مشکلات و مصائب با دوستان خود هم دردی نمی کند.

۴ - کسی که خیرش بسیار کم است.

۵ - کسی که وقتی نعمتی به او برسد، از دیگران دریغ می دارد و اگر گرفتار مشکلی گردد، ناشکیبائی و جزع می کند.

۶ - کسی که نعمت های الهی را در معصیت صرف می کند.

۷ - کسی که نعمت خدا را انکار می کند.

ولی همان گونه که گفتیم، همه این معانی مصداق ها و شاخ و برگهای همان ناسپاسی و بخل است.

تعبیر به «انسان» در این گونه موارد، به معنی انسان های شرور، هواپرست، سرکش و طغیانگر است، و بعضی آن را به انسان کافر تفسیر کرده اند، و گرنه مسلماً هر انسانی چنین نیست، بسیاری کسانی که سپاسگزاری، عطا و بخشش با روحشان عجین شده، و از کفران و بخل بیزارند، همچنین انسان هایی که در پرتو ایمان به خدا، از وادی خودخواهی و خودپرستی گام بیرون نهاده، و در آسمان معرفت اسماء و صفات پروردگار و تخلق به اخلاق الهی، به پرواز درآمده اند.

سپس می افزاید: «خود او نیز بر این معنی گواه است» (وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ

لَشَّهِيدٌ).

چرا که انسان نسبت به نفس خویش بصیرت دارد، و اگر صفات درونی خود را از هر کس بتواند پنهان کند، از خدا و وجدان خویش نمی تواند مخفی دارد، خواه به این حقیقت اعتراف کند یا نه!

بعضی نیز گفته اند: ضمیر در «إِنَّهُ» به «خدا» برمی گردد، یعنی خداوند گواه وجود صفت کنود در انسان است.

ولی، با توجه به آیات قبل و بعد که ضمائر مشابه آن در این آیات به انسان برمی گردد، این احتمال بسیار بعید به نظر می رسد، هر چند بسیاری از مفسران این تفسیر را ترجیح داده اند. این احتمال نیز داده شده: منظور شهادت انسان بر گناهان و عیوب خود در قیامت است، چنان که از بسیاری از آیات قرآن استفاده می شود.

این تفسیر نیز در اینجا هیچ دلیلی ندارد؛ زیرا آیه مفهوم گسترده ای دارد که شهادت و گواهی او بر کفران و بخل خویش در این دنیا را نیز شامل می شود.

درست است گاهی انسان از شناخت خویش عاجز می گردد، و به اصطلاح، وجدان خود را فریب می دهد، و تسویل و تزیین شیطانی، صفات مذمومش را در نظرش زیبا جلوه گر می سازد، ولی در خصوص مورد کفران و بخل، مطلب آن قدر واضح است که نمی تواند بر آن پرده پوشی کند و وجدان خود را بفریبد.

باز در آیه بعد می افزاید: «او علاقه شدیدی به مال و مادیات دارد» (وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ). (۱)

۱ - «لام» در «لِحُبِّ الْخَيْرِ» ممکن است «لام تعدیه» باشد و یا «لام علت»، بنابر اول تفسیرش همان است که در بالا آمد، و بنابر دوم مفهوم آیه چنین می شود: «انسان به علت حب مال، بخیل است» ولی مسلماً تفسیر اول مناسب تر است.

و همین علاقه شدید و افراطی او به مال و ثروت، سبب بخل و ناسپاسی و کفران او می شود. البته «خیر» معنی وسیعی دارد که، هر گونه نیکی را شامل می شود، و مسلماً علاقه به بسیاری از نیکی ها همچون علم، دانش، تقوا، بهشت و سعادت، مطلب مذمومی نیست که قرآن با تعبیر فوق از آن نکوهش کند، و لذا مفسران، آن را در اینجا به معنی «مال» تفسیر کرده اند، که هم قرینه مقام و آیه گذشته گواه بر آن است، و هم بعضی آیات دیگر قرآن، مانند آیه ۱۸۰ سوره «بقره» که می فرماید: كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ: «بر شما مقرر شده است که اگر کسی از شما مالی از خود بگذارد، برای پدر و مادر و نزدیکان وصیت کند».

مسلماً اطلاق «خیر» بر «مال» به خاطر آن است که: در حد ذات خود چیز خوبی است، و می تواند وسیله انواع خیرات گردد، ولی انسان ناسپاس و بخیل آن را از هدف اصلیش بازداشته، و در مسیر خودخواهی و خودکامگی به کار می گیرد.

آن گاه به صورت یک استفهام انکاری توأم با تهدید می فرماید: «آیا این انسان ناسپاس و بخیل و دنیاپرست نمی داند هنگامی که تمام آنچه در قبرهاست زنده می شوند...؟» (أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ).

«و هنگامی که آنچه در درون سینه ها از کفر، ایمان، اخلاص، ریا، کبر، غرور، تواضع و نیت خیر و سوء است آشکار می گردد» (وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ).

«در آن روز پروردگارشان از آنها و اعمال و نیاتشان آگاه است و بر طبق آن به آنها کیفر می دهد» (إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ).

«بُعْثَرٌ» از ماده «بعثره» (بر وزن منقبه) در اصل، به معنی زیر و رو کردن و بیرون آوردن و استخراج نمودن است، و از آنجا که به هنگام احیای مردگان، قبرها زیر و رو می شود، و آنچه در درون آنها است ظاهر می گردد، این تعبیر در آیات فوق در مورد رستاخیز به کار رفته است.

تعبیر به «ما فی القُبُور» (با توجه به این که «ما» معمولاً برای غیر ذوی العقول می آید) یا به خاطر آن است که: نظر به حالتی دارد که هنوز مردگان خاکند.

و یا به خاطر ابهامی است که بر آنها حاکم است، که معلوم نیست چه اشخاصی هستند؟ تعبیر به «قبور» (قبرها) منافاتی با این ندارد که گروهی از مردم اصولاً قبر ندارند، فی المثل در دریا غرق می شوند، یا قبرشان بعد از مدتی از میان می رود و خاکهایشان متفرق می شود؛ زیرا نظر به غالب مردم است که دارای قبر هستند، به علاوه، قبر در اینجا می تواند معنی وسیعی داشته باشد، یعنی: محلی که خاک های انسان ها در آنجا قرار دارد، هر چند به صورت قبر معمولی نباشد.

«حُصِّلَ» از ماده «تحصیل» در اصل به معنی بیرون آوردن «مغز» از «پوست» است، همچنین به تصفیه معادن، و خارج کردن طلا و امثال آن از سنگ معدن اطلاق می شود، سپس در معنی وسیعی، یعنی: مطلق استخراج و مجزا ساختن به کار رفته است، و در آیه مورد بحث، منظور جداسازی خیر و شرّی است که در دلها نهفته شده، اعم از ایمان و کفر، یا صفات حسنه و رذیله، و یا نیات خوب و بد، که در آن روز آنها از یکدیگر جدا و ظاهر و آشکار می شود، و هر کس بر طبق آن به پاداش کیفر خود می رسد.

همان گونه که در آیه ۹ سوره «طارق» آمده است: یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ: «در آن روز که اسرار درون آشکار گردد».

تعبیر به «یَوْمِئِذٍ» و تکیه بر این معنی که: خداوند «در آن روز» از اعمال و اسرار مکنون دل های آنها با خبر است، با این که می دانیم: خدا همیشه از این مسائل آگاه می باشد، به خاطر آن است که آن روز، روز جزا است، و آنها را بر اعمال و عقائدشان جزا می دهد.

به گفته بعضی از مفسران: این تعبیر مانند آن است که کسی در مقام تهدید به دیگری می گوید: سَأَعْرِفُ لَكَ أَمْرَكَ: «به زودی عملت را به تو معرفی خواهم کرد» در حالی که، امروز نیز امکان چنین معرفی موجود است، منظور آن است که: نتیجه آن را به تو خواهم داد.

آری، خداوند همیشه و در همه حال، از اسرار درون و برون به طور کامل آگاه است، ولی اثر این آگاهی در قیامت و به هنگام پاداش و کیفر، ظاهرتر و آشکارتر می گردد، و این هشدار است به همه انسان ها، که اگر به راستی به آن ایمان داشته باشند، سدّ نیرومندی در میان آنان و گناهان ایجاد می کند، اعم از گناهان آشکار و پنهان، و گناهان برون و درون، و اثر تربیتی این اعتقاد بر کسی پنهان نیست.

نکته ها:

۱ - رابطه سوگندهای این سوره و هدف آن

از سؤالاتی که پیرامون این سوره، مطرح می شود این است: چه ارتباطی میان سوگند به اسب های مجاهدان و جمله «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» وجود دارد؟ زیرا بررسی آیات قرآن به ما نشان می دهد: همواره نوعی ارتباط در میان قَسَم ها

و مُقَسَّمٌ به (آنچه به آن قسم یاد می شود) موجود است و اصولاً بلاغت و فصاحت قرآن نیز چنین مطلبی را اقتضا می کند.

درباره آیات مورد بحث، ممکن است رابطه چنین باشد که، قرآن می گوید: انسان هائی یافت می شوند ایثارگر که در مسیر جهاد بی پروا پیش می روند، و از هیچگونه فداکاری مضایقه ندارند، جان و مال خود را در راه خدا می دهند، با این حال، چگونه بعضی آن همه بخیل و ناسپاسند، و در برابر نعمت های حق نه حمد خدا می گویند و نه در راه او ایثار می کنند؟

درست است که قَسَم به اسب ها خورده شده است، ولی می دانیم اهمیت آنها از این نظر است که، ابزاری برای مجاهدان هستند، در واقع سوگند به جهاد مجاهدان است (همچنین اگر سوگند به شتران حاجیان و زوآر خانه خدا باشد).

بعضی نیز گفته اند: ارتباط از این رو حاصل می شود که، این حیوانات در طریق رضای حق به سرعت پیش می روند، پس تو ای انسان! چرا تسلیم او نیستی، تو که اشرف مخلوقات، و شایسته تری؟!

ولی مناسبت اول روشن تر است.

۲- آیا طبیعت انسان ناسپاسی و بخل است؟

ممکن است کسانی از جمله «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» چنین استفاده کنند: حالت «كَنُود» بودن، یعنی ناسپاسی و بخل، جزء طبیعت همه انسان ها است، سپس این سؤال پیش می آید: این امر با وجدان بیدار و شعور فطری که انسان را دعوت به شکر منعم و ایثار می کند، چگونه می تواند سازگار باشد؟

نظیر این سؤال در آیات زیادی از قرآن مجید که انسان را با نقاط ضعف واضحی توصیف می کند، مطرح می شود.

در یک جا انسان «ظلم و جهول» شمرده شده. (۱)

در جای دیگر، «هلوع» (کم ظرفیت). (۲)

و در جای دیگر، «یؤس و کفور» (مایوس و ناسپاس). (۳)

و در جای دیگر، «طغیانگر» (۴) توصیف شده است.

آیا به راستی، همه این نقاط ضعف در طبیعت انسان نهفته است؟ با این که قرآن تصریح می‌کند: خدا بنی آدم را گرامی داشته، و بر همه خلائق برتری بخشیده: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا». (۵)

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود، و آن این که: انسان دارای دو بُعد وجودی است، و به همین دلیل، می‌تواند در قوس صعودیش به «اعلیٰ علین» رسد، و در قوس نزولیش به «اسفل سافلین» کشیده شود.

اگر تحت تربیت مربیان الهی قرار گیرد، و از پیام عقل الهام پذیرد و خودسازی کند، مصداق «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» می‌شود.

و اگر به ایمان و تقوا پشت کند، و از خط اولیای خدا خارج گردد، به صورت موجودی «ظلم»، «کفار»، «یؤس»، «کفور»، «هلوع» و «کنود» درمی‌آید.

و به این ترتیب، هیچگونه تضادی در میان این آیات وجود ندارد، منتها هر کدام به یکی از ابعاد وجود انسان نگاه می‌کند.

آری، در درون فطرت انسان، ریشه تمام خوبی‌ها، نیکی‌ها، افتخارات و فضائل نهفته است، همان گونه که انسان آمادگی برای نقطه مقابل این فضائل نیز دارد، و لذا هیچ موجودی در عالم آفرینش در میان قوس صعودی و نزولیش

۱ - احزاب، آیه ۷۲.

۲ - معارج، آیه ۱۹.

۳ - هود، آیه ۹.

۴ - علق، آیه ۶.

۵ - اسراء، آیه ۷۰.

این قدر فاصله نیست (دقت کنید).

۳ - عظمت جهاد!

در قرآن مجید، سخن از مسأله جهاد و عظمت مجاهدان راه خدا بسیار به میان آمده، ولی شاید در هیچ جا، مسأله، با این عظمت ترسیم نشده است، که حتی نفس زدن اسب های آنها، و جرقه های سُم این ستوران و گرد و غبار ناشی از حرکت سریع آنان، آن قدر با عظمت شناخته شده، که مورد قسم قرار گرفته باشد.

مخصوصاً روی سرعت عمل آنها، که یکی از مهمترین عوامل پیروزی در جنگ ها است، تکیه شده، و نیز روی اصل غافلگیری، که یکی دیگر از عوامل موفقیت در جنگ است، تکیه گردیده است.

و اینها همه آموزشی است در زمینه برنامه «جهاد».

قابل توجه این که: در شأن نزول این سوره آمده است: علی(علیه السلام) دستور داد: در تاریکی شب مرکب ها را آماده کنند، خوراک لازم به آنها بدهند و زین بر آنها نهند و به حالت آماده باش کامل درآیند، هنگامی که پرده تاریکی شب شکافته شد، فوراً نماز صبح را با یاران خود به جا آورد، و بلافاصله به دشمن حمله کرد، دشمن وقتی بیدار شد که، زیر دست و پای اسب های مجاهدین اسلام قرار گرفته بود.

این حمله سریع و غافلگیرانه، هم تعداد تلفات را به حداقل رساند، و هم در ساعاتی کوتاه به جنگ خاتمه داد، و جالب این که: همه این مسائل در آیات این سوره به طرز ظریفی منعکس شده است.

بدیهی است، نه اسب، خصوصیت دارد، نه مسأله جرقه ناشی از برخورد

سُم آنها به سنگ های بیابان، و نه گرد و غبار پای آنها، آنچه موضوعیت دارد، مسأله جهاد، و سپس ابزار آن است، که تمام وسائل جنگی امروز را شامل می شود، همان گونه که در آیه ۶۰ سوره «انفال» در کنار «رباط الخیل» (اسب های ورزیده) سخن از «قوه» (نیرو) به صورت کلی به میان آمده.

خداوند! توفیق جهاد و ایثار در راه رضایت را به ما مرحمت کن!
 پروردگارا! نفس سرکش، تمایل به ناسپاسی و کفر دارد، ما را از خطرات آن حفظ فرما!
 بارالها! تو از اسرار درون و برون همه کس آگاهی، و از اعمال ما باخبری، با لطف و عنایت خود با ما رفتار کن!

أَمِینَ یا رَبَّ الْعَالَمِینَ

پایان سوره و العادیات (۱)

سوره قارعه

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۱۱ آیه است

محتوای سوره قارعه

این سوره به طور کلی، از معاد و مقدمات آن، با تعبیراتی کوبنده، بیانی تکان دهنده، و انداز و هشدار صریح و روشن، سخن می گوید، و سرانجام انسان ها را به دو گروه تقسیم می کند: گروهی که اعمالشان در میزان عدل الهی سنگین است، و پاداششان زندگانی سراسر رضایت بخش در جوار رحمت حق!

و گروهی که اعمالشان سبک و کم وزن است و سرنوشتشان آتش داغ و سوزان جهنم. نام این سوره یعنی «قارعه» از آیه اول آن گرفته شده است.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت آن همین بس که، در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ الْقَارِعَةَ أَمَنَهُ اللَّهُ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَالِ أَنْ يُؤْمِنَ بِهِ، وَ مِنْ قَيْحِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ: «کسی که سوره «قارعه» را بخواند خداوند متعال او را از فتنه «دجال» و ایمان آوردن به او، حفظ می کند، و او را در قیامت از چرک جهنم دور می دارد ان شاء الله». (۱)

- ۱ الْقَارِعَةُ
- ۲ مَا الْقَارِعَةُ
- ۳ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ
- ۴ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ
- ۵ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ
- ۶ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ
- ۷ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ
- ۸ وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ
- ۹ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ
- ۱۰ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ
- ۱۱ نَارٌ حَامِيَةٌ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - آن حادثه کوبنده.

۲ - و چه حادثه کوبنده ای!

۳ - و تو چه می دانی که حادثه کوبنده چیست؟! (آن حادثه همان روز قیامت است)!

- ۴ - روزی که مردم مانند پروانه های پراکنده خواهند بود.
 ۵ - و کوه ها مانند پشم رنگین حلاجی شده می گردد!
 ۶ - اما کسی که (در آن روز) ترازوهای اعمالش سنگین است.
 ۷ - در یک زندگی خشنود کننده خواهد بود!
 ۸ - و اما کسی که ترازوهایش سبک است.
 ۹ - پناهگاهش «هاویه» (دوزخ) است!
 ۱۰ - و تو چه می دانی «هاویه» چیست؟!
 ۱۱ - آتشی است سوزان!

تفسیر:

حادثه کوبنده!

در این آیات که در وصف قیامت است، نخست می فرماید: «آن حادثه کوبنده»... (الْقَارِعَةُ).

«چه حادثه کوبنده ای است!!» (مَا الْقَارِعَةُ).

«و تو چه می دانی که حادثه کوبنده چیست؟» (وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ).

«قارعه» از ماده «قرع» (بر وزن فرع) به معنی کوبیدن چیزی بر چیزی است، به گونه ای که صدای شدیدی از آن برخیزد، تازیانه و چکش را نیز به همین مناسبت «مِقْرَعَةٌ» گویند، بلکه به هر حادثه مهم و سخت «قارعه» گفته می شود، (تاء تانیث در اینجا ممکن است اشاره به تأکید باشد).

با تعبیراتی که در آیه دوم و سوم، آمده که حتی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می گوید: تو

چه می دانی آن حادثه سخت و کوبنده چیست؟ روشن می شود: این حادثه کوبنده به قدری عظیم است، که ابعادش به فکر هیچ کس نمی رسد. بسیاری از مفسران گفته اند: «قارعه» یکی از نام های قیامت است، ولی درست روشن نساخته اند که:

آیا این تعبیر اشاره به مقدمات قیامت می باشد؟ که عالم دنیا درهم کوبیده می شود، خورشید و ماه تاریک می گردد، و دریاها برافروخته می شود، اگر چنین باشد، انتخاب نام «قارعه» برای این حادثه دلیلش روشن است.

و یا این که: منظور مرحله دوم، یعنی مرحله زنده شدن مردگان، و طرح نوین در عالم هستی است، و تعبیر به «کوبنده» به خاطر آن است که، وحشت و خوف و ترس آن روز، دل ها را می کوبد.

آیاتی که بعد از آن آمده، بعضی تناسب با حادثه تخریب جهان دارد، و بعضی متناسب با زنده شدن مردگان، ولی روی هم رفته، احتمال اول مناسب تر به نظر می رسد، هر چند در این آیات، هر دو حادثه پشت سر یکدیگر ذکر شده است (مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن که از قیامت خبر می دهد).

آن گاه، در توصیف آن روز عجیب می گوید: «همان روزی که مردم مانند پروانه های پراکنده، حیران و سرگردان به هر سو می روند» (يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ).

«فَرَّاش» جمع «فَرَّاشَة» بسیاری آن را به معنی «پروانه» می دانند و بعضی نیز آن را به معنی «ملخ» تفسیر کرده اند، و ظاهراً این معنی از آیه ۷ سوره «قمر» که مردم را در آن روز به ملخ های پراکنده تشبیه می کند گرفته شده: «كَانَهُمْ جَرَادٌ مُتَّتَشِّرٌ» و گر نه معنی لغوی آن همان «پروانه» است.

به هر حال، تشبیه به «پروانه» به خاطر آن است که، پروانه ها معمولاً خود را دیوانهوار به آتش می افکنند و می سوزانند، بدکاران نیز خود را در آتش جهنم می افکنند. این احتمال نیز وجود دارد که: تشبیه به «پروانه» اشاره به حیرت و سرگردانی خاصی است که در آن روز بر همه انسان ها مستولی می شود. و اگر «فراش» به معنی ملخ ها باشد، تشبیه مزبور به خاطر این است که می گویند: بسیاری از پرندگان به هنگام حرکت دسته جمعی، در مسیر معینی پرواز می کنند، جز ملخ ها، که در حرکت گروهی مسیر مشخصی ندارند و هر کدام به سوئی پیش می روند! باز این سؤال در اینجا مطرح است: این حیرت، سرگردانی، پراکنده گی، وحشت و اضطراب، بر اثر حوادث هولناک پایان جهان است، و یا آغاز قیامت و حشر و نشر؟ پاسخ این سؤال از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود.

* * *

پس از آن، به سراغ یکی دیگر از اوصاف آن روز رفته، می افزاید: «و کوه ها مانند پشم رنگین حلاجی شده می گردد» (وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ). «عِهْن» (بر وزن ذهن) به معنی پشم رنگ شده است. و «مَنْفُوش» از ماده «نَفَش» (بر وزن نقش) به معنی گستردن پشم است که معمولاً به وسیله ابزار مخصوص حلاجی و زدن پشم، انجام می گیرد. سابقاً گفته ایم: طبق آیات مختلف قرآن، کوه ها در آستانه قیامت نخست به حرکت درمی آیند، بعد درهم کوبیده و متلاشی می گردند و سرانجام به صورت غباری در آسمان درمی آیند که در آیه مورد بحث، آن را به پشم های رنگین

حلاجی شده تشبیه کرده است، پشم هائی که همراه تندباد حرکت کنند و تنها رنگی از آنها نمایان باشد، و این آخرین مرحله متلاشی شدن کوه ها است. این تعبیر ممکن است اشاره به رنگ های مختلف کوه ها نیز باشد؛ چرا که کوه های روی زمین هر کدام رنگ خاصی دارند. به هر حال، این جمله گواه بر آن است که: آیات فوق از مراحل نخستین قیامت، یعنی مرحله ویرانی و پایان جهان سخن می گوید.

* * *

بعد از آن، به مرحله حشر و نشر و زنده شدن مردگان و تقسیم آنها به دو گروه پرداخته، می فرماید: «اما کسی که ترازوهای عملش سنگین است»... (فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ).

* * *

«او در یک زندگی سراسر رضایت بخش خواهد بود» (فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ).

* * *

«و اما کسی که ترازوهایش سبک است»... (وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ).

* * *

«جایگاه و پناهگاهش دوزخ است» (فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ).

* * *

«و تو چه می دانی هاویه و دوزخ چیست؟! (وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَّةٌ). (۱)

* * *

«آتشی است سوزان»! (نَارٌ حَامِيَةٌ).

۱ - «ما هِيَّةٌ» در اصل «ماهی» بوده، سپس «هَاء سکت» به آن الحاق شده است.

«مَوَازِین» جمع «میزان» به معنی وسیله سنجش است، این واژه نخست در وزن های مادی به کار رفته، پس از آن در موازین و مقیاس های معنوی نیز استعمال شده است. بعضی معتقدند: اعمال انسان در آن روز به صورت موجودات جسمانی و قابل وزن درمی آید، و راستی آنها را با ترازوهای سنجش اعمال می سنجند.

این احتمال نیز داده شده که: خود نامه اعمال را وزن می کنند، اگر اعمال صالحی در آن نوشته شده است، سنگین است و گرنه سبک وزن، یا بی وزن است.

ولی، ظاهراً نیازی به این توجیهات نیست، میزان حتماً به معنی ترازوی ظاهری که دارای کفه های مخصوص است نمی باشد، بلکه به هر گونه وسیله سنجش اطلاق می شود، چنان که در حدیثی می خوانیم: **إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هُمُ الْمَوَازِينُ**: «امیر مؤمنان و امامان از دودمانش ترازوهای سنجشند». (۱)

و در حدیثی، از امام صادق (علیه السلام) آمده: - وقتی از معنی «میزان» از او سؤال کردند - در پاسخ فرمود: **الْمِيزَانُ الْعَدْلُ**! «ترازوی سنجش همان عدل است». (۲)

به این ترتیب، وجود اولیاء الله یا قوانین عدل الهی، مقیاس هایی هستند که انسان ها و اعمالشان را بر آنها عرضه می کنند، و نشان به همان اندازه است که با آنها شباهت و مطابقت دارند!

روشن است: منظور از «سبکی» و «سنگینی» میزان، به معنی سنگینی خود ترازوهای سنجش نیست، بلکه وزن چیزهایی است که با آن می سنجند.

ضمناً، تعبیر به «موازین» به صورت صیغه جمع، به خاطر آن است که،

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۲۵۱.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۵.

اولیای حق و قوانین الهی، هر کدام یکی از میزان های سنجشند، و از این گذشته، تنوع صفات و اعمال آدمی ایجاب می کند، هر کدام را با میزانی بسنجند، و الگوها و ترازهای سنجش متفاوت باشد.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «میزان در قرآن مجید، گاهی به صورت مفرد، و گاه به صورت جمع آمده، در صورت اول، ناظر به کسی است که حساب می کند، یعنی خداوند یکتا، و در صورت دوم، ناظر به حساب شوندگان است».

بعضی از مفسران نیز گفته اند: «موازین» جمع «موزون» است، یعنی عملی که آن را وزن می کنند، بنابراین سنگین و سبک بودن موازین، به معنی سنگین و سبک بودن خود اعمال است، نه سبک و سنگین بودن ترازوها.^(۱)

البته، نتیجه هر دو یکی است، ولی از دو راه مختلف.^(۲)

تعبیر به عِشَّة راضیة: «زندگی خشنود» تعبیر بسیار جالب و رسائی است از زندگی پر نعمت و سراسر آرامش بهشتیان در قیامت، این زندگی آن قدر رضایت بخش است، که گوئی خودش «راضی» است، یعنی به جای این که «مرضیة» گفته شود، برای تأکید هر چه بیشتر، به جای اسم مفعول، «اسم فاعل» به کار رفته است.^(۳)

و این امتیاز بزرگ، مخصوص زندگی آخرت است؛ چرا که زندگی دنیا هر قدر مرفه، پر نعمت، توأم با امن و امان و رضایت و خشنودی باشد، باز از عوامل ناخشنودی خالی نیست، تنها زندگی آخرت است که سراسر رضایت،

۱ - این معنی را «زمخشری» در «کشاف» و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» و «ابوالفتوح رازی» در تفسیرش به عنوان یکی از دو احتمال در معنی «موازین» ذکر کرده اند.

۲ - در این زمینه شرح بیشتری در ذیل آیات ۸ و ۹ سوره «اعراف»، جلد ۶، صفحه ۹۰، و همچنین ذیل آیه ۱۰۵ «کهف»، جلد ۱۲، صفحه ۵۶۷، و ذیل آیه ۱۰۲ سوره «مؤمنون»، جلد ۱۴، صفحه ۳۲۸، ذکر کرده ایم.

۳ - بعضی نز «راضیة» را به معنی (ذات رضا) دانسته اند، یا این که چیزی در تقدیر می گیرند، و می گویند: منظور رضایت صاحبان آنها است، ولی تفسیری که در بالا ذکر شد از همه مناسب تر است.

خشنودی، آرامش، امنیت و مایه جمعیت خاطر می باشد.

تعبیر به «أُمّ» در جمله «فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ» به خاطر این است که: «أُمّ» به معنی «مادر» است، و می دانیم: مادر پناهگاهی است برای فرزندان که در مشکلات به او پناه می برند، و نزد او می مانند، و در اینجا اشاره به این است که: این گنهکاران خفیف المیزان، محلی برای پناه گرفتن جز دوزخ نمی یابند، وای به حال کسی که پناهگاهش «جهنم» باشد!

بعضی نیز گفته اند: معنی «أُمّ» در اینجا «مغز» است؛ زیرا عرب به مغز سر «أُمُّ الرَّأْسِ» می گوید، بنابراین معنی آیه چنین می شود: آنها را با سر در جهنم می افکنند، ولی این احتمال بعید به نظر می رسد؛ زیرا در این صورت آیه بعد: «وَمَا أَذْرَاكَ مَاهِيَةً: «تو چه می دانی آن چیست؟»، مفهوم درستی نخواهد داشت.

«هاوِيَةٌ» از ماده «هَوِيَ» به معنی افتادن و سقوط کردن است، و آن یکی از نام های «دوزخ» می باشد؛ چرا که گنهکاران در آن سقوط می کنند، و نیز اشاره به عمق آتش دوزخ است.

و اگر «أُمّ» را در اینجا به معنی «مغز» بگیریم، «هاوِيَةٌ» به معنی سقوط کننده می باشد، ولی تفسیر اول صحیح تر و مناسب تر به نظر می رسد.

«حَامِيَةٌ» از ماده «حَمَى» (بر وزن نفی) به معنی شدت حرارت است و «حَامِيَةٌ» در اینجا اشاره به سوزندگی فوق العاده آتش دوزخ است.

به هر حال، این جمله که می فرماید: «تو چه می دانی هاویه چیست؟ هاویه آتش سوزان است»، تأکیدی است بر این معنی که، عذاب قیامت و آتش دوزخ فوق تصور همه انسان ها است.

* * *

نکته:

اسباب سنگینی میزان اعمال

بدون شک، ارزش همه اعمال نیک و صالحات یکسان نیست، و با هم تفاوت زیادی دارند، به همین جهت، در روایات مختلف اسلامی، روی پاره ای از اعمال خیر، تکیه بیشتری شده است، و آنها را اسباب سنگینی میزان و ترازوی عمل در قیامت شمرده اند.

از جمله در حدیثی، از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که: در تفسیر «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» فرمود: يَعْنِي بِوَحْدَانِيَّتِهِ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الْأَعْمَالَ إِلَّا بِهَا، وَ هِيَ كَلِمَةُ التَّقْوَى يَثْقُلُ اللَّهُ بِهَا الْمَوَازِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ:

«لا اله الا الله اشاره به وحدانیت خداوند است و هیچ عملی بدون آن پذیرفته نمی شود، و این، کلمه تقوا است، که ترازوی سنجش اعمال را در قیامت سنگین می کند.» (۱)

در حدیث دیگری، از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) درباره شهادت به وحدانیت خداوند و نبوت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: خَفَّ مِيزَانُ تَرْفَعَانِ مِنْهُ وَ ثَقُلَ مِيزَانُ تَوْضَعَانِ فِيهِ: «ترازوی سنجشی که شهادتین از آن برداشته شود، سبک است، و میزانی که شهادتین در آن گذارده شود، سنگین است.» (۲)

و در حدیثی، از امام باقر (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلُ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ: «در میزان عمل، چیزی سنگین تر از درود فرستادن بر محمد و آل محمد نیست.»

و در ذیل روایت می فرماید: «افرادی در قیامت در پای میزان عمل قرار

می گیرند که کفه اعمالشان سبک است، سپس درود بر محمد و آل محمد را در آن می نهند و سنگین می شود». (۱)

جالب این که: در حدیثی، از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ أَرْجَحَ مِنْ بَاطِنِهِ خَفَّ مِيزَانُهُ! «هر کس ظاهرش از باطنش بهتر باشد، میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود!». (۲)

این بحث را با سخنی از «سلمان فارسی» که در حقیقت، چکیده وحی و سنت است، پایان می دهیم، در این کلام می خوانیم: «کسی از طریق تحقیر، به سلمان گفت: تو کیستی؟ و چستی؟ ارزشی نداری، «سلمان» در پاسخ گفت:

أَمَّا أَوْلَىٰ وَأَوْلَىٰ فَتُطْفَعُ قَدْرُهُ وَأَمَّا آخِرِي وَآخِرُكَ فَجِيفَةٌ مُتَبَتَّةٌ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، وَنُصِبَتِ الْمَوَازِينُ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ الْكَرِيمُ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ اللَّئِيمُ.

«اما آغاز وجود من و تو نطفه آلوده ای بوده، و پایان من و تو مرداری گندیده بیش نیست، هنگامی که روز قیامت فرا رسد و ترازوهای سنجش اعمال نصب گردد، هر کس ترازوی عملش سنگین بود، شریف و بزرگوار است، و هر کس ترازوی عملش سبک بود، پست و لئیم است». (۳)

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۵۹، حدیث ۷.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۶۰، حدیث ۱۳.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۶۰، حدیث ۱۴.

خداوند! ترازوی عمل ما را با محبت محمد و آل محمد سنگین فرما!
 پروردگارا! وصول به «عیشه راضیه» جز با لطف تو میسر نیست، خودت در این راه به ما
 کمک کن!
 بارالها! آتش دوزخت سخت سوزان است و ما را تاب تحمل نیست، آن را با آب مرحمت و
 کرمت بر ما خاموش گردان!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره قارعه (۱)

سوره تکاثر

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

محتوای سوره تکاثر

بسیاری از مفسران معتقدند: این سوره در «مکه» نازل شده، بنابراین سخنی که درباره تفاخر در آن آمده، قاعدتاً مربوط به قبائل قریش است که با امور موهومی بر یکدیگر فخر و مباهات می کردند.

ولی بعضی - مانند مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» - معتقدند: در «مدینه» نازل شده، و آنچه از تفاخر در آن آمده، ناظر به یهود یا دو طائفه از انصار است، ولی مکی بودن سوره با توجه به شباهت زیادی که با سوره های «مکی» دارد، صحیح تر به نظر می رسد.

محتوای این سوره در مجموع، نخست، سرزنش و ملامت افرادی است که بر اساس یک سلسله مطالب موهوم بر یکدیگر تفاخر می کردند.

پس از آن، هشدارى نسبت به مسأله معاد، قیامت و آتش دوزخ.

و سرانجام، هشدارى در زمینه مسأله سؤال و بازپرسى از نعمت ها مى دهد.

نام این سوره از آیه اول آن گرفته شده.

فضیلت تلاوت این سوره

و در فضیلت تلاوت آن، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَهَا لَمْ يُحَاسِبْهُ اللَّهُ بِالنِّعَمِ الَّذِي أَنْعَمَ عَلَيْهِ فِي دَارِ الدُّنْيَا، وَ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ كَأَنَّمَا قَرَأَ أَلْفَ آيَةٍ: «کسی که آن را بخواند، خداوند در برابر نعمت هائی که در دنیا به او داده، او را مورد حساب قرار نمی دهد و پاداشی به او داده می شود که گوئی هزار آیه قرآن را تلاوت کرده است». (۱)

و در حدیثی، از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «خواندن این سوره در نمازهای فریضه و نافله، ثواب شهادت شهیدان دارد». (۲)

بدیهی است، این همه ثواب از آن کسی است که آن را بخواند و در برنامه زندگی به کار گیرد، و روح و جان خود را هماهنگ با آن سازد.

* * *

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۲.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۲ (با تلخیص).

- ۱ أَهَآكُمُ التَّكَاثُرُ
- ۲ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ
- ۳ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ
- ۴ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ
- ۵ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ
- ۶ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ
- ۷ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ
- ۸ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - افزون طلبی شما را به خود مشغول داشته است.
- ۲ - تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید (و به آن قبور افتخار کردید).
- ۳ - چنین نیست (آری) به زودی خواهید دانست!
- ۴ - باز چنان نیست؛ به زودی خواهید دانست.
- ۵ - قطعاً چنان نیست؛ اگر شما علم یقین (به آخرت) داشتید (افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی کرد)!

۶ - قطعاً شما جهنم را خواهید دید!

۷ - سپس (با ورود در آن) آن را به عین الیقین مشاهده خواهید کرد.

۸ - سپس در آن روز (همه شما) از نعمت هائی که داشته اید بازپرسی خواهید شد!

شان نزول:

همان گونه که اشاره کردیم، مفسران معتقدند: این سوره درباره قبائلی نازل شد که بر یکدیگر تفاخر می کردند، و با کثرت نفرات و جمعیت، یا اموال و ثروت خود، بر یکدیگر مباهات می نمودند، تا آنجا که برای بالا بردن آمار نفرات قبیله، به گورستان می رفتند و قبرهای مردگان هر قبیله را می شمردند!

ولی، بعضی آن را ناظر به دو قبیله از قبائل «قریش» در «مکه» می دانند، و بعضی دو قبیله از قبائل انصار پیامبر (صلی الله علیه و آله) در «مدینه» و بعضی تفاخر «یهود» را بر دیگران، هر چند «مکی» بودن آن صحیح تر به نظر می رسد.

اما، مسلم است که این شان نزول ها هر چه باشد، هرگز مفهوم آیه را محدود نمی کند.

تفسیر:

بلای تکاثر و تفاخر!

در این آیات، نخست با لحنی ملامت بار می فرماید: «تفاخر و مباهات بر یکدیگر، شما را از خدا و قیامت به خود مشغول داشت» (الْهَاجُمُ التَّكَاثُرُ).

«تا آنجا که به زیارت و دیدار قبرها رفتید، و قبور مردگان خود را برشمردید» (حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ).

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است: «تکاثُر» و «تفاخر» آن چنان آنها را به خود مشغول داشته، که تا لحظه ورود در قبر نیز ادامه دارد.

ولی معنی اول با تعبیر «زُرْتُمْ الْمَقَابِرَ» و همچنین شأن نزول ها و خطبه «نهج البلاغه» که به خواست خدا بعداً به آن اشاره می شود، سازگارتر است.

«الْهَآكُم» از ماده «لهو» به معنی سرگرم شدن به کارهای کوچک و غافل ماندن از اهداف و کارهای مهم است، «راغب» در «مفردات» می گوید: «لهو» چیزی است که انسان را به خود مشغول داشته، و از مقاصد و اهدافش باز می دارد.

«تکاثُر» از ماده «کثر» به معنی تفاخر، مباهات و فخرفرشی بر یکدیگر است.^(۱)

«زُرْتُمْ» از ماده «زیارة» و «زَوَرَ» (بر وزن قول) در اصل، به معنی قسمت بالای سینه است، سپس به معنی ملاقات کردن و روبرو شدن به کار رفته است، و «زَوَرَ» (بر وزن سفر) به معنی کج شدن قسمت بالای سینه است، و از آنجا که دروغ نوعی انحراف از حق است، به آن، «زَوَرَ» (بر وزن کور) اطلاق می شود.

«مَقَابِر» جمع «مقبرة» به معنی محل قبر میت است، و زیارت کردن مقابر در اینجا یا کنایه از مرگ است، (طبق بعضی از تفاسیر) و یا به معنی رفتن به سراغ قبرها برای شماره کردن و تفاخر نمودن (طبق تفسیر مشهور).

و همان گونه که گفتیم: معنی دوم صحیح تر به نظر می رسد، و یکی از شواهد آن سخنی است که از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در این زمینه در «نهج البلاغه» آمده است که بعد از تلاوت «الْهَآكُم التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» فرمود: یا لَهْ

۱ - در استعمالات روزمره فارسی «تکاثُر» به معنی ثروت اندوزی استعمال می شود، در حالی که این معنی در ریشه لغوی آن نیست، ولی در بعضی از روایات که بعداً به آن اشاره می کنیم، چنین استعمالی آمده است.

مَرَاماً مَا أُبْعِدَهُ؟ وَ زَوْراً مَا أُغْفَلَهُ؟ وَ خَطِراً مَا أُفْطِنَهُ؟
 لَقَدْ اسْتَخْلَوْا مِنْهُمْ أَيْ مُدَكِّرٍ وَ تَنَاوَشُوهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ.
 أَلَيْسَ بِمَصَارِعِ آبَائِهِمْ يَفْخَرُونَ؟ أَمْ بِعَدِيدِ الْهَلَكَةِ يَتَكَاثَرُونَ؟ يَرْتَجِعُونَ مِنْهُمْ أَجْسَاداً خَوَتْ، وَ
 حَرَكَاتٍ سَكَنَتْ؟
 وَلَآنَ يَكُونُوا عِبراً أَحَقُّ مِنْ أَنْ يَكُونُوا مُفْتَخَرًا!:

«شگفتا! چه هدف بسیار دوری؟ و چه زیارت کنندگان غافلی؟ و چه افتخار موهوم و رسوائی؟!»

به یاد استخوان پوسیده کسانی افتاده اند که سال ها است خاک شده اند، آن هم چه یادآوری؟ با این فاصله دور، به یاد کسانی افتاده اند که سودی به حالشان ندارند. آیا به محل نابودی پدران خویش افتخار می کنند؟ و یا با شمردن تعداد مردگان و معدومین، خود را بسیار می شمرند؟ آنها خواهان بازگشت اجساد می هستند که تار و پودشان از هم گسسته، و حرکاتشان به سکون مبدل شده.

این اجساد پوسیده، اگر مایه عبرت باشند، سزاوارتر است تا موجب افتخار گردند! (۱). این خطبه که تنها به قسمتی از آن در اینجا اشاره کردیم، به قدری تکان دهنده، گویا و صریح است، که «ابن ابی الحدید معتزلی» می گوید:

من به کسی که همه امت ها به او سوگند یاد می کنند، قسم می خورم که از پنجاه سال پیش تاکنون بیش از هزار بار این خطبه را خوانده ام، و در هر بار در درون قلبم لرزش و ترس و پند و موعظه تازه ای پدید آمده، و در روحم به سختی اثر گذارده، اعضاء و جوارحم به لرزه افتاده، هرگز نشده که در آن تأمل کنم، جز

این که در آن حال به یاد مرگ خانواده، بستگان و دوستانم افتاده ام و درست برایم مجسم شده که: من، همانم که امام (علیه السلام) توصیف فرموده است.

چقدر واعظان، خطبا، گویندگان و افراد فصیح در این باره سخن گفته اند، و من گوش فرا داده ام! و در سخنان آنها دقت کرده ام، ولی در هیچ یک تأثیر سخن امام (علیه السلام) را نیافته ام!

این تأثیری که سخن او در قلب من می گذارد، یا از ایمانی سرچشمه می گیرد که به گوینده آن تعلق دارد، و یا نیت، یقین و اخلاص او سبب شده است که این چنین در ارواح نفوذ کند، و در قلوب جایگزین شود». (۱)

وی در قسمت دیگری از سخنانش می گوید: یُنْبَغِي لَوْ اجْتَمَعَ فَصَحَاءُ الْعَرَبِ قَاطِبَةً فِي مَجْلِسٍ وَ تَلَى عَلَيْهِمْ أَنْ يَسْجُدُوا لَهُ! «سزاوار است اگر فصحاء عرب همگی در مجلسی اجتماع کنند و این خطبه برای آنها خوانده شود در برابر آن سجده کنند».

و در همین جا اشاره به گفتار «معاویه» درباره فصاحت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می کند که می گوید: وَاللَّهِ مَا سَنَّ الْفَصَاحَةَ لِقُرَيْشٍ غَيْرُهُ: «به خدا هیچ کس فصاحت را برای قریش غیر او پایه گذاری نکرد»!

در آیه بعد، آنها را با این سخن مورد تهدید شدید قرار داده، می فرماید: «چنین نیست که شما می پندارید و با آن تفاخر می کنید، شما به زودی نتیجه این تفاخر موهوم خود را خواهید دانست» (كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ).

باز برای تأکید می افزاید: «سپس چنین نیست که شما می پندارید، به زودی

خواهید دانست» (ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ).

جمعی از مفسران این دو آیه را تکرار و تأکید یک مطلب دانسته اند، که هر دو به صورت سربسته از عذاب هائی که در انتظار این مستکبران متفاخر است، خبر می دهد. در حالی که بعضی دیگر، اولی را اشاره به عذاب قبر و برزخ که انسان بعد از مرگ، با آن روبرو می شود دانسته اند، و دومی را اشاره به عذاب قیامت.

در حدیثی، از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: مَا زِلْنَا نَشْكُ فِي عَذَابِ الْقَبْرِ حَتَّى نَزَلَتْ أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ، إِلَى قَوْلِهِ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، يُرِيدُ فِي الْقَبْرِ، ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، بَعْدَ الْبُعْثِ: «گروهی از ما پیوسته درباره عذاب قبر در شک بودند، تا این که سوره «الهاکم التکاثر» نازل شد، تا آنجا که فرمود: «کلا سوف تعلمون» منظور از آن عذاب قبر است، سپس فرمود: «ثم کلا سوف تعلمون» منظور عذاب قیامت است» (۱).

در تفسیر «کبیر فخر رازی» این مطلب از یکی از یاران علی (علیه السلام) به نام «زر بن جیش» نقل شده که می گوید: ما از عذاب قبر در شک بودیم، تا از علی (علیه السلام) شنیدیم که می فرمود: «این آیه دلیل بر عذاب قبر است» (۲).

سپس می فرماید: «این چنین نیست که شما تفاخر کنندگان می پندارید اگر شما به آخرت ایمان داشتید و با علم یقین آن را می دانستید هرگز به سراغ این امور نمی رفتید و تفاخر و مباحثات به این مسائل باطل نمی کردید» (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۴.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۲، صفحه ۷۸.

عِلْمَ الْيَقِينِ). (۱)

باز برای تأکید و انذار بیشتر می افزاید: «شما قطعاً جهنم را خواهید دید» (لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ).

«سپس با ورود در آن، آن را به عین الیقین مشاهده خواهید کرد» (ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ).

«سپس در آن روز همه شما قطعاً از نعمت هائی که داشته اید سؤال خواهید شد» (ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ).

باید در آن روز، روشن سازید که این نعمت های خداداد را در چه راهی مصرف کرده اید؟ و از آنها برای اطاعت الهی یا معصیتش کمک گرفته اید، یا نعمت ها را ضایع ساخته، هرگز حق آن را ادا ننموده اید؟

نکته ها:

۱ - سرچشمه تفاخر و فخرفروشی

از آیات فوق استفاده می شود: یکی از عوامل اصلی تفاخر، تکاثر و فخر فروشی، همان جهل و نادانی نسبت به پاداش و کیفر الهی و عدم ایمان به معاد است.
از این گذشته، جهل انسان به ضعف ها و آسیب پذیری هایش، به آغاز

۱ - بعضی معتقدند: واژه «کَلَّا» در این گونه موارد برای تأکید و به معنی «حقاً» می باشد، این سخن را «طبرسی» در «مجمع البیان» نقل می کند و می گوید: «الْعَرَبُ تُؤَكِّدُ بِكَلَّا وَحَقًّا».

پیدایش و سرانجامش، از عوامل دیگر این کبر و غرور و تفاخر است، به همین دلیل، قرآن مجید برای درهم شکستن این تفاخر و تکاثر، سرگذشت اقوام پیشین را در آیات مختلف بازگو می کند، که چگونه اقوامی با داشتن امکانات و قدرت فراوان، با وسائل ساده ای نابود شده اند:

با وزش بادهای، با یک جرقه آسمانی (صاعقه)، با یک زمین لرزه، با نزول باران بیش از حد، خلاصه، با «آب»، «باد»، «خاک» و گاه با «سجیل» و «پرندگان کوچک»، نابود شدند و از میان رفتند.

با این حال، این همه تفاخر و غرور برای چیست؟!.

عامل دیگری برای این امر، همان احساس ضعف و حقارت ناشی از شکست ها است که افراد برای پوشاندن شکست های خود، پناه به تفاخر و فخرفروشی می برند، لذا در حدیثی، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِدَلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ: «هیچ کس تکبر و فخرفروشی نمی کند، مگر به خاطر ذلتی که در نفس خود می یابد».(۱)

و هنگامی که احساس کند به حد کمال رسیده است، نیازی به این تفاخر نمی بیند.

در حدیث دیگری، از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: ثَلَاثَةٌ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ: الْفَخْرُ بِالْأَنْسَابِ، وَالطَّعْنُ فِي الْأَحْسَابِ، وَالِاسْتِسْقَاءُ بِالْأَنْوَاءِ:

«سه چیز است که از عمل جاهلیت است: تفاخر به نسب، و طعن در شخصیت و شرف خانوادگی افراد، و درخواست باران به وسیله ستارگان».(۲)

در حدیث دیگری، از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: أَهْلَكَ النَّاسَ اثْنَانِ:

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۳۶، باب الکبر، حدیث ۱۷.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۲۹۱، حدیث ۱۵.

خَوْفُ الْفَقْرِ، وَ طَلَبُ الْفَخْرِ: «دو چیز مردم را هلاک کرده: ترس از فقر (که انسان را وادار به جمع مال از هر طریق و با هر وسیله می کند) و تفاخر».(۱)

به راستی، از مهمترین عوامل حرص، بخل، دنیاپرستی و رقابت های مخرب و بسیاری از مفساد اجتماعی، همین ترس بی دلیل از فقر و تفاخر و برتری جوئی در میان افراد و قبائل و امت ها است.

لذا در حدیثی، از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَا أَخْشَى عَلَيْكُمُ الْفَقْرَ وَ لَكِنْ أَخْشَى عَلَيْكُمُ التَّكَاثُرُ: «من از فقر بر شما نمی ترسم، ولی از تکاثر بیم دارم».(۲)

«تکاثر» همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، در اصل، به معنی تفاخر است، ولی گاه به معنی فزون طلبی و جمع مال آمده، چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم:

التَّكَاثُرُ، (فِي) الْأَمْوَالِ جَمْعُهَا مِنْ غَيْرِ حَقِّهَا، وَ مَنْعُهَا مِنْ حَقِّهَا، وَ شَدُّهَا فِي الْأَوْعِيَةِ: «تکاثر، جمع آوری اموال از طرق نامشروع، و خودداری از ادای حق آن و بستن آنها در خزینه ها و صندوق ها است».(۳)

این بحث دامنه دار را با حدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پایان می دهیم، او در تفسیر «الهاکم التکاثر» فرمود:

يَقُولُ ابْنُ آدَمَ مَالِي مَالِي، وَ مَالِكَ مِنْ مَالِكَ إِلَّا مَا أَكَلْتُ فَأَفْنَيْتَ أَوْ كَبَسْتَ فَأُبْلَيْتَ أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَمْضَيْتَ: «انسان می گوید: مال من! مال من! در حالی که مال تو تنها همان غذائی است که می خوری، و لباسی است که می پوشی، و صدقاتی که در راه خدا انفاق می کنی»!(۴)

و این نکته ای است بسیار جالب، که بهره هر کس از اموال فراوانی که جمع

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۲۹۰، حدیث ۱۲.

۲ - «در المثنور»، جلد ۶، صفحه ۳۸۷.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۶۲، حدیث ۸.

۴ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۴.

آوری می کند، و گاه کمترین دقتی در حلال و حرام بودن آن ندارد، چیزی جز همان مختصری که می خورد، می نوشد و می پوشد، و یا در راه خدا انفاق می کند، نیست، و می دانیم: آنچه را شخصاً مصرف می کند، ناچیز است و چه بهتر که از طریق انفاق، بهره خود را بیشتر کند.

۲ - یقین و مراحل آن

«یقین» نقطه مقابل «شک» است، همان گونه که «علم» نقطه مقابل «جهل» است، و به معنی وضوح و ثبوت چیزی آمده است، و طبق آنچه از اخبار و روایات استفاده می شود، به مرحله عالی ایمان، «یقین» گفته می شود، امام باقر(علیه السلام) فرمود: «ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است، و تقوا یک درجه از ایمان بالاتر، و یقین یک درجه برتر از تقوا است»، سپس افزود: وَلَمْ يُقَسِّمْ بَيْنَ النَّاسِ شَيْءٌ أَقْلَ مِنْ الْيَقِينِ: «در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است»!

راوی سؤال می کند: یقین چیست؟ می فرماید: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَ التَّسْلِيمُ لِلَّهِ، وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَ التَّقْوِيضُ إِلَى اللَّهِ! «حقیقت یقین، توکل بر خدا، تسلیم در برابر ذات پاک او، رضا به قضای الهی، و واگذاری تمام کارهای خویش به خداوند است».(۱)

برتری مقام یقین از مقام تقوا و ایمان و اسلام، چیزی است که در روایات دیگر نیز روی آن تأکید شده است.(۲)

در حدیث دیگری، از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: مِنْ صِحَّةِ يَقِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ، وَلَا يَلُومَهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِهِ اللَّهُ... إِنَّ

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۸، حدیث ۴.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۵ - ۱۳۷.

اللَّهُ بِعَدْلِهِ وَ قِسْطِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَ الرَّاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحُزْنَ فِي الشَّكِّ وَ السَّخَطِ:

«از نشانه های صحت یقین مردم مسلمان این است که: مردم را با خشم الهی از خود خشنود نکند، و آنها را بر چیزی که خداوند به او نداده است، ملامت ننماید (آنها را مسؤول محرومیت خود نشمارد)... خداوند به خاطر عدل و دادش، آرامش و راحت را در یقین و رضا قرار داده، و اندوه و حزن را در شک و ناخشنودی!»

از این تعبیرات، و تعبیرات دیگر به خوبی استفاده می شود: وقتی انسان به مقام یقین می رسد، آرامش خاصی سراسر قلب و جان او را فرا می گیرد.

ولی با این حال، برای یقین مراتبی است که در آیات فوق و آیه ۹۵ سوره «واقعیه»: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ» به آن اشاره شده است و آن سه مرحله است. (۱)

۱ - علم الیقین، و آن این است که: انسان از دلایل مختلف به چیزی ایمان آورد، مانند کسی که با مشاهده دود، ایمان به وجود آتش پیدا می کند.

۲ - عین الیقین، و آن در جایی است که: انسان به مرحله مشاهده می رسد و با «چشم» خود مثلاً آتش را مشاهده می کند.

۳ - حق الیقین، و آن همانند کسی است که: وارد در آتش شود و سوزش آن را لمس کند، و به صفات آتش متصف گردد، و این بالاترین مرحله یقین است.

«محقق طوسی» در یکی از سخنان خود می گوید: «یقین» همان اعتقاد جازم مطابق و ثابت است، که زوال آن ممکن نیست، و در حقیقت از دو علم ترکیب یافته، علم به معلوم، و علم به این که خلاف آن علم محال است، و دارای چند مرتبه است: «علم الیقین»، «عین الیقین» و «حق الیقین». (۲)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۴۳.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۴۳.

در حقیقت، مرحله اول جنبه عمومی دارد، مرحله دوم، برای پرهیزگاران است و مرحله سوم، مخصوص خاصان و مقربان.

لذا، در حدیثی آمده است: خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض کردند: شنیده ایم بعضی از یاران عیسی (علیه السلام) روی آب راه می رفتند؟! فرمود: لَوْ كَانَ يَقِينُهُ أَشَدَّ مِنْ ذَلِكَ لَمَشَى عَلَى الْهَوَاءِ: «اگر یقینش از آن محکم تر بود، بر هوا راه می رفت»!

مرحوم «علامه طباطبائی» بعد از ذکر این حدیث، می افزاید: همه چیز بر محور یقین به خداوند سبحان، و محو کردن اسباب جهان تکوین از استقلال در تأثیر، دور می زند، بنابراین، هر قدر اعتقاد و ایمان انسان به قدرت مطلقه الهیه بیشتر گردد، اشیاء جهان به همان نسبت در برابر او مطیع و منقاد خواهند شد. (۱)

و این است رمز رابطه یقین و تصرف خارق العاده در عالم آفرینش.

۳- همگی دوزخ را مشاهده می کنند!

جمله «لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» دارای دو تفسیر است:

نخست این که: منظور مشاهده دوزخ در آخرت است، که مخصوص کفار، و یا برای عموم جن و انس است؛ چرا که طبق بعضی آیات قرآن همگی از کنار جهنم باید بگذرند.

دیگر این که: منظور مشاهده آن با شهود قلبی در همین عالم دنیا است، و در این صورت، این جمله جواب قضیه شرطیه است، می فرماید: «اگر شما «علم الیقین» می داشتید «جهنم» را در همین جهان با چشم دل مشاهده می کردید» چرا که می دانیم: بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند و وجود خارجی دارند.

ولی، همان گونه که قبلاً نیز اشاره کرده ایم، تفسیر اول با آیات بعد که سخن از

۱- «المیزان»، جلد ۶، صفحه ۲۰۰ (ذیل آیه ۱۰۵ سوره «مائده»).

روز قیامت می گوید مناسب تر است، بنابراین یک قضیه قطعی و غیر مشروط است.

۴ - در قیامت از چه نعمت هائی سؤال می شود؟

در آخرین آیه این سوره خواندیم: مسلماً همه شما روز قیامت از نعمت ها بازپرسی خواهید شد.

بعضی گفته اند: منظور از این نعمت، «سلامت» و «فراغت خاطر» است.

و بعضی آن را «تندرستی» و «امنیت» می دانند.

و بعضی همه نعمت ها را مشمول آیه شمرده اند.

در حدیثی، از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: النَّعِيمُ الرُّطْبُ، وَ الْمَاءُ الْبَارِدُ: «نعیم، رطب و آب خنک است»!

در حالی که، در حدیث دیگری می خوانیم: «ابو حنیفه» از امام صادق (علیه السلام) درباره تفسیر این آیه سؤال کرد، امام (علیه السلام) سؤال را به او برگردانده، فرمود: «نعیم به عقیده تو چیست؟»

عرض کرد: غذا است و طعام و آب خنک.

فرمود: «اگر خدا بخواهد تو را روز قیامت در پیشگاهش نگه دارد تا از هر لقمه ای که خورده ای، و هر جرعه ای که نوشیده ای، از تو سؤال کند، باید بسیار در آنجا بایستی»!

عرض کرد: «پس نعیم چیست؟»

فرمود: «ما اهل بیت هستیم که خداوند به وسیله وجود ما به بندگانش نعمت داده، و به وسیله ما میان آنها بعد از اختلاف، الفت بخشیده، دل های آنان را به وسیله ما به هم پیوند داده، و برادر خود ساخته، بعد از آن که دشمن یکدیگر بودند، و به وسیله ما آنها را به اسلام هدایت کرده... آری، نعیم همان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و

خاندان او است» (۱).

تفسیر این روایاتِ ظاهراً مختلف، چنین است: «نعیم» یک معنی بسیار گسترده دارد که همه مواهب الهی را اعم از «معنوی» مانند: دین، ایمان، اسلام، قرآن و ولایت، و انواع نعمت های «مادی» را اعم از فردی و اجتماعی شامل می شود، متنها نعمت هائی که اهمیت بیشتری دارند مانند: نعمت «ایمان و ولایت» بیشتر از آنها سؤال می شود، که آیا حق آنها ادا شده یا نه؟ و ظاهراً روایاتی که نعمت های مادی را از شمول این آیه نفی می کند، ناظر به این معنی است که، شما نباید مصداق های مهمتر را رها کرده، به مصداق های کوچک تر روی آورید، و در حقیقت، هشداری است به مردم، در زمینه سلسله مراتب مواهب و نعمت های الهی و این که در برابر آنها مسئولیت سنگین دارند.

و چگونه ممکن است از این نعمت ها سؤال نشود، در حالی که سرمایه های بزرگی هستند که در اختیار بشر قرار داده شده، و باید از هر کدام دقیقاً قدردانی کنند و شکر آن را به جای آورند، و در موارد خود صرف کنند.

خداوندا! نعمت های بی پایانت مخصوصاً نعمت ایمان و ولایت را بر ما مستدام دار!
پروردگارا! توفیق ادای حق این همه نعمت را به ما مرحمت فرما!
بارالها! بر این نعمت های بزرگ بیفزا و آنها را هرگز از ما سلب مکن!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره تکوین (۲)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۵.

۲ - تصحیح: ۱۶ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره و العصر

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۳ آیه است

محتوای سوره و العصر

معروف این است: این سوره در «مکه» نازل شده، هر چند بعضی احتمال «مدنی» بودن آن را نیز داده اند، مقاطع کوتاه آیات سوره، و لحن آن، نیز شاهد «مکی» بودن آن است. جامعیت این سوره، به حدی است که به گفته بعضی از مفسران، تمام علوم و مقاصد قرآن در این سوره خلاصه شده است، و به عبارت دیگر: این سوره در عین کوتاه بودن، برنامه جامع و کاملی برای سعادت انسان تنظیم و ارائه نموده است:

نخست، از سوگند پر معنی به «عصر» شروع می شود که تفسیر آن را به زودی خواهید دید. آن گاه سخن از زیانکار بودن همه انسان ها که در طبیعت زندگی تدریجی نهفته است به میان می آورد.

سپس فقط یک گروه را از این اصل کلی جدا می کند، آنها که دارای برنامه چهار ماده ای زیر هستند:

ایمان، عمل صالح، سفارش یکدیگر به حق، و سفارش یکدیگر به صبر، و این چهار اصل، در واقع برنامه های اعتقادی، عملی، فردی و اجتماعی اسلام را در برمی گیرد.

فضیلت تلاوت این سوره

درباره فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ «وَالْعَصْرِ» فِي نَوَافِلِهِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُشْرِقًا وَجْهُهُ صَاحِكًا سِنَّهُ قَرِيرَةٌ عَيْنُهُ حَتَّى يَدْخُلَ الْجَنَّةَ: «هر کس سوره «و العصر» را در نمازهای نافله بخواند، خداوند او را در قیامت برمی انگیزد در حالی که صورتش نورانی، چهره اش، خندان و چشمش (به نعمت های الهی) روشن است، تا داخل بهشت شود»! (۱)

معلوم است این همه افتخار، سرور و شادمانی از آن کسی است که این اصول چهارگانه را در زندگی خود پیاده کند، نه این که فقط به خواندن قناعت نماید.

- ۱ وَالْعَصْرِ
 ۲ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ
 ۳ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا
 بِالصَّبْرِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - به عصر سوگند.

۲ - که انسان ها همه در زیانند.

۳ - مگر آنان که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و به استقامت توصیه نموده اند!

تفسیر:

تنها راه نجات

در ابتدای این سوره، با قَسَم تازه ای روبرو می شویم، می فرماید: «به عصر سوگند!» (وَالْعَصْرِ).

واژه «عصر» در اصل، به معنی «فشردن» است، و سپس به وقت عصر، اطلاق شده، به خاطر این که: برنامه ها و کارهای روزانه در آن پیچیده، و فشرده

می شود.

آن گاه، این واژه به معنی مطلق «زمان» و دوران تاریخ بشر و یا بخشی از زمان، مانند عصر ظهور اسلام و قیام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، و امثال آن استعمال شده است، لذا در تفسیر این سوگند، مفسران احتمالات زیادی گفته اند:

۱ - بعضی آن را اشاره به همان وقت «عصر» می دانند، به قرینه این که: در برخی دیگر از آیات قرآن به آغاز روز، سوگند یاد شده است مانند: «وَالضُّحَى» (۱)

- یا - «وَالصُّبْحُ إِذَا أَسْفَرَ» (۲)

این سوگند به خاطر اهمیتی است که این موقع از روز دارد؛ چرا که زمان، زمان دگرگونی نظام زندگی و حیات انسان ها است، کارهای روزانه پایان می گیرد، پرندگان و حیوانات به لانه های خود بازمی گردند، خورشید سر در افق مشرق فرو می کشد، و هوا تدریجاً رو به تاریکی می رود.

این دگرگونی، انسان را متوجه قدرت لا یزال الهی - که بر این نظام حاکم است - می سازد، و در حقیقت، نشانه ای از نشانه های توحید و آیتی از آیات پروردگار است، که شایسته سوگند می باشد.

۲ - بعضی دیگر، آن را اشاره به سراسر زمان و تاریخ بشریت دانسته اند، که مملو از درس های عبرت، و حوادث تکان دهنده و بیدارگر است، و روی همین جهت، آن چنان عظمتی دارد که شایسته سوگند الهی است.

۳ - بعضی، روی قسمت خاصی از این زمان، مانند: عصر قیام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) یا عصر قیام مهدی (علیه السلام) که دارای ویژگی و عظمت خاصی در تاریخ بشر بوده و هست، انگشت گذارده، و سوگند را ناظر به آن می دانند. (۳)

۱ - ضحی، آیه ۱.

۲ - مدثر، آیه ۳۴.

۳ - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه «وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» فرمود: الْعَصْرُ عَصْرُ خُرُوجِ الْقَائِمِ: «منظور از عصر، عصر قیام حضرت مهدی (علیه السلام) است» (نور الثقلین، ۲)

جلد ۵، صفحه ۶۶۶، حدیث ۵.

۴ - بعضی نیز، به همان ریشه لغوی این واژه برگشته، و سوگند را ناظر به انواع فشارها و مشکلاتی می دانند که در طول زندگی انسان ها رخ می دهد، آنها را از خواب غفلت بیدار می کند، به یاد خداوند بزرگ می اندازد، و روح استقامت را پرورش می دهد.

۵ - بعضی دیگر، آن را اشاره به «انسان های کامل» می دانند، که عصاره عالم هستی و جهان آفرینشند.

۶ - بالاخره، بعضی آن را ناظر به «نماز عصر» شمرده اند، به خاطر اهمیت ویژه ای که در میان نمازها دارد، زیرا آنها «صلاة وسطی» را که در قرآن روی آن تأکید خاصی به عمل آورده، نماز عصر می دانند.

با این که تفسیرهای فوق، با هم تضادی ندارد و ممکن است همه در معنی آیه جمع باشد و سوگند به تمام این امور مهم یاد شود، ولی در میان آنها از همه مناسب تر، همان عصر به معنی زمان و تاریخ بشر است؛ چرا که بارها گفته ایم: سوگندهای قرآن، همواره متناسب با مطلبی است که سوگند به خاطر آن یاد شده، و مسلّم است که خسران انسان ها در زندگی، نتیجه گذشتن زمان عمر آنها است، و یا عصر قیام پیغمبر خاتم(صلی الله علیه و آله)، به خاطر این که: برنامه چهار ماده ای ذیل سوره، در چنین عصری نازل گردیده.

از آنچه گفته شد، عظمت آیات قرآن و گستردگی مفاهیم آن به خوبی روشن می شود، که یک کلمه از آن، تا چه حدّ پر معنی و شایسته تفسیرهای عمیق و گوناگونی است.

آیه بعد، اشاره به چیزی می کند که این سوگند مهم برای آن یاد شده است،

می فرماید: «به طور مسلّم همه انسان ها در زیانند» (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ). سرمایه های وجودی خود را چه بخواهند یا نخواهند، از دست می دهند، ساعات، ایام، ماه ها و سال های عمر به سرعت می گذرد، نیروهای معنوی و مادی تحلیل می رود، و توان و قدرت کاسته می شود.

آری، انسان همانند کسی است که سرمایه عظیمی در اختیار داشته باشد، و بی آن که بخواهد، هر روز بخشی از آن سرمایه ها را از او بگیرند، این طبیعت زندگی دنیا است، طبیعت زیان کردن مداوم!

یک قلب، استعداد معینی برای ضربان دارد، وقتی آن استعداد و توان پایان گرفت، قلب، خود به خود می ایستد، بی آن که عیب و علت و بیماری در کار باشد، و این در صورتی است که، بر اثر بیماری قبلاً از کار نیفتد، همچنین سایر دستگاههای وجودی انسان و سرمایه های استعدادهای مختلف او.

«خُسْر» (بر وزن عسر) و «خسران» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: به معنی کم شدن سرمایه است.

گاه به انسان نسبت داده می شود و می گویند: فلان کس زیان کرد. و گاه به خود عمل، نسبت داده می شود و می گویند: تجارتش زیان کرد، این واژه غالباً در سرمایه های برونی مانند: مال و مقام به کار می رود.

و گاه در سرمایه های درونی مانند: صحت، سلامت، عقل، ایمان و ثواب، و این همان است که خداوند متعال به عنوان خسران مبین: «زیان آشکار» از آن یاد فرموده، آنجا که می گوید: إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ: «زیانکاران واقعی کسانی هستند سرمایه وجود خود و خانواده خویش را در

قیامت از دست می دهند، بدانید خسران مبین همین است». (۱) - (۲)

«فخر رازی» در تفسیر این آیه، سخنی نقل می کند که حاصلش چنین است: «یکی از بزرگان پیشین می گوید: معنی این سوره را من از مرد یخ فروشی آموختم، او فریاد می زد و می گفت: اِرْحَمُوا مَنْ يَذُوبُ رَأْسُ مَالِهِ اِرْحَمُوا مَنْ يَذُوبُ رَأْسُ مَالِهِ! «به کسی که سرمایه اش ذوب می شود رحم کنید، به کسی که سرمایه اش ذوب می شود رحم کنید!»

پیش خود گفتم، این است معنی «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» عصر و زمان بر او می گذرد، عمرش پایان می گیرد، و ثوابی کسب نمی کند و در این حال زیانکار است». (۳)

به هر حال، از نظر جهان بینی اسلام، دنیا یک بازار تجارت است، همان گونه که در حدیثی از امام هادی (علیه السلام) علی بن محمد النقی می خوانیم: الدُّنْيَا سُوقٌ رِيحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِيرٌ آخَرُونَ: «دنیا بازاری است که جمعی در آن سود می برند و جمع دیگری زیان». (۴)

آیه مورد بحث می گوید: همه در این بازار بزرگ زیان می کنند، مگر یک گروهی که برنامه آنها در آیه بعد بیان شده است.

آری، تنها یک راه برای جلوگیری از این خسران عظیم و زیان قهری و اجباری وجود دارد، فقط یک راه که در آخرین آیه این سوره به آن اشاره شده است، می فرماید: «مگر کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، و

۱ - «مفردات راغب»، ماده «خسر».

۲ - زمر، آیه ۱۵.

۳ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۲، صفحه ۸۵.

۴ - «بحار الانوار»، جلد ۷۲، صفحه ۳۶۶، حدیث ۱ - «تحف العقول»، صفحه ۳۶۱ (کلمات امام هادی (علیه السلام)).

یکدیگر را به طرفداری و انجام حق سفارش کردند، و یکدیگر را به صبر و استقامت توصیه نمودند» (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ).

و به تعبیر دیگر، چیزی که می تواند جلو این زیان بزرگ را بگیرد و آن را به منفعت و سودی عظیم مبدل کند، آن است که در برابر از دست دادن این سرمایه، سرمایه ای گران بهاتر و ارزشمندتر به دست آورد، که نه تنها جای خالی آن سرمایه پر شود، بلکه ده ها و صدها و هزاران بار از آن بیشتر و بهتر باشد.

هر نفسی که انسان می زند، یک گام به مرگ نزدیک تر می شود، چنان که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در آن عبارت نورانش فرمود: نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ: «نفس های انسان گام های او به سوی مرگ است».(۱)

بنابراین، هر ضربانی که قلب انسان می زند، او را یک قدم به پایان عمر نزدیک تر می سازد، و به این ترتیب، باید در برابر این زیان قطعی کاری کرد، که جای خالی پر شود.

گروهی، سرمایه های نفیس عمر و زندگی را از دست می دهند و در برابر آن مالی مختصر یا بسیار، خانه ای محقر یا کاخی زیبا، فراهم می سازند.

گروهی، تمام این سرمایه را برای رسیدن به مقامی از دست می دهند.

و گروه هائی، آن را در مسیر عیش و نوش و لذات زودگذر مادی.

مسلماً، هیچ یک از اینها نمی تواند بهای آن سرمایه عظیم باشد، بهای آن فقط و فقط رضای خدا و مقام قرب او است.

یا همان گونه که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرموده: إِنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا: «برای وجود شما، بها و قیمتی جز بهشت نیست، مبدا

آن را به کمتر از آن بفروشید».(۱)

و یا همان گونه که در دعای «ماه رجب» از امام صادق (علیه السلام) آمده است: خَابَ الْوَافِدُونَ عَلَى غَيْرِكَ وَ خَسِرَ الْمُتَعَرِّضُونَ إِلَّا لَكَ: «آنها که بر غیر تو وارد شوند، مأیوس خواهند شد، و آنها که به سراغ غیر تو آیند، زیانکارند»!(۲)

و بی جهت نیست که، یکی از نام های قیامت «یوم التغابن» است، همان گونه که در آیه ۹ سوره «تغابن» آمده است: ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ: «آن روز معلوم می شود چه کسانی مغبون شده و زیان کرده اند».

حسن مطلب، و لطف مسأله، اینجا است که: از یکسو، خریدار سرمایه های وجود انسان، خداوند بزرگ است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...».(۳)

از سوی دیگر، سرمایه های کم را نیز خریداری می کند: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ».(۴) و از سوی سوم، بهای عظیم در برابر آن می پردازد، و گاه ده برابر و گاه تا هفتصد برابر و گاه بیشتر «فِي كُلِّ سُبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ»(۵) و همان گونه که در دعا وارد شده است: يَا مَنْ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ: «ای خدائی که حسنات کم را می پذیری و گناهان بسیار را می بخشی».(۶)

و از سوی چهارم، با این که تمام سرمایه ها را خودش در اختیار گذاشته، آن قدر بزرگواری است که برمی گردد و همان ها را با گران ترین قیمت خریداری می کند!

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۴۵۶

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۳۸۹، حدیث ۱.

۳ - توبه، آیه ۱۱۱.

۴ - زلزله، آیه ۷.

۵ - بقره، آیه ۲۶۱.

۶ - «بحار الانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۱۰۰، حدیث ۲.

نکته:

برنامه چهار ماده ای خوشبختی
قابل توجه این که: قرآن برای نجات از آن خسران عظیم، برنامه جامعی تنظیم کرده، که در آن
بر چهار اصل تکیه شده است:

اصل اول، در این برنامه، «ایمان» است، که زیربنای همه فعالیت های انسان را تشکیل می دهد؛
چرا که تلاش های عملی انسان از مبانی فکری و اعتقادی او سرچشمه می گیرد، نه همچون
حیوانات که حرکاتشان به خاطر انگیزه های غریزی است.

و به تعبیر دیگر: اعمال انسان تبلوری است از عقائد و افکار او، و به همین دلیل، تمام انبیای
الهی، قبل از هر چیز، به اصلاح مبانی عقیدتی امت ها می پرداختند، مخصوصاً با شرک که
سرچشمه انواع رذائل، بدبختی ها و پراکندگی ها است، به مبارزه می پرداختند.

جالب این که: «ایمان» در اینجا به طور مطلق ذکر شده است، تا شامل ایمان به همه مقدسات
گردد، یعنی: از ایمان به خدا و صفات او گرفته، تا ایمان به قیامت، حساب، جزا، کتب آسمانی،
انبیای الهی و اوصیای آنها.

در اصل دوم، به میوه درخت بارور و پر ثمره ایمان پرداخته، از «اعمال صالح» سخن می گوید.
چه تعبیر وسیع و پر محتوایی، آری «صالحات» همان «اعمال شایسته»، نه فقط عبادات، نه تنها
انفاق فی سبیل الله، نه فقط جهاد در راه خدا، نه تنها کسب علم و دانش، بلکه هر کار
شایسته ای که وسیله تکامل نفوس، پرورش اخلاق، قرب الی الله و پیشرفت جامعه انسانی در
تمام زمینه ها شود.

این تعبیر، حتی کارهای کوچکی همچون برداشتن یک سنگ مزاحم را از

سر راه مردم شامل می شود، تا نجات میلیون ها میلیون انسان از گمراهی و ضلالت و نشر آئین حق و عدالت در تمام جهان.

و اگر در حدیثی، از امام صادق (علیه السلام) «اعمال صالح» به «مواسات و مساوات با برادران دینی» تفسیر شده، از قبیل بیان مصداق روشن است.

ممکن است گاهی اوقات، اعمال صالح از بعضی از انسان های غیر مؤمن سر زند، ولی مسلماً ریشه دار، پایدار و گسترده نیست؛ چرا که از انگیزه های عمیق الهی سرچشمه نمی گیرد، و از جامعیت برخوردار نیست.

قرآن در اینجا «صالحات» را مخصوصاً به صورت «جمع» آورده، جمعی که با «الف و لام» همراه است، و معنی عموم دارد. و بیانگر این حقیقت است که: راه جلوگیری از آن خسران طبیعی و قهری بعد از ایمان، انجام همه اعمال صالح است، نه تنها قناعت به یک یا چند عمل صالح، و به راستی، اگر ایمان عمیقاً در جان انسان جای گیرد، چنین آثاری را از خود ظاهر می سازد.

ایمان، تنها یک اندیشه و اعتقاد در زوایای روح و فاقد هر گونه تأثیر نیست، ایمان تمام وجود انسان را به رنگ خود درمی آورد.

ایمان، همانند چراغ پر نوری است که درون اطاقی روشن شود، نه تنها فضای اطاق را نورانی می کند، بلکه شعاع آن از تمام دریچه های اطاق به بیرون می افتد، و هر کس از خارج بگذرد، به خوبی می فهمد آنجا چراغ پر نوری روشن است.

همین گونه، وقتی چراغ ایمان در سرای قلب انسان روشن شود، نور آن از «زبان»، «چشم»، «گوش» و «دست و پای انسان» منعکس می شود، حرکات هر کدام از آنها نشان می دهد، نوری در قلب است که اشعه اش بیرون تافته.

به همین دلیل، در آیات قرآن، غالباً «عمل صالح» همراه «ایمان» به عنوان

«لازم و ملزوم» یکدیگر آمده است، در آیه ۹۷ سوره «نحل» می خوانیم: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً: «هر فردی از مرد یا زن، عمل صالحی انجام دهد، در حالی که ایمان دارد، ما او را با حیات پاکیزه ای زنده می کنیم».

و در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره «مؤمنون» می خوانیم: تأسف بدکاران بعد از جدائی از این عالم در این است که چرا عمل صالحی انجام نداده اند، و لذا با اصرار زیاد تقاضای بازگشت برای انجام عمل صالح می کنند: (رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ).

و در آیه ۵۱ سوره «مؤمنون» آمده است: خداوند به رسولانش دستور می دهد: «از طیبات تناول کنید و عمل صالح به جا آورید» (يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا).

و از آنجا که ایمان و اعمال صالح، هرگز تداوم نمی یابد، مگر این که: حرکتی در اجتماع برای دعوت به سوی حق و شناخت و معرفت آن از یکسو، و دعوت به استقامت و صبر در طریق انجام این دعوت از سوی دیگر، صورت پذیرد، به دنبال این دو اصل، به دو اصل دیگر اشاره می فرماید که در حقیقت ضامن اجرای دو اصل اساسی «ایمان» و «عمل صالح» است.

در اصل سوم، به مسأله «تواصی به حق» یعنی دعوت همگانی و عمومی به سوی حق اشاره می کند، تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند و هرگز آن را فراموش نکنند، و در مسیر زندگی از آن منحرف نگردند.

«تَوَاصَوْا» از ماده «تواصی» همان گونه که «راغب» در «مفردات» آورده، به معنی آن است که بعضی، بعض دیگر را سفارش کنند.

و «حق» به معنی «واقعیت» یا «مطابقت با واقعیت» است، در کتاب «وجوه

قرآن، دوازده معنی و مورد استعمال برای این کلمه در قرآن مجید ذکر شده است، مانند: خدا، قرآن، اسلام، توحید، عدل، صدق، آشکار بودن، واجب بودن و مانند اینها، ولی همه آنها به ریشه ای که در بالا گفتیم، باز می گردد.

به هر حال، جمله «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» معنی بسیار وسیعی دارد که هم «امر به معروف و نهی از منکر» را شامل می شود، و هم «تعلیم و ارشاد جاهل» و «تنبيه غافل» و «تشویق» و «تبلیغ» ایمان و عمل صالح را.

بدیهی است، کسانی که یکدیگر را به حق سفارش می کنند، خود باید طرفدار حق و عامل به آن باشند.

در اصل چهارم، مسأله شکیبائی و «صبر» و استقامت و سفارش کردن یکدیگر به آن مطرح است؛ چرا که بعد از مسأله شناخت و آگاهی، هر کس در مسیر عمل در هر گام با موانعی روبرو است، اگر استقامت و صبر نداشته باشد، هرگز نمی تواند احقاق حق کند، و عمل صالحی انجام دهد و یا ایمان خود را حفظ کند.

آری، احقاق حق، و اجرای حق، و ادای حق در جامعه، جز با یک حرکت و تصمیم گیری عمومی و استقامت و ایستادگی در برابر موانع ممکن نیست.

«صبر» در اینجا نیز معنی وسیع و گسترده ای دارد، که هم صبر بر اطاعت را شامل می شود، هم صبر در برابر انگیزه های معصیت، و هم صبر در برابر مصائب و حوادث ناگوار، و از دست دادن نیروها و سرمایه ها و ثمرات.^(۱)

با توجه به آنچه در بالا در مورد این اصول چهارگانه که به حق، جامع ترین برنامه حیات و سعادت انسان ها است، گفته شد، روشن می شود: چرا در

۱ - درباره حقیقت «صبر» و مراحل و شعب آن بحث مشروحی در جلد اول، ذیل آیه ۱۵۳ سوره «بقره» داشته ایم.

روایات آمده است: «وقتی اصحاب و یاران پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به یکدیگر می رسیدند، پیش از آن که از هم جدا شوند، سوره «و العصر» را می خواندند، و محتوای بزرگ این سوره کوچک را یادآور می شدند، سپس با یکدیگر خدا حافظی کرده به سراغ کار خود می رفتند» (۱).

به راستی، اگر مسلمانان امروز، همین اصول چهارگانه را در زندگی فردی و اجتماعی خود اجرا کنند، مشکلات و نابسامانی های آنها حل می شود، عقب ماندگی ها جبران می گردد، و ضعف ها و شکست ها به پیروزی مبدل می شود، و شرّ اشرار جهان از آنها قطع می گردد.

خداوندا! صبر و استقامت و توفیق تواری به حق و تواری به صبر را به ما مرحمت کن!
 پروردگارا! همه ما در خسروانیم، و جبران این خسروان جز با لطف تو میسر نیست!
 بارالها! ما دوست داریم که به این دستورات چهارگانه ای که در این سوره داده ای عامل باشیم، خودت توفیق را رفیق راه ما گردان!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره و العصر (۲)

۱ - «در المثنور»، جلد ۶، صفحه ۳۹۲.

۲ - تصحیح: ۱۷ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره همزه

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۹ آیه است

محتوای سوره همزه

این سوره که از سوره های «مکی» است، از کسانی سخن می گوید که تمام هم خود را متوجه جمع مال کرده، و تمام ارزش های وجودی انسان را در آن خلاصه می کنند، سپس نسبت به کسانی که دستشان از آن خالی است، به دیده حقارت می نگرند و آنها را به باد استهزا می گیرند.

این ثروت اندوزان مستکبر، و خودخواهان حيله گر، چنان از باده کبر و غرور، مست می شوند که، از تحقیر دیگران و عیبجوئی، استهزا و غیبت آنها لذت می برند و با آن تفریح می کنند. و در پایان سوره، از سرنوشت دردناک آنها سخن می گوید، که چگونه به صورت حقارت آمیزی در دوزخ پرتاب می شوند، و آتش سوزان جهنم قبل از هر چیز بر قلب آنها مسلط می گردد، و روح و جان آنها را که کانون این همه کبر و غرور و این همه شرارت بود، به آتش می کشد، آتشی سوزان، مستمر و طولانی.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: مَنْ قَرَأَهَا أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ بَعْدَ مَنْ اسْتَهْزَأَ بِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) وَأَصْحَابِهِ: «هر کس این سوره را تلاوت کند، به عدد هر یک از کسانی که محمد و یارانش را استهزاء کرده، ده حسنه به او داده می شود».(۱)

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «هر کس آن را در نماز فریضه ای بخواند، فقر از او دور می شود، روزی به او رو می آورد، و مرگهای زشت و بد از او دفع می گردد».(۲)

- ۱ وَئِلْ لِكُلِّ هَمَزَةٍ لُّمَزَةٍ
- ۲ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَةً
- ۳ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ
- ۴ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ
- ۵ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ
- ۶ نَارُ اللَّهِ الْمَوْفَقَةُ
- ۷ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْفُتُندَةِ
- ۸ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ
- ۹ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای!
- ۲ - همان کس که مال فراوانی جمع آوری و شماره کرده (بی هیچ قید و شرطی)!
- ۳ - او گمان می کند که اموالش او را جاودانه می سازد.
- ۴ - چنین نیست (که می پندارد)؛ به زودی در «حطمه» (آتشی خردکننده) پرتاب می شود.

۵ - و تو چه می دانی «حطمه» چیست؟!

۶ - آتش برافروخته الهی است.

۷ - آتشی که از دل ها سر می زند!

۸ - این آتش بر آنها فرو بسته شده.

۹ - در ستون های کشیده و طولانی!

شان نزول:

جمعی از مفسران چنین گفته اند: آیات این سوره، درباره «ولید بن مغیره» نازل شده است، که در پشت سر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) غیبت می کرد، و در پیش رو طعن و استهزاء می نمود.

بعضی دیگر، آن را درباره افراد دیگری از سران شرک و دشمنان کینه توز و سرشناس اسلام مانند: «اخنس بن شریق»، «امیه بن خلف» و «عاص بن وائل» دانسته اند. ولی، چنانچه این شان نزول ها را بپذیریم، باز عمومیت مفهوم آیات شکسته نمی شود، بلکه شامل تمام کسانی است که دارای این صفاتند.

تفسیر:

وای بر عیجویان و غیبت کنندگان!

این سوره، با تهدیدی کوبنده آغاز می شود، می فرماید: «وای بر هر عیجویِ مسخره کننده ای!» (وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ).

آنها که با نیش زبان و حرکات دست و چشم و ابرو در پشت سر و پیش رو، دیگران را استهزاء کرده، یا عیجوئی و غیبت می کنند، یا آنها را هدف تیرهای

طعن و تهمت قرار می دهند.

«هُمَزَةٌ» و «لَمْزَةٌ» هر دو صیغه مبالغه است، (۱) اولی از ماده «همز» در اصل به معنی «شکستن» است و از آنجا که افراد عیجیو و غیبت کننده شخصیت دیگران را درهم می شکنند، به آنها «همزه» اطلاق شده.

و «لَمْزَةٌ» از ماده «لمز» (بر وزن رمز) در اصل، به معنی غیبت کردن و عیجیوئی نمودن است. در این که: آیا این دو واژه به یک معنی است، و اشاره به غیبت کنندگان و عیجیویان می کند؟ یا در میان این دو فرقی است؟ مفسران احتمالات زیادی داده اند:

بعضی آنها را به یک معنی گرفته اند، و بنابراین، ذکر این دو با هم برای تأکید است.

ولی، بعضی گفته اند: «همزه» به معنی غیبت کننده و «لمزه» به معنی عیجیو است.

بعضی دیگر، «همزه» را به معنی کسانی که با اشارت دست و سر عیجیوئی می کنند و «لمزه» را به معنی کسانی که با زبان این کار را انجام می دهند، دانسته اند.

بعضی «اولی» را اشاره به عیجیوئی روبرو، و «دومی» را به عیجیوئی پشت سر می دانند.

بعضی، اولی را به معنی عیجیوئی آشکار، و دومی را عیجیوئی پنهان و با اشاره چشم و ابرو شمرده اند.

۱ - صیغه مبالغه غیر از اوزان ششگانه معروف به وزن های دیگر نیز می آید، از جمله همین وزن است که اشباه و نظائری نیز در لغت عرب دارد، مانند: «ضحکُهُ» به معنای کسی که بسیار خندان است.

و گاه گفته شده: هر دو به معنی کسی است که مردم را با القاب زشت و زننده یاد می کند. و بالاخره، در سخنی از «ابن عباس» آمده است: هُمُ الْمَشَائُونِ بِالنَّمِيمَةِ، الْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ، النَّاعِتُونَ لِلنَّاسِ بِالْعَيْبِ:

«آنها کسانی هستند که سخن چینی می کنند، میان دوستان جدائی می افکنند، و مردم را با عیوب توصیف می کنند».(۱)

گویا «ابن عباس» این سخن را از حدیثی که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است استفاده کرده، آنجا که فرمود: أَلَا أَنْبِئُكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله)، قَالَ: الْمَشَائُونِ بِالنَّمِيمَةِ، الْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ، الْبَاغُونَ لِلْبِرَاءِ الْمَعَايِبِ:

«آیا شما را از شریرترین افراد خبر دهم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود: آنها که بسیار سخن چینی می کنند، در میان دوستان جدائی می افکنند، و برای افراد پاک و بی گناه در جستجوی عیوبند».(۲)

ولی از مجموع کلمات ارباب لغت استفاده می شود که: این دو واژه به یک معنی است، و مفهوم وسیعی دارد که هر گونه عیبجوئی و غیبت و طعن و استهزاء به وسیله زبان و علائم و اشارات و سخن چینی و بدگوئی را شامل می شود.

به هر حال، تعبیر به «وَيْل» تهدید شدیدی است نسبت به این گروه، و اصولاً آیات قرآن، موضعگیری سختی در برابر این گونه افراد نموده، و تعبیراتی دارد که درباره هیچ گناهی مانند آن دیده نمی شود، مثلاً بعد از آن که منافقان کوردل را به خاطر سخریه مؤمنان به عذاب الیم تهدید می کند، می فرماید: اسْتَغْفِرُ

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۲، صفحه ۹۲.

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۳۶۹، باب النمیمه، حدیث ۱.

لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ: «چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی، حتی اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی خداوند آنها را هرگز نمی بخشد».(۱)
شبهه همین معنی، درباره منافقانی که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را استهزا می کردند در سوره «منافقون»، آیه ۵ آمده است.

اصولاً، آبرو و حیثیت اشخاص از نظر اسلام بسیار محترم است، و هر کاری که موجب تحقیر مردم گردد، گناه بزرگی است، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: أَذْلُ النَّاسِ مَنْ أَهَانَ النَّاسَ: «ذلیل ترین مردم کسی است که به مردم توهین کند».(۲) - (۳)

سپس، به سرچشمه این عمل زشت (عیبجوئی و استهزاء) که غالباً از کبر و غرور ناشی از ثروت مایه می گیرد، پرداخته، می افزاید: «همان کسی که مال را جمع آوری و شماره کرده بی آن که حساب مشروع و نامشروع آن را بنماید» (الَّذِي جَمَعَ مَالاً وَعَدْدَةً).
آن قدر به مال و ثروت علاقه دارد، که پیوسته آنها را می شمرد، و از برق درهم و دینار، و پول های دیگر، لذت می برد و شادی می کند.

هر درهم و دیناری برای او بتی است، نه تنها شخصیت خویش که تمام شخصیت ها را در آن خلاصه می بیند، و طبیعی است چنین انسان گمراه و ابلهی، مؤمنان فقیر را پیوسته به باد سخریه بگیرد.

«عَدَدَةٌ» در اصل، از ماده «عَدَّ» به معنی شمارش است، بعضی نیز احتمال

۱ - توبه، آیه ۸۰.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۱۴۲.

۳ - شرح بیشتری در این زمینه ذیل آیات ۱۱ و ۱۲ سوره «حجرات»، جلد ۲۲، صفحات ۱۷۷ تا ۱۹۵ آورده ایم.

داده اند: از «عُدَّة» (بر وزن غده) به معنی آماده کردن این اموال و ذخیره نمودن برای مشکلات و روز مبادا است.

بعضی نیز، آن را به امساک و نگهداری تفسیر نموده اند.

ولی معنی اول از همه ظاهرتر است.

به هر حال، آیه ناظر به ثروت اندوزانی است که مال را نه به عنوان یک وسیله، بلکه به عنوان یک هدف می نگرند، و در جمع آوری آن هیچ قید و شرطی قائل نیستند، از حلال و حرام و تجاوز بر حقوق دیگران، از طریق شرافتمندانه و یا طرق پست و رذیلانه آن را جمع آوری می کنند، و آن را تنها نشانه عظمت و شخصیت می دانند.

آنها، مال را برای رفع نیازهای زندگی نمی خواهند، و به همین دلیل، هر قدر بر اموالشان افزوده شود، حرصشان بیشتر می گردد، و گرنه مال در حدود معقول و از طرق مشروع، نه تنها مذموم نیست، بلکه در قرآن مجید، گاهی از آن به عنوان «فَضْلُ اللَّهِ» تعبیر شده، آنجا که می فرماید: «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» (۱) و در جای دیگر از آن تعبیر به خیر می کند: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ: «بر شما مقرر شده که وقتی مرگ یکی از شما فرا رسد اگر خیری از خود به یادگار گذارده وصیت کند» (۲).

چنین مالی مسلماً نه مایه طغیان است، نه وسیله تفاخر، نه بهانه استهزای دیگران، اما مالی که معبود است و هدف نهائی است، و صاحبان آن را همچون «قارون» دعوت به طغیان می کند، ننگ است و ذلت، مصیبت است و نکبت، و مایه دوری از خدا و خلود در آتش دوزخ است.

۱ - جمعه، آیه ۱۰.

۲ - بقره، آیه ۱۸۰.

و غالباً جمع آوری کمیت زیادی از این مال جز با آلودگی های فراوان ممکن نمی شود. لذا در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم: لَا يَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا بِخَمْسٍ خِصَالٍ: بُخْلٍ شَدِيدٍ، وَ أَمَلٍ طَوِيلٍ، وَ حِرْصٍ غَالِبٍ، وَ قَطِيعَةٍ رَحِيمٍ، وَ إِثَارِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ: «مال، جز با پنج خصلت در یک جا جمع نمی شود: بخل شدید، آرزوهای دور و دراز، حرص غالب، قطع رحم، و مقدم داشتن دنیا بر آخرت». (۱)

زیرا کسانی که سخاوتمندند و گرفتار آرزوهای دور و دراز نیستند، مراقب حلال و حرامند، به ارحام خود کمک می کنند، و غالباً اموال نزد آنها جمع نمی شود، هر چند درآمدشان زیاد باشد.

در آیه بعد، می افزاید: «این انسان زراندوز و مال پرست گمان می کند اموالش سبب جاودانگی او است» (يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ). (۲)

جالب این که: «أَخْلَدَ» در اینجا به صورت «فعل ماضی» آمده، یعنی او گمان می کند، اموالش او را به صورت یک موجود جاودانه در آورده است، نه مرگ می تواند به سراغ او آید، نه بیماری ها و حوادث جهان مشکلی برای او ایجاد می کند؛ چرا که مشکل گشا در نظرش تنها مال و ثروت است و این مشکل گشا را در دست دارد.

چه پندار غلط و خیال خامی؟ اموالی که آن قدر در اختیار «قارون» بود که کلید گنج هایش را چندین مرد زورمند به زحمت برمی داشت، ولی به هنگام

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۶۸، حدیث ۷.

۲ - «مَالُهُ» ممکن است اضافه «مال» به ضمیر غائب باشد، یا ترکیب از «ما» موصوله و صله آن، جمله «أَخْلَدَهُ» که فعل ماضی است، معنی مضارع دارد و یا به معنی موجبات خلود است.

حمله عذاب الهی، نتوانستند مرگ او را ساعتی به تأخیر اندازند، و خداوند او و گنج هایش را در یک لحظه با یک زمین لرزه مختصر در زمین فرو برد: «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ» (۱). اموالی که نمونه کاملش در دست «فراعنه مصر» بود، ولی به مصداق کَمُ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ * وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ * وَ نَعْمَةُ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ: «چه بسیار باغ ها و چشمه ها از خود به جای گذاشتند * و زراعت ها و قصرهای جالب و گران قیمت * و نعمت های فراوان دیگر که در آن متنعم بودند»، (۲) ولی، همه اینها به آسانی در عرض ساعتی به دیگران رسید: «كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ» (۳).

لذا، در قیامت که پرده ها کنار می رود، آنها به اشتباه بزرگشان پی می برند و فریادشان بلند می شود: ما أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَّةٌ * هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ: «مال و ثروتم هرگز مرا بی نیاز نکرد * قدرت من نیز از دست رفت» (۴).

اصولاً، انسان از فنا و نیستی متنفر است، و طرفدار خلود و جاودانگی است، و همین علاقه درونی به ما در مباحث معاد کمک می کند، که بدانیم انسان برای جاودانگی آفریده شده است، و الاً غریزه عشق به جاودانگی در او نبود.

ولی، این انسان مغرور، خودخواه و دنیاپرست، گاه، جاودانگی خود را در اموری می بیند که درست مایه فنا و نیستی او است، فی المثل: مال و مقام را که غالباً دشمنان بقای او هستند، وسیله جاودانگی می شمرد.

از این بیان روشن شد: پندار جاودانگی به وسیله مال، دلیلی برای جمع مال، و جمع مال نیز عاملی برای استهزاء و سخریه دیگران در نظر این کوردلان

۱ - قصص، آیه ۸۱.

۲ - دخان، آیات ۲۵ تا ۲۷.

۳ - دخان، آیه ۲۸.

۴ - حاقه، آیات ۲۸ و ۲۹.

محسوب می شود.

قرآن، در پاسخ این گروه می فرماید: «چنان نیست که او می پندارد» (کَلَّا).
«بلکه به زودی با کمال ذلت و حقارت در آتشی خرد کننده پرتاب می شود!» (لَيُنْبَذَنَّ فِي
الْحُطْمَةِ).

بعد «حُطْمَةٍ» را چنین تفسیر می کند: «و تو چه می دانی حطمه چیست؟! (وَمَا أَدْرَاكَ مَا
الْحُطْمَةُ).

«آتش برافروخته الهی است» (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ).

«آتشی که از دل ها سر می زند» و نخستین جرقه هایش در قلوب ظاهر می شود! (الَّتِي تَطْلُعُ
عَلَى الْأُفْئِدَةِ).

«لَيُنْبَذَنَّ» از ماده «نَبَذَ» (بر وزن سبِز) به گفته «راغب» در «مفردات» در اصل، به معنی دور
انداختن چیزی به خاطر حقارت و بی ارزشی آن است.

یعنی خداوند، این مغروران خودخواه خود برترین را در آن روز، به صورت موجوداتی ذلیل و
بی ارزش در آتش دوزخ پرتاب می کند، تا نتیجه کبر و غرور خود را ببینند.

«حُطْمَةٍ» صیغه مبالغه از ماده «حطم» به معنی درهم شکستن چیزی است، و این نشان می دهد
که آتش سوزان دوزخ به شدت اعضای آنها را درهم می شکند، ولی از بعضی از روایات
استفاده می شود: «حطمه» نام تمام جهنم، نیست بلکه

نام بخش فوق العاده سوزانی از آن است. (۱)

فهم این معنی که آتش به جای سوزاندن، اعضا را درهم بشکند شاید در گذشته مشکل بود، ولی امروز که مسأله شدت تأثیر امواج انفجار بر همه ما واضح شده، که چگونه ممکن است امواج ناشی از یک انفجار مهیب، نه تنها انسان ها، بلکه میله های محکم آهن و ستون های عظیم ساختمان ها را درهم بشکند، مطلب عجیبی نیست.

تعبیر به نارُ اللّٰه: «آتش الهی» دلیل بر عظمت آن است و تعبیر به «مُوقَدَّة» دلیل بر فروزان بودن همیشگی آن است.

عجیب این که: این آتش بر خلاف تمام آتش های دنیا، که نخست پوست را می سوزاند و سپس به داخل نفوذ می کند، اول بر دل ها شراره می زند، و درون را می سوزاند، نخست قلب را، و بعد مغز و استخوان را، و سپس به خارج سرایت می کند.

این چه آتشی است که اولین جرقه هایش بر دل آدمی ظاهر می شود؟ این چه آتشی است که درون را قبل از برون می سوزاند؟ همه چیز قیامت عجیب است و با این جهان تفاوت بسیار دارد، حتی درگیری آتش سوزانش!

چرا چنین نباشد؟ در حالی که قلب های آنها کانون کفر و کبر و غرور بود و مرکز حبّ دنیا و ثروت و مال.

چرا آتش قهر و غضب الهی قبل از هر چیز بر قلوب آنها مسلط نشود، در حالی که آنها دل مؤمنان را در این دنیا با سخریه ها و عیججائی و غیبت و تحقیر سوزاندند، عدالت الهی ایجاب می کند که آنها کیفری همانند اعمالشان را ببینند.

در آخرین آیات این سوره، می فرماید: «این آتش سوزان بر آنها به صورت در بسته است!» (إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ).

«مُؤَصَّدَةٌ» از ماده «ایصاد» به معنی بستن در و محکم کردن آن است، و لذا به اطاقک هائی که در درون کوه ها برای جمع اموال به وجود می آوردند، «وَصِيد» می گفتند. در حقیقت، همان گونه که آنها اموال خود را در گاوصندوق ها و مخازن در بسته نگاه می داشتند، خداوند هم آنها را در عذاب در بسته دوزخ که راه خلاص و نجاتی از آن نیست، زندانی می کند!

و سرانجام می گوید: «آنها در ستون های کشیده و طولانی قرار خواهند داشت» (فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ).

«عَمَد» جمع «عمود» به معنی ستون یا هر شیء طولانی، مانند: قطعات چوب و آهن است، و «مُمَدَّدَةٌ» به معنی کشیده و طویل است.

جمعی، از مفسران این تعبیر را اشاره به میخ های عظیم آهنین دانسته اند، که درهای جهنم محکم با آنها بسته می شود، به گونه ای که راه خروج مطلقاً از آن وجود ندارد، و بنابراین، تأکیدی است بر آیه قبل که می گوید: درهای جهنم را بر آنها می بندند و از هر طرف محصورند.

بعضی نیز آن را اشاره به نوعی از وسائل عذاب و مجازات دانسته اند، شبیه چیزی که در میان ما به «کند و زنجیر» معروف است، و آن قطعه چوب یا آهن سنگینی است که دو فرورفتگی در آن به اندازه مچ پاها وجود دارد، پا را در آن می نهادند، و با میله ای روی آن را گرفته و قفل می کردند، به طوری که شخص قدرت بر حرکت نداشت، و این جزای شکنجه های آنها نسبت به مردم بی گناه در

این دنیا است.

بعضی نیز تفسیر سومی به کمک اکتشافات اخیر، برای آن ذکر کرده اند، و آن این که: شعله های سوزان جهنم به صورت ستون های کشیده و طولانی بر آنها مسلط می شود. آنها می گویند: در اکتشافات اخیر، ثابت شده که، اشعه مخصوص «ایکس» (رونتگن) بر خلاف اشعه های دیگر که به صورت مخروطی پخش می شود، به صورت استوانه ای درست همچون ستون منتشر می گردد، و عجیب این که: این اشعه، در تمام وجود انسان نفوذ می کند، و حتی بر قلب مسلط می شود، و به همین دلیل، برای عکسبرداری از اعضای داخلی از آن استفاده می کنند، معلوم می شود اشعه ای از آتش سوزان جهنم برمی خیزد که بی شباهت به اشعه فوق نیست. (۱)

ولی از میان این تفاسیر، مناسب تر همان تفسیر اول است (البته بنا بر بعضی از این تفاسیر جمله «فی عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ» بیان حالت دوزخ و در بعضی دیگر بیان حال دوزخیان است).

نکته ها:

۱ - کبر و غرور، سرچشمه گناهان بزرگ است.

«خود برترینی» بلای عظیمی است که خمیر مایه بسیاری از معاصی محسوب می شود، غفلت از خدا، کفران نعمت ها، غرق شدن در عیاشی و هوسبازی، تحقیر دیگران، و استهزای مؤمنان، همه از آثار شوم این صفت رذیله است، افراد کم ظرفیت، همین که به نوائی می رسند، چنان گرفتار کبر و غرور

۱ - «طنطاوی»، ذیل آیات مورد بحث.

می شوند، که مطلقاً ارزشی برای دیگران قائل نیستند، و همان، سبب جدائی آنها از جامعه، و جدائی جامعه از آنها می شود.

در عالمی از پندار فرو می روند، خود را تافته ای جدا بافته می پندارند و حتی از مقربان خدا می شمارند، و همین سبب می شود، که عرض و آبرو و حتی جان دیگران در نظر آنها، بی ارزش و بی مقدار باشد، به «همز» و «لمز» مشغول می شوند، و با عیبجوئی و مذمت دیگران، به گمان خود بر عظمت خویش می افزایند!

جالب این که: در بعضی از روایات این گونه افراد به «عقرب» تشبیه شده اند، که کارشان نیش زدن است، (و اگر، نیش عقرب نه از ره کین است، نیش آنها از راه کینه توزی هاست).

در حدیثی آمده است: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من در شب معراج گروهی از دوزخیان را دیدم که گوشت از پهلویشان جدا می کردند و به آنها می خوراندند!، از «جبرئیل» پرسیدم: اینها کیانند؟! گفت: هَؤُلَاءِ الْهَمَّازُونَ مِنْ أُمَّتِكَ، اللَّمَّازُونَ!؛ «اینها عیبجویان و استهزاء کنندگان از امت تواند». (۱)

همان گونه که در بالا اشاره کردیم، بحث مشروحو در این زمینه ذیل آیات سوره «حجرات» داشته ایم.

۲ - حرص بر جمع مال

درباره مال و ثروت، نظرات متفاوتی در جهت افراط و تفریط وجود دارد، بعضی چنان اهمیتی برای آن قائلند، که حلال تمام مشکلاتش می دانند، تا آنجا که طرفداران این عقیده در اشعار خود، دادِ سخن در این زمینه داده اند، از جمله

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۶۷، حدیث ۵.

شاعر عرب می گوید:

فَصَاحَهُ سُحْبَانُ وَ خَطُّ ابْنِ مُقْلَةٍ وَ حِكْمَةُ لُقْمَانَ وَ زُهْدُ بَنِ أَدْهَمٍ
إِذَا اجْتَمَعَتْ فِي الْمَرْءِ وَالْمَرْءُ مُفْلِسٌ *** فَلَيْسَ لَهُ قَدَرٌ بِمِقْدَارِ دِرْهَمٍ!

«فصاحت «سحبان» (فصیح معروف عرب) و خط «ابن مقله» (خطاط معروف) و حکمت «لقمان» و زهد «ابراهیم بن ادهم» اگر در انسانی جمع شود (اما) مفلس و بی پول باشد، قدر و مقامی حتی به مقدار یک درهم نخواهد داشت!»

و لذا جای تعجب نیست، که این گروه دائماً به جمع اموال پردازند، آنی راحت نشینند و هیچ قید و شرطی برای آن قائل نباشند و حلال و حرام در نظرشان یکسان باشد.

در نقطه مقابل این گروه، جمعیتی هستند که برای مال و ثروت، کمترین ارزشی قائل نیستند، فقر را می ستایند و برای آن ارج قائلند، حتی مال را مزاحم تقوا و قرب خدا می دانند!

در برابر این دو عقیده، که در طرف «افراط» و «تفریط» قرار دارد، آنچه از قرآن مجید و روایات اسلامی استفاده می شود، این است: مال، خوب است، اما به چند شرط:

نخست این که: «وسيله» باشد و نه «هدف».

دیگر این که: انسان را «اسیر» خود نسازد، بلکه انسان «امیر» بر آن باشد.

سوم این که: از طرق «مشروع» به دست آید و در راه رضای خدا مصرف گردد.

علاقه به چنین مالی، نه تنها دنیاپرستی نیست، بلکه دلیلی بر علاقه به

آخرت است، لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: هنگامی که حضرت ذهب و فضه (طلا و نقره) را لعن و نفرین فرمود: یکی از یاران تعجب کرد و در این باره سؤال نمود، امام (علیه السلام) فرمود: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِلَيْهِ إِنَّمَا الذَّهَبُ الَّذِي ذَهَبَ بِالْدِّينِ وَالْفِضَّةُ الَّذِي أَفَاضَ الْكُفْرَ:

«آن طور که تو فهمیده ای نیست، منظور از ذهب چیزی است که دین را از بین برد و منظور از فضه چیزی است که سرچشمه کفر و بی ایمانی می شود». (۱)

در حدیث دیگری، از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) می خوانیم: السُّكْرُ أَرْبَعُ سُكْرَاتٍ: سُكْرُ الشَّرَابِ، وَ سُكْرُ الْمَالِ، وَ سُكْرُ النَّوْمِ، وَ سُكْرُ الْمُلْكِ:

«مستی چهار گونه است: مستی شراب، مستی مال، مستی خواب و مستی قدرت!». (۲)

در حدیث دیگری آمده: مردی خدمت امام صادق (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت باد، مرا موعظه ای کن، فرمود: إِنْ كَانَ الْحَسَنَاتُ حَقًّا فَالْجَمْعُ لِمَا ذَا؟ وَإِنْ كَانَ الْخَلْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَقًّا فَالْبُخْلُ لِمَا ذَا؟!

«اگر حسنات حق است و به آن ایمان داریم، جمع مال برای چیست؟ (چرا در راه خدا انفاق نکنیم) و اگر پاداش و جبران الهی حق است، بخل برای چیست؟». (۳)

بسیاری هستند تا پایان عمر به جمع آوری مال مشغولند، و سرانجام برای دیگران وامی گذارند، حسابش را آنها باید بدهند و بهره اش نصیب دیگران است، لذا در حدیثی می خوانیم: از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) سؤال کردند: مَنْ أَغْظَمُ النَّاسِ حَسْرَةً؟ «چه کسی حسرتش از همه بیشتر است؟»!

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۱۴۱، حدیث ۱۷.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۱۴۲، حدیث ۱۸.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۶۸، حدیث ۸.

فرمود: مَنْ رَأَى مَالَهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ، وَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهِ النَّارَ، وَ أَدْخَلَ وَارِثَهُ بِهِ الْجَنَّةَ! «کسی که اموال خود را در ترازوی سنجش اعمال دیگران ببیند، خداوند او را به خاطر اموالش وارد دوزخ کند، و وارث او را به خاطر آن وارد بهشت سازد»! (۱)

و در حدیث دیگری، از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه: كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ: «این گونه خداوند اعمال آنها را مایه حسرتشان قرار می دهد» فرمود: هُوَ الرَّجُلُ يَدْعُ الْمَالَ لَا يُنْفِقُهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ بُخْلًا ثُمَّ يَمُوتُ فَيَدْعُهُ لِمَنْ يَعْمَلُ بِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أَوْ فِي مَعْصِيَتِهِ: «این درباره کسی است که مالی را وامی گذارد و به خاطر بخل، در راه طاعت الهی انفاق نمی کند، سپس می میرد و آن را برای کسی می نهد که در طاعت الهی یا در معصیتش مصرف می کند».

سپس امام (علیه السلام) افزود: اگر در طریق اطاعت خدا صرف کند، آن را در میزان عمل دیگری می بیند و حسرت می خورد، چرا که مال، مال او بوده، و اگر در معصیت الهی صرف کند، سبب تقویت او شده تا گناه کند (و باز عقوبت و حسرتش متوجه او است). (۲)

آری، موضعگیری انسان ها در برابر اموال مختلف است، گاه از آن بت خطرناکی می سازند و گاه وسیله سعادت بزرگی.

این سخن را با حدیث پر معنایی از «ابن عباس» پایان می دهیم، او می گوید: إِنَّ أَوَّلَ دِرْهَمٍ وَ دِينَارٍ ضُرِبَا فِي الْأَرْضِ نَظَرَ إِلَيْهِمَا إِبْلِيسُ فَلَمَّا عَايَنَهُمَا أَخَذَهُمَا فَوَضَعَهُمَا عَلَى عَيْنَيْهِ، ثُمَّ ضَمَّهُمَا إِلَى صَدْرِهِ، ثُمَّ صَرَخَ صَرْخَةً، ثُمَّ

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۱۴۲، حدیث ۲۱.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۱۴۲، حدیث ۲۰.

ضَمَّهُمَا إِلَى صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: أَنْتُمَا قُرَّةُ عَيْنِي! وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي مَا أَبَالِي مِنْ بَنِي آدَمَ إِذَا أُحِبُّوكُمَا أَنْ لَا يَعْْبُدُوا وَتَنَا! حَسْبِي مِنْ بَنِي آدَمَ أَنْ يُحِبُّوكُمَا:

«هنگامی که نخستین سکه درهم و دینار در جهان زده شد، ابلیس نگاهی به آنها افکند وقتی آنها را تماشا کرد، آن دو را گرفت و بر چشمانش گذاشت، سپس برداشت و به سینه اش چسباند! بعد فریاد عاشقانه ای کشید! دگر بار به سینه اش چسباند، سپس گفت: شما (خطاب به درهم و دینار) نور چشمان منید و میوه دل من! اگر انسان ها شما را دوست دارند، برای من مهم نیست که بت پرستی نکنند.

همین که شما را دوست دارند برای من کافی است» (چرا که شما برترین بت هستید). (۱)

خداوند! ما را از مستی مال و مقام و دنیا و شهوات حفظ کن!
 پروردگارا! ما را از سلطه شیطان و بندگی درهم و دینار رهائی بخش!
 بارالها! آتش دوزخ سخت شکننده است و رهائی از آن جز به لطف تو ممکن نیست ما را
 مشمول لطف فرما!

آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره همزه (۲)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۱۳۷، حدیث ۳.

۲ - تصحیح: ۱۹ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره فیل

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۵ آیه است

محتوای سوره فیل

این سوره چنان که از نامش پیدا است، اشاره به داستان تاریخی معروفی می کند که در سال تولد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) واقع شده، و خداوند خانه «کعبه» را از شرّ لشکر عظیم کفاری که از سرزمین «یمن» سوار بر «فیل» آمده بودند حفظ کرد.

این سوره، یادآور آن داستان عجیب است که بسیاری از مردم «مکه» آن را به خاطر داشتند؛ زیرا در گذشته نزدیکی واقع شده بود.

یادآوری این داستان هشداری است به کفار مغرور و لجوج که بدانند: در برابر قدرت خدا کمترین قدرتی ندارند، خداوندی که لشکر عظیم فیل را با آن پرندگان کوچک، و آن سنگریزه های نیم بند (حِجَارَةٌ مِنْ سِجِّیلٍ) در هم کوبید، قدرت دارد که این مستکبران لجوج را نیز مجازات کند.

نه قدرت آنها عظیم تر از قدرت «ابرهه» بود، و نه لشکر و نفرات آنها هرگز به آن حدّ می رسید، یعنی شما که این ماجرا را با چشم خود دیدید، چرا از مرکب غرور پائین نمی آیید؟!

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «هر کسی سوره «فیل» را در نماز واجب بخواند، در قیامت هر کوه، زمین هموار و کلوخی برای او شهادت می دهد که او او نمازگزاران است، و منادی صدا می زند درباره بنده من راست گفتید، شهادت شما را به سود یا زیان او می پذیرم بنده ام را بدون حساب داخل بهشت کنید، او کسی است که من وی را دوست دارم و عملش را نیز دوست دارم». (۱)

بدیهی است، این همه فضیلت و ثواب و پاداش عظیم از آن کسی است که با خواندن این آیات از مرکب غرور پیاده شود و در طریق رضای حق گام بردارد.

- ۱ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ
- ۲ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ
- ۳ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ
- ۴ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ
- ۵ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران (لشگر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟!

۲ - آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟!

۳ - و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد.

۴ - که با سنگ های کوچکی آنان را هدف قرار می دادند.

۵ - سرانجام آنها را همچون کاه خورده شده (و متلاشی) قرار داد!

شأن نزول:

در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم: «ابوطالب همواره با شمشیرش از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) دفاع می کرد تا آنجا که می فرماید: (روزی)

«ابوطالب» عرض کرد: فرزند برادر! آیا تو مبعوث به همه مردم شده ای، یا تنها به قوم خودت؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نه، مبعوث به جمیع انسان ها شده ام، از سفید و سیاه، عربی و عجمی، سوگند به کسی که جانم در دست او است، که من همه انسان های سفید پوست و سیاه پوست را به این آئین دعوت می کنم، و تمام کسانی را که بر قله کوه ها و دریاها هستند به این آئین فرا می خوانم، و من تمام کسانی که به زبان های فارسی و رومی سخن می گویند را به سوی هدایت دعوت می کنم.

هنگامی که این سخن به گوش قریش رسید، در حیرت فرو رفتند و گفتند: آیا گوش به سخنان فرزند برادرت نمی دهی که چه می گوید؟

به خدا سوگند اگر مردم فارس و روم این سخنان را بشنوند، ما را از سرزمینمان می ربایند! و سنگ های خانه کعبه را قطعه قطعه جدا می کنند! اینجا بود که خداوند آیه شریفه وَ قَالُوا إِنَّا تَبِعَ الْهُدَىٰ مَعَكَ تَتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجَبِّی إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ: «آنها گفتند: اگر ما هدایت را با تو بپذیریم (و از تو تبعیت کنیم) ما را از سرزمینمان می ربایند!

آیا ما آنها را در حرم امنی که ثمرات هر چیز را به سوی آن می آورند جای ندادیم؟» (۱) و درباره این سخن آنها که خانه کعبه را متلاشی می کنند، سوره «فیل» را نازل کرد» (و به آنها گوشزد نمود: هیچ کس قادر بر چنین کاری نیست). (۲)

داستان اصحاب الفیل

مفسران و مورخان این داستان را به صورت های مختلفی نقل کرده اند، و در

۱ - قصص، آیه ۵۷.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۶۹، حدیث ۸.

سال وقوع آن نیز گفتگو دارند، اما اصل داستان آن چنان مشهور است که در ردیف اخبار متواتر قرار گرفته، و ما آن را طبق روایات معروف که از «سیره ابن هشام»، «بلوغ الارب»، «بحار الانوار» و «مجمع البیان» خلاصه کرده ایم، می آوریم:

«ذونواس» پادشاه «یمن»، مسیحیان «نجران» را که در نزدیکی آن سرزمین می زیستند، تحت شکنجه شدید قرار داد، تا از آئین مسیحیت بازگردند، (قرآن این ماجرا را به عنوان «اصحاب الاخدود» در سوره «بروج» آورده، و ما آن را در تفسیر همان سوره مشروحاً بیان کردیم).

بعد از این جنایت بزرگ، مردی به نام «دوس» از میان آنها جان سالم به در برد، و خود را به «قیصر روم» که بر آئین مسیح بود رسانید، و ماجرا را برای او شرح داد.

از آنجا که فاصله میان «روم» و «یمن» زیاد بود، «قیصر» نامه ای به «نجاشی» سلطان «حبشه» نوشت، تا انتقام نصارای «نجران» را از «ذونواس» بگیرد، و نامه را با همان شخص برای «نجاشی» فرستاد.

«نجاشی» سپاهی عظیم بالغ بر هفتاد هزار نفر به فرماندهی شخصی به نام «اریاط» روانه «یمن» کرد، «ابرهه» نیز یکی از فرماندهان این سپاه بود.

«ذونواس» شکست خورد، و «اریاط» حکمران «یمن» شد، بعد از مدتی، «ابرهه» بر ضد او قیام کرد، او را از بین برد و بر جای او نشست.

خبر این ماجرا به «نجاشی» رسید، تصمیم گرفت «ابرهه» را سرکوب کند، «ابرهه» برای نجات خود، موهای سر را تراشید، و با مقداری از خاک «یمن» به نشانه تسلیم کامل نزد «نجاشی» فرستاده، و بدین وسیله اعلام وفاداری کرد.

«نجاشی» چون چنین دید، او را بخشید و در پست خود ابقا نمود.

در این هنگام، «ابرهه» برای اثبات خوش خدمتی، کلیسای بسیار زیبا و مهمی بنا کرد که مانند آن در آن زمان در کره زمین وجود نداشت، و به دنبال آن تصمیم گرفت مردم «جزیره عربستان» را به جای «کعبه» به سوی آن فرا خواند، و تصمیم گرفت: آنجا را کانون حج عرب سازد، و مرکزیت مهم «مکه» را به آنجا منتقل کند.

برای همین منظور، مبلغان بسیاری به اطراف، و در میان قبائل عرب و سرزمین «حجاز» فرستاد، اعراب که سخت به «مکه» و «کعبه» علاقه داشتند و آن را از آثار بزرگ «ابراهیم» خلیل می دانستند، احساس خطر کردند.

طبق بعضی از روایات، گروهی آمدند و مخفیانه «کلیسا» را آتش زدند، و طبق نقل دیگری، بعضی آن را مخفیانه آلوده و ملوث ساختند، و به این ترتیب در برابر این دعوت بزرگ، عکس العمل شدید نشان دادند و معبد «ابرهه» را بی اعتبار کردند.

«ابرهه» سخت خشمگین شد، و تصمیم گرفت خانه «کعبه» را به کلی ویران سازد، تا هم انتقام گرفته باشد، و هم عرب را متوجه معبد جدید کند، با لشکر عظیمی که بعضی از سوارانش از «فیل» استفاده می کردند عازم «مکه» شد.

هنگامی که نزدیک «مکه» رسید کسانی را فرستاد تا شتران و اموال اهل «مکه» را به غارت آورند، و در این میان، دویست شتر از «عبدالطلب» غارت شد.

«ابرهه» کسی را به داخل «مکه» فرستاد و به او گفت: بزرگ «مکه» را پیدا کند، و به او بگوید:

«ابرهه» پادشاه «یمن» می گوید: من برای جنگ نیامده ام، تنها برای این آمده ام که این خانه کعبه را ویران کنم، اگر شما دست به جنگ نبرید، نیازی به ریختن خونتان ندارم!

فرستاده «ابرهه» وارد «مکه» شد و از رئیس و شریف «مکه» جستجو کرد، همه، «عبدالطلب» را به او نشان دادند، ماجرا را نزد «عبدالطلب» بازگو کرد، «عبدالطلب» نیز گفت: ما توانائی جنگ با شما را نداریم، و اما خانه کعبه را، خداوند خودش حفظ می کند.

فرستاده «ابرهه» به «عبدالطلب» گفت: باید با من نزد او بیائی، هنگامی که «عبدالطلب» وارد بر «ابرهه» شد، او سخت تحت تأثیر قامت بلند و قیافه جذاب و ابهت فوق العاده «عبدالطلب» قرار گرفت، تا آنجا که «ابرهه» برای احترام او از جا برخاست، روی زمین نشست، و «عبدالطلب» را در کنار دست خود جای داد؛ زیرا نمی خواست او را روی تخت در کنار خود بنشاند، سپس به مترجمش گفت: از او بپرس حاجت تو چیست؟! به مترجم گفت: حاجتم این است که دویست شتر را از من به غارت برده اند، دستور دهید اموال را بازگردانند.

«ابرهه» سخت از این تقاضا در عجب شد، و به مترجمش گفت: به او بگو: هنگامی که تو را دیدم عظمتی از تو در دلم جای گرفت، اما این سخن را که گفتی در نظرم کوچک شدی، تو درباره دویست شترت سخن می گوئی، اما درباره «کعبه» که دین تو و اجداد تو است و من برای ویرانش آمده ام، مطلقاً سخنی نمی گوئی؟!!

«عبدالطلب» گفت: أَنَا رَبُّ الْإِلَهِ، وَإِنْ لِّلْبَيْتِ رَبًّا سَيَمْنَعُهُ! «من صاحب شترانم، و این خانه صاحبی دارد که از آن دفاع می کند» (این سخن، «ابرهه» را تکان داد و در فکر فرو رفت).

«عبدالطلب» به «مکه» آمد، و به مردم اطلاع داد: به کوه های اطراف پناهنده شونید، و خودش با جمعی کنار خانه کعبه آمد تا دعا کند و یاری طلبد،

دست در حلقه در خانه کعبه کرد و اشعار معروفش را خواند:

لَا هُمْ إِلَّا الْمَرْءُ يَمْنَعُ رَحْلَهُ فَاَمْنَعُ رِحَالَكَلَا يَغْلِبُنَّ صَلْيَهُمْ وَمِحَالُهُمْ أَبَدًا مِحَالَك!
جَرُّوا جَمِيعَ بِلَادِهِمْ وَالْفَيْلَ كَيْ يَسْتَبُوا عِيَالَكَ *** لَا هُمْ إِلَّا الْمَرْءُ يَمْنَعُ رَحْلَهُ فَاَمْنَعُ عِيَالَكَ
وَأَنْصُرُ عَلَى آلِ الصَّلِيبِ وَعَابِدِيهِ الْيَوْمَ آلَكَ: (۱)

«خداوندا! هر کس از خانه خود دفاع می کند، تو خانه ات را حفظ کن!»

«هرگز مباد روزی که صلیب آنها و قدرتشان بر نیروهای تو غلبه کنند.»

«آنها تمام نیروهای بلاد خویش و فیل را با خود آورده اند تا ساکنان حرم تو را اسیر کنند.»

«خداوندا! هر کس از خانواده خویش دفاع می کند، تو نیز از ساکنان حرم امت دفاع کن.»

«و امروز ساکنان این حرم را بر آل صلیب و عبادت کنندگانش یاری فرما.»

سپس «عبدالمطلب» به یکی از دره های اطراف «مکه» آمد و در آنجا با جمعی از «قریش» پناه گرفت، و به یکی از فرزندان دستور داد: بالای کوه «ابو قبیس» برو، ببیند چه خبر می شود. فرزندش به سرعت نزد پدر آمده، گفت: پدر! ابری سیاه از ناحیه دریا (دریای احمر) به چشم می خورد که به سوی سرزمین ما می آید، «عبدالمطلب» خرسند شد، صدا زد: یا مَعْشَرَ قُرَيْشِ! اَدْخُلُوا مَنَازِلَكُمْ فَقَدْ أَتَاكُمُ اللَّهُ بِالنَّصْرِ مِنْ عِنْدِهِ: «ای جمعیت قریش! به منزل های خود بازگردید که نصرت الهی به

۱ - مورخان و مفسران، اشعار فوق را مختلف آورده اند، آنچه در بالا آمد خلاصه ای است از ترکیبی از نقل های مختلف.

سراغ شما آمد» این از یکسو.

از سوی دیگر، «ابرهه» سوار بر «فیل» معروفش که «محمود» نام داشت با لشکر انبوهش برای درهم کوبیدن کعبه از کوه‌های اطراف سرازیر «مکه» شد، ولی هر چه بر «فیل» خود فشار می‌آورد پیش نمی‌رفت، اما هنگامی که سر او را به سوی «یمن» باز می‌گرداند، به سرعت حرکت می‌کرد، «ابرهه» از این ماجرا سخت متعجب شد و در حیرت فرو رفت.

در این هنگام، پرندگان از سوی دریا فرا رسیدند، همانند پرستوها و هر یک از آنها سه عدد سنگریزه با خود همراه داشت، یکی به منقار و دو تا در پنجه‌ها، تقریباً به اندازه نخود، این سنگریزه‌ها را بر سر لشکریان «ابرهه» فرو ریختند، به هر کدام از آنها اصابت می‌کرد هلاک می‌شد، و بعضی گفته‌اند: سنگریزه‌ها به هر جای بدن آنها می‌خورد، سوراخ می‌کرد و از طرف مقابل خارج می‌شد.

وحشت عجیبی بر تمام لشکر «ابرهه» سایه افکند، آنها که زنده مانده بودند پا به فرار گذاشتند، و راه «یمن» را سؤال می‌کردند که بازگردند، ولی پیوسته در وسط جاده مانند برگ خزان به زمین می‌ریختند.

خود «ابرهه» نیز مورد اصابت سنگی واقع شد و مجروح گشت، و او را به «صنعاء» (پایتخت یمن) بازگرداندند و در آنجا چشم از دنیا پوشید.

بعضی گفته‌اند: اولین بار که بیماری «حصبه» و «آبله» در سرزمین عرب دیده شد، آن سال بود. تعداد فیل‌هایی را که «ابرهه» با خود آورده بود، بعضی همان فیل «محمود» و بعضی هشت فیل و بعضی ده، و بعضی دوازده نوشته‌اند.

و در همین سال، مطابق مشهور، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) تولد یافت، و جهان به نور

وجودش روشن شد، لذا جمعی معتقدند: میان این دو، رابطه ای وجود داشته.
به هر حال، اهمیت این حادثه بزرگ به قدری بود که، آن سال را «عام الفیل» (سال فیل)
نامیدند و مبدأ تاریخ عرب شناخته شد. (۱)

تفسیر:

با ابرهه گو، کز پی تعجیل نیاید!

در نخستین آیه این سوره، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را مخاطب ساخته، می فرماید: «آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟» (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ).
آنها با آن همه لشکر و قدرت آمده بودند تا خانه خدا را ویران سازند، و خداوند با لشگری به ظاهر بسیار کوچک و ناچیز، آنها را درهم کوبید، فیل ها را با پرنده های کوچک و سلاح های پیشرفته آن روز را با سنگریزه «سجیل» از کار انداخت، تا ضعف و ناتوانی این انسان مغرور و خیره سر را در برابر قدرت الهی ظاهر و آشکار سازد.

تعبیر به أَلَمْ تَرَ: «آیا ندیدی؟» با این که این حادثه، زمانی رخ داد که پیامبر (صلی الله علیه وآله) دیده به جهان نگشوده بود، و یا مقارن تولد آن حضرت بود، به خاطر آن است که حادثه مزبور، بسیار نزدیک به عصر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بود و به علاوه به قدری مشهور و معروف و متواتر بود، که گوئی پیغمبر با چشم مبارکش آن را مشاهده کرده بود، و جمعی از معاصران پیامبر، مسلماً آن را با چشم خود دیده بودند.

۱ - «سیره ابن هشام»، جلد ۱، صفحه ۳۸ تا ۶۲ و «بلوغ الارب»، جلد ۱، صفحه ۲۵۰ تا ۲۶۳ و «بحار الانوار»، جلد ۱۵، صفحه ۱۳۰ به بعد و «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۴۲.

تعبیر به «اصحاب الفیل» به خاطر همان چند فیلی است که آنها با خود از «یمن» آورده بودند، تا مخالفان را مرعوب ساخته و شترها و اسب‌ها از مشاهده آن رم کنند و در میدان جنگ نمانند. (۱)

آن گاه، می‌افزاید: «آیا خداوند نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟! (أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ).

آنها قصد داشتند خانه کعبه را خراب کنند، به این امید که به کلیسای «یمن» مرکزیت بخشند، و تمام قبائل عرب را متوجه آنجا سازند، اما آنها نه تنها به مقصد خود نرسیدند، بلکه این ماجرا که آوازه اش در تمام «جزیره عربستان» پیچید، بر عظمت «مکه» و خانه کعبه افزود، و دل‌های مشتاقان را بیش از پیش متوجه آن ساخت و به آن دیار، امنیت بیشتری بخشید. منظور از «تضلیل» که همان گمراه ساختن است، این است که آنها هرگز به هدف خود نرسیدند.

پس از آن، بر شرح این ماجرا پرداخته، می‌فرماید: «خداوند پرندگانی را گروه گروه بر سر آنها فرستاد» (وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ).

«ابابیل» بر خلاف آنچه در زبان‌ها مشهور است، نام آن پرنده نبود، بلکه معنی وصفی دارد. بعضی آن را به معنی «جماعات متفرقه» دانسته‌اند، به این معنی که پرندگان مزبور «گروه، گروه» از هر طرف به سوی لشکر «فیل» آمدند. این کلمه، معنی جمعی دارد، که بعضی مفرد آن را «ابابله» به معنی گروهی از

۱ - «فیل» گرچه در اینجا مفرد است، ولی معنی جنس و جمع دارد.

پرنندگان یا اسب‌ها و شتران دانسته‌اند، و بعضی می‌گویند: جمعی است که مفرد از جنس خود ندارد.

به هر حال، «طیر» در اینجا معنی جمعی دارد و این دو واژه «طیر» و «ابابیل» مجموعاً به معنی پرنندگان گروه، گروه است (نه این که «ابابیل» نام آن پرنندگان باشد).

در این که: این پرنده چه پرنده‌ای بوده است؟ همانطور که در شرح داستان آورده ایم، مشهور این است پرنده‌گانی شبیه به «پرستو» و «چلچله» بودند، که از طریق «دریای احمر» برخاستند و به سراغ لشگر فیل آمدند.

سپس می‌فرماید: «این پرنندگان آن لشگر را با سنگ‌های کوچکی از سَجِیل (گل‌های متحجر) هدف قرار می‌دادند» (تَرْمِیْهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّیلٍ). (۱)

چنان که در شرح این ماجرا از تواریخ، تفاسیر و روایات نقل کردیم، هر یک از این پرنندگان کوچک سه سنگریزه به اندازه نخود یا کوچک‌تر با خود داشتند، که یکی را با منقار و دو تا را با پاهای خویش حمل می‌کردند، و این سنگ‌های کوچک بر هر کس فرود می‌آمد او را از هم تلاشی می‌ساخت!

چنان که در آیه بعد می‌فرماید: «آنها را مانند کاه خورده شده قرار داد!» (فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ).

«عَصْف» (بر وزن حذف) به معنی برگ‌هائی است که بر ساقه زراعت است، سپس خشکیده و کوبیده شده است، و به تعبیری دیگر، به معنی «کاه» است، و

۱ - «سِجِّیل» کلمه‌ای است فارسی که از «سنگ» و «گل» ترکیب شده است، بنابراین، چیزی است که نه همچون سنگ سخت است و نه همچون گل سست است.

بعضی آن را به معنی پوسته گندم هنگامی که در خوشه است تفسیر کرده اند. و در اینجا مناسب همان معنی اول است. تعبیر به «مأکول» اشاره به آن است که: این کاه در زیر دندان های حیوان بار دیگر کوبیده شده، و کاملاً از هم متلاشی گشته، سپس معده حیوان نیز آن را برای سوئین بار خرد کرده است، و این نشان می دهد که سنگ ریزه ها بر هر کس فرو می افتاد او را کاملاً از هم متلاشی می کرد! این تعبیر، علاوه بر این که دلیل بر شدت متلاشی شدن آنها است، اشاره ای به بی ارزش بودن، ضعف و ناتوانی این گروه و جمعیت طغیانگر، مستکبر و ظاهراً نیرومند است.

نکته ها:

۱ - معجزه بی نظیر! (این خانه را صاحبی است!) جالب این که: قرآن مجید این داستان مفصل و طولانی را در چند جمله کوتاه و کوبنده، در نهایت فصاحت و بلاغت، آورده است، و در واقع روی نقطه هائی انگشت گذارده که به اهداف قرآن، یعنی بیدار ساختن گردنکشان مغرور و نشان دادن ضعف انسان در برابر قدرت عظیم خداوند کمک می کند. این ماجرا نشان می دهد: معجزات و خوارق عادات - بر خلاف آنچه بعضی پنداشته اند - لزومی ندارد که بر دست پیامبر و امام ظاهر شود، بلکه در هر شرائطی که خدا بخواهد و لازم بداند انجام می گیرد، هدف آن است که مردم به عظمت خداوند و حقانیت آئین او آشنا شوند. این مجازات عجیب و اعجاز آمیز، با مجازات اقوام گردنکش دیگر، یک فرق روشن دارد؛ زیرا مجازاتی همچون طوفان نوح، زلزله و سنگباران قوم لوط،

تندباد قوم عاد، و صاعقه قوم ثمود، یک سلسله حوادث طبیعی بودند که فقط وقوع آنها در آن شرائط خاص معجزه بود.

ولی، داستان نابودی لشکر «ابرهه» به وسیله سنگریزه هائی که از منقار و پاهای آن پرندگان کوچک فرو می افتاد، چیزی نیست که شبیه حوادث طبیعی باشد.

برخاستن آن پرندگان کوچک، و آمدن به سوی آن لشکر مخصوص، و همراه آوردن سنگریزه ها و نشانه گیری خاص آنها و تلاشی شدن بدنهای افراد یک لشکر عظیم با آن سنگ های کوچک، همه اموری هستند خارق عادت، ولی می دانیم اینها در برابر قدرت خداوند بسیار ناچیز است.

خداوندی که در درون همین سنگریزه ها، قدرت «اتمی» آفریده، که اگر آزاد شود، انفجار عظیمی تولید می کند، برای او آسان است که در آنها خاصیتی بیافریند که اندام لشکر «ابرهه» را همانند عَصْف مَأْكُول: «کاه درهم کوبیده و خورده شده» قرار دهد.

هیچ نیازی نیست که مانند بعضی از مفسران «مصری» برای توجیه این حادثه بگوئیم: آن سنگ ها حامل میکرب های «وبا»، یا «حصبه» و «آبله» بوده اند. (۱)

و اگر در بعضی از روایات آمده که از بدنهای مصدومین مانند: مبتلایان به آبله خون و چرک می آمد دلیل بر این نیست که آنها حتماً به آبله مبتلا شده بودند.

همچنین، نیازی به آن نیست که بگوئیم: این سنگریزه ها، اتم های فشرده ای بودند که خلاء موجود در میان آنها از میان رفته، و فوق العاده سنگین بودند، به طوری که به هر کجا فرود می آمدند، سوراخ می کردند.

۱ - به تفسیر «عبده»، جزء عم (جزء سی ام قرآن)، صفحه ۱۵۸ مراجعه شود.

اینها همه توجیهاتی است که برای طبیعی جلوه دادن این حادثه ذکر شده، و ما نیازی به اینها نمی بینیم، همین اندازه می دانیم: این سنگ ها، دارای چنان خاصیت عجیبی بود که بدنها را متلاشی می کرد، بیش از این اطلاعی از آن در دست نیست، و به هر حال، در برابر قدرت خداوند هیچ کاری مشکل نمی باشد. (۱)

* * *

۲ - سخت ترین مجازات با کمترین وسیله!

قابل توجه این که: خداوند قدرت خود را در برابر مستکبران و گردنکشان، در این ماجرا به عالی ترین وجهی نشان داده است، شاید مجازاتی سخت تر از مجازات لشکر «ابرهه» در دنیا پیدا نشود، که جمعی چنان درهم کوبیده شوند که به صورت کاه خرد شده و خورده شده (عَصَف مَأْكُول) درآیند.

برای نابودی جمعیتی با آن همه قدرت و شوکت، از سنگریزه هائی سست، و از پرندهای ضعیف و کوچکی همانند «پرستو» استفاده شود، این هشدار است به همه گردنکشان و مستکبران جهان، تا بدانند در برابر قدرت او تا چه حد ناتوانند؟!

حتی گاه می شود خداوند این مأموریت های بزرگ را به دست موجودات کوچک تری می سپرد، مثلاً میکربی را که هرگز با چشم دیده نمی شود، مأموریت می دهد در یک مدت کوتاه به سرعت توالد و تناسل کند، و اقوام نیرومندی را به یک بیماری خطرناک مسری مانند «وبا» و «طاعون» مبتلا سازد، و در مدتی کوتاه، همه را مانند برگ خزان بر زمین ریزد.

۱ - و اگر در بعضی از تواریخ آمده است: اولین بار که حصبه و آبله در بلاد عرب دیده شد، در همان سال بود، دلیلی بر این معنی نمی شود.

سدّ عظیم «مأرب» در «یمن» - چنان که در تفسیر سوره «سبأ» گفتیم - وسیله پیدایش عمران و آبادی فراوان و تمدن عظیم و نیرومندی شد، و به دنبال آن، طغیان این قوم فزون گشت، ولی فرمان نابودی آن - به طوری که در بعضی از روایات آمده است - به یک یا چند موش صحرائی سپرده شد! تا در آن سدّ عظیم نفوذ کنند و سوراخی در آن به وجود آورند. بر اثر نفوذ آب، تدریجاً این سوراخ بزرگ و بزرگ تر شد، سرانجام سدّ عظیم درهم شکست، و آبی که پشت آن متراکم بود، تمام آن آبادی ها، خانه ها و کاخ ها را ویران ساخت، و آن جمعیت عظیم، نابود یا در مناطق دیگر پراکنده و سرگردان شدند، و این است قدرت نمائی خداوند بزرگ.

* * *

۳ - اهداف داستان «فیل»

از سوره آینده (سوره لا ِیْلَافِ) به خوبی استفاده می شود که: یکی از اهداف سوره «فیل» یادآوری خاطره بزرگ نعمت های عظیم خداوند به «قریش» است، تا به آنها نشان دهد: اگر لطف پروردگار نبود، نه آثاری از این کانون مقدس یعنی «مکه» و کعبه وجود داشت، و نه از «قریش»، شاید از مرکب کبر و غرور فرود آیند، و به دعوت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) گردن نهند.

از سوی دیگر، این ماجرا که مقارن میلاد مسعود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) واقع شد، در حقیقت زمینه ساز آن ظهور بزرگ بود، و پیام آور عظمت این قیام، و این همان چیزی است که، مفسران از آن تعبیر به «ارهاص» کرده اند. (۱)

و از سوی سوم، تهدیدی است که به همه گردنکشان جهان، اعم از

۱ - «ارهاص» به معنی معجزاتی است که قبل از قیام پیامبر واقع می شود، و زمینه ساز دعوت او است، این واژه در اصل به معنی «پایه گذاری» و اولین ردیف سنگ و آجری است که در زیر دیوار می نهند، و به معنی آماده شدن و «ایستادن» نیز آمده است.

«قریش» و غیر آنها که بدانند: هرگز نمی توانند در برابر قدرت پروردگار بایستند، چه بهتر که پندار خام را از سر به در کنند و سر بر فرمان او نهند و تسلیم حق و عدالت گردند. و از سوی چهارم، اهمیت این خانه بزرگ را نشان می دهد که، وقتی دشمنان «کعبه» توطئه نابودی آن را در سر می پروراندند، و می خواستند مرکزیت این سرزمین ابراهیمی را به جای دیگر منتقل کنند، خداوند چنان گوشمالی به آنها داد، که برای همگان مایه عبرت شد و بر اهمیت این کانون مقدس افزود.

و از سوی پنجم، خداوندی که دعای ابراهیم خلیل (علیه السلام) را درباره امنیت این سرزمین مقدس اجابت فرمود و آن را تضمین نمود، در این ماجرا نشان داد که، مشیتش بر این قرار گرفته که این کانون توحید و عبادت، همیشه مرکز امنی باشد.

۴ - یک رویداد مسلم تاریخی

جالب توجه این که: ماجرای «اصحاب فیل» چنان در میان عرب مسلم بود، که سرآغاز تاریخی برای آنها شد، و همان گونه که گفتیم: قرآن مجید با تعبیر زیبای أَلَمْ تَرَ: «آیا ندیدی؟» آن هم خطاب به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که در آن زمان نبود و ندید، از آن یاد می کند، که نشانه دیگری بر مسلم بودن این ماجرا است.

از اینها گذشته، هنگامی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) این آیات را برای مشرکان «مکه» خواند، احدی آن را انکار نکرد، هر گاه مطلب مشکوکی بود، لا اقل گروهی اعتراض می کردند، و اعتراض آنها مانند سایر اعتراضهایشان در تاریخ ثبت می شد، به خصوص این که: قرآن با جمله «أَلَمْ تَرَ» مطلب را ادا کرده.

در ضمن، عظمت این خانه مقدس با این اعجاز مسلم تاریخی به ثبوت می رسد.

خداوند! ما را توفیقی مرحمت فرما که این کانون بزرگ توحید را پاسداری کنیم!
 پروردگارا! دست کسانی را که قصد دارند تنها به حفظ ظواهر این کانون مقدس قناعت کنند،
 اما پیام حقیقتش را نشنیده بگیرند از این مرکز قطع کن!
 بارالها! زیارتش را با آگاهی و عرفان کامل، نصیب همه مشتاقان فرما!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره فیل (۱)

سوره قریش

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۴ آیه است

محتوای سوره قریش

این سوره، در حقیقت مکمل سوره «فیل» محسوب می شود و آیات آن دلیل روشنی بر این مطلب است.

محتوای این سوره، بیان نعمت خداوند بر «قریش» و الطاف و محبت های او نسبت به آنهاست، تا حسّ شکرگزاری آنها تحریک شود و به عبادت پروردگار این بیت عظیم، که تمام شرف و افتخارشان از آن است، قیام کنند.

همان گونه که در آغاز سوره «و الضحی» گفتیم، آن سوره و سوره «ألم نشرح» در حقیقت یک سوره محسوب می شود، همچنین سوره «فیل» و سوره «قریش»؛ چرا که اگر درست در محتوای آن دو دقت کنیم، پیوند مطالب آنها به قدری است که، می تواند دلیل بر وحدت آن دو بوده باشد.

به همین دلیل، برای خواندن یک سوره کامل در هر رکعت از نماز، اگر کسی سوره های فوق را انتخاب کند، باید هر دو را با هم بخواند.

برای توضیح بیشتر در این زمینه به کتب فقهی (کتاب صلاة بحث قرائت) مراجعه شود. (۱)

۱ - مرحوم «شیخ حرّ عاملی» در کتاب «وسائل» روایات مربوط به این مطلب را در جلد ۴، صفحه ۷۴۳ (باب ۱۰ از ابواب قرائت نماز) آورده است.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: مَنْ قَرَأَهَا أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، بَعْدَ مَنْ طَافَ بِالْكَعْبَةِ، وَ اعْتَكَفَ بِهَا: «کسی که آن را بخواند، به تعداد هر یک از کسانی که گرد خانه کعبه طواف کرده، یا در آنجا معتکف شده، ده حسنه به او می دهد».(۱)

مسلماناً، چنین فضیلتی از آن کسانی است که در پیشگاه خداوند، پروردگار کعبه، سر تعظیم فرود آورده، او را عبادت کنند، احترام این خانه را پاسداری کرده و پیامش را با گوش جان بشنوند و به کار بندند.

- ۱ لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ
- ۲ إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ
- ۳ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ
- ۴ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - (کیفر اصحاب الفیل) به خاطر این بود که قریش الفت گیرند (و زمینه ظهور پیامبر فراهم شود)!
- ۲ - الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه!
- ۳ - پس باید پروردگار این خانه را عبادت کنند.
- ۴ - همان کس که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن ساخت.

تفسیر:

پروردگار این خانه را باید عبادت کرد

از آنجا که در سوره گذشته (سوره فیل) شرح نابودی «اصحاب الفیل» و لشکریان «ابرهه» - که به قصد نابود کردن خانه کعبه و متلاشی ساختن این کانون مقدس الهی آمده بودند - آمد، در اولین آیه این سوره، که در واقع «تکمله» ای

است برای سوره «فیل» می فرماید: ما لشکر فیل را نابود کردیم، و آنها را همچون کاه درهم کوبیده شده، متلاشی ساختیم «تا قریش به این سرزمین مقدس الفت گیرند» و مقدمات ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فراهم گردد (لایلاف قریش). (۱)

«ایلاف» مصدر است، به معنی الفت بخشیدن، و «الفت» به معنی اجتماع توأم با انسجام و انس و التیام است، و این که بعضی «ایلاف» را به «مؤالفت و عهد و پیمان» تفسیر کرده اند، نه تناسبی با این واژه دارد، که مصدر باب افعال است، و نه به محتوای آیات این سوره.

به هر حال، منظور ایجاد الفت میان «قریش» و سرزمین مقدس «مکه»، و «خانه کعبه» است؛ زیرا آنها و تمام اهل «مکه» به خاطر مرکزیت و امنیت این سرزمین، در آنجا سکنی گزیده بودند، بسیاری از مردم «حجاز» هر سال به آنجا می آمدند، مراسم حج را به جا می آوردند، و مبادلات اقتصادی و ادبی داشتند، و از برکات مختلف این سرزمین استفاده می نمودند.

همه اینها در سایه امنیت ویژه آن بود، اگر با لشکرکشی «ابرهه» و امثال او، این امنیت خدشه دار می شد، یا خانه کعبه ویران می گشت، دیگر کسی با این سرزمین الفتی پیدا نمی کرد.

واژه «قریش» به طوری که بسیاری از مفسران و ارباب لغت گفته اند: در اصل، به معنی نوعی از حیوانات بزرگ دریائی است، که هر حیوانی را به آسانی می خورد! این عبارت از «ابن عباس» معروف است که وقتی از او سؤال کردند: چرا قریش را «قریش» می نامند؟ در پاسخ چنین گفت:

۱ - «لام» در «لایلاف» به معنی علت است، و «جار و مجرور» متعلق به «جعل» در سوره گذشته در آیه «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ» و یا یکی دیگر از افعالی که در آن سوره بود. بعضی نیز این جار و مجرور را متعلق به جمله «فَلْيَعْبُدُوا» که در آیات بعد آمده است می دانند، ولی این احتمال، با مفهوم آیات چندان سازگار نیست و نظر اول بهتر است.

لِدَابَّهٖ تَكُونُ فِي الْبَحْرِ مِنْ أُعْظَمِ دَوَابِّ يُقَالُ لَهَا الْقُرَيْشُ، لَا تَمُرُّ بِشَيْءٍ مِنَ الْغَثِّ وَالسَّمِينِ إِلَّا أَكَلَتْهُ! «این به خاطر آن است که در اصل نام حیوانی از بزرگ ترین حیوانات دریا است، که به هیچ حیوان لاغر و چاقی نمی گذرد، مگر این که آن را می بلعد!» (۱)

سپس، از اشعار عرب برای سخن خود شاهد می آورد.

بنابراین، انتخاب این نام برای قبیله فوق، به خاطر قدرت و قوت این قبیله، و سوء استفاده هایشان از این قدرت بوده است.

ولی، بعضی آن را از ماده «قُرَش» (بر وزن قرش) به معنی «اکتساب» دانسته اند؛ چرا که این قبیله غالباً به تجارت و کسب مشغول بودند.

بعضی نیز، این ماده را به معنی «بازرسی و تفتیش» می دانند، و از آنجا که «قریش» از حال حجاج خبر می گرفتند، و گاه به کمک آنها می شتافتند، این واژه برای آنها انتخاب شده.

«قرش» در لغت به معنی اجتماع نیز آمده است، و چون این قبیله از اجتماع و انسجام خاصی برخوردار بودند، این نام برای آنها انتخاب شده.

ولی به هر حال، نام «قریش» امروز هرگز مفهوم جالبی را تداعی نمی کند، و با این که آنها قبیله پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بودند، از سر سخت ترین دشمنان اسلام محسوب می شدند، که از هیچ کارشکنی و عداوت و دشمنی فروگذار نکردند، حتی آن روز که قدرت آنها با پیروزی اسلام درهم شکست، به توطئه های پنهانی ادامه دادند، و بعد از رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز، حوادث دردناکی آفریدند، که تاریخ اسلام هرگز آن را فراموش نخواهد کرد، می دانیم «بنی امیه» و «بنی عباس» که بارزترین نمونه های حکومت جبار و طاغوتی بودند، از «قریش»

برخاستند.

قرائن نیز نشان می دهد که: آنها در جاهلیت عرب نیز سعی و تلاش در استثمار و استعمار مردم داشتند، و به همین دلیل، هنگامی که اسلام آزادی بخش طلوع کرد و منافع نامشروع آنها به خطر افتاد، با تمام قدرت به مبارزه برخاستند، اما قدرت عظیم اسلام، سرانجام آنها را درهم کوبید.

در آیه بعد، می افزاید: «هدف این بود که خداوند قریش را در سفرهای زمستانه و تابستانه الفت بخشد» (إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ). (۱) - (۲)

ممکن است منظور: الفت بخشیدن «قریش» به این سرزمین مقدس باشد، که آنها در طول سفر تابستانه و زمستانه خود، عشق و علاقه به این کانون مقدس را از دل نبرند، و به خاطر امنیتش به سوی آن بازگردند، نکند تحت تأثیر مزایای زندگی سرزمین «یمن» و «شام» واقع شوند و «مکه» را خالی کنند.

و یا این که: منظور ایجاد الفت میان «قریش» و سایر مردم در طول این دو سفر بزرگ است، چرا که بعد از داستان «ابرهه» مردم با دیده دیگری به آنها می نگریستند، و برای کاروان «قریش» احترام و اهمیت و امنیت قائل بودند.

«قریش» هم نیاز به این امنیت در طول راه داشت، و هم نیاز به آن در سرزمین «مکه»، و خداوند در سایه شکست لشکر «ابرهه»، هر دو امنیت را به آنها بخشید.

۱ - «ایلافهم» بدل از «ایلاف» در آیه قبل است، و ضمیر «هم» مفعول اول، و «رحله الشتاء» مفعول ثانی و به عقیده بعضی معنی ظرفیت دارد، و ممکن است «منصوب به نزع خافض» باشد، و در تقدیر چنین است: «إِيْلَافِهِمْ مِنْ رِحْلَةِ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ» (معنی دوم و سوم مناسب تر به نظر می رسد).

۲ - «رحله» در اصل از «رَحَلَ» (بر وزن شهر) به معنی پوششی است که بر مرکب برای سوار شدن می نهند، سپس به همین مناسبت آن را به خود شتر و یا مسافرت هائی که با آن یا وسیله دیگری انجام داده می شود، اطلاق کرده اند.

می دانیم: زمین «مکه»، باغ و زراعتی نداشت، دامداری آن نیز محدود بود، بیشترین درآمد از طریق همین کاروان های تجاری تأمین می شد، در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سرزمین «یمن» که هوای آن نسبتاً گرم بود، روی می آوردند، و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین «شام» که هوای ملایم و مطلوبی داشت، و اتفاقاً هم سرزمین یمن و هم سرزمین شام از کانون های مهم تجارت در آن روز بودند، و «مکه» و «مدینه» حلقه اتصالی در میان آن دو محسوب می شد.

البته «قریش» با کارهای خلافی که انجام می دادند، مستحق این همه لطف و محبت الهی نبودند، اما چون مقدر بود از میان قبیله، و از آن سرزمین مقدس، اسلام و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) طلوع کند، خداوند این لطف را در حق آنها انجام داد.

پس از آن، چنین نتیجه می گیرد که: «قریش» با این همه نعمت الهی که به برکت کعبه پیدا کرده اند «باید پروردگار این خانه را عبادت کنند» نه بتها را (فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ).

«همان خداوندی که آنها را از گرسنگی نجات داد و اطعام کرد، و از نا امنی رهائی بخشید و امنیت داد» (الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَّنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ). (۱)
از یکسو، به آنها رونق تجارت عطا فرمود، و جلب منفعت نمود، و از سوی دیگر، نا امنی را از آنها دور کرد و دفع ضرر فرمود، و اینها همه با شکست لشکر «ابرهه» فراهم گشت، و در حقیقت، استجابت دعای ابراهیم (علیه السلام) بنیانگذار کعبه

۱ - بعضی از مفسران این آیه را دو آیه دانسته اند و مجموع آیات این سوره را پنج آیه حساب کرده اند، ولی مشهور و معروف آن است که یک آیه است و مجموع آیات سوره چهار آیه می باشد.

بود، ولی آنها قدر این همه نعمت را ندانستند، و این خانه مقدس را به بتخانه ای تبدیل کردند، و عبادت بتان را بر پرستش خدای خانه مقدم داشتند، و سرانجام ثمره شوم این همه ناسپاسی را دیدند.

خداوندا! به ما توفیق عبادت و بندگی و سپاسگزاری نعمت ها، و پاسداری این بیت عظیم، مرحمت فرما!
 پروردگارا! این مرکز بزرگ اسلامی را روز به روز پر شکوه تر، و حلقه اتصال مسلمین جهان قرار ده!
 بار الها! دست همه دشمنان خونخوار و آنها که از این مرکز بزرگ سوء استفاده می کنند از آن قطع کن!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره قریش (۱)

سوره ماعون

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۷ آیه است

محتوای سوره ماعون

این سوره به عقیده بسیاری از مفسران، از سوره های «مکی» است، و لحن آیات آن که در مقاطع کوتاه و کوبنده، از قیامت و اعمال منکران آن سخن می گوید، گویای همین مطلب است.

روی هم رفته، در این سوره صفات و اعمال منکران قیامت در پنج مرحله بیان شده، که آنها به خاطر تکذیب این روز بزرگ چگونه از «انفاق» در راه خدا، کمک به «یتیمان» و «مسکینان» سر باز می زنند، و چگونه در مورد «نماز» مسامحه کار و ریاکارند، و از کمک به «نیازمندان» روی گردانند؟

در شأن نزول این سوره، بعضی گفته اند: درباره «ابوسفیان» نازل شده، که هر روز دو شتر بزرگ نحر می کرد، و خود، اطرافیان و یارانش از آن استفاده می نمودند، اما روزی یتیمی آمد و تقاضای چیزی کرد، او با عصایش بر او زد و او را دور کرد. بعضی دیگر گفته اند: آیه درباره «ولید بن مغیره» یا «عاص بن وائل» نازل شده است.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است: مَنْ قَرَأَ أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ فِي فَرَائِضِهِ وَتَوَافِلِهِ قَبْلَ اللَّهِ صَلَاتَهُ وَصِيَامَهُ، وَ لَمْ يُحَاسِبْهُ بِمَا كَانَ مِنْهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: «هر کس این سوره را در نمازهای فریضه و نافله اش بخواند، خداوند نماز و روزه او را قبول می کند، و او را در برابر کارهایی که در زندگی دنیا از او سرزده است، مورد محاسبه قرار نمی دهد». (۱)

- ۱ أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ
- ۲ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ
- ۳ وَلَا يَخْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ
- ۴ فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ
- ۵ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ
- ۶ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ
- ۷ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - آیا کسی که روز جزا را پیوسته انکار می کند دیدی؟!
 - ۲ - او همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند.
 - ۳ - و (دیگران را) به اطعام مسکین تشویق نمی کند!
 - ۴ - پس وای بر نمازگزارانی که،
 - ۵ - در نماز خود سهل انگاری می کنند!
 - ۶ - همان کسانی که ریا می کنند.
 - ۷ - و دیگران را از وسائل ضروری زندگی منع می نمایند!

تفسیر:

اثرات شوم انکار معاد

در این سوره، نخست پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را مخاطب قرار داده و اثرات شوم انکار روز جزا در اعمال منکران را بازگو می کند.

«آیا دیدی کسی را که روز جزا را پیوسته انکار می کند؟! (أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ).

سپس، بی آن که در انتظار پاسخ این سؤال بماند، می افزاید:

«او همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند!» (فَذَلِكِ الَّذِي يَنْذِعُ الْيَتِيمَ).

«و دیگران را به اطعام مسکین و مستمند تشویق نمی کند» (وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ). منظور از «دین» در اینجا «جزا» یا «روز جزا» است، و انکار روز جزا و دادگاه بزرگ آن، بازتاب وسیعی در اعمال انسان دارد، که در این سوره به پنج قسمت از آن اشاره شده است از جمله: «راندن یتیمان با خشونت»، «عدم تشویق دیگران به اطعام افراد مسکین»، یعنی نه خود اتفاق می کند و نه دیگران را دعوت به این کار می نماید.

بعضی نیز احتمال داده اند: منظور از «دین» در اینجا قرآن یا تمام آئین اسلام است، ولی معنی اول مناسب تر به نظر می رسد، و نظیر آن را در سوره «انفطار» آیه ۹ است: «كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالْإِيمَانِ»، و سوره «تین» آیه ۷ می باشد: «فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالْإِيمَانِ» نیز آمده است، که به قرینه آیات دیگر آن سوره ها، منظور

از دین، روز جزا است.

«يُدْعُ» از ماده «دع» (بر وزن حدّ) به معنی دفع شدید و راندن توأم با خشونت و عنف است. و «يَحْضُ» از ماده «حَض» به معنی تحریض و ترغیب دیگران بر چیزی است، «راغب» در «مفردات» می گوید: «حَصَّ» تشویق در حرکت و سیر است، ولی «حَضَّ» چنین نیست. (۱) از آنجا که «يَحْضُ» و «يُدْعُ» به صورت فعل «مضارع» آمده، نشان می دهد این کار مستمر آنها در مورد یتیمان و مستمندان است.

باز در اینجا این نکته جلب توجه می کند که، در مورد «یتیمان» مسأله عواطف انسانی بیشتر مطرح است تا اطعام و سیر کردن؛ چرا که بیشترین رنج یتیم از دست دادن کانون عاطفه و غذای روح است، و تغذیه جسمی در مرحله بعد قرار دارد.

و باز در این آیات، به مسأله اطعام «مستمندان» که از مهمترین کارهای خیر است، برخورد می کنیم، تا آنجا که می فرماید: اگر خود قادر به اطعام مستمند نیست، دیگران را به آن تشویق کند.

تعبیر به «فَذَلِكْ» (با توجه به این که «فاء» در اینجا معنی سببیت را می بخشد) اشاره به این نکته است که: فقدان ایمان به معاد، سبب این خلافتکاری ها می شود، و به راستی چنین است، آن کس که آن روز بزرگ و آن دادگاه عدل، و آن حساب و کتاب و پاداش و کیفر را در اعماق جان باور کرده باشد، آثار مثبتش در تمام اعمال او ظاهر می شود، ولی آنها که ایمان ندارند، اثر آن در جراتشان بر گناه و انواع جرائم کاملاً محسوس است.

۱ - «مفردات»، ماده «حَض».

* * *

در سومین وصف این گروه، می فرماید: «وای بر نمازگزاران» (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ).

* * *

«همان نمازگزارانی که نماز خود را به دست فراموشی می سپرند» (الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ).

نه ارزشی برای آن قائلند، نه به اوقاتش اهمیتی می دهند، و نه ارکان و شرائط و آدابش را رعایت می کنند.

«سَاهُونَ» از ماده «سهو» در اصل به معنی خطائی است که از روی غفلت سرزند، خواه در فراهم کردن مقدماتش مقصر باشد یا نه، البته در صورت اول معذور نیست، و در صورت دوم معذور است، ولی در اینجا منظور سهو توأم با تقصیر است.

باید توجه داشت: نمی فرماید: «در نمازشان سهو می کنند» چون سهو در نماز به هر حال برای هر کس واقع می شود، بلکه می فرماید: «از اصل نماز سهو می کنند» و کل آن را به دست فراموشی می سپرند.

روشن است، این مطلب اگر یک یا چند بار اتفاق بیفتد، ممکن است از قصور باشد، اما کسی که پیوسته نماز را فراموش می کند و آن را به دست فراموشی می سپارد، پیدا است که برای آن اهمیتی قائل نیست، و یا اصلاً به آن ایمان ندارد، و اگر گهگاه نماز می خواند، از ترس زبان مردم و مانند آن است.

در این که، منظور از «سَاهُونَ» در اینجا چیست؟ علاوه بر آنچه در بالا گفتیم، تفسیرهای دیگری نیز گفته اند، از جمله:

این که: منظور تأخیر انداختن نماز از وقت فضیلت است.

و یا این که: منظور اشاره به منافقانی است که نه برای نماز ثوابی معتقد بودند و نه برای ترک آن عقاب.

یا این که: منظور کسانی است که در نمازهای خود ریا می کنند (در حالی که این معنی در آیه بعد می آید).

البته، جمع میان این معانی ممکن است، هر چند تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد. به هر حال، وقتی فراموش کنندگان نماز، شایسته «ویل» هستند، آنها که به کلی ترک نماز گفته و تارک الصلوة هستند، چه حالی خواهند داشت؟! *

در چهارمین مرحله، به یکی دیگر از بدترین اعمال آنها اشاره کرده، می فرماید: «آنها کسانی هستند که پیوسته ریا می کنند» (الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ).

و در آخرین مرحله، می افزاید: «آنها دیگران را از ضروریات زندگی منع می کنند» (وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ).

مسلماً، یکی از سرچشمه های تظاهر و ریاکاری، عدم ایمان به روز قیامت، و عدم توجه به پاداش های الهی است، و گرنه چگونه ممکن است انسان پاداش های الهی را رها کند، و رو به سوی خلق، و خوش آیند آنها آورد؟! *

«ماعون» از ماده «مغن» (بر وزن شأن) به معنی چیز کم است، و بسیاری از مفسران معتقدند: منظور از آن در اینجا، اشیاء جزئی است که مردم مخصوصاً همسایه ها از یکدیگر به عنوان عاریه یا تملک می گیرند، مانند مقداری نمک، آب، آتش (کبریت)، ظروف و مانند اینها. بدیهی است، کسی که از دادن چنین اشیائی به دیگران خودداری می کند،

آدم بسیار پست و بی ایمانی است، یعنی آنها به قدری بخیل اند که، حتی از دادن این اشیاء کوچک مضایقه دارند، در حالی که همین اشیاء کوچک، گاه نیازهای بزرگی را برطرف می کند، و منع آن، مشکلات بزرگی در زندگی مردم ایجاد می نماید.

جمعی نیز گفته اند: منظور از «ماعون» زکات است، چرا که زکات نسبت به اصل مال غالباً بسیار کم است، گاه ده درصد، گاه پنج درصد، و گاه دو و نیم درصد است.

البته «منع زکات» نیز یکی از بدترین کارها است، چرا که «زکات» بسیاری از مشکلات اقتصادی جامعه را حل می کند.

در روایتی، از امام صادق (علیه السلام) آمده است که در تفسیر «ماعون» فرمود: هُوَ الْقَرْضُ يُقْرِضُهُ، وَ الْمَتَاعُ يُعِيرُهُ، وَ الْمَعْرُوفُ يَصْنَعُهُ: «ماعون وامی است که انسان به دیگری می دهد، وسائل زندگی است که به عنوان عاریه در اختیار دیگران می گذارد، و کمک ها و کارهای خیری که انسان انجام می دهد» (۱).

در روایت دیگری، از همان حضرت این معنی نقل شده، و در ذیل آن آمده است راوی گفت: ما همسایگانی داریم که وقتی وسائل را به آنها عاریه می دهیم، آن را می شکنند و خراب می کنند، آیا گناه است به آنها ندهیم؟ فرمود: در این صورت مانعی ندارد. (۲)

در معنی «ماعون» احتمالات دیگری نیز گفته اند؛ تا آنجا که در تفسیر «قرطبی» بالغ بر دوازده قول در این زمینه نقل شده، که بسیاری از آنها را می توان در هم ادغام کرد و مهم همان است که در بالا آوردیم.

ذکر این دو کار پشت سر یکدیگر، (ریاکاری و منع ماعون) گوئی اشاره به

این است که، آنها آنچه برای خدا است به نیت خلق به جا می آورند، و آنچه برای خلق است، از آنها دریغ می دارند، و به این ترتیب، هیچ حقی را به حق دارش نمی رسانند. این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پایان می دهیم، فرمود: مَنْ مَنَعَ الْمَاعُونَ جَارَهُ مَنَعَهُ اللَّهُ خَيْرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ كَلَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، وَ مَنْ وَ كَلَّهُ إِلَى نَفْسِهِ فَمَا أَسْوَأَ حَالُهُ؟! «کسی که وسائل ضروری و کوچک را از همسایه اش دریغ دارد، خداوند او را از خیر خود، در قیامت منع می کند، و او را به حال خود وامی گذارد، و هر کسی خدا او را به خود واگذارد، چه بد حالی دارد؟» (۱).

* * *

نکته ها:

۱ - جمع بندی بحث های سوره ماعون

در این سوره کوتاه، مجموعه ای از صفات رذیله که در هر کس باشد نشانه بی ایمانی و پستی و حقارت او است آمده، و قابل توجه این که: همه آنها را فرع بر تکذیب دین، یعنی جزا یا روز جزا قرار داده است.

تحقیر یتیمان، ترک اطعام گرسنگان، غفلت از نماز، ریاکاری، و عدم همکاری با مردم، حتی در دادن وسائل کوچک زندگی، این مجموعه را تشکیل می دهد، و به این ترتیب، افراد بخیل و خودخواه، و متظاهری را منعکس می کند که نه پیوندی با «خلق» دارند، و نه رابطه ای با «خالق»، افرادی که نور ایمان و احساس مسئولیت در وجودشان نیست، نه به پاداش الهی می اندیشند و نه از عذاب او بیمناکند.

* * *

۲ - تظاهر و ریا، بلای بزرگ اجتماعی

ارزش هر عمل، بستگی به «انگیزه» آن دارد، و یا به تعبیر دیگر، از دیدگاه اسلام، اساس هر عمل را، «نیت» تشکیل می دهد، آن هم «نیت خالص».

اسلام قبل از هر چیز، پرونده نیت را مورد بررسی قرار می دهد، و لذا در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: *إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى*: «هر عملی بستگی به نیت دارد، و بهره هر کس مطابق نیتی است که در عمل دارد».

و در ذیل این حدیث آمده است: «آن کس که برای خدا جهاد کند، اجرش بر خداوند بزرگ است، و کسی که برای متاع دنیا پیکار کند، یا حتی نیت به دست آوردن «عقال» (طناب کوچکی که پای شتر را با آن می بندند) کرده باشد، بهره اش فقط همان است» (۱).

اینها همه به خاطر آن است که: «نیت» همیشه به عمل شکل می دهد، آن کس که برای خدا کاری انجام می دهد، شالوده آن را محکم می کند، و تمام تلاش او این است که مردم از آن بهره بیشتر گیرند، ولی کسی که برای تظاهر و ریاکاری عملی انجام می دهد، تنها به ظاهر و زرق و برق آن می پردازد، بی آن که به عمق و باطن و شالوده و بهره گیری نیازمندان اهمیت دهد.

جامعه ای که به ریاکاری عادت کند، نه فقط از خدا و اخلاق حسنه و ملکات فاضله دور می شود، بلکه تمام برنامه های اجتماعی او از محتوا تهی می گردد، و در یک مشت ظواهر فاقد معنی خلاصه می شود، و چه دردناک است سرنوشت چنین انسان، و چنین جامعه ای؟!

روایات در مذمت «ریا» بسیار زیاد است، تا آنجا که آن را نوعی شرک

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱، صفحه ۳۵، ابواب مقدمه العبادات، باب ۵، حدیث ۱۰.

نامیده اند، و ما در اینجا به ذکر سه روایت تکان دهنده قناعت می کنیم:

۱ - در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَخْبِثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ، وَ تَحْسُنُ فِيهِ عِلَالِيَّتُهُمْ، طَمَعًا فِي الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ بِهِ مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ، يَكُونُ دِينُهُمْ رِيَاءً، لَا يُخَالِطُهُمْ خَوْفٌ، يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ فَيَدْعُوْنَهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ: «زمانی بر مردم فرا می رسد که به خاطر طمع در دنیا، باطن های آنها زشت و آلوده می شود، و ظاهرشان زیبا، این در حالی است که علاقه ای به پاداش های پروردگارشان ندارند، دین آنها ریا می شود، و خوف خدا، در دل آنها وجود ندارد، خداوند همه آنها را به عذاب سختی گرفتار می کند، و هر قدر خدا را مانند شخص غریق بخوانند، هرگز دعایشان مستجاب نمی شود».(۱)

۲ - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که به یکی از یارانش به نام «زراره» فرمود: مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ، يَا زُرَّارَةُ! كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ: «کسی که برای مردم عمل کند، ثوابش بر مردم است، ای زراره! هر ریائی شرک است».(۲)

۳ - در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: إِنَّ الْمُرَائِيَّ يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءَ: يَا كَافِرُ! يَا فَاجِرُ! يَا غَادِرُ! يَا خَاسِرُ! حَبِطَ عَمَلُكَ، وَ بَطُلَ أَجْرُكَ، فَلَا خَلَاصَ لَكَ الْيَوْمَ، فَالْتَمِسْ أَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ: «شخص ریاکار، در روز قیامت با چهار نام صدا می شود: ای کافر! ای فاجر! ای غادر! ای خاسر! ای حيله گر! وای زیانکار! عملت نابود شد، و اجرت باطل گشت، امروز هیچ راه

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۹۶، باب الرِّیاء، حدیث ۱۴.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱، صفحه ۴۹، ذیل حدیث ۱۱ (جلد ۱، صفحه ۶۷، چاپ آل البيت).

نجاتی نداری، پاداش خود را از کسی بخواه که از برای او عمل کردی»! (۱)

خداوند! خلوص نیت، سخت مشکل است، خودت ما را در این راه یاری فرما!
 پروردگارا! آن چنان ایمانی به ما مرحمت کن که جز به ثواب و عقاب تو نیندیشیم و رضا و
 خشنودی و غضب خلق در راه تو برای ما یکسان باشد!
 بارالها! هر خطائی در این راه تاکنون کرده ایم بر ما ببخش!

اٰمِیْنَ یَا رَبَّ الْعٰلَمِیْنَ

پایان سوره ماعون (۲)

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱، صفحه ۵۱، ذیل حدیث ۱۶ (جلد ۱، صفحه ۶۹، چاپ آل البیت).

۲ - تصحیح: ۱۳۸۳ / ۳ / ۲۱.

سوره کوثر

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۳ آیه است

محتوای سوره کوثر

مشهور این است، این سوره در «مکه» نازل شده است، ولی بعضی احتمال «مدنی» بودن آن را داده اند.

این احتمال نیز داده شده است: این سوره دو بار نازل شده، یک بار در «مکه» و بار دیگر در «مدینه»، ولی روایاتی که در شأن نزول این سوره وارد شده، قول مشهور را که این سوره «مکی» است، تأیید می کند.

در شأن نزول این سوره، می خوانیم: «عاص بن وائل» که از سران مشرکان بود، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را به هنگام خارج شدن از مسجد الحرام ملاقات کرد، و مدتی با حضرت گفتگو نمود، گروهی از سران «قریش» در مسجد نشسته بودند، این منظره را از دور مشاهده کردند.

هنگامی که «عاص بن وائل» وارد مسجد شد، به او گفتند: با که صحبت می کردی؟ گفت: با این مرد «ابتر»!

این تعبیر را به خاطر این انتخاب کرد، که «عبدالله» پسر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از دنیا رفته بود، و عرب کسی را که پسر نداشت «ابتر» (یعنی بلا عقب) می نامید، و لذا «قریش» این نام را بعد از فوت پسر پیغمبر برای حضرت انتخاب کرده بود (سوره فوق نازل شد و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را به نعمت های بسیار و کوثر بشارت داد، و دشمنان او را ابتر خواند). (۱)

توضیح این که: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) دو فرزند پسر از بانوی اسلام «خدیجه» داشت: یکی «قاسم» و دیگری «طاهر» که او را «عبدالله» نیز می نامیدند، و هر دو در «مکه» از دنیا رفتند، و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فاقد فرزند پسر شد، این موضوع

زبان بدخواهان «قریش» را گشود، و کلمه «ابتر» را برای حضرتش انتخاب کردند. (۱)
 آنها طبق سنت خود، برای فرزند پسر اهمیت فوق العاده ای قائل بودند، او را تداوم بخش
 برنامه های پدر می شمردند، بعد از این ماجرا، آنها فکر می کردند با رحلت پیغمبر اکرم (صلی
 الله علیه وآله) برنامه های او به خاطر نداشتن فرزند ذکور، تعطیل خواهد شد و خوشحال
 بودند.

قرآن مجید نازل شد و به طرز اعجاز آمیزی در این سوره، به آنها پاسخ گفت، و خبر داد:
 دشمنان او ابتر خواهند بود، و برنامه اسلام و قرآن هرگز قطع نخواهد شد، بشارتی که در این
 سوره داده شده از یکسو، ضربه ای بود بر امیدهای دشمنان اسلام، و از سوی دیگر، تسلی
 خاطری بود به رسول الله (صلی الله علیه وآله) که بعد از شنیدن این لقب زشت و توطئه
 دشمنان، قلب پاکش غمگین و مکدر شده بود.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ
 قَرَأَهَا سَقَاهُ اللَّهُ مِنْ أَنْهَارِ الْجَنَّةِ، وَ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ بِعَدَدِ كُلِّ قُرْبَانٍ قَرَّبَهُ الْعِبَادُ فِي يَوْمِ عِيدٍ، وَ
 يُقَرَّبُونَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ:

«هر کس آن را تلاوت کند، خداوند او را از نهادهای بهشتی سیراب خواهد کرد، و به عدد هر
 قربانی که بندگان خدا در روز عید (قربان) قربانی می کنند، و همچنین قربانی هائی که اهل
 کتاب و مشرکان دارند، به عدد هر یک از آنان، اجری به او می دهد». (۲)
 نام این سوره (کوثر) از اولین آیه آن گرفته شده است.

۱ - پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) صاحب فرزند ذکور دیگری به نام «ابراهیم» از «ماریه
 قبطیه» در «مدینه» در سال هشتم هجرت شد، ولی اتفاقاً او نیز قبل از آن که به دو سالگی برسد
 چشم از دنیا پوشید و وفات او قلب پیامبر (صلی الله علیه وآله) را آزد.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۴۸.

- ۱ إنا أعطیناک الکوثرَ
 ۲ فصلٌ لربکَ و انحرُ
 ۳ إن شائتکَ هو الأثرُ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم!
 ۲ - پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن!
 ۳ - (و بدان) دشمن تو قطعاً بریده نسل و بی عقب است!

تفسیر:

ما به تو خیر فراوان دادیم

روی سخن در تمام این سوره، به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است (مانند سوره «و الضحی» و سوره «ألم نشرح») و یکی از اهداف مهم هر سه سوره، تسلی خاطر آن حضرت در برابر انبوه حوادث دردناک و زخم زبان های مکرر دشمنان است. نخست می فرماید: «ما به تو کوثر عطا کردیم» (إنا أعطیناک الکوثر). «کوثر» وصف است که از «کثرت» گرفته شده، و به معنی خیر و برکت فراوان است، و به افراد «سخاوتمند» نیز «کوثر» گفته می شود.

در این که: منظور از «کوثر» در اینجا چیست؟ در روایتی آمده است: «وقتی این سوره نازل شد، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بر فراز منبر رفت و این سوره را تلاوت فرمود، اصحاب عرض کردند: این چیست که خداوند به تو عطا فرموده؟ گفت: نهری است در بهشت، سفیدتر از شیر، و صافتر از قدح (بلور) در دو طرف آن قبه هائی از درّ و یاقوت است»... (۱)

در حدیث دیگری، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «کوثر نهری است در بهشت که خداوند آن را به پیغمبرش در عوض فرزندش (عبدالله که در حیات او از دنیا رفت) به او عطا فرمود».

بعضی نیز گفته اند: منظور همان «حوض کوثر» است که تعلق به پیامبر (صلی الله علیه وآله) دارد و مؤمنان به هنگام ورود در بهشت، از آن سیراب می شوند. ۲. بعضی آن را به «نبوت» تفسیر کرده. بعضی دیگر به قرآن.

بعضی به کثرت اصحاب و یاران.

بعضی به کثرت فرزندان و ذریه، که همه آنها از نسل دخترش فاطمه زهراء (علیها السلام) به وجود آمدند، و آن قدر فزونی یافتند، که از شماره بیرونند، و تا دامنه قیامت یادآور وجود پیغمبر اکرمند.

بعضی نیز آن را به «شفاعت» تفسیر کرده و حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در این زمینه نقل نموده اند. ۳.

تا آنجا که «فخر رازی» پانزده قول در تفسیر «کوثر» ذکر کرده است، ولی ظاهر این است: غالب اینها بیان مصداق های روشنی از این مفهوم وسیع و گسترده است، زیرا چنان که گفتیم، «کوثر» به معنی «خیر کثیر و نعمت فراوان»

است، و می دانیم خداوند بزرگ، نعمت های فراوان بسیاری به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ارزانی داشته، که هر یک از آنچه در بالا گفته شد، یکی از مصداق های روشن آن است، و مصداق های بسیار دیگری نیز دارد که ممکن است به عنوان تفسیر مصداقی برای آیه ذکر شود.

به هر حال، تمام مواهب الهی بر شخص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در تمام زمینه ها، حتی پیروزی هایش در غزوات بر دشمنان، و حتی علمای امتش که در هر عصر و زمان مشعل فروزان قرآن و اسلام را پاسداری می کنند، و به هر گوشه ای از جهان می برند، همه در این خیر کثیر وارد هستند.

فراموش نباید کرد: این سخن را خداوند زمانی به پیامبرش می گوید که، آثار این خیر کثیر هنوز ظاهر نشده بود، این خبری بود از آینده نزدیک و آینده های دور، خبری بود اعجاز آمیز و بیانگر حقانیت دعوت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله).

این نعمت عظیم، و خیر فراوان، شکرانه عظیم لازم دارد، هر چند شکر مخلوق، هرگز حق نعمت خالق را ادا نمی کند، بلکه توفیق شکرگزاری، خود، نعمت دیگری است از ناحیه او، لذا می فرماید: «اکنون که چنین است، فقط برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن» (فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ).

آری، بخشنده نعمت او است، بنابراین، نماز، عبادت و قربانی که آن هم نوعی عبادت است، برای غیر او معنی ندارد، مخصوصاً با توجه به مفهوم «رب» که حکایت از تداوم نعمت ها و تدبیر و ربوبیت پروردگار می کند.

کوتاه سخن این که: «عبادت» خواه به صورت نماز باشد، یا قربانی کردن، مخصوص «رب» و ولی نعمت است، و او منحصر ذات پاک خدا است.

این، در برابر اعمال مشرکان است که برای بتها سجده و قربانی می کردند، در

حالی که نعمت های خود را از خدا می دانستند! و به هر حال، تعبیر «لِرَبِّكَ» دلیل روشنی است بر مسأله لزوم قصد قربت در عبادات.

بسیاری از مفسران معتقدند: منظور، نماز روز عید قربان، و قربانی کردن در همان روز است، ولی ظاهراً مفهوم آیه، عام و گسترده است، هر چند نماز و قربانی روز عید، یکی از مصداق های روشن آن است.

تعبیر به «وَأَنْحَر» از ماده «نحر» که مخصوص کشتن شتر است، شاید به خاطر این است که، در میان قربانی ها، شتر از اهمیت بیشتری برخوردار بود، و مسلمانان نخستین، علاقه بسیار به آن داشتند، و قربانی کردن شتر بدون ایثار و گذشت ممکن نبود.

در اینجا دو تفسیر دیگر برای آیه فوق ذکر شده است:

۱ - منظور از جمله «وَأَنْحَر» رو به قبله ایستادن به هنگام نماز است، چرا که ماده «نحر» به معنی گلوگاه می باشد، سپس عرب آن را به معنی «مقابل با هر چیز» استعمال کرده است، و لذا می گویند: مَنَازِلُنَا تَتَنَاحَرُ یعنی: «منزل های ما در مقابل یکدیگر است».

۲ - منظور بلند کردن دست ها به هنگام تکبیر و آوردن آن در مقابل گلوگاه و صورت است، در حدیثی می خوانیم: «هنگامی که این سوره نازل شد، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از جبرئیل سؤال فرمود: این «نُحَيْرَه» (۱) ای که پروردگارم مرا به آن مأمور ساخته، چیست؟ «جبرئیل» عرض کرد: «این نحیره نیست، بلکه خداوند به تو دستور می دهد: هنگامی که وارد نماز می شوی موقع تکبیر، دست ها را بلند کن، و همچنین

۱ - «نُحَيْرَه» به معنی آخرین روز ماه است؛ چرا که در آن روز انسان به استقبال ماه نو می رود، و بعضی آن را به معنی آخرین شب و روز ماه گرفته اند، بنابراین معنی روایت چنین می شود: «این استقبال از ماه آینده که خدا مرا به آن امر کرده چیست؟» و لذا جبرئیل گفت: «نحیره» نیست.

هنگامی که رکوع می‌کنی یا سر از رکوع برمی‌داری، و یا سجده می‌کنی؛ چرا که نماز ما و نماز فرشتگان در هفت آسمان، همین گونه است، و برای هر چیزی زینتی است، و زینت نماز بلند کردن دست‌ها در هر تکبیر است» (۱).

در حدیثی، از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه می‌خوانیم که، با دست مبارکش اشاره کرده، فرمود: «منظور این است که دست‌ها را این گونه در آغاز نماز بلند کنی، به طوری که کف آنها رو به قبله باشد» (۲).

ولی تفسیر اول از همه مناسب‌تر است؛ چرا که منظور نفی اعمال بت پرستان است که عبادت و قربانی را برای غیر خدا می‌کردند، ولی با این حال، جمع میان همه معانی و روایاتی که در این باب رسیده است، هیچ مانعی ندارد و به خصوص این که: درباره بلند کردن دست به هنگام تکبیرات، روایات متعددی در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده است، به این ترتیب، آیه، مفهوم جامعی دارد که اینها را نیز شامل می‌شود.

و در آخرین آیه این سوره، با توجه به نسبتی که سران شرک به آن حضرت می‌دادند، می‌فرماید: «تو ابتر و بلا عقب نیستی، دشمن تو ابتر است!» (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ). «شانی» از ماده «شَنَّان» (بر وزن ضربان) به معنی عداوت، کینه‌ورزی و بدخلقی، به معنی کسی است که دارای این وصف باشد.

قابل توجه این که: «ابتر» در اصل به معنی «حیوان دم بریده» است، (۳) و انتخاب این تعبیر، از سوی دشمنان اسلام، به منظور هتک و توهین بود.

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۵۰.

۳ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۴۸.

و تعبیر «شانی» بیانگر این واقعیت است که، آنها در دشمنی خود حتی کمترین ادب را نیز رعایت نمی کردند، یعنی عداوتشان آمیخته با قساوت و رذالت بود، در حقیقت قرآن می گوید: این لقب خود شما است نه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله). از سوی دیگر، همان گونه که در شأن نزول سوره گفته شد: «قریش» انتظار مرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله) و برچیده شدن بساط اسلام را داشتند، چرا که می گفتند: او بلاعقب است، قرآن می گوید: تو بلا عقب نیستی، دشمنان تو بلا عقب اند!

نکته ها:

۱ - «فاطمه» (علیها السلام) و «کوثر»

گفتیم: «کوثر» یک معنی جامع و وسیع دارد، و آن، «خیر کثیر و فراوان» است، و مصادیق آن زیاد می باشد، ولی بسیاری از بزرگان علمای شیعه، یکی از روشن ترین مصداق های آن را وجود مبارک «فاطمه زهراء» (علیها السلام) دانسته اند؛ چرا که شأن نزول آیه می گوید: آنها پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را متهم می کردند که بلا عقب است، قرآن ضمن نفی سخن آنها می گوید: «ما به تو کوثر دادیم».

از این تعبیر، استنباط می شود: این «خیر کثیر» همان فاطمه زهراء (علیها السلام) است؛ زیرا نسل و ذریه پیامبر (صلی الله علیه وآله) به وسیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت، نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیغمبر بودند، بلکه آئین او و تمام ارزش های اسلام را حفظ کردند، و به آیندگان ابلاغ نمودند، نه تنها امامان معصوم اهل بیت (علیهم السلام) که آنها حساب مخصوص به خود دارند، بلکه هزاران، هزار از فرزندان فاطمه (علیها السلام) در سراسر جهان پخش شدند، که در میان آنها علمای بزرگ، نویسندگان، فقهاء، محدثان و مفسران والا مقام و فرماندهان عظیم بودند،

که با ایثار و فداکاری در حفظ آئین اسلام کوشیدند. در اینجا به بحث جالبی از «فخر رازی» برخورد می‌کنیم، که در ضمن تفسیرهای مختلف «کوثر» می‌گوید:

قول سوم این است که: این سوره به عنوان ردّ بر کسانی نازل شده که عدم وجود اولاد را بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خرده می‌گرفتند، بنابراین معنی سوره این است که: خداوند به او نسلی می‌دهد که در طول زمان باقی می‌ماند، بین چه اندازه از اهل بیت را شهید کردند، در عین حال جهان مملو از آنها است، این در حالی است که از «بنی امیه» (که دشمنان اسلام بودند) شخص قابل ذکری در دنیا باقی نمانده، سپس بنگر و بین چقدر از علمای بزرگ در میان آنها است، مانند: باقر، صادق، رضا و نفس زکیه. (۱) - (۲)

۲ - اعجاز این سوره

این سوره، در حقیقت، سه پیشگوئی بزرگ در بردارد: از یکسو، اعطاء خیر کثیر را به پیغمبر نوید می‌دهد (گر چه «أَعْطَيْنَا» به صورت فعل ماضی است، ولی ممکن است از قبیل مضارع مسلّم باشد که در شکل ماضی بیان شده) و این خیر کثیر، تمام پیروزی‌ها و موفقیت‌هایی را شامل می‌شود که بعداً نصیب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شد، و به هنگام نزول این سوره در «مکه» قابل پیش‌بینی نبود.

از سوی دیگر، خبر می‌دهد: پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بلا عقب نخواهد بود، بلکه نسل و دودمان او به طور فراوان در جهان وجود خواهند داشت.

از سوی سوم، خبر می‌دهد: دشمنان او ابتر و بلا عقب خواهند بود، این

۱ - «نفس زکیه» لقبی است برای «محمد بن عبدالله» فرزند «امام حسن مجتبی» (علیه السلام) که به دست منصور دوانقی در سال ۱۴۵ هجری به شهادت رسید.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۲، صفحه ۱۲۴.

پیشگوئی نیز تحقق یافت، و چنان دشمنانش تار و مار شدند، که امروز اثری از آنها باقی نمانده است، در حالی که طوائفی همچون «بنی امیه» و «بنی عباس» که به مقابله با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و فرزندان او برخاستند، روزی آن قدر جمعیت داشتند که فامیل و فرزندان آنها قابل شماره نبود، ولی امروز اگر هم چیزی از آنها باقی مانده باشد، هرگز شناخته نیست.

* * *

۳ - ضمیر جمع درباره خدا برای چیست؟

قابل توجه این که: در اینجا و در آیات فراوان دیگری از قرآن مجید، خداوند، با صیغه «متکلم مع الغیر» از خود یاد می کند، می فرماید: «ما» به تو «کوثر» عطا کردیم! این تعبیر و مانند آن، برای بیان عظمت و قدرت است؛ زیرا بزرگان هنگامی که از خود سخن می گویند، نه فقط از خود، که از مأمورانشان نیز خبر می دهند، و این کنایه از قدرت و عظمت و وجود فرمانبرداری در مقابل اوامر است.

در آیه مورد بحث، کلمه «ان» نیز تأکید دیگری است بر این معنی، و تعبیر به «أَعْطَيْنَاكَ» و نه «آتَيْنَاكَ»، دلیل بر این است که: خداوند «کوثر» را به حضرتش بخشیده و اعطا فرموده است، و این بشارتی است بزرگ به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، تا در برابر یاوه گوئی های دشمنان قلب مبارکش آزردن نشود، و در عزم آهنینش فتور و سستی راه نیابد، و بداند تکیه گاه او خدائی است که منبع همه خیرات است و خیر کثیر در اختیار او نهاده.

* * *

خداوند! ما را از برکات این «خیر کثیر» که به پیامبرت مرحمت فرمودی بی نصیب مگردان!
 پروردگارا! تو می دانی ما آن حضرت و ذریه طاهرینش را از صمیم دل دوست داریم، ما را در
 زمره آنان محشور کن!

بارالها! عظمت او و آئینش بسیار است، روز به روز، بر این عظمت و عزت و شوکت بیفزای!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره کوثر (۱)

سوره کافرون

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۶ آیه است

محتوای سوره کافرون

این سوره در «مکه» نازل شده، و لحن و محتوای آن گواه روشنی بر این معنی است، همچنین شان نزولی که به خواست خدا بعداً به آن اشاره می شود، دلیل دیگری بر این مدعا است، و این که بعضی احتمال داده اند «مدنی» باشد، بسیار بعید به نظر می رسد.

لحن سوره، نشان می دهد این سوره در زمانی نازل شده که مسلمانان در اقلیت بودند و کفار در اکثریت، و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از ناحیه آنها سخت در فشار بود، اصرار داشتند او را به سازش با شرک بکشانند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست رد بر سینه همه آنها می زند، و آنها را به کلی مأیوس می کند، بدون آن که بخواهد با آنها درگیر شود.

این سرمشقی است برای همه مسلمانان که در هیچ شرائطی، در اساس دین و اسلام، با دشمنان سازش نکنند، و هر وقت چنین تمنائی از ناحیه آنها پیشنهاد شود، آنها را کاملاً مأیوس کنند، مخصوصاً در این سوره دو بار این معنی تأکید شده که: «من معبودهای شما را نمی پرستم» و این تأکید برای مأیوس ساختن آنها است، همچنین دو بار تأکید شده: «شما هرگز معبود من، خدای یگانه را نمی پرستید» و این دلیلی است بر لجاجت آنها، و سرانجامش این است که: «من و آئین توحیدیم، و شما و آئین پوسیده شرک آلودتان!»

فضیلت تلاوت این سوره

درباره فضیلت این سوره، روایات فراوانی نقل شده، که حاکی از اهمیت فوق العاده محتوای آن است، از جمله:

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده: مَنْ قَرَأَ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ رُبْعَ الْقُرْآنِ وَ تَبَاعَدَتْ عَنْهُ مَرَدَةُ الشَّيَاطِينِ، وَ بَرَأَ مِنَ الشُّرْكِ، وَ يُعَافَى مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ: «کسی که سوره «قل یا ایها الکافرون» را بخواند، گوئی ربع قرآن را خوانده، شیاطین طغیانگر از او دور می شوند، از شرک پاک می گردد، و از فزع (روز قیامت) در امان خواهد بود».(۱)

تعبیر به «ربع القرآن» شاید به خاطر آن است که: حدود یک چهارم قرآن مبارزه با شرک و بت پرستی است، و عصاره آن در این سوره آمده است، و دور شدن شیاطین سرکش به خاطر آن است که، در این سوره دست رد بر سینه مشرکان زده شده، و می دانیم: شرک مهمترین ابزار شیطان است.

نجات در قیامت نیز، در درجه اول در گرو توحید و نفی شرک است، همان مطلبی که این سوره بر محور آن دور می زند.

در حدیث دیگری، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «مردی خدمتش آمده عرض کرد: ای رسول خدا! برای این آمده ام که چیزی به من یاد دهی که به هنگام خواب بخوانم، فرمود: إِذَا أَخَذْتَ مَضْجَعَكَ فَاقْرَأْ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ثُمَّ نَمْ عَلَى خَاتَمَتِهَا فَإِنَّهَا بَرَاءَةٌ مِنَ الشُّرْكِ: «هنگامی که به بستر رفتی، سوره «قل یا ایها الکافرون» را بخوان، بعد از آن بخواب که این بیزاری از شرک است».(۲)

و نیز در روایتی، از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده است به «جبیر بن مطعم» فرمود:

«آیا دوست داری هنگامی که به سفر می روی از نظر زاد و توشه از بهترین یارانت باشی؟
گفت: آری پدرم و مادرم فدایت ای رسول خدا!
فرمود: این پنج سوره را بخوان: «قل یا ایها الکافرون»، «اذا جاء نصر الله و الفتح»، «قل هو الله احد»، «قل اعوذ برب الفلق»، و «قل اعوذ برب الناس»، و قرائت خود را با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز کن.» (۱)

و در حدیثی، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که می فرمود: «پدرم می گفت: «قل یا ایها الکافرون» ربع قرآن است، و هنگامی که از آن فراغت می یافت می فرمود: أُعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ، أُعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ. «من تنها خدا را عبادت می کنم، من تنها خدا را عبادت می کنم.» (۲)

- ۱ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ
- ۲ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ
- ۳ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ
- ۴ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ
- ۵ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ
- ۶ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - بگو: ای کافران!
- ۲ - آنچه را شما می پرستید من نمی پرستم!
- ۳ - و نه شما آنچه را من می پرستم می پرستید.
- ۴ - و نه من آنچه را شما پرستش کرده اید می پرستم.
- ۵ - و نه شما آنچه را که من می پرستم پرستش می کنید.
- ۶ - آئین شما برای خودتان، و آئین من برای خودم!

شأن نزول:

در روایات آمده است: «این سوره درباره گروهی از سران مشرکان «قریش»

نازل شده، مانند «ولید بن مغیره»، «عاص بن وائل»، «حارث بن قیس»، «امیه بن خلف» و... گفتند: ای محمد! تو بیا از آئین ما پیروی کن، ما نیز از آئین تو پیروی می کنیم، و تو را در تمام امتیازات خود شریک می سازیم، یک سال تو خدایان ما را عبادت کن! و سال دیگر ما خدای تو را عبادت می کنیم، اگر آئین تو بهتر باشد، ما در آن با تو شریک شده ایم، و بهره خود را گرفته ایم، و اگر آئین ما بهتر باشد تو در آئین ما شریک شده و بهره ات را از آن گرفته ای!

پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: پناه بر خدا که من چیزی را همتای او قرار دهم! گفتند: لا اقل بعضی از خدایان ما را لمس کن و از آنها تبرک بجوی، ما تصدیق تو می کنیم و خدای تو را می پرستیم!

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: من منتظر فرمان پروردگارم هستم. در این هنگام، سوره «قل یا ایها الکافرون» نازل شد، رسول الله به مسجد الحرام آمد، در حالی که جمعی از سران «قریش» در آنجا جمع بودند، بالای سر آنها ایستاد، و این سوره را تا آخر بر آنها خواند، آنها وقتی پیام این سوره را شنیدند کاملاً مأیوس شدند، و حضرت و یارانش را آزار دادند.^(۱)

تفسیر:

هرگز با بت پرستان سر سازش ندارم
آیات این سوره، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را مخاطب ساخته، می فرماید:
«بگو ای کافران» (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ).

۱ - این شأن نزول را بسیاری از مفسران، با مختصر اختلافی در عبارات، در تفاسیر خود آورده اند، از جمله: «طبرسی» در «مجمع البیان» و «قرطبی» در تفسیرش و «ابوالفتوح رازی» در تفسیر خود و «سیوطی» در «در المنثور».

«آنچه را شما می پرستید من نمی پرستم» (لَا أُعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ).

«و نه شما آنچه را من پرستش می کنم، می پرستید» (وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أُعْبَدُ).
به این ترتیب، جدائی کامل خط خود را از آنها مشخص می کند، و با صراحت می گوید: من هرگز بت پرستی نخواهم کرد، و شما نیز با این لجاجت که دارید و با تقلید کورکورانه از نیاکان که روی آن اصرار می ورزید و با منافع نامشروع سرشاری که از بت پرستان عائد شما می شود، هرگز حاضر به خداپرستی خالص از شرک نیستید.

بار دیگر، برای مأیوس کردن کامل بت پرستان از هر گونه سازش بر سر توحید و بت پرستی می افزاید: «و نه من هرگز آنچه را شما پرستش کرده اید می پرستم» (وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ).

«و نه شما آنچه را که من می پرستم عبادت می کنید» (وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أُعْبَدُ).
بنابراین، اصرار بی جا در مصالحه بر سر مسأله بت پرستی نکنید، که این امر غیر ممکن است.

«حال که چنین است آئین شما برای خودتان و آئین من برای خودم» (لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ).
بسیاری از مفسران تصریح کرده اند: منظور از «کافرون» در اینجا گروه

خاصی از سران بت پرستان «مکه» اند، بنابراین «الف و لام» در «الکافرون» به اصطلاح برای «عهد» است، نه برای «جمع».

ممکن است دلیل آنها بر این مطلب، علاوه بر آنچه در شأن نزول گفته شد این باشد که: بسیاری از بت پرستان «مکه» سرانجام ایمان آوردند، بنابراین اگر می گوید: نه شما معبود مرا عبادت می کنید و نه من معبود شما را، حتماً در مورد آن گروهی از سران شرک و کفر است که تا پایان عمر هرگز ایمان نیاوردند و گرنه، بسیاری از مشرکان به هنگام فتح «مکه»، فوج فوج وارد اسلام شدند.

* * *

پرسش ها و نکته ها:

در اینجا چند سؤال مطرح است که باید به آن پاسخ گفت:

۱ - چرا سوره با فرمان «قل» (بگو) شروع شده است؟

آیا بهتر این نبود گفته شود: «یا ایها الکافرون» بدون این که «قل» در آغاز آن باشد؟ به تعبیر دیگر: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) باید دستور خداوند را اجرا کند و جمله «یا ایها الکافرون» را به آنها بگوید: نه این که جمله «قل» را نیز تکرار کند.

پاسخ این سؤال، با توجه به محتوای سوره روشن است؛ زیرا مشرکان عرب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را دعوت به سازش بر سر بت ها کرده بودند. و او می بایست این مطلب را از خود نفی کند، و بگوید: من هرگز تسلیم شما نمی شوم، و عبادتم را با شرک آلوده نمی کنم اگر کلمه «قل» در آغاز این سوره نباشد، سخن، سخن خدا خواهد شد، و در این صورت، جمله لا اعبد ما تعبدون: «من آنچه را شما عبادت می کنید نمی پرستم» و امثال آن مفهومی نخواهد داشت.

به علاوه، چون کلمه «قل» در پیام «جبرئیل» از سوی خدا بوده، پیغمبر

اکرم (صلی الله علیه وآله) موظف است برای حفظ اصالت قرآن، آن را عیناً بازگو کند، و این خود نشان می دهد که «جبرئیل» و «رسول اکرم» (صلی الله علیه وآله) در نقل وحی الهی، کمترین تغییری نداده اند، و عملاً ثابت کرده اند مأمورانی هستند گوش بر فرمان الهی، همان گونه که در آیه ۱۵ سوره «یونس» می خوانیم: قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ.

«بگو من حق ندارم که قرآن را از پیش خود تغییر دهم من فقط از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود».

۲ - مگر بت پرستان منکر خدا بودند؟

می دانیم: بت پرستان هرگز خدا را انکار نمی کردند، و طبق صریح آیات قرآن، اگر از خالق آسمان و زمین از آنها سؤال می شد، می گفتند: خدا است: «وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَيَقُولُ اللَّهُ» (۱).

پس چگونه در این سوره، می گوید: «نه من معبود شما را می پرستم و نه شما معبود مرا؟» پاسخ این سؤال نیز با توجه به این که بحث از مسأله خلقت نیست، بلکه از مسأله عبادت است، روشن می شود، بت پرستان خالق جهان را «خدا» می دانستند، ولی معتقد بودند: باید بت ها را «عبادت» کرد، تا آنها واسطه در درگاه خدا شوند.

یا این که: اصلاً ما لایق این نیستیم که خدا را پرستش کنیم، بلکه باید بت های جسمانی را پرستش کنیم، اینجاست که قرآن قلم سرخ بر اوهام و پندارهای آنها می کشد، و می گوید: عبادت باید فقط برای خدا باشد، نه بتها، و

نه هر دو!

۳- این تکرار برای چیست؟

در این که: آیا تکرار نفی عبادت بت ها از ناحیه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و نفی عبادت خدا از ناحیه مشرکان، برای چیست؟ گفتگو بسیار است.

جمعی معتقدند: این تکرار برای تأکید، مأیوس کردن کامل مشرکان، و جدا نمودن مسیر آنها از مسیر اسلام است، و اثبات عدم امکان سازش میان توحید و شرک می باشد.

به تعبیر دیگر، چون آنها در دعوت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به سوی شرک، اصرار می ورزیدند و تکرار می کردند، قرآن نیز رد آنها را تکرار می کند.

در حدیثی آمده است: «ابو شاکر دیصانی» (از زنادقه عصر امام صادق (علیه السلام)) از یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) به نام «ابو جعفر احول» (محمد بن علی نعمانی کوفی معروف به مؤمن طاق) از دلیل تکرار این آیات سؤال کرد و گفت: آیا شخص حکیم ممکن است این چنین تکراری در کلامش باشد؟

«ابو جعفر احول» چون در اینجا پاسخی نداشت وارد «مدینه» شد، خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید، و در این باره سؤال کرد، امام (علیه السلام) فرمود: سبب نزول این آیات و تکرار آن این بود که، «قریش» به رسول خدا پیشنهاد کردند، یک سال تو خدایان ما را بپرست، سال دیگر ما خدای تو را می پرستیم، و همچنین سال بعد تو خدایان ما را بپرست و سال دیگر (سال چهارم) ما خدای تو را می پرستیم، آیات فوق نازل شد و تمام این پیشنهادها را نفی کرد. هنگامی که «ابو جعفر احول» این پاسخ را برای «ابو شاکر» بیان کرد، او گفت:

هذا ما حَمَلَهُ الْإِبِلُ مِنَ الْحِجَازِ! «این باری است که شتران از حجاز آورده اند» (۱) (اشاره به این که سخن تو نیست و گفتار امام صادق (علیه السلام) است).
 بعضی دیگر گفته اند: این تکرار، به خاطر این است که، یکی ناظر به حال می باشد و دیگری ناظر به آینده، یعنی، نه در حال و نه در آینده، هرگز معبود شما را پرستش نمی کنم!
 ولی ظاهراً شاهی برای این تفسیر وجود ندارد.
 تفسیر سوم نیز برای این تکرار گفته اند: «اولی» اختلاف در معبودها را بیان می کند، و «دومی» اختلاف در عبادت را، یعنی نه هرگز معبودهای شما را می پرستم، و نه چگونگی عبادت من همچون شما است؛ زیرا عبادت من خالصانه و خالی از هر گونه شرک است.
 به علاوه، عبادت شما از بت ها، از روی تقلید کورکورانه نیاکان است و عبادت من نسبت به خدا، از روی تحقیق و شکر است. (۲)
 ولی، ظاهر این است: این تکرار برای تأکید است، همان گونه که در بالا توضیح داده ایم و در حدیث امام صادق (علیه السلام) نیز به آن اشاره شده بود.
 تفسیر چهارمی نیز در اینجا وجود دارد و آن این که: در آیه دوم می فرماید: «آنچه را که شما اکنون می پرستید من پرستش نمی کنم» و در آیه چهارم می فرماید: «من در گذشته نیز معبودهای شما را نمی پرستیدم تا چه رسد به امروز».
 این تفاوت با توجه به این که در آیه دوم، «تَعْبُدُونَ» به صورت فعل مضارع

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، جلد ۲، صفحه ۴۴۵.

۲ - بنابراین تفسیر، «ما» در آیه دوم و سوم «موصوله» است، و در آیه چهارم و پنجم «مصدریه» است (این وجه را «ابوالفتوح رازی» به عنوان یکی از تفسیرهای آیه در جلد ۱۲، صفحه ۱۹۲ آورده، و مرحوم «طبرسی» نیز ذیل آیات مورد بحث به آن اشاره کرده است).

و «عَبَدْتُمْ» در آیه چهارم به صورت فعل ماضی است، بعید به نظر نمی رسد. (۱)
 هر چند این تفسیر، فقط تکرار آیه دوم و چهارم را حل می کند، اما تکرار آیه سوم و پنجم،
 همچنان به قوت خود باقی است. (۲)

۴ - آیا مفهوم آیه «لکم دینکم...» جواز بت پرستی است؟!
 گاهی چنین تصور شده که، آخرین آیه این سوره که می گوید: «آئین شما برای خودتان، و
 آئین من برای خودم» همان مفهوم «صلح کل» را دارد، و به آنها اجازه می دهد بر آئینشان
 بمانند؛ چرا که اصرار بر پذیرش آئین اسلام نمی کند!
 ولی، این پندار بسیار سست و بی اساس است، زیرا لحن آیات به خوبی نشان می دهد: این
 تعبیر، نوعی تحقیر و تهدید است، یعنی آئین شما ارزانی خودتان باد! و به زودی عواقب
 نکبت بار آن را خواهید دید، شبیه آنچه در آیه ۵۵ سوره «قصص» آمده: وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ
 أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِ الْجَاهِلِينَ:
 «مؤمنان، هر گاه سخن لغوی را بشنوند از آن روی می گردانند، و می گویند: اعمال ما برای ما
 و اعمال شما برای خودتان، سلام بر شما (سلام وداع و جدائی) ما طالب جاهلان نیستیم!»
 شاهد گویای این مطلب، صدها آیه قرآن مجید است که شرک را در تمام اشکالش می کوبد، از
 هر کاری منفورتر می شمرد، و گناهی نابخشودنی می داند.
 جواب های دیگری از این سؤال نیز داده اند، مانند این که: آیه محذوفی دارد و در تقدیر چنین
 است: لَكُمْ جَزَاءٌ دِينُكُمْ وَلِيَ جَزَاءٌ دِينِي: «جزای دین شما

- ۱ - بنابراین «عابد» که اسم فاعل است نیز در این آیه باید معنی ماضی بدهد.
- ۲ - ضمناً باید توجه داشت: «ما موصوله» هر چند غالباً برای غیر ذوی العقول می آید، بسیار
 دیده شده که در ذوی العقول نیز به کار می رود، آیات قرآن نیز شاهد بر این مدعی است.

برای شما، و جزای دین من برای من».

دیگر این که: «دین» در اینجا به معنی جزا است، و آیه نیز هیچ محذوفی ندارد، و مفهومی این است: «شما جزای خودتان را می گیرید و من هم جزای خودم را».(۱)
ولی تفسیر و پاسخ اول مناسب تر به نظر می رسد.

۵ - او هرگز یک لحظه با شرک سازش نکرد

آنچه در این سوره آمده، در واقع بیانگر این واقعیت است که، توحید و شرک دو برنامه متضاد و دو مسیر کاملاً جدا می باشد، و هیچ شباهتی با یکدیگر ندارند، توحید، انسان را به خدا مربوط می سازد، در حالی که شرک او را از خدا بیگانه می کند.
توحید، رمز وحدت و یگانگی در تمام زمینه ها است، در حالی که شرک، مایه تفرقه و پراکندگی در همه شؤون است.

توحید، انسان را از عالم ماده و جهان طبیعت بالا می برد، و در ما ورای طبیعت به وجود بی انتهای الهی پیوند می دهد، در حالی که شرک، انسان را در چاه طبیعت سرنگون می سازد، و به موجودات محدود، ضعیف و فانی پیوند می دهد.

به همین دلیل، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و تمام انبیاء عظام، نه تنها یک لحظه با شرک سازش نکردند، بلکه نخستین و مهمترین برنامه آنها مبارزه با آن بود.

امروز، نیز همه پویندگان راه حق و علماء و مبلغان این آئین، باید همین خط

۱ - ضمناً، باید توجه داشت: «دین» در جمله «وَلِیَ دِیْنِ» مکسور است و کسره آن، دلالت بر یاء محذوف می کند، و در واقع «وَلِیَ دِیْنِی» است.

را ادامه دهند، و در همه جا براءت و بیزاری خود را از هر گونه شرک و سازش با مشرکان اعلام دارند.

این است راه اصیل اسلام.

خداوندا! ما را از هر گونه شرک و افکار و اعمال شرک آلود بر کنار دار!
پروردگارا! وسوسه های مشرکین عصر ما نیز خطرناک است، ما را از گرفتاری در دام آنها حفظ کن!

بارالها! به ما آن چنان شجاعت، صراحت و قاطعیتی مرحمت فرما که همچون پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هر گونه پیشنهاد سازش با کفر و شرک را رد کنیم!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره کافرون (۱)

سوره نصر

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۳ آیه است

محتوای سوره نصر

این سوره در «مدینه» و بعد از هجرت، نازل شده است، و در آن بشارت و نوید از پیروزی عظیمی می دهد، که به دنبال آن مردم گروه، گروه وارد دین خدا می شوند، و لذا به شکرانه این نعمت بزرگ، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را دعوت به «تسبیح»، «حمد الهی» و «استغفار» می کند.

گرچه، در اسلام فتوحات زیادی رخ داد، ولی فتحی با مشخصات فوق، جز «فتح مکه» نبود، به خصوص این که: طبق بعضی از روایات، اعراب معتقد بودند: اگر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) «مکه» را فتح کند و بر آن مسلط گردد، دلیل بر حقانیت او است؛ چرا که اگر بر حق نباشد، خدا چنین اجازه ای را به او نمی دهد، همان گونه که به لشکر عظیم «ابرهه» اجازه نداد، به همین دلیل، بعد از فتح «مکه» مشرکان عرب گروه، گروه وارد اسلام شدند. بعضی گفته اند: این سوره، بعد از «صلح حدیبیه» در سال ششم هجرت، و دو سال قبل از «فتح مکه» نازل گردید.

اما این که، بعضی احتمال داده اند: بعد از «فتح مکه» در سال دهم هجرت در «حجۃ الوداع» نازل شده، بسیار بعید است؛ چرا که تعبیرات سوره، با این معنی سازگار نیست؛ زیرا خبر از یک حادثه مربوط به آینده می دهد، نه گذشته.

یکی از نام های این سوره، سوره «تودیع» است (تودیع یعنی خدا حافظی) چرا که در آن خبر ضمنی از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) است.

در حدیثی آمده است: «هنگامی که این سوره نازل شد و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آن را بر یاران خود تلاوت کرد، همگی خوشحال و خوش دل شدند، ولی «عباس»

عموی پیامبر(صلی الله علیه وآله) که آن را شنید، گریه کرد، پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: ای عمو چرا گریه می کنی؟
عرض کرد: ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) گمان می کنم خبر رحلت شما در این سوره داده شده!

فرمود: مطلب همان گونه است که تو می گوئی.»(۱)
در این که: از کجای این سوره چنین مطلبی استفاده می شود، در میان مفسران گفتگو است. زیرا در ظاهر آیات آن چیزی جز بشارت از فتح و پیروزی نیست. این مفهوم ظاهراً از اینجا استفاده شده که، این سوره دلیل بر آن است که رسالت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به پایان رسیده، و آئین او کاملاً تثبیت شده است. و معلوم است در چنین حالتی، انتظار رحلت از سرای فانی به جهان باقی، کاملاً قابل پیش بینی است.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۵۴ - این مضمون در روایات متعددی با الفاظ مختلفی ذکر شده است (المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۵۳۲).

فضیلت تلاوت این سوره

درباره فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ قَرَأَهَا فَكَأَنَّمَا شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) فَتُحَ مَكَّةُ: «کسی که آن را تلاوت کند، همانند این است که همراه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در فتح مکه بوده است». (۱)

در حدیث دیگری، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «کسی که سوره «اذا جاء نصر الله و الفتح» را در نماز نافله یا فریضه بخواند، خداوند او را بر تمام دشمنانش پیروز می کند و در قیامت در حالی وارد محشر می شود، که نامه ای با او است که سخن می گوید، خداوند آن را از درون قبرش همراه او بیرون فرستاده، و آن امان نامه ای است از آتش جهنم...». (۲)

ناگفته پیدا است، این همه افتخار و فضیلت، از آن کسی است که با خواندن این سوره در خط رسول الله قرار گیرد، و به آئین و سنت او عمل کند، نه این که تنها به لقلقه زبان قناعت نماید.

- ۱ - إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ
 ۲ - وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً
 ۳ - فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرا رسد.
 ۲ - و ببینی مردم گروه، گروه وارد دین خدا می شوند.
 ۳ - پروردگارت را تسبیح و حمد کن و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است!

تفسیر:

هنگامی که پیروزی نهائی فرا رسد!...

در نخستین آیه این سوره که می فرماید: «هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرا رسد»... (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ).

«و مردم را به بنی که گروه، گروه در دین خدا وارد می شوند»... (وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً).

به شکرانه این نعمت بزرگ و این پیروزی و نصرت الهی، «پروردگارت را تسبیح و حمد کن، و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است» (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً).

در این سه آیه کوتاه و پر محتوا، ریزه کاری های فراوانی است، که دقت در آنها کمک به فهم هدف نهائی سوره می کند:

۱ - در آیه اول، «نصرت» اضافه به «خداوند» شده است (نَصْرُ اللَّهِ) تنها در اینجا نیست که این اضافه دیده می شود، در بسیاری از آیات قرآن این معنی منعکس است، از جمله در آیه ۲۱۴ «بقره» می خوانیم: أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ: «بدانید یاری خدا نزدیک است». و در آیه ۱۲۶ «آل عمران» و ۱۰ «انفال» آمده است: وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: «نصرت جز از ناحیه خدا نیست».

اشاره به این که: به هر حال، یاری و پیروزی به اراده حق است. درست است که برای غلبه بر دشمن باید تأمین قوا و تهیه نیرو کرد، ولی یک انسان موحد، نصرت را تنها از ناحیه خدا می داند و به همین دلیل، به هنگام پیروزی مغرور نمی شود، بلکه در مقام شکر و سپاس الهی درمی آید.

۲ - در این سوره، نخست از نصرت الهی، و پس از آن فتح و پیروزی، و بعد نفوذ و گسترش اسلام، و ورود مردم، دسته، دسته در دین خدا سخن به میان آمده، و این هر سه، علت و معلول یکدیگرند، تا نصرت و یاری الهی نباشد، فتح و پیروزی نیست، و تا فتح و پیروزی نرسد و موانع از سر راه برداشته نشود، مردم گروه، گروه مسلمان نمی شوند، و البته به دنبال این سه مرحله که هر کدام نعمتی

است بزرگ، مرحله چهارم، یعنی: مرحله شکر و حمد و ستایش خدا فرا می رسد. و از سوی دیگر، نصرت الهی و پیروزی، همه، برای این است که هدف نهائی یعنی ورود مردم در دین خدا و هدایت همگانی صورت گیرد.

۳ - «فتح» در اینجا به صورت مطلق گفته شده، و با قرائنی که قبلاً اشاره کردیم، بدون شک منظور از آن «فتح مکه» است، که چنین بازتاب گسترده ای داشت، و به راستی «فتح مکه»، فصل نوینی در تاریخ اسلام گشود؛ چرا که مرکز اصلی شرک متلاشی شد، بت ها از میان رفت، امید بت پرستان به یأس و نومیدی مبدل گشت، و موانعی که بر سر راه ایمان مردم به اسلام وجود داشت، برچیده شد.

به همین دلیل، «فتح مکه» را باید مرحله تثبیت اسلام، استقرار آن در «جزیره العرب»، و سپس در جهان دانست، و لذا بعد از «فتح مکه» دیگر هیچ مقاومتی از ناحیه مشرکان (جز در یک مورد که آن هم به سرعت سرکوب شد) دیده نشد، و مردم از تمام نقاط جزیره، برای پذیرش اسلام خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) می آمدند.

۴ - در ذیل آیه، سه دستور مهم به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) (و طبعاً به همه مؤمنان) می دهد، که در حقیقت شکرانه ای برای این پیروزی بزرگ، و واکنش مناسبی در برابر این نصرت الهی است، دستور به «تسبیح»، «حمد» و «استغفار».

«تسبیح» به معنی منزّه شمردن خداوند از هر گونه عیب و نقص است، و «حمد» برای توصیف او به صفات کمالیه است، و «استغفار» در برابر نقصان ها و

تقصیرهای بندگان است.

این پیروزی بزرگ، سبب شد که افکار شرک آلود زدوده شود، کمال و جمال خداوند ظاهرتر گردد، و گم کرده راهان به سوی حق بازگردند.

این فتح عظیم، سبب شد که افراد گمان نکنند خداوند یارانش را تنها می گذارد (پاکی از این نقص) و نیز بدانند: خداوند بر انجام وعده هایش توانا است (موصوف بودن به این کمال) و نیز بندگان به نقص خود در برابر عظمت او اعتراف کنند.

به علاوه، ممکن است به هنگام پیروزی، واکنش های نامطلوبی در انسان پیدا شود و گرفتار «غرور و خود برترینی» گردد، و یا در برابر دشمن دست به «انتقامجوئی و تصفیه حساب شخصی» زند، این سه دستور به او تعلیم می دهد: در لحظه حساس پیروزی به یاد صفات جلال و جمال خدا بیفتد، همه چیز را از او بداند، و در مقام استغفار برآید، تا هم غرور و غفلت او زایل گردد، و هم از انتقامجوئی بر کنار ماند.

۵ - مسلم است پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) همچون همه انبیاء «معصوم» بود، پس دستور به استغفار برای چیست؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: این سرمشقی است برای همه امت، زیرا: اولاً - در طول این مبارزه طولانی که سالهای زیادی به طول انجامید (حدود بیست سال) و مسلمانان روزهای بسیار سخت و دردناکی را طی کردند، گاهی آن چنان حوادث پیچیده می شد که جان ها به لب می رسید، و در افکار بعضی گمان های بدی در مورد وعده های الهی پیدا می شد، همان گونه که قرآن در مورد جنگ «احزاب» می فرماید: وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا: «و

دل ها به گلوگاه رسیده بود و گمان های (نامناسبی) درباره خدا داشتید». (۱)
 اکنون که پیروزی فرا رسیده، می فهمند: همه آن گمان ها و بی تابی ها غلط بوده، و باید در
 مقام «استغفار» برآیند.

ثانیاً - انسان هر قدر حمد و ثنای الهی کند، باز حق شکر او را ادا نخواهد کرد، و لذا در پایان
 این حمد و ثنا باید از تقصیر خویش «روی به درگاه خدا آورد» و استغفار کند.

ثالثاً - معمولاً بعد از پیروزی ها، وسوسه های شیطان شروع می شود، و حالت «غرور» از
 یکسو، و تندروی و انتقامجویی از سوی دیگر، به وجود می آید، در اینجا باید به یاد خدا بود،
 و پیوسته استغفار کرد، تا هیچ یک از این حالات پیدا نشود، یا اگر پیدا شده بر طرف گردد.

رابعاً - همان گونه که در آغاز سوره گفتیم، اعلام این پیروزی تقریباً به معنی اعلام پایان
 مأموریت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اتمام عمر آن حضرت و شتافتن به لقای محبوب بود، و
 این حالت، مناسب «تسبیح»، «حمد» و «استغفار» است، و لذا در روایات وارد شده است که،
 بعد از نزول این سوره، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این جمله را بسیار تکرار می فرمود:
 سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ: «خداوندا! منزهی، و تو را
 حمد و ستایش می کنم، خداوندا! مرا ببخش که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی». (۲)

۶ - جمله «إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» بیان علت است برای مسأله استغفار، یعنی: «استغفار و توبه کن، چرا
 که خداوند بسیار توبه پذیر است».

۱ - احزاب، آیه ۱۰.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۵۴.

در ضمن، شاید به این مطلب نیز نظر دارد که، وقتی خداوند توبه شما را می پذیرد، شما نیز حتی المقدور توبه تقصیرکاران را پس از پیروزی بپذیرید و مادام که تصمیم خلاف یا آثار توطئه ای از آنان ظاهر نباشد، آنها را از خود مرانید، و لذا چنان که خواهیم دید، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در همین ماجرای «فتح مکه» چهره رأفت و رحمت اسلامی را در مقابل دشمنان کینه توز شکست خورده، به عالی ترین وجهی نشان داد.

تنها پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نبود که به هنگام پیروزی نهائی بر دشمن به فکر تسبیح، حمد و استغفار بود، بلکه در تاریخ سایر انبیاء نیز این مطلب به خوبی نمایان است.

مثلاً حضرت «یوسف» (علیه السلام) هنگامی که بر اریکه حکومت «مصر» نشست، و پدر و مادر و برادران بعد از یک فراق طولانی به دیدار او نائل شدند، عرض کرد: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ.

«پروردگارا! بخش عظیمی از حکومت را به من بخشیده ای، و مرا از علم تعبیر خوابها آگاه ساخته ای، توئی آفریننده آسمان ها و زمین و توئی سرپرست من در دنیا و آخرت، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق فرما». (۱)

و پیامبر خدا «سلیمان» (علیه السلام) هنگامی که تخت ملکه «سبا» را در برابر خود حاضر دید، گفت: هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَمْ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید، آیا شکر او را به جا می آورم یا کفران می کنم؟». (۲)

۱ - یوسف، آیه ۱۰۱.

۲ - نمل، آیه ۴۰.

نکته:

فتح مکه، بزرگ ترین پیروزی اسلام

«فتح مکه» همان گونه که اشاره کردیم، فصل جدیدی در تاریخ اسلام گشود، و مقاومت های دشمن را بعد از حدود بیست سال درهم شکست، در حقیقت با «فتح مکه» بساط شرک و بت پرستی از «جزیره عربستان» برچیده شد، و اسلام، آماده برای جهش به کشورهای دیگر جهان گشت.

خلاصه این ماجرا چنین بود: بعد از پیمان و «صلح حدیبیه»، مشرکان «مکه» دست به پیمان شکنی زدند، و آن صلح نامه را نادیده گرفتند، و بعضی از هم پیمانان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را تحت فشار قرار دادند، هم پیمان های رسول الله(صلی الله علیه وآله) به آن حضرت شکایت کردند، رسول الله(صلی الله علیه وآله) تصمیم گرفت هم پیمانان خود را یاری کند.

از سوی دیگر، تمام شرائط برای برچیدن این کانون بت پرستی، شرک و نفاق که در «مکه» به وجود آمده بود، فراهم می شد، و این کاری بود که می بایست به هر حال انجام گیرد، لذا پیامبر(صلی الله علیه وآله) به فرمان خدا آماده حرکت به سوی «مکه» شد.

«فتح مکه» در سه مرحله انجام گرفت:

نخست، مرحله مقدماتی یعنی فراهم کردن قوا و نیروی لازم، انتخاب شرائط زمانی مساعد، و جمع آوری اطلاعات کافی از موقعیت دشمن و کم و کیف نیروی جسمانی و روحیه آنها بود.

مرحله دوم، مرحله انجام بسیار ماهرانه و خالی از ضایعات فتح بود.

و بالاخره مرحله نهائی، مرحله پی آمدها و آثار آن بود.

اما توضیح این مراحل:

۱ - این مرحله با کمال دقت و ظرافت انجام گرفت، و مخصوصاً رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنان جاده «مکه» و «مدینه» را قرق کرد، که خبر این آمادگی بزرگ به هیچ وجه به مکیان نرسید، لذا به هیچگونه آمادگی دست نزدند، و کاملاً غافلگیر شدند، و همین امر سبب شد که در آن سرزمین مقدس، در این هجوم عظیم و فتح بزرگ، تقریباً هیچ خونی نریزد.

حتی یک نفر از مسلمانان ضعیف الایمان به نام «حاطب بن ابی بلتعه» که نامه ای برای «قریش» نوشت و با زنی از طائفه «مزینه» به نام «کفود» یا «ساره» مخفیانه به سوی «مکه» فرستاد، با طریق اعجازآمیزی بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آشکار شد، و علی (علیه السلام) با بعضی دیگر را به سرعت به سراغ او اعزام فرمود و آنها زن را در یکی از منزلگاه های میان «مکه» و «مدینه» یافتند، نامه را از او گرفته و خودش را به «مدینه» بازگرداندند، که داستانش در ذیل آیه اول سوره «ممتحنه» مشروحاً بیان شد. (۱)

به هر حال، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) جانشینی از خود بر «مدینه» گمارد و روز دهم ماه «رمضان» سال هشتم هجری به سوی «مکه» حرکت کرد، و پس از ده روز به «مکه» رسید. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در وسط راه «عباس» عمویش را دید که از «مکه» به عنوان مهاجرت به سوی او می آید، حضرت به او فرمود: اثاث خود را به «مدینه» بفرست و خودت با ما بیا، و تو آخرین مهاجری.

۲ - سرانجام مسلمانان به نزدیکی «مکه» رسیدند، در بیرون شهر در بیابان های اطراف، در جایی که «مر الظهران» نامیده می شد و چند کیلومتر بیشتر

۱ - به جلد ۲۴ تفسیر «نمونه»، صفحه ۸ مراجعه شود.

با «مکه» فاصله نداشت، اردو زدند، شبانه آتش های زیادی برای آماده کردن غذا (و شاید برای اثبات حضور گسترده خود) در آن مکان افروختند، جمعی از اهل «مکه» این منظره را دیده، در حیرت فرو رفتند.

هنوز اخبار حرکت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و لشکر اسلام بر «قریش» پنهان بود، در آن شب «ابوسفیان» سرکرده مکیان و بعضی دیگر از سران شرک، برای پی گیری اخبار، از «مکه» بیرون آمدند، در این هنگام «عباس» عموی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فکر کرد که، اگر رسول الله (صلی الله علیه وآله) به طور قهرآمیز وارد «مکه» شود کسی از «قریش» زنده نمی ماند، از پیامبر (صلی الله علیه وآله) اجازه گرفت و بر مرکب آن حضرت سوار شد، و گفت: می روم شاید کسی را بینم، به او بگویم: اهل «مکه» را از ماجرا با خبر کند، تا بیایند و امان بگیرند. «عباس» حرکت کرد و نزدیک تر آمد، اتفاقاً در این هنگام صدای «ابوسفیان» را شنید که به یکی از دوستانش به نام «بدیل» می گفت: من هرگز آتشی افزون تر از این ندیده ام! «بدیل» گفت: فکر می کنم این آتش ها مربوط به قبیله «خزاعه» باشد.

«ابوسفیان» گفت: قبیله «خزاعه» از این خوارترند که این همه آتش برافروزند! در اینجا «عباس»، «ابوسفیان» را صدا زد، «ابوسفیان»، «عباس» را شناخت، گفت: راستی چه خبر؟

«عباس» پاسخ داد: این رسول الله (صلی الله علیه وآله) است که با ده هزار نفر سربازان اسلام به سراغ شما آمده اند!

«ابوسفیان» سخت دستپاچه شده، گفت: به من چه دستوری می دهی!

«عباس» گفت: همراه من بیا و از رسول الله (صلی الله علیه وآله) امان بگیر؛ زیرا در غیر این

صورت کشته خواهی شد!

و به این ترتیب، «عباس»، «ابوسفیان» را همراه خود سوار بر مرکب رسول الله (صلی الله علیه و آله) کرد و با سرعت به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) برگشت، از کنار هر گروهی و آتشی از آتشیها می گذشت، می گفتند: این عموی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است که بر مرکب او سوار شده، شخص بیگانه ای نیست، تا به جایی رسید که «عمر بن خطاب» بود، هنگامی که چشم «عمر» به «ابوسفیان» افتاد، گفت: شکر خدا را که مرا بر تو (ابوسفیان) مسلط کرد، در حالی که هیچ امانی نداری! فوراً خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمده و اجازه خواست تا گردن «ابوسفیان» را بزند.

ولی «عباس» فرا رسیده، عرض کرد: ای رسول خدا! من به او پناه داده ام. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: من نیز فعلاً به او امان می دهم، تا فردا که او را نزد من آوری.

فردا که «عباس» او را به خدمت پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) آورد، رسول الله (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: وای بر تو ای «ابوسفیان»! آیا وقت آن نرسیده است که ایمان به خدای یگانه بیاوری؟

عرض کرد: آری، پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! من شهادت می دهم که خداوند یگانه است و همتائی ندارد، اگر کاری از بت ها ساخته بود، من به این روز نمی افتادم! فرمود: آیا موقع آن نرسیده است که بدانی من رسول خدایم؟!

عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد، هنوز شک و شبهه ای در دل من وجود دارد، ولی سرانجام «ابوسفیان» و دو نفر از همراهانش مسلمان شدند.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به «عباس» فرمود: «ابوسفیان» را در تنگه ای که گذرگاه «مکه» است ببر، تا لشکریان الهی از آنجا بگذرند و او ببیند.

«عباس» عرض کرد: «ابوسفیان» مرد جاه طلبی است، امتیازی برای او قائل شوید.

پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس داخل خانه «ابوسفیان» شود در امان است، و هر کس به مسجد الحرام پناه ببرد در امان است، و هر کس در خانه خود بماند و در را به روی خود ببندد، او نیز در امان است.

هنگامی که «ابوسفیان» این لشکر عظیم را دید، یقین پیدا کرد هیچ راهی برای مقابله باقی نمانده است، رو به «عباس» کرد و گفت: سلطنتِ فرزندِ برادرت بسیار عظیم شده!

«عباس» گفت: وای بر تو، سلطنت نیست، نبوت است.

سپس «عباس» به او گفت: با سرعت به سراغ مردم «مکه» برو و آنها را از مقابله با لشکر اسلام بر حذر دار!

«ابوسفیان» وارد مسجد الحرام شد و فریاد زد: ای جمعیت «قریش»! محمد با جمعیتی به سراغ شما آمده که هیچ قدرت مقابله با آن را ندارید، و افزود:

هر کس وارد خانه من شود در امان است.

هر کس در مسجد الحرام برود نیز در امان است.

و هر کس در خانه را به روی خود ببندد در امان خواهد بود.

پس از آن فریاد زد: ای جمعیت «قریش»! اسلام بیاورید تا سالم بمانید، همسرش «هند» ریش او را گرفته، فریاد زد: این پیرمرد احمق را بکشید!

«ابوسفیان» گفت: رها کن! به خدا اگر اسلام نیاوری تو هم کشته خواهی شد، برو داخل خانه باش.

آن گاه، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با صفوف لشکریان اسلام حرکت کرد تا به نقطه «ذی طوی» رسید، همان نقطه مرتفعی که از آنجا خانه های «مکه» نمایان است،

پیامبر (صلی الله علیه وآله) به یاد روزی افتاد که به اجبار از «مکه» مخفیانه بیرون آمد، ولی امروز، با این عظمت وارد «مکه» می شود، لذا پیشانی مبارک را به فراز جهاز شتر گذاشت و سجده شکر به جا آورد.

سپس، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در «حُجُون» (یکی از محلات مرتفع «مکه» که قبر «خدیجه» در آن است) فرود آمده، غسل کرد، و با لباس رزم و اسلحه بر مرکب نشست، و در حالی که سوره «فتح» را قرائت می فرمود، وارد مسجد الحرام شد، تکبیر گفت، سپاه اسلام نیز همه تکبیر گفتند، به گونه ای که صدایشان همه دشت و کوه را پر کرد.

سپس، از شتر خود فرود آمد، و برای نابودی بت ها نزدیک خانه کعبه آمد، بت ها را یکی پس از دیگری سرنگون می کرد و می فرمود: جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا: «حق آمد و باطل زایل شد و باطل زایل شدنی است».(۱)

چند بت بزرگ بر فراز کعبه نصب شده بود که دست پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آنها نمی رسید، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را امر کرد پای بر دوش مبارکش نهد، بالا رود، و بت ها را به زمین افکند، بشکند، علی (علیه السلام) این امر را اطاعت کرد.

سپس، کلید خانه کعبه را گرفت و در را بگشود و عکس های پیغمبران را که بر در و دیوار داخل خانه کعبه ترسیم شده بود، محو کرد.

۳ - بعد از این پیروزی درخشان و سریع، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) دست در حلقه در خانه کعبه کرد و رو به اهل «مکه» که در آنجا جمع بودند، فرمود: «شما چه می گوئید؟ و چه گمان دارید؟! درباره شما چه دستوری بدهم؟»

عرض کردند: ما جز خیر و نیکی از تو انتظار نداریم، تو برادر بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار مائی! و امروز به قدرت رسیده ای، ما را ببخش، اشک در چشمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) حلقه زد، صدای گریه مردم «مکه» نیز بلند شد.

پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: من درباره شما همان می گویم که برادر یوسف گفت: «امروز هیچگونه سرزنش و توبیخی بر شما نخواهد بود، خداوند شما را می بخشد و او ارحم الراحمین است» (۱) و به این ترتیب، همه را عفو کرد و فرمود: همه آزادید، هر جا می خواهید بروید.

در ضمن، پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) دستور داده بود: لشکریانش مزاحم هیچ کس نشوند، و خونی مطلقاً ریخته نشود، تنها مطابق روایتی، شش نفر را که افرادی بسیار بد زبان و خطرناک بودند، استثناء کرده بود.

حتی، هنگامی که شنید «سعد بن عباد» پرچمدار لشکر، شعار انتقام را سر داده، و می گوید: **الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ**: «امروز روز انتقام است»!

پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) فرمود: بشتاب پرچم را از او بگیر و تو پرچمدار باش و شعار دهید: **الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ**: «امروز روز عفو و رحمت است»!

و به این ترتیب، «مکه» بدون خونریزی فتح شد و جاذبه این عفو و رحمت اسلامی که هرگز انتظار آن را نداشتند، چنان در دل ها اثر کرد که مردم گروه، گروه آمدند و مسلمان شدند و صدای این فتح عظیم در تمام جزیره العرب پیچید، و آوازه اسلام همه جا را فرا گرفت. و موقعیت اسلام و مسلمین از هر جهت تثبیت شد. (۲)

در بعضی از تواریخ آمده است: هنگامی که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در کنار در خانه

۱ - یوسف، آیه ۹۲.

۲ - تلخیص از «کامل ابن اثیر»، جلد ۲ و تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث و کتب دیگر.

کعبه ایستاده بود فرمود: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَ نَصَرَ عَبْدَهُ، وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ، أَلَا إِنَّ كُلَّ مَالٍ أَوْ مَأْتَرَةٍ أَوْ دَمٍ تُدْعَى فَهُوَ تَحْتَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ!....:

«معبودی جز خدا نیست، یگانه است، یگانه، سرانجام به وعده خود وفا کرد، بنده اش را یاری نمود، و خودش به تنهایی تمام احزاب را درهم شکست.

ای مردم! بدانید هر مالی، هر امتیازی، هر خونی مربوط به گذشته و زمان جاهلیت است، همه در زیر پاهای من قرار گرفته» (یعنی دیگر گفتگوئی از خون هائی که در زمان جاهلیت ریخته شد، یا اموالی که به غارت رفت، نکنید، و همه امتیازات عصر جاهلیت نیز باطل شده است، و به این ترتیب تمام پرونده های گذشته بسته شد).

این یک طرح بسیار مهم و عجیب بود که به ضمیمه فرمان عفو عمومی، مردم «حجاز» را از گذشته تاریک و پرماجرایی خود برید، و در پرتو اسلام زندگی نوینی به آنها بخشید، که از کشمکش ها و جنجال های مربوط به گذشته، کاملاً خالی بود.

و این کار، فوق العاده، به پیشرفت اسلام کمک کرد و سرمشقی است برای امروز و فردای ما.

خداوندا! تو قادری که بار دیگر آن عظمت دیرین را در پرتو اقتدا به سنت آن حضرت به مسلمانان بازگردانی!

پروردگارا! ما را در زمره یاران راستین پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) قرار ده!

بار الها! به ما توفیقی مرحمت کن که حکومت عدل اسلامی را آن چنان در دنیا بگسترانیم که مردم جهان فوج فوج آن را از دل و جان بپذیرند!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره نصر (۱)

سوره تبت

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۵ آیه است

محتوای سوره تبّت

این سوره که در «مکه» و تقریباً در اوائل دعوت آشکار پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نازل شده، تنها سوره ای است که در آن حمله شدیدی با ذکر نام، نسبت به یکی از دشمنان اسلام و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در آن عصر و زمان (یعنی ابولهب) شده است، و محتوای آن نشان می دهد: او عداوت خاصی نسبت به پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) داشت، و از هیچگونه کارشکنی و بد زبانی، او و همسرش مضایقه نداشتند.

قرآن با صراحت می گوید: هر دو اهل دوزخند، و راه نجاتی برای آنها نیست، و این معنی به واقعیت پیوست، سرانجام هر دو بی ایمان از دنیا رفتند و این یک پیشگویی صریح قرآن است.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ قَرَأَهَا رَجَوْتُ أَنْ لَا يَجْمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِي لَهَبٍ فِي دَارٍ وَاحِدَةٍ: «کسی که آن را تلاوت کند، من امیدوارم خداوند او و ابولهب را در خانه واحدی جمع نکند» (یعنی او اهل بهشت خواهد بود در حالی که «ابولهب» اهل دوزخ است). (۱)

ناگفته پیداست: این فضیلت از آن کسی است که با خواندن این سوره، خط خود را از خط «ابولهب» جدا کند، نه کسانی که با زبان می خوانند، ولی «ابولهب» وار عمل می کنند.

* * *

- ۱ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ
- ۲ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ
- ۳ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ
- ۴ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ
- ۵ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - بریده باد هر دو دست «ابولهب» (و مرگ بر او باد)!
- ۲ - هرگز مال و ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید!
- ۳ - و به زودی وارد آتشی شعلهور و پر لهیب می شود.
- ۴ - و (نیز) همسرش، در حالی که هیزم کش (دوزخ) است.
- ۵ - و طنابی در گردنش از لیف خرما است!

شأن نزول:

از «ابن عباس» نقل شده: هنگامی که آیه «وَ اَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ» نازل شد و پیغمبر مأموریت یافت فامیل نزدیک خود را انداز کند و به اسلام دعوت نماید (دعوت خود را علنی سازد) پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بر فراز کوه «صفا» آمده، فریاد

زد: «یا صَبَاحاً!» (این جمله را عرب زمانی می گفت که مورد هجوم غافلگیرانه دشمن قرار می گرفت، برای این که همه را با خبر سازند و به مقابله برخیزند، کسی صدا می زد: «یا صَبَاحاً!» انتخاب کلمه «صبح» به خاطر این بود که، هجوم های غافلگیرانه غالباً در اول صبح واقع می شد).

هنگامی که مردم «مکه» این صدا را شنیدند، گفتند: کیست که فریاد می کشد؟ گفته شد: «محمّد» است، جمعیت به سراغ حضرتش رفتند، او قبائل عرب را با نام صدا زد، و با صدای او جمع شدند، فرمود: به من بگوئید: اگر به شما خبر دهم که سواران دشمن از کنار این کوه به شما حمله‌ور می شوند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ در پاسخ گفتند: ما هرگز از تو دروغی نشنیده ایم.

فرمود: إِنِّي نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ: «من شما را در برابر عذاب شدید الهی انذار می کنم» (شما را به توحید و ترک بت ها دعوت می نمایم).

هنگامی که «ابولهب» این سخن را شنید گفت: تَبَّ لَكَ! أَمَا جَمَعْتَنَا إِلَّا لِهَذَا؟! «زیان و مرگ بر تو باد! آیا تو فقط برای همین سخن ما را جمع کردی؟!»

در این هنگام بود که، این سوره نازل شده: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ: «زیان و هلاکت بر دستان ابولهب باد که زیانکار و هلاک شده است».

بعضی در اینجا افزوده اند: هنگامی که همسر «ابولهب» (نامش «ام جمیل» بود) با خبر شد که این سوره درباره او و همسرش نازل شده، به سراغ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمد، در حالی که آن حضرت را نمی دید، سنگی در دست داشت و گفت: من شنیده ام «محمّد» مرا هجو کرده، به خدا سوگند اگر او را بیابم با همین سنگ بر دهانش می زنم! من خودم نیز شاعرم! سپس به اصطلاح، اشعاری در مذمت

پیغمبر و اسلام بیان کرد. (۱)

خطر «ابولهب» و همسرش برای اسلام و عداوت آنها منحصر به این نبود، و اگر می بینیم قرآن لبه تیز حمله را متوجه آنها کرده و با صراحت از آنها نکوهش می کند، دلائلی بیش از این دارد که بعداً به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد.

تفسیر:

بریده باد دست ابولهب!

همان گونه که در شأن نزول سوره گفتیم، این سوره در حقیقت، پاسخی است به سخنان زشت «ابولهب» عموی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، فرزند «عبدالمطلب» که از دشمنان سرسخت اسلام بود و به هنگام شنیدن دعوت آشکار و عمومی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و انداز او نسبت به عذاب الهی گفت: «زیان و هلاکت بر تو باد، آیا برای همین حرف ها ما را فرا خواندی؟!»

قرآن مجید در پاسخ این مرد بد زبان می فرماید: «بریده باد هر دو دست «ابولهب»، یا مرگ و خسران بر او باد» (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ).

«تَبَّ» و «تَبَّاب» (بر وزن خراب) به گفته «راغب» در «مفردات»، به معنی زیان مستمر و مداوم است، ولی «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: به معنی زیانی است که منتهی به هلاکت می شود.

بعضی از ارباب لغت نیز، آن را به معنی «قطع کردن» تفسیر کرده اند، و این شاید به خاطر آن است که: زیان مستمر و منتهی به هلاکت طبعاً سبب قطع و بریدگی می شود، و از مجموع این معانی همان استفاده می شود که در معنی آیه

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۳۲۴ (با کمی تلخیص)، همین مضمون را با تفاوتی «طبرسی» در «مجمع البیان» و «ابن اثیر» در «الکامل»، جلد ۲، صفحه ۶۰، و «درّ المنثور» و «ابوالفتوح رازی» و «فخر رازی» و «فی ظلال القرآن» در تفسیر این سوره نقل کرده اند.

گفته ایم.

البته، این هلاکت و خسران می تواند جنبه دنیوی داشته باشد، یا معنوی و اخروی، و یا هر دو. در اینجا این سؤال پیش می آید: چگونه قرآن مجید بر خلاف روش و سیره خود در اینجا نام شخصی را برده، و با این شدت او را مورد حمله قرار داده است؟!

ولی، با روشن شدن موضع «ابولهب» پاسخ این سؤال نیز روشن می شود. نام او «عبد العزی» (بنده بتِ غُزّی) و کنیه او «ابولهب» بود، انتخاب این کنیه برای او شاید از این جهت بوده که، صورتی سرخ و برافروخته داشت، چون «لهب» در لغت به معنی شعله آتش است.

او و همسرش «ام جمیل» که خواهر «ابوسفیان» بود، از سخت ترین و بدزبان ترین دشمنان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بودند.

در روایتی آمده است: شخصی به نام «طارق محاربی» می گوید: من در بازار «ذی المجاز» بودم («ذی المجاز» نزدیک «عرفات» در فاصله کمی از «مکه» است) ناگهان جوانی را دیدم که صدا می زند: «ای مردم! بگوئید: لا اله الا الله تا رستگار شوید»، و مردی را پشت سر او دیدم که با سنگ به پشت پای او می زند، به گونه ای که خون از پاهایش جاری بود، و فریاد می زد: «ای مردم! این دروغگو است، او را تصدیق نکنید!».

من سؤال کردم: این جوان کیست؟ گفتند: «محمّد» است که گمان می کند: پیامبر می باشد، و این پیرمرد عمویش «ابولهب» است که او را دروغگو می داند. (۱)

در خبر دیگری آمده است: «ربیعۀ بن عباد» می گوید: من با پدرم بودم، رسول

اللّٰه (صلی الله علیه وآله) را دیدم که به سراغ قبائل عرب می رفت، و هر کدام را صدا می زد و می گفت: من رسول خدا به سوی شما هستم، جز خدای یگانه را نپرستید، و چیزی را همتای او قرار ندهید...

هنگامی که او از سخنش فارغ می شد، مرد احوال خوش صورتی که پشت سرش بود صدا می زد: «ای قبیله فلان! این مرد می خواهد که شما بت لات و عزی، و هم پیمان های خود را رها کنید، و به سراغ بدعت و ضلالت او بروید، به سخنانش گوش فرا ندهید، و از او پیروی نکنید!»

من سؤال کردم: او کیست؟ گفتند: عمویش «ابولهب» است. (۱)
در خبر دیگری می خوانیم: هر زمان گروهی از اعراب خارج «مکه» وارد آن شهر می شدند، به سراغ «ابولهب» می رفتند - به خاطر خویشاوندیش نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و سن و سال بالای او - و از رسول اللّٰه (صلی الله علیه وآله) تحقیق می نمودند، او می گفت: محمد مرد ساحری است، آنها نیز بی آن که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را ملاقات کنند باز می گشتند، در این هنگام گروهی آمدند و گفتند: ما از «مکه» باز نمی گردیم تا او را ببینیم، «ابولهب» گفت: ما پیوسته مشغول مداوای جنون او هستیم! مرگ بر او باد! (۲)

از این روایات به خوبی استفاده می شود: او در بسیاری از مواقع همچون سایه به دنبال پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بود، و از هیچ کارشکنی فروگذار نمی کرد، مخصوصاً زبانی زشت و آلوده داشت، و تعبیرات رکیک و زننده ای می کرد، و شاید از این نظر سرآمد تمام دشمنان پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) محسوب می شد، و به همین جهت، آیات مورد بحث، با این صراحت و خشونت، او و همسرش «ام جمیل» را به باد انتقاد می گیرد.

۱ - «فی ظلال القرآن»، جلد ۸، صفحه ۶۹۷.

۲ - تفسیر «الفرقان»، جلد ۳۰، صفحه ۵۰۳.

او تنها کسی بود که پیمان حمایت «بنی هاشم» از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را امضاء نکرد، و در صف دشمنان او قرار گرفت، و در پیمان های دشمنان شرکت نمود. با توجه به این حقایق، دلیل وضع استثنائی این سوره روشن می شود.

سپس می افزاید: «هرگز مال و ثروت او و آنچه را به دست آورده، به حال او سودی نبخشیده، و عذاب الهی را از او باز نمی دارد» (ما أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ). (۱)
از این تعبیر استفاده می شود، او مرد ثروتمند مغروری بود که بر اموال و ثروت خود در کوشش های ضد اسلامیش تکیه می کرد.

در آیه بعد می افزاید: «به زودی وارد آتشی می شود که دارای شعله برافروخته است» (سَيَصْلَى نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ).

اگر نام او «ابولهب» بود، آتش عذاب او نیز «ابولهب» است و شعله های عظیم دارد (توجه داشته باشید: «لهب» در اینجا به صورت نکره و دلالت بر عظمت آن شعله می کند).
نه تنها «ابولهب»، که هیچ یک از کافران و بدکاران، اموال و ثروت و موقعیت اجتماعیشان، آنها را از آتش دوزخ و عذاب الهی رهائی نمی بخشد، چنان که در آیات ۸۸ و ۸۹ سوره «شعراء» می خوانیم: يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ: «قیامت روزی است که نه اموال و نه فرزندان، هیچکدام سودی به حال انسان ندارد * مگر آن کس که با قلب سالم (روحی با ایمان و با

۱ - «ما» در «ما كَسَبَ» ممکن است «موصوله» یا «مصدریه» باشد، بعضی برای آن معنی وسیعی قائلند که نه تنها اموال، بلکه فرزندان او را نیز شامل می شود، و «ما» در «ما أَغْنَى عَنْهُ» مسلماً «نافیه» است.

تقوا) در محضر پروردگار حاضر شود». مسلماً، منظور از آیه «سَيَصْلَىٰ نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ» آتش دوزخ است، ولی بعضی احتمال داده اند: آتش دنیا را نیز شامل می شود.

در روایات آمده است: بعد از جنگ بدر و شکست سختی که نصیب مشرکان «قریش» شد، «ابولهب» که شخصاً در میدان جنگ شرکت نکرده بود، پس از بازگشت «ابوسفیان» ماجرا را از او پرسید.

«ابوسفیان» چگونگی شکست و درهم کوبیده شدن لشکر «قریش» را برای او شرح داد، و افزود: به خدا سوگند ما در این جنگ سوارانی را دیدیم در میان آسمان و زمین که به یاری محمد آمده بودند!

در اینجا «ابو رافع» یکی از غلامان «عباس» می گوید: من در آنجا نشسته بودم، دستم را بلند کردم و گفتم: آنها فرشتگان آسمان بودند.

«ابولهب» سخت برآشفته و سیلی محکمی بر صورت من زد، و مرا بلند کرده، بر زمین کوبید، و از سوز دل خود پیوسته مرا کتک می زد، همسر عباس «ام الفضل» حاضر بود، چوبی برداشت و محکم بر سر «ابولهب» کوبید، و گفت: این مرد ضعیف را تنها گیر آورده ای!

سر «ابولهب» شکست و خون جاری شد، و بعد از هفت روز بدنش عفونت کرد و دانه هائی همچون «طاعون» بر پوست تنش ظاهر شد، و با همان بیماری از دنیا رفت.

عفونت بدن او به حدی بود که جمعیت جرأت نمی کردند نزدیک او شوند، او را به بیرون «مکه» بردند، و از دور آب بر او ریختند، و سپس سنگ بر او پرتاب کردند، تا بدنش زیر سنگ و خاک پنهان شد! (۱)

* * *

در آیه بعد، به وضع همسرش «ام جمیل» پرداخته، می فرماید: «همسر او نیز وارد آتش سوزان جهنم می شود، در حالی که هیزم به دوش می کشد» (وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ). (۱)

* * *

«و در حالی که در گردنش طناب یا گردن بندی از لیف خرما است!» (فی جیدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ).

در این که: همسر «ابولهب» که خواهر «ابوسفیان» و عمه «معاویه» بود، در عداوت ها و کارشکنی های شوهرش بر ضد اسلام شرکت داشت، حرفی نیست، اما در این که: قرآن چرا او را حَمَّالَةُ الْحَطَبِ: «زنی که هیزم بر دوش می کشد» توصیف کرده، تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند:

بعضی گفته اند: این به خاطر آن است که بوته های خار را بر دوش می کشید، و بر سر راه پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می ریخت، تا پاهای مبارکش آزرده شود.

بعضی گفته اند: این تعبیر کنایه از سخن چینی و نَمَای او است، همان گونه که در ادبیات فارسی نیز همین تعبیر در مورد سخن چینی آمده است که می گویند:

میان دو کس جنگ چون آتش استسخن چین بدبخت هیزم کش است!

بعضی نیز آن را کنایه از شدت بخل او می دانند، که با آن همه ثروت، حاضر نبود کمکی به نیازمندان کند، به همین دلیل تشبیه به «هیزم کش» فقیر شده است.

بعضی نیز می گویند: او در قیامت بار گناهان گروه زیادی را بر دوش می کشد.

۱ - «أَمْرَأَتُهُ» عطف بر ضمیر مستتر در «سَيِّصَلِي» است، و «حَمَّالَةُ الْحَطَبِ» حال است و منصوب، بعضی مانند: «زمخشری» در «کشاف» آن را منصوب به عنوان «ذم» دانسته اند، و در تقدیر چنین است: «أَذْمُ حَمَّالَةُ الْحَطَبِ»، ولی مسلماً معنی اول بهتر است.

از میان این معانی، معنی اول، از همه مناسب تر است، هر چند جمع میان آنها نیز بعید نیست. «جید» (بر وزن دید) به معنی «گردن» است، و جمع آن «اجیاد» می باشد، بعضی از ارباب لغت معتقدند: «جید»، «عنق» و «رقبه» هر سه معنی مشابهی دارند، با این تفاوت که «جید» به قسمت بالای سینه گفته می شود، و «عنق» به پشت گردن یا همه گردن و «رقبه» به گردن گفته می شود، و گاه به یک انسان نیز می گویند: مانند «فک رقبه» یعنی آزاد کردن انسان. (۱)

«مسد» (بر وزن حسد) به معنی طنابی است که از الیاف بافته شده.

بعضی گفته اند: «مسد» طنابی است که در جهنم بر گردن او می نهند، که خشونت الیاف را دارد، و حرارت آتش و سنگینی آهن را!

بعضی نیز گفته اند: از آنجا که زنان اشرافی شخصیت خود را در زینت آلات، مخصوصاً گردن بندهای پر قیمت می دانند، خداوند در قیامت برای تحقیر این زن خودخواه اشرافی، گردن بندی از لیف خرما در گردن او می افکند و یا اصلاً کنایه از تحقیر او است.

بعضی نیز گفته اند: علت این تعبیر آن است که: «ام جمیل» گردنبند جواهرنشان پر قیمتی داشت، و سوگند یاد کرده بود: آن را در راه دشمنی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خرج کند، لذا به کیفر این کار، خداوند چنین عذابی را برای او مقرر داشته.

نکته ها:

۱ - باز هم نشانه دیگری از اعجاز قرآن

می دانیم: این آیات در «مکه» نازل شد، و قرآن با قاطعیت خبر داد: «ابولهب» و همسرش در آتش دوزخ خواهند بود، یعنی هرگز ایمان نمی آورند، و سرانجام چنین شد، بسیاری از مشرکان «مکه» واقعاً ایمان آوردند، و بعضی ظاهراً، اما از کسانی که نه در واقع و نه در ظاهر ایمان نیاوردند، این دو نفر بودند، و این یکی از اخبار غیبی قرآن مجید است، و قرآن از این گونه اخبار در آیات دیگر نیز دارد، که فصلی را در اعجاز قرآن تحت عنوان خبرهای غیبی قرآن به خود اختصاص داده، و ما در ذیل هر یک از این آیات، بحث مناسب را داشته ایم.

۲ - پاسخ به یک سؤال

در اینجا «سؤالی» مطرح است و آن این که: با این پیشگویی قرآن مجید، دیگر ممکن نبوده است «ابولهب» و همسرش ایمان بیاورند، و الا این خبر کذب و دروغ می شد. این سؤال مانند سؤال معروفی است که درباره مسأله «علم خدا» در بحث جبر مطرح شده، و آن این که:

می دانیم خداوندی که از ازل، عالم به همه چیز بوده، معصیت گنهکاران و اطاعت مطیعان را نیز می دانسته است، بنابراین اگر گنهکار گناه نکند، «علم خدا جهل شود»! پاسخ این سؤال را دانشمندان و فلاسفه اسلامی از قدیم داده اند و آن این که: خداوند می داند که هر کس با استفاده از اختیار و آزادیش چه کاری را انجام می دهد، مثلاً در آیات مورد بحث، خداوند از آغاز می دانسته است «ابولهب» و

همسرش با میل و اراده خود، هرگز ایمان نمی آورند نه از طریق اجبار و الزام. و به تعبیر دیگر، عنصر آزادی اراده و اختیار نیز جزء معلوم خداوند بوده، او می دانسته است که بندگان با صفت اختیار، و با اراده خویش چه عملی را انجام می دهند. مسلماً چنین علمی، و خبر دادن از چنان آینده ای، تأکیدی است بر مسأله اختیار، نه دلیلی بر اجبار (دقت کنید).

۳ - همیشه نزدیکان بی بصر دورند!

این سوره بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که: خویشاوندی در صورتی که با پیوند مکتبی همراه نباشد، کمترین ارزشی ندارد، و مردان خدا در برابر منحرفان و جباران و گردنکشان هیچگونه انعطافی نشان نمی دادند، هر چند نزدیک ترین بستگان آنها بودند. با این که «ابولهب» عموی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بود و از نزدیک ترین نزدیکانش محسوب می شد، وقتی خط مکتبی، اعتقادی و عملی خود را از او جدا کرد، همچون سایر منحرفان و گمراهان، زیر شدیدترین رگبارهای توبیخ و سرزنش قرار گرفت، و به عکس، افراد دور افتاده ای بودند که نه تنها از بستگان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) محسوب نمی شدند، بلکه از نژاد او و اهل زبان او هم نبودند، ولی بر اثر پیوند فکری و اعتقادی و عملی، آن قدر نزدیک شدند که طبق حدیث معروف: سَلَمَانٌ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ: «سلمان از خانواده ما است» گوئی جزء خاندان پیغمبر شدند. (۱)

درست است که آیات این سوره تنها از «ابولهب» و همسرش سخن

۱ - توضیح بیشتری در این زمینه در جلد نهم، صفحه ۱۱۸، ذیل آیه ۴۶ سوره «هود» به تناسب شرح حال فرزندان نوح (علیه السلام) داده ایم.

می گوید، ولی پیدا است آنها را به خاطر صفاتشان اینچنین مورد نکوهش قرار می دهد، بنابراین، هر فرد یا گروهی دارای همان اوصاف باشند، سرنوشتی شبیه آنها دارند.

خداوند! قلب ما را از هر گونه لجاجت و عناد پاک کن!
پروردگارا! ما همه از عاقبت کار بیمناکیم، تو ما را امنیت و آرامش بخش! وَ اجْعَلْ عَاقِبَةُ أُمُرِنَا خَيْرًا.

بار الها! ما می دانیم در آن دادگاه بزرگ نه مال و ثروت و نه رابطه خویشاوندی، هیچکدام سودی نمی بخشند، تنها لطف تو کارساز است، ما را مشمول الطاف فرما!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره تبت (۱)

سوره اخلاص

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۴ آیه است

محتوای سوره اخلاص

این سوره چنان که از نامش پیدا است (سوره اخلاص و سوره توحید) از توحید پروردگار، و یگانگی او سخن می گوید، و در چهار آیه کوتاه، چنان توصیفی از یگانگی خداوند کرده، که نیاز به اضافه ندارد.

در شأن نزول این سوره، از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده: «یهود از رسول الله (صلی الله علیه وآله) تقاضا کردند، خداوند را برای آنها توصیف کند، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) سه روز سکوت کرد و پاسخی نگفت، تا این سوره نازل شد و پاسخ آنها را بیان کرد».

در بعضی از روایات آمده: این سؤال کننده «عبدالله بن صوری» یکی از سران معروف یهود بود، و در روایت دیگری آمده: «عبدالله بن سلام» چنین سؤالی را از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در «مکه» کرد، سپس ایمان آورد، و ایمان خود را همچنان مکتوم می داشت.

در روایات دیگری آمده است: مشرکان «مکه» چنین سؤالی را کرده اند. (۱)

در بعضی از روایات نیز آمده: سؤال کنندگان، گروهی از مسیحیان «نجران» بودند.

در میان این روایات، تضادی وجود ندارد؛ زیرا ممکن است این سؤال از ناحیه همه آنها مطرح شده باشد، و این خود دلیلی است بر عظمت فوق العاده این سوره، که پاسخگوی سؤالات افراد و اقوام مختلف است.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، روایات زیادی در منابع معروف اسلامی آمده است، که حاکی از عظمت فوق العاده آن می باشد، از جمله:

در حدیثی، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که فرمود: أَيْغُزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ فِي لَيْلَةٍ؟ «آیا کسی از شما عاجز است از این که یک سوم قرآن را در یک شب بخواند؟!»

یکی از حاضران عرض کرد: ای رسول خدا! چه کسی توانائی بر این کار دارد؟! پیغمبر فرمود: اقْرَؤْا قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. «سوره قل هو الله را بخوانید».

در حدیث دیگری، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر جنازه «سعد بن معاذ» نماز گزارد، فرمود: هفتاد هزار ملک که در میان آنها «جبرئیل» نیز بود، بر جنازه او نماز گزارند! من از «جبرئیل» پرسیدم: او به خاطر کدام عمل، مستحق نماز گزاردن شما شد؟

گفت: به خاطر تلاوت «قل هو الله احد» در حال نشستن، و ایستادن، و سوار شدن، و پیاده روی و رفت و آمد».(۱)

و در حدیث دیگری، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «کسی که یک روز و شب بر او بگذرد و نمازهای پنجگانه را بخواند و در آن «قل هو الله احد» را نخواند، به او گفته می شود: يَا عَبْدَ اللَّهِ! كَسَتْ مِنْ الْمُصَلِّينَ! «ای بنده خدا! تو از نماز گزاران نیستی»!.(۲)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۶۱.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۶۱ و کتب دیگر تفسیر و حدیث.

در حدیث دیگری، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است که فرمود: «کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، خواندن سوره «قل هو الله احد» را بعد از هر نماز ترک نکند؛ چرا که هر کس آن را بخواند، خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او جمع می کند، و خودش و پدر و مادر و فرزندان را می آمرزد» (۱).

از روایت دیگری استفاده می شود: «خواندن این سوره، به هنگام ورود به خانه، روزی را فراوان می کند و فقر را دور می سازد» (۲).
روایات در فضیلت این سوره بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، و آنچه نقل کردیم تنها قسمتی از آن است.

در این که: چگونه سوره «قل هو الله» معادل یک سوم قرآن است؟ بعضی گفته اند: به خاطر این که قرآن مشتمل بر «احکام»، «عقائد» و «تاریخ» است، و این سوره بخش «عقائد» را به طور فشرده بیان می کند.

بعضی دیگر گفته اند: قرآن سه بخش است: «مبدأ»، «معاد» و «آنچه در میان این دو» قرار دارد، و این سوره بخش اول را شرح می دهد.
این سخن، قابل قبول است که، تقریباً یک سوم قرآن پیرامون توحید بحث می کند و عصاره آن در سوره «توحید» آمده.

این سخن را با حدیث دیگری درباره عظمت این سوره، پایان می دهیم:

از امام علی بن الحسین (علیه السلام) درباره سوره «توحید» سؤال کردند، فرمود: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، وَ الْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ: «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ.

«خداوند متعال می دانست: در آخر الزمان اقوامی می آیند که در مسائل تعمق و دقت می کنند، لذا سوره «قل هو الله احد»، و آیات آغاز سوره «حدید»، تا «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» را (پیرامون مباحث توحید و خداشناسی) نازل فرمود، هر کس بیش از آن را طلب کند، هلاک می شود». (۱)

۱ - «اصول کافی»، جلد ۱، باب النسبة، حدیث ۳ (جلد ۱، صفحه ۹۱، چاپ آل البيت).

- ۱ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ
- ۲ اللَّهُ الصَّمَدُ
- ۳ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ
- ۴ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

ترجمه:

- به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
- ۱ - بگو: خداوند، یکتا و یگانه است.
 - ۲ - خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می کنند.
 - ۳ - (هرگز) نژاد، و زاده نشد.
 - ۴ - و برای او هیچ گاه شبیه و مانندی نبوده است!

تفسیر:

او یکتا و بی همتا است

نخستین آیه از این سوره، در پاسخ سؤالات مکرری که از ناحیه اقوام یا افراد مختلف، در زمینه اوصاف پروردگار شده بود، می فرماید: «بگو او خداوند یکتا و یگانه است» (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ). (۱)

۱ - جمعی «هُوَ» را در اینجا «ضمیر شأن» گرفته اند، بنابراین، معنی چنین می شود: مطلب چنین است

۲

که خداوند یگانه می باشد، ولی بهتر آن است که «هُوَ» اشاره به ذات پاک خداوند که برای سؤال کنندگان نامعلوم و مبهم بوده است باشد، بنابراین، «هُوَ» مبتدا «اللَّهُ» خبر و «أَحَدٌ» خبر بعد از خبر خواهد بود.

آغاز جمله با ضمیر «هُوَ» که ضمیر مفرد غائب است و از مفهوم مبهمی حکایت می کند، در واقع رمز و اشاره ای به این واقعیت است که، ذات مقدس او در نهایت خفاء است، و از دسترس افکار محدود انسان ها بیرون، هر چند آثار او آن چنان جهان را پر کرده که، از همه چیز ظاهرتر و آشکارتر است، چنان که در آیه ۵۳ سوره «فصلت» می خوانیم: سَتُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ: «به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می دهیم تا آشکار گردد که او حق است».

سپس، از این حقیقت ناشناخته پرده برمی دارد و می گوید: «او خداوند یگانه و یکتا است».

ضمناً معنی قُلْ: «بگو» در اینجا این است که: این حقیقت را ابراز و اظهار کن!

در حدیثی، از امام باقر(علیه السلام) آمده است: بعد از ذکر این سخن فرمود: «کفار و بت پرستان با اسم اشاره به بت های خود اشاره کرده، می گفتند: «این خدایان ما است ای محمد! تو نیز خدایت را توصیف کن تا او را ببینیم و درک کنیم» خداوند این آیات را نازل کرد: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ...» «ها» در «هُوَ» اشاره به تثبیت و توجه دادن به مطلب است، «واو» ضمیر غائب است و اشاره به غائب از دید چشم ها و دور از لمس حواس».(۱)

در حدیث دیگری، از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) می خوانیم که فرمود: شب جنگ بدر، «خضر» را در خواب دیدم، از او خواستم چیزی به من یاد دهد که به کمک آن بر دشمنان پیروز شوم، گفت: بگو: «یا هُو، یا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُو»، هنگامی که

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۲۲۱، حدیث ۱۲ (با تلخیص).

صبح شد، جریان را خدمت رسول الله (صلی الله علیه وآله) عرض کردم، فرمود: یا عَلِی! عَلَّمْتَ
الْإِسْمَ الْأَعْظَمَ: «ای علی (علیه السلام)! اسم اعظم به تو تعلیم شده، سپس این جمله ورد زبان
من در جنگ بدر بود...» (۱).

«عمار یاسر» هنگامی که شنید حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) این ذکر را روز «صفین» به
هنگام پیکار می خواند، عرض کرد: این کنایات چیست؟ فرمود: «اسم اعظم خدا و ستون
توحید است!» (۲).

نکته ها:

۱ - «الله»

«الله» اسم خاص برای خداوند است، و مفهوم سخن امام (علیه السلام) این است که، در همین
یک کلمه، به تمام صفات جلال و جمال او اشاره شده است، و به همین جهت، آن اسم اعظم
الهی نامیده شده.

این نام، جز بر خدا اطلاق نمی شود، در حالی که نام های دیگر خداوند معمولاً اشاره به یکی
از صفات جمال و جلال او است، مانند: عالم و خالق و رازق و غالباً به غیر او نیز اطلاق
می شود (مانند رحیم و کریم و عالم و قادر و...).

با این حال، ریشه آن معنی وصفی دارد، و در اصل، مشتق از «وَلَّه» به معنی «تجیر» است؛ چرا
که عقل ها در ذات پاک او حیران است، چنان که در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام)
آمده است: اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي يَأْلَهُ فِيهِ الْخَلْقُ، وَ يُؤَلُّهُ إِلَيْهِ، وَ اللَّهُ هُوَ الْمَسْتُورُ عَنْ دَرْكِ
الْأَبْصَارِ، الْمَحْجُوبُ عَنِ الْأَوْهَامِ وَالْخَطَرَاتِ:

«الله مفهومش، معبودی است که خلق در او حیرانند و به او عشق می ورزند،

اللّه همان کسی است که از درک چشم‌ها، مستور است، و از افکار و عقول خلق محجوب» (۱).

گاه نیز آن را از ریشه «الاهه» (بر وزن و به معنی عبادۀ) دانسته اند، و در اصل «ألله» است، به معنی «تنها معبود به حق».

ولی، همان گونه که گفتیم: ریشه آن هر چه باشد، بعداً به صورت «اسم خاص» درآمده، و به آن ذات جامع جمیع اوصاف کمالیه، و خالی از هر گونه عیب و نقص اشاره می‌کند. این نام مقدس، قریب «هزار بار» در قرآن مجید تکرار شده، و هیچ اسمی از اسماء مقدس او این اندازه در قرآن نیامده است، نامی است که قلب را روشن می‌کند، به انسان نیرو و آرامش می‌بخشد، و او را در جهانی از نور و صفا مستغرق می‌سازد.

۲ - «أحد»

اما واژه «أحد» از همان ماده «وحدت» است، و لذا بعضی «أحد» و «واحد» را به یک معنی تفسیر کرده اند و معتقدند: هر دو اشاره به آن ذاتی است که از هر نظر بی نظیر و منفرد می‌باشد، در علم یگانه است، در قدرت بی مثال است، در رحمانیت و رحیمیت یکتا است، و خلاصه از هر نظر بی نظیر است.

ولی، بعضی عقیده دارند: میان «أحد» و «واحد» فرق است، «أحد» به ذاتی گفته می‌شود که قبول کثرت نمی‌کند، نه در خارج و نه در ذهن، و لذا قابل شماره نیست و هرگز داخل عدد نمی‌شود، به خلاف «واحد» که برای او دوم و سوم تصور می‌شود، یا در خارج، یا در ذهن، و لذا، گاه می‌گوئیم: احدی از آن جمعیت نیامد، یعنی هیچ کس نیامد، ولی هنگامی که می‌گوئیم: واحدی نیامد،

ممکن است دو یا چند نفر آمده باشند. (۱)

ولی، این تفاوت با موارد استعمال آن در قرآن مجید و احادیث چندان سازگار نیست.

بعضی نیز معتقدند: «احد» اشاره به بساطت ذات خداوند در مقابل اجزاء ترکیبیه خارجیّه یا عقلیه (جنس و فصل، و ماهیت و وجود) است، در حالی که «واحد» اشاره به یگانگی ذات او در برابر کثرات خارجیّه می باشد.

در حدیثی، از امام محمد باقر (علیه السلام) می خوانیم: «أحد» فردی است یگانه و «احد» و «واحد» یک مفهوم دارد، و آن ذات منفردی است که نظیر و شبیهی برای او نیست، و «توحید» اقرار به یگانگی و وحدت و انفراد او است.

در ذیل همین حدیث می خوانیم: «واحد» از عدد نیست، بلکه واحد پایه اعداد است، عدد از دو شروع می شود، بنابراین، معنی «الله احد» این است: معبودی که انسان ها از ادراک ذات او عاجزند، و از احاطه به کیفیتش ناتوان، او در الهیت، فرد است و از صفات مخلوقات برتر. (۲)

در قرآن مجید نیز، «واحد» و «احد» هر دو به ذات پاک خداوند اطلاق شده است.

جالب این که: در «توحید صدوق» آمده است: مرد اعرابی در روز جنگ «جمل» برخاسته، عرض کرد: ای امیرمؤمنان! آیا می گوئی خداوند واحد است؟ واحد به چه معنی؟ ناگهان مردم از هر طرف به او حمله کردند، و گفتند: ای اعرابی! این چه سؤالی است؟ مگر نمی بینی فکر امیرمؤمنان تا چه حد مشغول مسأله جنگ است؟ هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد؟!

۱ - «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۵۴۳.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۲۲۲.

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «او را به حال خود بگذارید؛ زیرا آنچه را که او می خواهد همان چیزی است که ما از این گروه دشمن می خواهیم» (او از توحید سؤال می کند، ما هم مخالفان خود را به توحید کلمه دعوت می کنیم).

سپس فرمود: ای اعرابی! این که می گوئیم: خدا «واحد» است، چهار معنی می تواند داشته باشد که دو معنی آن درباره خدا صحیح نیست، و دو معنی آن صحیح است.

اما آن دو که صحیح نیست: وحدت عددی است، این برای خدا جائز نمی باشد (بگوئیم او یکی است و دو تا نیست، زیرا مفهوم این سخن آن است که دومی برای او تصور می شود، ولی وجود ندارد، در حالی که مسلماً برای ذات بی نهایت حق، دومی تصور نمی شود)؛ چرا که چیزی که ثانی ندارد، داخل در باب اعداد نمی شود، آیا نمی خداوند کسانی را که گفتند: إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ: «خدا سومی از سه نفر است» تکفیر کرده؟

دیگر از معانی «واحد» که بر خدا روا نیست، این است که به معنی واحد نوعی باشد، مثل این که می گوئیم: فلان کس یکی از مردم است، این نیز بر خدا روا نیست (چرا که خدا نوع و جنسی ندارد) مفهوم این سخن تشبیه است و خدا از هر گونه شبیه و نظیر برتر و بالاتر است. اما آن دو مفهومی که درباره خدا صادق است:

نخست این که گفته شود: خداوند واحد است، یعنی در اشیاء عالم، شبیهی برای او نیست، آری، پروردگار ما چنین است.

دیگر این که گفته شود: پروردگار ما «أَحَدِيُّ الْمَعْنَى» است، یعنی ذات او تقسیم پذیر نیست، نه در خارج، نه در عقل، و نه در وهم، آری، خداوند بزرگ

چنین است» (۱).

کوتاه سخن این که: خداوند احد و واحد است و یگانه و یکتا است، نه به معنی واحد عددی، یا نوعی و جنسی، بلکه به معنی وحدت ذاتی، و به عبارت روشن تر: وحدانیت او به معنی عدم وجود مثل و مانند و شبیه و نظیر برای او است.

دلیل این سخن نیز، روشن است: او ذاتی است بی نهایت از هر جهت، و مسلّم است که دو ذات بی نهایت، از هر جهت، غیر قابل تصور است، چون اگر دو ذات شد، هر دو محدود می شود، این، کمالات آن را ندارد، و آن، کمالات این را (دقت کنید).

در آیه بعد، در توصیف دیگری از آن ذات مقدس یکتا می فرماید: «او خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می کنند» (اللّهُ الصَّمَدُ).

برای «صمد» در روایات، کلمات مفسران و ارباب لغت، معانی زیادی ذکر شده است: «راغب» در «مفردات» می گوید: «صمد» به معنی آقا و بزرگی است که برای انجام کارها به سوی او می روند.

و بعضی گفته اند: «صمد» به معنی چیزی است که تو خالی نیست، بلکه پر است. در «مقایس اللغة» آمده است: «صمد» دو ریشه اصلی دارد: یکی به معنی «قصد» است، و دیگری به معنی «صلابت و استحکام» و این که به خداوند متعال «صمد» گفته می شود، به خاطر این است که، بندگانش قصد درگاه او

می کنند.

و شاید به همین مناسبت است که معانی متعدد زیر نیز، در کتب لغت برای «صمد» ذکر شده است:

شخص بزرگی که در منتهای عظمت است.

و کسی که مردم در حوائج خویش به سوی او می روند.

کسی که برتر از او چیزی نیست.

و کسی که دائم و باقی بعد از فنای خلق است.

لذا امام حسین بن علی (علیه السلام) در حدیثی برای «صمد» پنج معنی بیان فرموده:

صمد، کسی است که در منتهای سیادت و آقائی است.

صمد، ذاتی است دائم، ازلی و جاودانی.

صمد، وجودی است که جوف ندارد.

صمد، کسی است که نمی خورد و نمی آشامد.

صمد، کسی است که نمی خوابد. (۱)

در عبارت دیگری آمده است: «صمد، کسی است که قائم به نفس است و بی نیاز از غیر».

صمد، کسی است که تغییرات و کون و فساد ندارد.

از امام علی بن الحسین (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «صمد کسی است که شریک

ندارد، و حفظ چیزی برای او مشکل نیست، و چیزی از او مخفی نمی ماند». (۲)

بعضی نیز گفته اند: «صمد» کسی است که هر وقت چیزی را اراده کند می گوید: موجود باش، آن هم فوراً موجود می شود.

در حدیثی آمده است: اهل «بصره» نامه ای به محضر امام حسین (علیه السلام) نوشتند، و از معنی «صمد» سؤال کردند، امام (علیه السلام) در پاسخ آنها نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم،

اما بعد، در قرآن مجادله و گفتگو بدون آگاهی نکنید؛ چرا که من از جدم رسول الله شنیدم می فرمود:

هر کس بدون علم، درباره قرآن سخن بگوید، باید در محلی از آتش که برای او تعیین شده جای گیرد، خداوند خودش «صمد» را تفسیر فرموده است: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ. «هرگز نه زاد، و زاده نشد، و احدی مانند او نیست»،... آری، خداوند «صمد»، کسی است که موجود جسمانی مانند: فرزند و سایر اشیای مادی که از مخلوقات به وجود می آیند، از وی متولد نمی شود، نه اشیای لطیف از او متولد شده، و نه عوارضی همچون خواب و بیداری و تفکر و اندوه و حزن و شادی و خنده و گریه و خوف و رجاء و تمایل و بی میلی و گرسنگی و سیری بر او عارض می شود». (۱)

و بالاخره در حدیث دیگری می خوانیم: «محمد بن حنفیه» از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) درباره «صمد» سؤال کرد، حضرت (علیه السلام) فرمود:

«تأویل صمد آن است که، او نه اسم است و نه جسم، نه مانند دارد و نه شبیه، و نه صورت و نه تمثال، نه حدّ و حدود، نه محل و نه مکان، نه «کیف» و نه «این» نه اینجا و نه آنجا، نه پُر است و نه خالی، نه ایستاده است و نه نشسته، نه سکون دارد و نه حرکت، نه ظلمانی است، نه نورانی، نه روحانی است و نه نفسانی، و در عین حال، هیچ محلی از او خالی نیست، و هیچ مکانی گنجایش او را ندارد، نه رنگ دارد و نه بر قلب انسانی خطور کرده، و نه بوئی برای او موجود است، همه

اینها از ذات پاکش منتفی است» (۱).

این حدیث به خوبی نشان می دهد: «صمد» مفهوم بسیار جامع و وسیعی دارد، که هر گونه صفات مخلوقات را از ساحت مقدسش نفی می کند؛ چرا که اسم های مشخص و محدود، و همچنین جسمیت، رنگ، بو، مکان، سکون، حرکت، کیفیت، حد، حدود و مانند اینها، همه از صفات ممکنات و مخلوقات است، بلکه غالباً اوصاف جهان ماده است، و می دانیم: خداوند از همه اینها برتر و بالاتر است.

در اکتشافات اخیر آمده است: تمام اشیاء جهان ماده، از ذرات بسیار کوچکی به نام «اتم» تشکیل یافته، و «اتم» خود نیز مرکب از دو قسمت عمده است: هسته مرکزی، و الکترون هائی که به دور آن در گردش است، و عجب این که: در میان آن هسته و الکترون ها، فاصله زیادی وجود دارد (البته زیاد در مقایسه با حجم اتم) به طوری که اگر این فاصله برداشته شود، اجسام به قدری کوچک می شوند که برای ما حیرت آور است.

مثلاً اگر فاصله های اتمی ذرات وجود یک انسان را بردارند و او را کاملاً فشرده کنند، ممکن است به صورت ذره ای درآید که دیدنش با چشم مشکل باشد، ولی با این حال، تمام وزن بدن یک انسان را دارا است (مثلاً همین ذره ناچیز، ۶۰ کیلو وزن دارد).

بعضی با استفاده از این اکتشاف علمی و با توجه به این که یکی از معانی «صمد»، وجودی است که تو خالی و اجوف نیست، چنین نتیجه گرفته اند که: قرآن می خواهد با این تعبیر، هر گونه جسمانیتی را از خدا نفی کند؛ چرا که تمام اجسام از اتم تشکیل یافته اند، و اتم تو خالی است، و به این ترتیب آیه می تواند

یکی از معجزات علمی قرآن باشد.

ولی نباید فراموش کرد: «صمد» در اصل لغت، به معنی شخص بزرگی است که همه نیازمندان به سوی او می روند و از هر نظر پُر و کامل است، و ظاهراً بقیه معانی و تفسیرهای دیگری که برای آن ذکر شده، به همین ریشه باز می گردد.

سپس، در آیه بعد به ردّ عقائد «نصاری»، «یهود» و «مشرکان عرب» که برای خداوند فرزندی، یا پدری قائل بودند، پرداخته، می فرماید: «نژاد و زاده نشده» (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ). در مقابل این بیان، سخن کسانی است که معتقد به «تثلیث» (خدایان سه گانه) بودند، خدای پدر، خدای پسر، و روح القدس!

نصاری، «مسیح» را پسر خدا، و یهود، «عزیر» را پسر او می دانستند: وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ:

«یهود گفتند: عزیر پسر خدا است! و نصاری گفتند: مسیح پسر خدا است! این سخنی است که با زبان خود می گویند که همانند گفتار کافران پیشین است، لعنت خدا بر آنها باد! چگونه از حق منحرف می شوند؟! (۱)

مشرکان عرب نیز، معتقد بودند: ملائکه دختران خدا هستند! وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ: «آنها برای خدا پسران و دخترانی به دروغ و از روی جهل ساختند»! (۲)

از بعضی روایات استفاده می شود: تولد در آیه «لم یلد و لم یولد» معنی وسیع تری دارد، و هر گونه خروج اشیاء مادی و لطیف را از او، و یا خروج آن

۱ - توبه، آیه ۳۰.

۲ - انعام، آیه ۱۰۰.

ذات مقدس از اشیاء مادی و لطیف دیگر را نفی می کند.

چنان که در همان نامه ای که امام حسین (علیه السلام) در پاسخ اهل «بصره» در تفسیر «صمد» مرقوم فرمود، جمله «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» چنین تفسیر شده: «لَمْ يَلِدْ» یعنی چیزی از او خارج نشد، نه اشیاء مادی مانند فرزند، و سایر اشیائی که از مخلوق خارج می شود (مانند شیر از پستان مادر) و نه چیز لطیف، مانند نفس، و نه عوارض گوناگون، مانند خواب و خیال و اندوه و حزن و خوشحالی و خنده و گریه و خوف و رجاء و شوق و ملالت و گرسنگی و سیری، خداوند برتر از این است که چیزی از او خارج شود.

و نیز «لَمْ يُولَدْ» یعنی: برتر از آن است که او متولد از شیء مادی و لطیف گردد... مانند خارج شدن موجود زنده ای از موجود دیگر، و گیاه از زمین، و آب از چشمه، و میوه از درختان، و خارج شدن اشیاء لطیف از منابعش، مانند دیدن از چشم، و شنیدن از گوش، و استشمام از بینی، و چشیدن از دهان، و سخن از زبان، و معرفت و تشخیص از دل، و جرقه آتش از سنگ. (۱)

مطابق این حدیث، «تولد» معنی گسترده ای دارد که هر گونه خروج و نتیجه گیری چیزی از چیزی را شامل می شود، و این در حقیقت معنی دوم آیه است و معنی اول و ظاهر آن همان بود که در آغاز گفته شد، به علاوه، معنی دوم با تحلیل روی معنی اول، کاملاً قابل درک است؛ زیرا اگر خداوند فرزند ندارد، به دلیل آن است که: از عوارض ماده بر کنار می باشد، همین معنی درباره سایر عوارض ماده صادق است (دقت کنید).

و بالاخره، در آخرین آیه این سوره، مطلب را درباره اوصاف خدا به مرحله

کمال رسانده، می فرماید: «و برای او هرگز احدی شبیه و مانند نبوده است» (وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أُحَدِّثُ). (۱)

«کُفُو» در اصل، به معنی همپراز در مقام و منزلت و قدر است، و سپس به هر گونه شبیه و مانند اطلاق می شده است.

مطابق این آیه، تمام عوارض مخلوق، و صفات موجودات، و هر گونه نقص و محدودیت، از ذات پاک او منتفی است، این همان توحید ذاتی و صفاتی است، در مقابل توحید عددی و نوعی که در آغاز تفسیر این سوره به آن اشاره شد.

بنابراین، او نه شبیهی در ذات دارد، نه ماندی در صفات، و نه مثلی در افعال، و از هر نظر، بی نظیر و بی مانند است.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در یکی از خطبه های «نهج البلاغه» می فرماید: «لَمْ يَلِدْ» فَيَكُونُ مَوْلُودًا، وَ «لَمْ يُولَدْ» فَيَصِيرَ مَحْدُودًا... وَ لَا «كُفُو» لَهُ فَيَكْفِيهِ، وَ لَا نَظِيرَ لَهُ فَيُسَاوِيهِ: «او کسی را نژاد که خود نیز مولود باشد، و از کسی زاده نشد تا محدود گردد،... ماندی ندارد تا با او همتا گردد، و شبیهی برای او تصور نمی شود تا با او مساوی باشد». (۲)

و این تفسیر جالبی است که عالی ترین دقایق توحید را بازگو می کند (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ يَا أُمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ).

نکته ها:

۱ - دلایل توحید

توحید، یعنی یگانگی ذات خداوند و عدم وجود هر گونه همتا و شبیه برای

۱ - «احد» اسم «کان» و «کُفُو» خبر آن است.

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۸۶.

او، گذشته از دلایل نقلی و آیات قرآن مجید، با دلایل عقلی فراوان نیز قابل اثبات است، که در اینجا قسمتی از آن را به صورت فشرده می آوریم:

۱ - برهان صرف الوجود، و خلاصه اش این است: خداوند وجود مطلق است، و هیچ قید، شرط و حدی برای او نیست، چنین وجودی مسلماً نامحدود خواهد بود؛ چرا که اگر محدودیتی پیدا کند، باید آلوده به عدم گردد، و ذات مقدسی که هستی از آن می جوشد، هرگز مقتضی عدم و نیستی نخواهد بود و چیزی در خارج نیست که عدم را بر او تحمیل کند، بنابراین، محدود به هیچ حدی نمی باشد.

از سوی دیگر، دو هستی نامحدود در عالم تصور نمی شود؛ زیرا اگر دو موجود پیدا شود، حتماً هر یک از آنها فاقد کمالات دیگری است، یعنی کمالات او را ندارد، و بنابراین هر دو محدود می شوند، و این خود دلیل روشنی است بر یگانگی ذات واجب الوجود (دقت کنید).

۲ - برهان علمی، هنگامی که به این جهان پهناور نگاه می کنیم، در ابتدا عالم را به صورت موجوداتی پراکنده می بینیم، زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و انواع گیاهان و حیوانات، اما هر چه بیشتر دقت کنیم می بینیم، اجزاء و ذرات این عالم چنان به هم مربوط و پیوسته است که، مجموعاً یک واحد منسجم را تشکیل می دهد، و یک سلسله قوانین معین، بر سراسر این جهان حکومت می کند.

هر قدر پیشرفت علم و دانش بشری بیشتر می شود، وحدت و انسجام اجزای این جهان آشکارتر می گردد، تا آنجا که گاهی آزمایش روی یک نمونه کوچک (مانند افتادن یک سیب از درخت) سبب می شود قانون بزرگی که بر تمام عالم هستی حکومت می کند کشف گردد (همان گونه که درباره «نیوتن» و «قانون

جاذبه» اتفاق افتاد).

این وحدت نظام هستی، و قوانین حاکم بر آن، و انسجام و یکپارچگی در میان اجزای آن، نشان می دهد که خالق آن یکتا و یگانه است.

۳ - برهان تمناع، (دلیل علمی فلسفی) دلیل دیگری که برای اثبات یگانگی ذات خداوند ذکر کرده اند و قرآن در آیه ۲۲ سوره «انبیاء» الهام بخش آن است، برهان تمناع است، می فرماید: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ:

«اگر در زمین و آسمان خدایانی جز خداوند یگانه بود، زمین و آسمان به فساد کشیده می شد، و نظام جهان به هم می خورد، پس منزّه است خداوندی که پروردگار عرش است، از آنچه آنها توصیف می کنند!» (۱)

۴ - دعوت عمومی انبیاء به خداوند یگانه، این دلیل دیگری برای اثبات توحید است، چرا که اگر دو واجب الوجود در عالم بود، هر دو باید منبع فیض باشند؛ زیرا یک وجود بی نهایت کامل، ممکن نیست در نور افشانی بخل ورزد؛ چرا که عدم فیض برای وجود کامل، نقص است، و حکیم بودن او ایجاب می کند: همگان را مشمول فیض خود قرار دهد.

این فیض دو شاخه دارد: فیض تکوینی (در عالم خلقت)، و فیض تشریعی (در عالم هدایت) بنابراین، اگر خدایان متعددی وجود داشت، باید فرستادگانی از نزد همه آنها بیایند، و فیض تشریعی آنها را به همگان برسانند.

حضرت علی (علیه السلام) در وصیت نامه اش برای فرزند گرامیش امام مجتبی (علیه السلام) می فرماید: وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ، وَ لَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَ صِفَاتِهِ، وَ لَكِنَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ:

۱ - توضیح این دلیل را در جلد ۱۳، صفحه ۳۸۱ تحت عنوان «برهان تمناع» مشروحاً ذکر کرده ایم.

«بدان فرزندم! اگر پروردگارت همتائی داشت، فرستادگان او به سراغ تو می آمدند و آثار ملک و سلطان او را مشاهده می کردی، و به افعال و صفاتش آشنا می شدی، ولی او معبودی یکتا است، همان گونه که خودش توصیف کرده است» (۱). اینها همه دلائل یگانگی ذات او است.

اما دلیل بر عدم وجود هر گونه ترکیب و اجزاء در ذات پاک او روشن است؛ زیرا اگر برای او اجزاء خارجیه باشد، طبعاً نیازمند به آنها است، و نیاز برای واجب الوجود غیر معقول است. و اگر «اجزاء عقلیه» (ترکیب از ماهیت و وجود یا از جنس و فصل) منظور باشد، آن نیز محال است؛ زیرا ترکیب از «ماهیت» و «وجود» فرع بر محدود بودن است، در حالی که می دانیم: وجود او نامحدود است و ترکیب از «جنس» و «فصل» فرع برداشتن ماهیت است، چیزی که ماهیت ندارد، جنس و فصل هم ندارد.

۲ - شاخه های پر بار توحید

معمولاً برای توحید چهار شاخه ذکر می کنند:

۱ - توحید ذات (آنچه در بالا شرح داده شده).

۲ - توحید صفات، یعنی صفات او از ذاتش جدا نیست، و نیز از یکدیگر جدا نمی باشد، فی المثل «علم» و «قدرت» ما، دو وصف است که عارض بر ذات ما است، ذات ما چیزی است و علم و قدرت ما چیز دیگر، همان گونه که «علم» و «قدرت» نیز در ما از هم جدا است، مرکز علم، روح ما است، و مرکز قدرت جسمانی، بازو و عضلات ما، ولی در خداوند نه صفاتش زائد بر ذات او

۱ - «نهج البلاغه»، وصیت به امام مجتبی، بخش نامه ها، نامه ۳۱.

است، و نه جدا از یکدیگرند، بلکه وجودی است تمامش علم، تمامش قدرت، تمامش ازلیت و ابدیت.

اگر غیر از این باشد، لازمه اش ترکیب است، و اگر مرکب باشد، محتاج به اجزاء می شود و شیء محتاج، هرگز واجب الوجود نخواهد بود.

۳- توحید در عبادت، یعنی تنها باید او را پرستش کرد و غیر او شایسته عبودیت نیست؛ چرا که عبادت باید برای کسی باشد که کمال مطلق، و مطلق کمال است، کسی که از همگان بی نیاز است، بخشنده تمام نعمت ها، و آفریننده همه موجودات، و این صفات جز در ذات پاک او جمع نمی شود.

هدف اصلی از عبادت، راه یافتن به جوار قرب آن کمال مطلق، و هستی بی پایان، و انعکاس پرتوی از صفات کمال و جمال او در درون جان است که نتیجه اش فاصله گرفتن از هوا و هوس ها، و روی آوردن به خودسازی و تهذیب نفس است.

این هدف جز با عبادت «الله» که همان کمال مطلق است، امکان پذیر نیست.

۴- توحید افعالی، یعنی هر وجودی، هر حرکتی، هر فعلی در عالم است، به ذات پاک خدا برمی گردد، مسبب الاسباب او است و علّة العلل، ذات پاک او می باشد، حتی افعالی که از ما سر می زند، به یک معنی از او است، او به ما قدرت و اختیار و آزادی اراده داده، بنابراین، در عین حال که ما فاعل افعال خود هستیم، و در مقابل آن مسؤولیم، از یک نظر فاعل، خداوند است؛ زیرا همه آنچه داریم به او بازمی گردد (لا مُؤَثَّرَ فِی الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ).

۳- شاخه های توحید افعالی

«توحید افعالی» نیز به نوبه خود شاخه های زیادی دارد که در اینجا به شش

قسمت از مهمترین فروع آن اشاره می کنیم:

۱ - توحید خالقیت

همان گونه که قرآن می گوید: قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ: «بگو خداوند آفریدگار همه چیز است». (۱)

دلیل آن هم روشن است وقتی با دلایل گذشته ثابت شد واجب الوجود یکی است، و همه چیز غیر از او ممکن الوجود است، بنابراین خالق همه موجودات نیز یکی خواهد بود.

۲ - توحید ربوبیت

یعنی مدبر، مدیر، مربی و نظام بخش عالم هستی تنها خدا است، چنان که قرآن می گوید: قُلْ أَعْلَمُ شَيْءٌ بِاللّٰهِ أَعْلَمُ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ: «آیا غیر خدا را پروردگار خود بطلبم در حالی که او پروردگار همه چیز است؟!». (۲)

دلیل آن نیز وحدت واجب الوجود و توحید خالق در عالم هستی است.

۳ - توحید در قانونگذاری و تشریع

چنان که قرآن می گوید: وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللّٰهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ: «هر کس که به آنچه خدا نازل کرده است حکم نکند کافر است». (۳)

زیرا وقتی ثابت کردیم مدیر و مدبر او است، مسلماً غیر او صلاحیت قانونگذاری نخواهد داشت، چون غیر او در تدبیر جهان سهمی ندارد، تا قوانینی هماهنگ با نظام تکوین وضع کند.

۴ - توحید در مالکیت

خواه «مالکیت حقیقی» یعنی سلطه تکوینی بر چیزی باشد، یا «مالکیت

۱ - رعد، آیه ۱۶.

۲ - انعام، آیه ۱۶۴.

۳ - مائده، آیه ۴۴.

«حقوقی» یعنی سلطه قانونی بر چیزی، اینها همه از او است، چنان که قرآن می گوید: وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: «مالکیت و حاکمیت آسمان ها و زمین مخصوص خدا است». (۱)
و نیز می فرماید: وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ: «انفاق کنید از اموالی که خداوند شما را نماینده خود در آن قرار داده». (۲)

دلیل آن هم همان توحید در خالقیت است، وقتی خالق همه اشیاء او است، طبعاً مالک همه اشیاء نیز ذات مقدس او است، بنابراین هر ملکیتی باید از مالکیت او سرچشمه گیرد.

۵ - توحید حاکمیت

مسئله جامع بشری نیاز به حکومت دارد؛ چرا که زندگی دسته جمعی بدون حکومت ممکن نیست، تقسیم مسئولیت ها، تنظیم برنامه ها، اجرای مدیریت ها، و جلوگیری از تعدیات و تجاوزها، تنها به وسیله حکومت میسر است.

از طرفی، اصل آزادی انسان ها می گوید: هیچ کس بر هیچ کس حق حکومت ندارد، مگر آن که مالک اصلی و صاحب حقیقی اجازه دهد، و از همین جاست که ما هر حکومتی را که به حکومت الهی منتهی نشود، مردود می دانیم، و نیز از همین جاست که مشروعیت حکومت را از آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سپس امامان معصوم (علیهم السلام) و بعد از آنها برای فقیه جامع الشرائط می دانیم.

البته، ممکن است مردم به کسی اجازه دهند که بر آنها حکومت کند، ولی چون اتفاق تمام افراد جامعه عادتاً غیر ممکن است، چنین حکومتی عملاً ممکن نیست. (۳)

۱ - آل عمران، آیه ۱۸۹.

۲ - حدید، آیه ۷.

۳ - لذا اگر حکومت از طریق آراء عمومی و اکثریت تعیین شود باید از طریق فقیه جامع الشرائط تنفیذ گردد، تا مشروعیت الهیه پیدا کند.

البته، نباید فراموش کرد: توحید ربوبیت مربوط به عالم تکوین است و توحید قانونگذاری و حکومت به عالم تشریع.

قرآن مجید می گوید: **إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ: «حکم و حکومت تنها از آن خدا است»**. (۱)

۶ - توحید اطاعت

یعنی تنها مقام «واجب الإطاعة» در جهان، ذات پاک خدا است، و مشروعیت اطاعت از هر مقام دیگری، باید از همینجا سرچشمه گیرد، یعنی اطاعت او، اطاعت خدا محسوب می شود.

دلیل آن هم روشن است: وقتی حاکمیت مخصوص او است، مطاع بودن هم مخصوص او است، و لذا ما اطاعت انبیاء (علیهم السلام) و ائمه معصومین و جانشینان آنها را پرتوی از اطاعت خدا می شمیریم، قرآن می گوید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ: «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسول او و صاحبان امر (امامان معصوم) اطاعت کنید»**. (۲)

و نیز می فرماید: **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ: «هر کس رسول خدا را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است»**. (۳)

البته، بحث های فوق، هر کدام در خور شرح و بسط فراوان است و ما به ملاحظه این که از شکل بحث تفسیری خارج نشویم، آنها را فشرده بیان کردیم.

۱ - انعام، آیه ۵۷.

۲ - نساء، آیه ۵۹.

۳ - نساء، آیه ۸۰.

خداوندا! ما را در تمام عمر به خط توحید ثابت بدار!
 پروردگارا! شاخه های شرک، همچون شاخه های توحید زیاد است و نجات از شرک جز با
 لطف تو میسر نیست، ما را مشمول الطافت گردان!
 بارالها! ما را با توحید زنده دار، و با توحید بمیران، و با حقیقت توحید محشور بگردان!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره اخلاص (۱)

سوره فلق

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۵ آیه است

محتوای سوره فلق

جمعی معتقدند: این سوره در «مکه» نازل شده است، هر چند جمعی دیگر از مفسران آن را «مدنی» می دانند.

محتوای این سوره، تعلیماتی است که خداوند به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خصوصاً و به سایر مسلمانان عموماً، در زمینه پناه بردن به ذات پاک او از شرّ همه اشرار می دهد، تا خود را به او بسپارند، و در پناه او از شرّ هر موجود صاحب شرّ در امان بدارند.

درباره شأن نزول این سوره، روایاتی در غالب کتب تفسیر نقل شده، که مطابق آنها پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به وسیله بعضی از یهود مورد سحر قرار گرفته، بیمار شده بود، «جبرئیل» نازل شد و محل ابزار سحر را که در چاهی پنهان کرده بودند نشان داد، آن را بیرون آوردند، سپس این سوره را خواندند، و حال پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بهبود یافت.

ولی، مرحوم «طبرسی» و بعضی دیگر از محققان، این گونه روایات را که سند آن فقط به دو نفر «ابن عباس» و «عایشه» منتهی می شود، زیر سؤال قرار داده اند؛ زیرا:

اولاً - سوره، طبق مشهور «مکی» است و لحن آن نیز لحن سوره های «مکی» را دارد، در حالی که درگیری پیامبر (صلی الله علیه وآله) با یهود در «مدینه» بوده است و این خود دلیلی است بر عدم اصالت این گونه روایات.

از سوی دیگر، اگر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به این آسانی مورد سحر ساحران قرار گیرد، تا آنجا که بیمار شود و در بستر بیفتد، به آسانی ممکن است او را از مقاصد

بزرگش بازدارند، مسلماً خداوندی که او را برای چنان مأموریت و رسالت عظیمی فرستاده، از نفوذ سحر ساحران حفظ خواهد کرد، تا مقام والای نبوت بازیچه دست آنها نشود. از سوی سوم، اگر بنا شود سحر در جسم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) اثر بگذارد، ممکن است این توهم در مردم پیدا شود که سحر در روح او نیز مؤثر است، و ممکن است افکارش دستخوش سحر ساحران گردد، و این معنی اصل اعتماد به پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در افکار عمومی متزلزل می سازد.

لذا قرآن مجید این معنی را نفی می کند که پیغمبر «مسحور» شده باشد، می فرماید: وَ قَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا * أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا: «ظالمان گفتند: شما از یک انسان سحره شده ای پیروی می کنید * ببین چگونه برای تو مثل ها زدند و گمراه شدند؟ آن چنان که نمی توانند راه را پیدا کنند»! (۱)

«مسحور» در اینجا خواه به معنی کسی باشد که از نظر عقلی سحر شده یا در جسمش، در هر صورت گواه بر مقصود ما است.

به هر حال، با چنین روایات مشکوکی، نمی توان قداست مقام نبوت را زیر سؤال برد، و در فهم آیات بر آنها تکیه کرد.

فضیلت تلاوت این سوره

درباره فضیلت این سوره، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود: «أُنزِلَتْ عَلَى آيَاتٍ لَمْ يُنَزَلْ مِثْلُهُنَّ: الْمُعَوِّذَتَانِ: «آیاتی بر من نازل شده که همانند آنها نازل نشده است، و آن دو سوره «فلق» و «ناس» است». (۱)

و در حدیث دیگری، از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «کسی که در نماز «وتر» سوره «فلق»، «ناس» و «قل هو الله احد» را بخواند به او گفته می شود: ای بنده خدا! بشارت باد بر تو، خدا نماز وتر تو را قبول کرد». (۲)

و باز در روایتی، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «به یکی از یارانش فرمود: می خواهی دو سوره به تو تعلیم کنم که برترین سوره های قرآن است؟ عرض کرد: آری ای رسول خدا! حضرت «معوذتان» (سوره فلَق و سوره ناس) را به او تعلیم کرد، سپس آن دو را در نماز صبح قرائت نمود و به او فرمود: هر گاه برمی خیزی و می خوابی آنها را بخوان». (۳)

روشن است اینها برای کسانی است که روح و جان و عقیده و عمل خود را با محتوای آن هماهنگ سازند.

- ۱ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ
- ۲ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ
- ۳ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ
- ۴ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ
- ۵ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده صبح.
- ۲ - از شرّ تمام آنچه آفریده است.
- ۳ - و از شرّ موجود شرور هنگامی که شبانه وارد می شود.
- ۴ - و از شرّ آنها که با افسون در گره ها می دمند (و هر تصمیمی را سست می کنند).
- ۵ - و از شرّ هر حسودی هنگامی که حسد می ورزد!

تفسیر:

پناه می برم به پروردگار سپیده دم!

در نخستین آیه، به شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان یک الگو و پیشوا چنین دستور می دهد: «بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده صبح» که دل سیاهی شب را

می شکافد (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ).

«از شرّ تمام آنچه آفریده است» (مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ).

از شرّ همه موجودات شرور، انسان های شرور، جنّ، حیوانات، حوادث و پیشامدهای شرّ و از شرّ نفس اماره.

«فَلَقَ» (بر وزن شفق) از ماده «فَلَقَ» (بر وزن خلق) در اصل، به معنی شکافتن چیزی و جدا کردن بعضی از بعضی دیگر است، و از آنجا که به هنگام دمیدن سپیده صبح، پرده سیاه شب می شکافد، این واژه به معنی طلوع صبح، به کار رفته، همان گونه که «فجر» نیز به همین مناسبت بر طلوع صبح اطلاق می شود.

بعضی آن را به معنی همه موالید و تمام موجودات زنده، اعم از انسان، حیوان و گیاه می دانند؛ چرا که تولد این موجودات که با شکافتن دانه و تخم و مانند آن صورت می گیرد، از عجیب ترین مراحل وجود آنها است، و در حقیقت، هنگام تولد، جهش عظیمی در آن موجود رخ می دهد و از جهانی به جهان دیگری گام می نهد.

در آیه ۹۵ «انعام» می خوانیم: إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ. «خداوند شکافنده دانه و هسته است، زنده را از مرده خارج می سازد، و مرده را از زنده».

بعضی نیز مفهوم «فلق» را از این هم گسترده تر گرفته اند، و آن را به هر گونه آفرینش و خلقت، اطلاق کرده اند؛ چرا که با آفرینش هر موجود، پرده عدم شکافته می شود و نور وجود آشکار می گردد.

هر یک از این معانی سه گانه (طلوع صبح - تولد موجودات زنده - آفرینش

هر موجود) پدیده ای است عجیب، که دلیل بر عظمت پروردگار و خالق و مدبر آن است، و توصیف خداوند به این وصف، دارای مفهوم و محتوای عمیقی است. در بعضی از احادیث نیز آمده: «فلق» چاه، یا زندانی در دوزخ است، و همچون شکافی در دل جهنم خودنمایی می کند. این روایت، ممکن است، اشاره به مصداقی از مصداق های آن باشد، نه این که مفهوم گسترده «فلق» را محدود کند.

تعبیر به «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» مفهومش این نیست که آفرینش الهی در ذات خود شری دارد؛ چرا که آفرینش، همان ایجاد است، و ایجاد و وجود خیر محض است، قرآن می گوید: الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ: «همان خدائی که هر چه را آفرید، نیکو آفرید». (۱)

بلکه، شرّ هنگامی پیدا می شود که مخلوقات از قوانین آفرینش منحرف شوند و از مسیر تعیین شده جدا گردند، فی المثل: نیش و دندان برنده حیوانات، یک حربه دفاعی برای آنها است، که در برابر دشمنانشان به کار می برند، همانند سلاحی که ما در مقابل دشمن از آن استفاده می کنیم، اگر این سلاح به مورد به کار رود، خیر است، اما اگر نابه جا و در برابر دوست مصرف گردد، شرّ است.

وانگهی، بسیاری از امور است که ما در ظاهر آنها را شرّ حساب می کنیم، در باطن خیر است، مانند حوادث و بلاهای بیدارگر و هشدار دهنده که انسان را از خواب غفلت بیدار ساخته و متوجه خدا می کند، اینها مسلماً شرّ نیست.

آن گاه، در توضیح و تفسیر این مطلب می افزاید: «و از شرّ هر موجود

مزاحمی هنگامی که وارد می شود» (وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ).

«غاسق» از ماده «غَسَقَ» (بر وزن شفق) به گفته «راغب» در «مفردات»: به معنی شدت ظلمت شب است، که در همان نیمه شب حاصل می شود، و لذا قرآن مجید به هنگام اشاره به پایان وقت نماز مغرب می فرماید: «إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» (۱).

و این که در بعضی از کتب لغت «غسق» به معنی تاریکی آغاز شب تفسیر شده، بعید به نظر می رسد، به خصوص این که: ریشه اصلی این لغت به معنی امتلاء (پر شدن) و سیلان است، و مسلماً تاریکی شب هنگامی پر و لبریز می شود که به نیمه رسد، یکی از مفاهیمی که لازمه این معنی است، هجوم و حملهور گشتن است، لذا در این معنی نیز استعمال شده.

بنابراین، معنی «غاسق» در آیه مورد بحث، یا «فرد مهاجم» است، یا هر «موجود شرور» که از تاریکی شب برای حمله کردن استفاده می کند، زیرا نه فقط حیوانات درنده و گزنده شب هنگام از لانه ها بیرون می آیند و زیان می رسانند، بلکه افراد شرور و ناپاک و پلید نیز، غالباً از تاریکی شب برای مقاصد سوء خود استفاده می کنند.

«وَقَبَ» (بر وزن شفق) از ماده «وَقَبَ» (بر وزن نقب) به معنی حفره و گودال است، سپس فعل آن به معنی ورود در گودال به کار رفته، گوئی موجودات شرور و زیان آور از تاریکی شب استفاده کرده، و با ایجاد حفره های زیانبار، برای تحقق بخشیدن به مقاصد پلید خود، اقدام می کنند، یا این که این تعبیر اشاره به «نفوذ کردن» است.

بعد از آن، می افزاید: «و از شر آنها که در گره ها می دمند» (وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ

فِي الْعُقَدِ).

«نَفَّاثَات» از ماده «نَفَث» (بر وزن حبس) در اصل، به معنی ریختن مقدار کمی از آب دهان است، و از آنجا که این کار با دمیدن انجام می گیرد، «نَفَث» به معنی «نَفَخ» (دمیدن) نیز آمده است.

ولی، بسیاری از مفسران «نَفَّاثَات» را به معنی «زنان ساحره» تفسیر کرده اند («نَفَّاثَات» جمع مؤنث است و مفرد آن «نَفَّاثَةٌ» صیغه مبالغه از «نَفَث» می باشد) آنها اورادی را می خواندند و در گره هائی می دمیدند و به این وسیله سحر می کردند، ولی جمعی آن را اشاره به زنان وسوسه گر می دانند که پی در پی در گوش مردان، مخصوصاً همسران خود، مطالبی را فرو می خوانند تا عزم آهنین آنها را در انجام کارهای مثبت سست کنند، و وسوسه های این گونه زنان در طول تاریخ چه حوادث مرگباری که به بار نیاورده، و چه آتش ها که بر نیفروخته و چه عزم های استواری را که سست نساخته است.

«فخر رازی» می گوید: زنان به خاطر نفوذ محبت هایشان در قلوب رجال، در آنان تصرف می کنند. (۱)

این معنی در عصر و زمان ما از هر وقت ظاهرتر است؛ زیرا یکی از مهمترین وسائل نفوذ جاسوس ها در سیاستمداران جهان، استفاده از زنان جاسوسه است که با این «نَفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» قفل های صندوق های اسرار را می گشایند و از مرموزترین مسائل با خبر می شوند و آن را در اختیار دشمن قرار می دهند.

بعضی نیز «نَفَّاثَات» را به «نفوس شریره»، و یا «جماعت های وسوسه گر» که با تبلیغات مستمر خود، گره های تصمیم ها را سست می سازند، تفسیر نموده اند.

بعید نیست آیه مفهوم عام و جامعی داشته باشد، که همه اینها را شامل شود، حتی سخنان سخن چین ها، و نمّامان که کانون های محبت را سست و ویران می سازند. البته، باید توجه داشت: قطع نظر از شأن نزول سابق، نشانه ای در آیه نیست که منظور از آن خصوص سحر ساحران باشد، و به فرض که آیه را چنین تفسیر کنیم، دلیل بر صحت آن شأن نزول نمی باشد، بلکه تنها دلیل بر این است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از شرّ ساحران به خدا پناه می برد، درست مثل این که افراد سالم از بیماری سرطان به خدا پناه می برند، هر چند هرگز مبتلا به آن نشده باشند.

* * *

در آخرین آیه این سوره می فرماید: «و از شرّ هر حسودی هنگامی که حسد می ورزد» (وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ).

این آیه، نشان می دهد: حسد از بدترین و زشت ترین صفات رذیله است؛ چرا که قرآن آن را در ردیف کارهای حیوانات درنده و مارهای گزنده، و شیاطین و سوسه گر قرار داده است.

* * *

نکته ها:

۱ - مهمترین منابع شرّ و فساد

در آغاز این سوره، به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد: از شرّ تمام مخلوقات شرور به خدا پناه برد، سپس در توضیح آن، اشاره به سه گونه شرّ می کند: شرّ مهاجمین تاریک دل، که از تاریکی ها استفاده می کنند و حملهور می شوند. شرّ و سوسه گرانی که با سخنان و تبلیغات سوء خود، اراده ها، ایمان ها،

عقیده ها، محبت ها و پیوندها را سست می کنند، و شر حسودان. از این اجمال و تفصیل، چنین استفاده می شود: عمده شرور و آفات از همین جا سرچشمه می گیرد و مهمترین منابع شرّ و فساد این سه منبع است و این بسیار پر معنی و قابل تأمل می باشد.

۲ - تناسب آیات

قابل توجه این که: در نخستین آیه این سوره، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: به پروردگار «فلق» پناه برد، از شرّ تمام موجودات ذی شرّ، انتخاب «ربّ فلّ» شاید به خاطر این است که: موجودات شرور، نور، روشنائی سلامت و هدایت را قطع می کنند، ولی پروردگار فلّ، شکافنده ظلمت ها و تاریکی ها است.

۳ - تأثیر سحر

در جلد اول، ذیل آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره «بقره» درباره حقیقت سحر در زمان های گذشته و امروز، و حکم سحر از نظر اسلام، و چگونگی تأثیر آن، بحث های مشروحی داشتیم، و در آن مباحث، تأثیر سحر را به طور اجمال پذیرفته ایم، ولی نه به آن صورتی که پندارگرایان و افراد خرافی از آن سخن می گویند، برای توضیح بیشتر به همان بحث مراجعه فرمائید.

اما نکته ای که ذکر آن در اینجا لازم است، این است: اگر در آیات مورد بحث، به پیغمبر(صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: از سحر ساحران یا مانند آن به خدا پناه برد، مفهومی این نیست که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) مورد سحر آنها قرار گرفته، بلکه درست به این می ماند که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) از هر گونه اشتباه، خطا و گناه نیز به خدا پناه می برد، یعنی با استفاده از لطف خدا از این خطرات مصون می ماند و اگر لطف خدا نبود، امکان

تأثیر سحر در حق او بود، این از یکسو.

از سوی دیگر، سابقاً گفتیم: دلیلی نداریم که منظور از «نَفَاثَاتٍ فِي الْعُقَدِ» ساحران باشد.

۴ - شرّ حسودان!

حسد یک خوی زشت شیطانی است که بر اثر عوامل مختلف مانند: ضعف ایمان، تنگ نظری و بخل در وجود انسان پیدا می شود، و به معنی درخواست و آرزوی زوال نعمت از دیگری است.

حسد، سرچشمه بسیاری از گناهان کبیره است.

حسد، همان گونه که در روایات وارد شده است، ایمان انسان را می خورد و از بین می برد، همان گونه که آتش هیزم را!

همان گونه که امام باقر(علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ».(۱)

در حدیث دیگری، از امام صادق(علیه السلام) آمده است: أَفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ: «آفت دین حسد است و خود بزرگ بینی و تفاخر».(۲)

این به خاطر آن است که، حسود در واقع معترض به حکمت خدا است که، چرا به افرادی نعمت بخشیده؟ و مشمول عنایت خود قرار داده است؟ همان گونه که در آیه ۵۴ «نساء» می خوانیم: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ».

کار حسد ممکن است به جایی رسد که، حتی برای زوال نعمت از شخص

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۲۳۷، حدیث ۱.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۲۴۸، حدیث ۵.

محسود، خود را به آب و آتش زند و نابود کند، چنان که نمونه اش در داستان ها و تواریخ معروف است.

در نکوهش حسد، همین بس که نخستین قتلی که در جهان واقع شد، از ناحیه «قابیل» نسبت به برادرش «هابیل» بر اثر انگیزه «حسد» بود.

«حسودان» همیشه یکی از موانع راه انبیا و اولیا بوده اند، و لذا قرآن مجید به پیامبر(صلی الله علیه و آله) دستور می دهد: از شرّ حاسدان به خدا و ربّ فلق پناه برد.

گر چه، مخاطب در این سوره، و سوره بعد، شخص پیامبر(صلی الله علیه و آله) است، ولی مسلماً منظور الگو و نمونه است و همه باید از شرّ حسودان به خدا پناه ببرند.

خداوندا! ما نیز از شرّ حسودان به ذات مقدس تو پناه می بریم!
پروردگارا! از تو می خواهیم خود ما را نیز از حسد نسبت به دیگران حفظ نمائی!
بارالها! ما را از شرّ نفاثات فی العقد و وسوسه گران در راه حق نیز محفوظ بدار!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره فلق(۱)

سوره ناس

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۶ آیه است

محتوای سوره ناس

انسان همیشه در معرض وسوسه های شیطانی است، و شیاطین جن و انس کوشش دارند در قلب و روح او نفوذ کنند، هر قدر مقام انسان در علم بالاتر رود و موقعیت او در اجتماع بیشتر گردد، وسوسه های شیاطین شدیدتر می شود، تا او را از راه حق منحرف سازد و با فساد عالمی، عالمی را بر باد دهد.

این سوره به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به عنوان یک سرمشق، پیشوا و رهبر دستور می دهد: از شر همه وسوسه گران به خدا پناه برد.

محتوای این سوره از جهتی شبیه سوره «فلق» است، هر دو ناظر به پناه بردن به خداوند بزرگ از شرور و آفات می باشد، با این تفاوت که در سوره «فلق» انواع مختلف شرور مطرح شده، ولی در این سوره، فقط روی شر وسوسه گران ناپیدا (وسواس خناس) تکیه شده است.

در این که: این سوره در «مکه» نازل شده است یا در «مدینه»؟ باز در میان مفسران گفتگو است، گروهی آن را «مکی» می دانند، و جمعی آن را «مدنی» می شمردند، ولی لحن آیاتش با سوره های «مکی» موافق تر است.

و با توجه به این که: این سوره و سوره «فلق» طبق روایات با هم نازل شده، و سوره «فلق» به عقیده جمع کثیری «مکی» است، این سوره نیز، می تواند «مکی» بوده باشد.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، روایات متعددی وارد شده، از جمله این که، در حدیثی می خوانیم: «پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شدیداً بیمار شد، «جبرئیل» و «میکائیل» (دو فرشته بزرگ خدا) نزد او آمدند، «جبرئیل» نزد سر پیامبر نشست و «میکائیل» نزد پای او، «جبرئیل» سوره «فلق» را تلاوت کرد، و پیغمبر را با آن در پناه خدا قرار داد، و «میکائیل» سوره «قل اعوذ برب الناس» را. (۱)

در روایتی که، از امام باقر (علیه السلام) نقل شده و قبلاً به آن اشاره کردیم، می خوانیم: «هر کسی در نماز وتر «معوذتین» (سوره فلق و ناس) و «قل هو الله احد» را بخواند، به او گفته می شود: ای بنده خدا! بشارت باد بر تو که خداوند نماز وتر تو را قبول کرد!» (۲)

* * *

- ۱ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ
- ۲ مَلِكِ النَّاسِ
- ۳ إِلَهِ النَّاسِ
- ۴ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ
- ۵ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ
- ۶ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - بگو: پناه می برم به پروردگار مردم.

۲ - به مالک و حاکم مردم.

۳ - به (خدا و) معبود مردم.

۴ - از شرّ وسوسه گر پنهان کار.

۵ - که در درون سینه انسان ها وسوسه می کند.

۶ - خواه از جنّ باشد یا از انسان!

تفسیر:

پناه می برم به پروردگار مردم!

در این سوره که آخرین سوره قرآن مجید است، روی سخن را به شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) به عنوان سرمشق، مقتدا و پیشوای مردم کرده، می فرماید: «بگو پناه می برم به پروردگار مردم» (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ).

«به مالک و حاکم مردم» (مَلِكِ النَّاسِ).

«به خدا و معبود مردم» (إِلَهِ النَّاسِ).

قابل توجه این که: در اینجا روی سه وصف از اوصاف بزرگ خداوند (ربوبیت، مالکیت و الوهیت) تکیه شده است، که همه آنها ارتباط مستقیمی به تربیت انسان، و نجات او از چنگال وسوسه گران دارد.

البته، منظور از پناه بردن به خدا این نیست که انسان تنها با زبان این جمله را بگوید، بلکه باید با فکر، عقیده و عمل نیز، خود را در پناه خدا قرار دهد، از راه های شیطانی، برنامه های شیطانی، افکار و تبلیغات شیطانی، مجالس و محافل شیطانی، خود را کنار کشد، و در مسیر افکار و تبلیغات رحمانی جای دهد، و گرنه، انسانی که خود را در معرض طوفان آن وسوسه ها عملاً قرار داده، تنها با خواندن این سوره و گفتن این الفاظ، به جایی نمی رسد. با گفتن «رَبِّ النَّاسِ» اعتراف به ربوبیت پروردگار می کند، و خود را تحت تربیت او قرار می دهد.

با گفتن «مَلِكِ النَّاسِ» خود را ملک او می داند، و بنده سر بر فرمانش می شود.

و با گفتن «إِلَهَ النَّاسِ» در طریق عبودیت او گام می نهد، و از عبادت غیر او پرهیز می کند، بدون شک، کسی که به این صفات سه گانه مؤمن باشد، و خود را با هر سه هماهنگ سازد، از شرّ وسوسه گران در امان خواهد بود.

در حقیقت، این اوصاف سه گانه، سه درس مهم تربیتی، سه برنامه پیشگیری، و سه وسیله نجات از شرّ وسوسه گران است و انسان را در مقابل آنها بیمه می کند.

لذا، در آیه بعد می افزاید: «از شرّ وسواس خناس» (مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ).

«همان کسی که در سینه های انسان ها وسوسه می کند» (الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ).

«وسوسه گرانی از جنّ یا از انسان» (مِنْ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ).

واژه «وسواس» به گفته «راغب» در «مفردات»: در اصل، صدای آهسته ای است که از به هم خوردن زینت آلات برمی خیزد!

سپس، به هر صدای آهسته گفته شده، و بعد از آن به خطورات و افکار بد و نامطلوبی که در دل و جان انسان پیدا می شود، و شبیه صدای آهسته ای است که در گوش فرو می خوانند، اطلاق گردیده.

«وسواس» معنی مصدری دارد، ولی گاهی به معنی «فاعل» (وسوسه گر) نیز می آید، و در آیه مورد بحث به همین معنی است.

«خناس» صیغه مبالغه از ماده «خُنُس» (بر وزن خسوف) به معنی جمع

شدن و عقب رفتن است، این به خاطر آن است که، شیاطین هنگامی که نام خدا برده می شود، عقب نشینی می کنند، و از آنجا که این امر غالباً با پنهان شدن توأم است، این واژه به معنی «اختفاء» نیز آمده است.

بنابراین، مفهوم آیات چنین است: «بگو من از شرّ وسوسه گر شیطان صفتی که از نام خدا می گریزد و پنهان می گردد، به خدا پناه می برم».

اصولاً «شیاطین» برنامه های خود را با مخفی کاری می آمیزند، و گاه چنان در گوشِ جان انسان می دمند، که انسان باور می کند فکر، فکر خود او است، و از درون جانش جوشیده، و همین باعث اغوا و گمراهی او می شود!

کار شیطان، تزئین است و مخفی کردن باطل در لعابی از حق، و دروغ در پوسته ای از راست، و گناه در لباس عبادت، و گمراهی در پوشش هدایت.

خلاصه، هم خودشان مخفی هستند، و هم برنامه هایشان پنهان است، و این هشدار است به همه رهروان راه حق، که منتظر نباشند شیاطین را در چهره و قیافه اصلی ببینند، یا برنامه هایشان را در شکل انحرافی مشاهده کنند، هرگز چنین نیست، آنها وسواس خناسند، و کارشان حقه، دروغ، نیرنگ، ریا کاری و ظاهرسازی و مخفی کردن حق.

اگر آنها در «چهره اصلی» ظاهر شوند، اگر آنها «باطل» را با «حق» نیامیزند، و اگر آنها «صریح و صاف» سخن بگویند، به گفته علی (علیه السلام): لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُتَادِينَ: «مطلب بر پویندگان راه خدا مخفی نمی شد»!

آنها همیشه قسمتی از «این» می گیرند، و قسمتی از «آن»، و به هم آمیزند تا بر مردم مسلط شوند، چنان که امیرمؤمنان (علیه السلام) در ادامه همین سخن می فرماید: «فَهُنَالِكَ يَسْتَوِلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ» (۱).

تعبیر «الَّذِي يُؤَسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» و انتخاب لفظ «وسوسه» و لفظ «صدور» (سینه ها) نیز تأکیدی بر این معنی است.

اینها همه از یکسو، از سوی دیگر، جمله «مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» هشدار می دهد که: «وسواسان خناس» تنها در میان یک گروه و یک جماعت، و در یک قشر و یک لباس نیستند، در میان جن و انس پراکنده اند و در هر لباس و هر جماعتی یافت می شوند، باید مراقب همه آنها بود و باید از شر همه آنها به خدا پناه برد.

دوستان ناباب، همنشین های منحرف، پیشوایان گمراه و ظالم، کارگزاران جباران و طاغوتیان، نویسندگان و گویندگان فاسد، مکتب های الحادی و التقاطی ظاهر فریب، وسائل ارتباط جمعی وسوسه گر، همه اینها و غیر اینها در مفهوم گسترده «وسواس خناس» واردند که انسان باید از شر آنها به خدا پناه برد.

* * *

نکته ها:

۱ - چرا به خدا پناه می بریم؟!

هر لحظه امکان انحراف برای انسان وجود دارد، و اصولاً وقتی خداوند به پیامبرش (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد: از شر «وسواس خناس» به خدا پناه برد، دلیل بر امکان گرفتار شدن در دام خناسان و وسوسه گران است.

با این که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به لطف الهی و با امدادهای غیبی، و سپردن خویشتن به خدا، از هر گونه انحراف بیمه شده بود، ولی با این حال، این آیات را می خواند، و به او از شر وسواسان خناس پناه می برد، با این حال تکلیف دیگران روشن است.

اما نباید مأیوس شد؛ چرا که در مقابل این وسوسه گران مخرب، فرشتگان

آسمان به یاری بندگان مؤمن، و رهروان راه حق می آیند، آری، مؤمنان تنها نیستند، فرشتگان بر آنها نازل می شوند و آنها را کمک می کنند: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» (۱)

ولی، هرگز نباید مغرور شد، و خود را بی نیاز از موعظه، پند، تذکر و امدادهای الهی دانست، باید همیشه به او پناه برد، همیشه بیدار بود و همیشه هشیار!

۲ - در این که چرا «ناس» در سه آیه تکرار شده، بعضی گفته اند: به خاطر این است که در هر مورد به یک معنی است.

ولی ظاهر این است که: برای تأکید روی عمومیت این صفات سه گانه خداوند است و در هر سه مورد معنی واحدی دارد.

۳ - در روایتی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: ما مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلِقَلْبِهِ فِي صَدْرِهِ أُذُنَانِ: أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلَكُ، وَ أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ فَيُؤَيِّدُ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ بِالْمَلَكِ، وَ هُوَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ:

«هر مؤمنی، قلبش دو گوش دارد، گوش که فرشته در آن می دمَد، و گوش که وسواس خناس در آن می دمَد، خداوند مؤمن را به وسیله فرشته تأیید می کند، و این است معنی آیه «وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (۲)

در حدیث پر معنی و تکان دهنده ای، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «هنگامی که آیه وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ» کسانی که وقتی کار بدی انجام دهند یا به خویشان ستم کنند خدا را

۱ - فصلت، آیه ۳۰.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۷۱.

یاد می آورند و برای گناهانشان استغفار می کنند» (۱) نازل شد، ابلیس بالای کوهی در «مکه» رفت، و با صدای بلند فریاد کشید، و سران لشکرش را جمع کرد. گفتند: ای آقای ما! چه شده است که ما را فرا خواندی؟ گفت: این آیه نازل شده (آیه ای که پشت مرا می لرزاند و مایه نجات بشر است) چه کسی می تواند با آن مقابله کند؟ یکی از شیاطین بزرگ گفت: من می توانم، نقشه ام چنین است و چنان! ابلیس طرح او را نپسندید! دیگری برخاست و طرح خود را ارائه داد، باز هم مقبول نیفتاد! در اینجا «وسواس خناس» برخاسته، گفت: من از عهده آن برمی آیم. ابلیس گفت: از چه راه؟ گفت: آنها را با وعده ها و آرزوها سرگرم می کنم، تا آلوده گناه شوند، و هنگامی که گناه کردند، توبه را از یادشان می برم! ابلیس گفت: تو می توانی از عهده این کار برآیی (نقشه ات بسیار ماهرانه و عالی است) و این مأموریت را تا دامنه قیامت به او سپرد». (۲)

* * *

خداوند! ما را از شر همه این وسوسه گران و از شر تمام «وسواسان خناس» حفظ فرما! پروردگارا! دام سخت است، و دشمن بیدار است و نقشه هایش مخفی و پنهان، و جز با لطف تو، نجات ممکن نیست!

۱ - آل عمران، آیه ۱۳۵.

۲ - «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۵۵۷.

بارالها! نمی دانیم چگونه شکر این نعمت بزرگ را به درگاه تو بگزاریم که بر ما منت نهادی و این افتخار بزرگ و توفیق را نصیب کردی که در این ساعت و بعد از حدود ۱۵ سال این تفسیر را به پایان برسانیم!

خدایا! تو می دانی در این لحظه، نشاطی توصیف ناپذیر، شادمانی و شغفی آمیخته با شکر، در سراسر وجود ما موج می زند، احساسی که با هیچ بیانی توانائی شرح و شکر آن را نداریم، دست به درگاهت برمی داریم و عرض می کنیم:

آفریدگارا! ممکن است در تفسیر این آیات، گرفتار لغزش هائی شده باشیم، تو همه آنها را بر ما ببخش، و امیدواریم بندگان تو نیز بر ما ببخشند!

و در آخرین جمله عرض می کنیم:

ای خدای رحیم و مهربان! این خدمت ناچیز را از همه ما به کرمات قبول فرما، و ذخیر معاد و روز جزای ما قرار ده!

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره ناس و پایان جلد ۲۷

در تاریخ ۱۴ / ۴ / ۱۳۶۶

برابر با هشتم ذی قعدة ۱۴۰۷ قمری

تفسیر نمونه پایان یافت (۱)

پایان تفسیر نمونه

پایان بررسی و ویرایش جلد ۲۷

مقارن ساعت آخر عصر روز جمعه «عید سعید غدیر»

۱۸ / ذی الحجه / ۱۴۰۷

۲۳ / مرداد / ۱۳۶۶

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا

فهرست اجمالی تمام جلدها

هدف این است که برای سهولت کار مراجعه کنندگان تفسیر نمونه فهرستی به دست داده شود که معلوم شود در هر یک از جلدهای تفسیر نمونه کدام سوره، و کدام آیات تفسیر شده است؟ و به خواست خدا «فهرست» گسترده و تفصیلی (به صورت موضوعی) در یک جلد جداگانه به نام «راهنمای تفسیر نمونه» بعداً انتشار خواهد یافت.

- جلد اول - سوره حمد و سوره بقره تا آیه ۱۸۷.
- جلد دوم - سوره بقره از آیه ۱۸۸ تا آخر سوره، و سوره آل عمران از آیه ۱ تا ۹۱.
- جلد سوم - سوره آل عمران از آیه ۹۲ تا پایان سوره، و سوره نساء از آیه ۱ تا ۷۰.
- جلد چهارم - سوره نساء از آیه ۷۱ تا پایان سوره، و سوره مائده از آیه ۱ تا ۶۶.
- جلد پنجم - سوره مائده از آیه ۶۷ تا پایان سوره، و سوره انعام از آیه ۱ تا ۱۴۰.
- جلد ششم - سوره انعام از آیه ۱۴۱ تا پایان سوره، و سوره اعراف از آیه ۱ تا ۱۷۱.

جلد هفتم - سوره اعراف از آیه ۱۷۲ تا پایان سوره، و تمام سوره انفال، و سوره توبه از آیه ۱ تا ۵۹.

جلد هشتم - سوره توبه از آیه ۶۰ تا پایان سوره، و تمام سوره یونس.

جلد نهم - تمام سوره هود و سوره یوسف از آیه ۱ تا ۵۳.

جلد دهم - سوره یوسف از آیه ۵۴ تا پایان سوره، و تمام سوره رعد و ابراهیم.

جلد یازدهم - سوره های حجر و نحل.

جلد دوازدهم - سوره های اسراء و کهف.

جلد سیزدهم - سوره های مریم، طه و انبیاء.

جلد چهاردهم - سوره های حج، مؤمنون و نور.

جلد پانزدهم - سوره های فرقان، شعراء و نمل.

جلد شانزدهم - سوره های قصص، عنکبوت و روم.

جلد هفدهم - سوره های لقمان، الم سجد و احزاب.

جلد هجدهم - سوره های سبأ، فاطر و یس.

جلد نوزدهم - سوره های صافات، ص و زمر.

جلد بیستم - سوره های مؤمن، فصلت و شوری.

جلد بیست و یکم - سوره های زخرف، دخان، جائیه، احقاف و محمد.

جلد بیست و دوم - سوره های فتح، حجرات، ق، ذاریات، طور و نجم.

جلد بیست و سوم - سوره های قمر، رحمان، واقعه، حدید، مجادله و حشر.

جلد بیست و چهارم - سوره های ممتحنه، صف، جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک، قلم و حاقه.

جلد بیست و پنجم - سوره های معارج، نوح، جنّ، مزمل، مدثر، قیامت، دهر، و مرسلات.
 جلد بیست و ششم - سوره های نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مطففین، انشقاق، بروج، طارق، اعلی، غاشیه و فجر.
 جلد بیست و هفتم - سوره های بلد، شمس، لیل، ضحی، الم نشرح، تین، علق، قدر، بینه، زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، تبت، اخلاص، فلق و ناس.

طرز کار گروهی در تفسیر نمونه

بسیاری از خوانندگان عزیز تفسیر نمونه از قشرهای مختلف مایلند بدانند طرز کار در این تفسیر چگونه بوده و چگونه یک گروه ده نفری (و گاهی کمتر) حدود ۱۵ سال در یک برنامه علمی زیر نظر استاد با هم تلاش هماهنگ و مستمر داشته اند؟

شاید شرح این برنامه بتواند به پیشرفت کارهای دسته جمعی علمی دیگر کمک کند.

اصولاً باید توجه داشت کارهای وسیع و گسترده با نیروی فردی کمتر پیش می رود و اگر پیش رود زمان بسیار طولانی لازم دارد، اما کارهای گروهی هم سریع تر، هم عمیق تر و هم از خطا دورتر است، هر چند متأسفانه در محیط ما کار گروهی کمتر انجام می گیرد، و اگر انجام گیرد غالباً به سامان نمی رسد، در حالی که در میان بیگانگان تقریباً اساس همه کارها بر پایه کار گروهی است و از آن نتایج بسیار گرفته اند.

به هر حال، هدف این نیست که انگیزه های شروع کار تفسیر نمونه تشریح گردد؛ چرا که در مقدمه جلد های مختلف این تفسیر، به قدر کافی در این زمینه صحبت شده، بلکه هدف این است شیوه کار و نحوه عمل در نوشتن این تفسیر تشریح شود، شاید برادران اهل علم و محققان اسلامی که مایل به انجام کارهای گروهی هستند از این تجربه در کارهای خود بهره گیرند و مسائل اسلامی را به صورت جامع تر به اجتماع ما که تشنگی فراوانی برای آن دارد عرضه کنند.

شیوه کار را در این تفسیر می توان در چند مرحله خلاصه کرد:

۱ - تقسیم آیات

در این مرحله استاد گران قدر و محقق توانا آیات را بین برادران تقسیم می نمود، سهمیه هر یک بین یک تا دو صفحه قرآن مجید در نوسان بود، برای هر جلد چند بار این تقسیم صورت می گرفت و به این ترتیب مسئولیت هر کس مشخص می شد.

۲ - مرحله کار فردی

پس از تقسیم آیات، هر نفر (و در اوائل کار هر دو نفر با هم همکاری می کردند) وظیفه داشت تفسیرهای مختلف را که از دانشمندان بزرگ اسلام اعم از شیعه و اهل سنت به یادگار مانده در رابطه با آیات سهمیه خود مورد مطالعه و بررسی قرار دهد و پس از مطالعه کافی حاصل مطالعات و برداشت های خود را روز کاغذهای مخصوصی که عنوان «جلسه تفسیر» روی آن چاپ شده بود، نوشته و تحویل جلسه دهد.

تفاسیری که مورد مطالعه قرار می گرفت معمولاً همان تفسیرهایی است که در آغاز هر جلد نام آنها آمده است و گاه تفسیرهای دیگر.

۳ - بررسی در جلسه مشترک

هر روز یک جلسه مشترک با حضور حضرت استاد و اعضاء تشکیل می گردید و جالب توجه این که این جلسات هیچ گونه تعطیلی نداشت و در تمام طول سال بدون استثناء تشکیل می گردید، حتی روزهای مخصوص سوگواری و تعطیلی (مگر این که مسافرتی پیش می آمد) حتی در ایامی که استاد در «مهاباد» و در «انارک نائین» از طرف رژیم طاغوت در تبعید بود کار تفسیر تعطیل نشد و دوستان به نوبت (هر ده روز دو نفر) برای ادامه کار به تبعیدگاه سفر می کردند و

صبح و عصر بحث تفسیر را ادامه می دادند.

به هر حال، در جلسه مشترک، اعضاء مطابق نوبت، نوشته خود را قرائت می کردند.

۴ - دقت جمعی روی تفسیر آیات

پس از قرائت نوشته های فوق، حضرت استاد نکات حساس آیات را که باید مورد دقت قرار گیرد متذکر می شدند، و تمام اعضاء موظف بودند آیات مورد بحث به ویژه نکات حساس یا مبهم و پیچیده را در تفاسیر مختلف اسلامی که فی المجلس در دست آنها بود، ملاحظه کرده و بازگو کنند، و اگر به نکته جالب و تازه ای برخورد نموده، بخوانند و یا خلاصه آن را یادآور شوند.

و به این ترتیب، بحث و بررسی کافی روی هر آیه و هر نکته صورت می گرفت، که البته در موارد اختلاف نظر استاد متبع و راه گشا بود.

۵ - تحریر و املاء مطالب

پس از این مرحله، نوبت به نوشتن مطالب می رسید، که در اینجا حضرت استاد مطالب و بحث را با نظرات خود و یادداشت هایی که احیاناً قبلاً آماده کرده بود، آمیخته و آنها را روز کاغذهای مخصوص جلسه تفسیر توسط یکی از برادران تند نویس به نگارش می آمد (در واقع انشاء و قلم از ایشان بود).

به طور متوسط هر روز حدود چهار صفحه تنظیم می گردید (البته در ایام تابستان و تعطیلی که در یک روز بیش از یک جلسه تشکیل می شد ممکن بود این مقدار به ده صفحه و بیشتر بالغ شود).

۶ - تصحیح و بررسی

روشن است املاء در جلسه، هر قدر هم با دقت و مهارت صورت گیرد، نوشته کاملی نخواهد بود، لذا حضرت استاد نوشته ها را بار دیگر شخصاً

بازخوانی فرموده، هر نوع اصلاح لازم و کم و زیاد در آن به عمل می آورد.

۷- ترجمه آیات

همان گونه که در تفسیر ملاحظه می کنید، پس از آیات ترجمه با حروف ریز آمده و سپس تفسیر آیات ذکر شده.

ترجمه آیات را حضرت استاد شخصاً پس از بازخوانی و تصحیح نوشته ها، می نگاشتند، تا ترجمه کاملاً هماهنگ با تفسیر آیات باشد و اهل مطالعه بتوانند از مطالعه ترجمه به تفسیری که برای آیات پس از جمع بندی انتخاب شده، پی ببرند و کسانی که می خواهند فقط از ترجمه قرآن استفاده کنند، بدون زحمت ترجمه خالص در اختیارشان باشد.

۸- مرحله حروف چینی جهت چاپ

مطالب تفسیر آماده چاپ، بعد از گرفتن فتوکپی از مطالب، در اختیار مسئول چاپ و نشر قرار می گرفت (گرفتن فتوکپی برای این بود که هرگاه چیزی گم شود در دسر برای تهیه مجدد آن فراهم نگردد، به علاوه تمام اوراق فتوکپی به صورت یک مجلد خطی به طرز زیبایی تجلید و در کتابخانه ویژه مدرسه امام حسین (علیه السلام) به عنوان سند اصلی تفسیر حفظ می شود) مسئول نشر و چاپ نیز آن را با دقت می خواند و اگر سؤال یا ابهامی در نسخه به نظرش می رسید با حضرت استاد در میان می گذارد.

۹- آخرین تصحیح

پس از حروف چینی و چاپ مقدماتی یک نسخه برای تصحیح و مقابله با مدارک به جلسه تفسیر فرستاده می شد، و برای کنترل مجدد، در میان اعضای جلسه تقسیم می گردید، تا هر کدام سهم خودشان را رسیدگی کرده، و اگر مطلب یا مدرکی غلط بود، اصلاح کنند، و یا اگر مورد تردید واقع می شد، علامت

بگذارند، و فهرست را نیز تنظیم کرده، مجموعاً در اختیار استاد قرار دهند.

۱۰ - بررسی مجدد

استاد یک بار دیگر غلط‌های اصلاح شده و فهرست را کنترل می‌کند و اگر ابهامی در بعضی از مطالب وجود داشت اصلاح می‌نمود، و بعد از اصلاحات لازم، اجازه چاپ آن را صادر می‌کردند، مسئول چاپ پس از تهیه فیلم و زینگ آن را چاپ کرده و در اختیار مراکز نشر در تمام کشور قرار می‌دادند.

در عین حال، چون کار، کار وسیعی است، و انسان به هر حال جایز الخطا، ممکن است اغلاط چاپی یا احیاناً اشتباهاتی در بعضی از آیات قرآن یا مطالب باقی مانده باشد، که غالباً خوانندگان فاضل به آن توجه پیدا کرده، به دفتر می‌فرستادند، تمام این نامه‌ها و نظرات اصلاحی در یک پرونده جمع‌آوری شده، تا به خواست خداوند در چاپ‌های دیگر، مورد توجه قرار گیرد، و اگر ایراد غیر واردی در نامه‌ها می‌بود، در پاسخ نامه، رفع سوء تفاهم می‌گردید. (۱)

و به همین دلیل، در اینجا بار دیگر از همه خوانندگان محترم و صاحب نظران تقاضا می‌شود، اگر بعد از مطالعه به اشتباهی در هر قسمت برخورد کردند، از تذکر مذاقعه ننمایند، برای ما بنویسند و مطمئن باشند، اگر اشکال واردی باشد، نه تنها بدون تعصب اصلاح، بلکه به خاطر همکاری آنها، در تکمیل این کار بزرگ متشکر و ممنون خواهیم شد.

هیئت همکاران تفسیر نمونه

۱ - از این نامه‌ها در تصحیح آخرین مرحله استفاده گردیده است. (۱۰ / ۵ / ۱۳۸۳).

جلوه ها دارد کلام حق به تفسیر نمونه

اشعار بدیع زیر، اثر طبع برادر آقای «احمد شریعتی» (بیدار) از
شهرستان «فسا» است.

تعداد ابیات بیش از تعدادی است که در اینجا آمده، ولی چون مشتمل
بر تعریف و اظهار محبت فراوانی بود، صلاح در تلخیص آن دیده شد.
با تشکر از ایشان

آن زمان کز ترکش جهل و ضلال و بت پرستی *** نسل آدم را به دل بنشسته صد تیر نمونه
سر نگون در چاه عصیان و اسیر جاهلیت *** در تلاش حفر گور خود، به تحفیر نمونه
مانده تنها از کتاب انبیاء برگی محرف *** صدق و عدل و مردمی پامال تزویر نمونه
راستی در کاستی، کذب و رذائل در فزونی *** قلب ها را دست شیطان کرده تسخیر نمونه
با سرانگشت جهالت پاره، منشور عدالت *** روح انسانیت از هر در به تحقیر نمونه
بر نجات آدمی از تنگنای این مصیبت *** عاملی بایست پر قدرت به تأثیر نمونه

خوش به پایان آمد از الطاف حق دوران فترت *** فطرت انسان شکوفا شد به تفجیر نمونه
فجر صادق بر دمید و شد همه آفاق روشن *** صفحه گیتی منور شد به تنویر نمونه
آدمی را خود به کف منشور آزادی که آمد *** خوش بر او نازل همی فرمان تحریر نمونه
تا کلام الله اعظم بر رسول الله اکرم (صلی الله علیه و آله) *** از مقام وحی نازل شد به تقریر
نمونه

نغمه جان بخش جاء الحق رسید از حی سبحة *** مژده ها بخشید عالم را به تبشیر نمونه
نور و قرآن و کتاب آورد و برهان بر خلائق *** آدمی را مکرمت بخشید و توقیر نمونه
وہ! که ابعاد حیات آدمی در بر گرفته *** بطن در بطن کلام حق، به تدبیر نمونه
چون کتاب امر و تدوین از کتاب خلق و تکوین *** هست یک فهرست نام آور به تعبیر
نمونه

خود به قرآن مبین مطرح بود با استقامت *** حرف، حرف عالم خلقت به تجهیز نمونه
با دو علم از چهره تکوین و تدوین پرده گیرد *** آدمی دانای کار آمده به تشمیر نمونه
* * *

صفحه ۵۲۴

علم در موضوع تکوین خارج از گفتار حاضر *** باید از تدوین سخن گفتن به تیسیر نمونه
علم تفسیر است کز چهر عروس علوی ما *** پرده بر گیرد پیایی خود به تکریر نمونه
وز همان روز نخستین نزول وحی آمد *** واجب و لازم بر آن تفسیر و تبصیر نمونه
هر کسی چندان که در تاب و توان ذاتی او *** بوده و باشد قلم در کف به تسطیر نمونه
با وجود این تنوع در تفاسیری که دائم *** با زبان مختلف در حال تکثیر نمونه
مقتضای عصر حاضر در مقام ارزیابی *** بود تفسیری «ثمین» با عرض تسعیر نمونه
تا نمونه آید از هر بُعد و باب و درک دیدی *** وز همه گل ها، گلی باشد به تعطیر نمونه
در هزار و سیصد و پنجاه و دو تفسیر قرآن *** با چنین وضع و شرایط دید تصبیر نمونه
این مهم را خوش تکفل کرد با عزمی توانا *** جمعی از فرزندگان عصر و تحریر نمونه
جمله از قرآن شناسان جامع فضل و «مکارم» *** «ناصر دین» با چنین مجمع به تنصیر نمونه
پانزده سال از شروع کار بگذشت و برآمد *** ماه «تفسیر نمونه» با چه تحریر نمونه؟

راستی کاین گل ز هر باغی نمونه زان که دارد *** خوبی خوبان همه در حدّ تحصیر نمونه
 هست انموذج ز هر تفسیر و خود بالنفس قائم *** آفرین بر این اثر وین طرز تأثیر نمونه
 با زبان روز و علم روز و بحث روز دارد *** مردم امروز را تبشیر و تنذیر نمونه
 با بیان روشن و امثال روشن، فکر روشن *** رهروان راه آسان شد به تیسیر نمونه
 در نکات مجملش بنهفته صد باب مفصل *** کز نمودار زمان بنموده تصویر نمونه
 از دل ناپاک مغرض هر تعارض هر تشابه *** برگرفته سخت و محکم کرده تطهیر نمونه
 نیک با این ویژگی ها خود بر این تفسیر شاید *** نام «تفسیر نمونه» وه چه تعبیر نمونه؟!
 بشنو از «بیدار» سال ختم این تفسیر اعظم *** «جلوه ها دارد کلام حق به تفسیر نمونه» (۱)
 * * *

۱ - جالب توجه این که مصرع فوق ماده تاریخ اتمام تفسیر (سال ۱۳۶۶) را با تعبیر لطیف و
 زیبایی تشکیل می دهد.

مکتب قرآن

فَاقْرَؤْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ

بخوان آیات بس زیبای قرآن *** کلام نغز و روح افزای قرآن
 سحرگهان تلاوت کن به اخلاص! *** سپس اندیشه در معنای قرآن
 بخوان این معجزه وانگه بیندیش *** همین بس شاهد گویای قرآن
 شفای آنچه درد است و مصائب *** بجوی از مکتب والای قرآن
 هدایت آفرین است و سعادت *** اطاعت گر کنی فتوای قرآن
 همی بر اهل عصیان و منافق *** زیان آرد شگفتی های قرآن
 بلی، آثار ذات کبریائی *** نمودار است در هر جای قرآن
 نگنجد فهم اسرارش به افکار *** که بی پایان بود دریای قرآن
 بخوان تا می توانی علم تفسیر *** ولی کوشش نما اجرای قرآن
 خدایا رحمتی فرما به «ذوقی» *** شود جوینده و دانای قرآن
 تهران، عبدالغفور ذوقی «طالقانی»

* فهرست ها :

- * ۱ - مطالب ۵۲۹
- * ۲ - موضوعی ۵۴۱
- * ۳ - احادیث ۵۶۹
- * ۴ - اعلام ۵۷۳
- * ۵ - کتب ۵۷۷
- * ۶ - ازمنه و امکانه ۵۷۹
- * ۷ - قبایل و... ۵۸۰
- * ۸ - اشعار ۵۸۱
- * ۹ - لغات ۵۸۲

موضوع	صفحه
(فهرست مطالب)	
سوره بلد	
محتوا و فضیلت سوره بلد ۱۷ ۴...	
سوگند به این شهر مقدس ۲۰ ۷...	
نعمت چشم و زبان، و هدایت ۲۸ ۱۵...	
نکته ها:	
۱ - شگفتی های چشم ۳۲ ۱۸...	
۲ - شگفتی های زبان ۳۵ ۲۲...	
۳ - هدایت به «نجدین» ۳۶ ۲۳...	
گردنه صعب العبور! ۴۰ ۲۶...	

سوره الشمس	
محتوا و فضیلت سوره الشمس ۵۱ ۳۶...	
رستگاری بدون تهذیب نفس ممکن نیست ۵۳ ۳۸...	

موضوع صفحه

ق ج

نکته ها:

۱ - ارتباط سوگندهای قرآن با نتیجه آن ۶۵ ۵۰...

۲ - نقش خورشید در عالم حیات ۶۵ ۵۰...

عاقبت مرگبار طغیانگران ۶۸ ۵۴...

نکته ها:

۱ - خلاصه سرگذشت قوم ثمود ۷۴ ۶۰...

۲ - «اشقی الاولین» و «اشقی الآخرين» ۷۶ ۶۱...

۳ - تهذیب نفس وظیفه بزرگ الهی ۷۷ ۳۲...

سوره اللیل

محتوا و فضیلت سوره اللیل ۸۳ ۶۸...

تقوا و امدادهای الهی ۸۶ ۷۰...

انفاق و دوری از آتش دوزخ ۹۶ ۷۹...

نکته ها:

۱ - سخنی درباره شأن نزول سوره «اللیل» ۱۰۲ ۸۵...

۲ - فضیلت انفاق فی سبیل الله ۱۰۶ ۸۸...

موضوع	صفحه
سوره الضحی	ق ج
محتوا و فضیلت سوره الضحی	۱۱۱ ۹۲...
آن قدر به تو می بخشد که خشنود شوی!	۱۱۵ ۹۵...
فلسفه انقطاع وحی	۱۱۹ ۹۶...
به شکرانه این همه نعمت که خدا به تو داده...	۱۲۰ ۱۰۰...
رهبری برخاسته از میان درد و رنج ها!	۱۲۹ ۱۱۰...
نوازش یتیمان	۱۳۱ ۱۱۲...
بازگو کردن نعمت ها	۱۳۴ ۱۱۵...

سوره ألم نشرح	
محتوا و فضیلت سوره ألم نشرح	۱۳۷ ۱۱۸...
ما تو را مشمول انواع نعمت ها ساختیم	۱۴۱ ۱۲۱...

سوره تین	
محتوا و فضیلت سوره تین	۱۵۷ ۱۳۶...
ما انسان را در بهترین صورت آفریدیم	۱۵۹ ۱۳۸...

موضوع	صفحه
سوره علق	ق ج
محتوا و فضیلت سوره علق ... ۱۷۱ ۱۵۰	
بخوان به نام پروردگارت ... ۱۷۶ ۱۵۵	
آغاز وحی همراه با آغاز یک حرکت علمی بود ... ۱۷۹ ۱۵۸	
ذکر خدا در هر حال ... ۱۸۲ ۱۶۰	
آیا نمی دانی خدا همه اعمال را می بیند؟ ... ۱۸۵ ۱۶۳	
عالم هستی محضر خدا است ... ۱۸۹ ۱۶۷	
سجده کن و تقرب جوی! ... ۱۹۰ ۱۶۹	
طغیان و احساس بی نیازی ... ۱۹۶ ۱۷۴	

سوره قدر	
محتوا و فضیلت سوره قدر ... ۲۰۱ ۱۷۸	
شب قدر شب نزول قرآن! ... ۲۰۳ ۱۸۱	
نکته ها:	
چه اموری در شب قدر مقدر می شود؟ ... ۲۱۰ ۱۸۷	
شب قدر کدام شب است؟ ... ۲۱۱ ۱۸۸	

موضوع	صفحه
ق ج	
چرا شب قدر مخفی است؟	۲۱۳ ۱۸۹...
آیا شب قدر در امت های پیشین نیز بوده است؟	۲۱۳ ۱۹۰...
چگونه شب قدر برتر از هزار ماه است؟	۲۱۴ ۱۹۱...
چرا قرآن در شب قدر نازل شد؟	۲۱۵ ۱۹۱...
آیا شب قدر در مناطق مختلف، یکی است؟	۲۱۵ ۱۹۲...

سوره بینه	
محتوا و فضیلت سوره بینه	۲۱۹ ۱۹۶...
این است آئین جاویدان	۲۲۲ ۱۹۹...
بهترین و بدترین مخلوقات!	۲۲۹ ۲۰۷...
نکته ها:	
۱ - علی (علیه السلام) و شیعیانش خیر البریه اند	۲۳۳ ۲۱۰...
۲ - لزوم اخلاص نیت در عبادت	۲۳۷ ۲۱۴...
۳ - قوس عجیب صعودی و نزولی انسان	۲۳۷ ۲۱۴...

موضوع صفحه

ق ج

سوره زلزله

محتوا و فضیلت سوره زلزله ۲۴۱ ۲۱۸...

آن روز که انسان تمام اعمالش را می بیند! ۲۴۴ ۲۲۱...

دقت و سختگیری در حسابرسی قیامت ۲۵۲ ۲۲۹...

پاسخ به یک سؤال ۲۵۳ ۲۳۰...

جامع ترین آیات قرآن ۲۵۴ ۲۳۱...

سوره و العادیات

محتوا و فضیلت سوره و العادیات ۲۵۹ ۲۳۶...

سوگند به جهادگران بیدار! ۲۶۳ ۲۴۱...

رابطه سوگندهای این سوره و هدف آن ۲۷۵ ۲۵۳...

آیا طبیعت انسان ناسپاسی و بخل است؟ ۲۷۶ ۲۵۴...

عظمت جهاد! ۲۷۸ ۲۵۵...

سوره قارعه

محتوا و فضیلت سوره قارعه ۲۸۳ ۲۵۸...

موضوع	صفحه
نکته:	ق ج
اسباب سنگینی میزان اعمال ۲۹۲ ۲۶۷...	

سوره تکاثر	
محتوا و فضیلت سوره تکاثر ۲۹۷ ۲۷۲...	
بلای تکاثر و تفاخر! ۳۰۰ ۲۷۶...	
نکته ها:	
۱ - سرچشمه تفاخر و فخر فروشی ۳۰۵ ۲۸۱...	
۲ - یقین و مراحل آن ۳۰۸ ۲۸۳...	
۳ - همگی دوزخ را مشاهده می کنند! ۳۱۰ ۲۸۶...	
۴ - در قیامت از چه نعمت هائی سؤال می شود؟ ۳۱۱ ۲۸۶...	

سوره و العصر	
محتوا و فضیلت سوره و العصر ۳۱۵ ۲۹۰...	
تنها راه نجات ۳۱۷ ۲۹۳...	

موضوع	صفحه
نکته:	ق ج
برنامه چهار ماده ای خوشبختی ... ۲۹۹ ۳۲۴	

سوره همزه	
محتوای سوره همزه ... ۳۰۶ ۳۳۱	
وای بر عیجویان و غیبت کنندگان! ... ۳۰۹ ۳۳۳	
نکته ها:	
۱ - کبر و غرور، سرچشمه گناهان بزرگ است. ... ۳۱۸ ۳۴۳	
۲ - حرص بر جمع مال ... ۳۱۹ ۳۴۴	

سوره فیل	
محتوا و فضیلت سوره فیل ... ۳۲۶ ۳۵۱	
داستان «اصحاب الفیل» ... ۳۳۰ ۳۵۴	
با ابرهه گو، کز پی تعجیل نیاید! ... ۳۳۵ ۳۶۰	
نکته ها:	
۱ - معجزه بی نظیر! (این خانه را صاحبی است!) ... ۳۳۸ ۳۶۳	

موضوع صفحه

ق ج

۲ - سخت ترین مجازات با کمترین وسیله! ۳۶۵ ۳۴۰...

۳ - اهداف داستان «فیل» ۳۶۶ ۳۴۱...

۴ - یک رویداد مسلم تاریخی ۳۶۷ ۳۴۲...

سوره قریش

محتوا و فضیلت سوره قریش ۳۷۱ ۳۴۵...

پروردگار این خانه را باید عبادت کرد ۳۷۳ ۳۴۹...

سوره ماعون

محتوا و فضیلت سوره ماعون ۳۸۱ ۳۵۶...

اثرات شوم انکار معاد ۳۸۳ ۳۵۸...

جمع بندی بحث های سوره ماعون ۳۸۸ ۳۶۳...

تظاهر و ریا، بلای بزرگ اجتماعی ۳۸۹ ۳۶۳...

سوره کوثر

محتوا و فضیلت سوره کوثر ۳۹۵ ۳۶۸...

موضوع	صفحه
ق ج	
ما به تو خیر فراوان دادیم ... ۳۷۰ ۳۹۷	
«فاطمه» (علیها السلام) و «کوثر» ... ۳۷۵ ۴۰۲	
اعجاز این سوره ... ۳۷۶ ۴۰۳	
ضمیر جمع درباره خدا برای چیست؟ ... ۳۷۷ ۴۰۴	

سوره کافرون	
محتوا و فضیلت سوره کافرون ... ۳۸۰ ۴۰۹	
چرا سوره با فرمان «قل» شروع شده؟ ... ۳۸۶ ۴۱۳	
مگر بت پرستان منکر خدا بودند؟ ... ۳۸۷ ۴۱۶	
آیا مفهوم آیه «لکم دینکم...» جواز بت پرستی است؟! ... ۳۹۰ ۴۱۹	
او هرگز یک لحظه با شرک سازش نکرد ... ۳۹۱ ۴۲۰	

سوره نصر	
محتوا و فضیلت سوره نصر ... ۳۹۴ ۴۲۵	
هنگامی که پیروزی نهائی فرا رسد! ... ۳۹۷ ۴۲۸	
فتح مکه، بزرگ ترین پیروزی اسلام ... ۴۰۳ ۴۳۴	

موضوع صفحه

ق ج

سوره تبت

محتوا و فضیلت سوره تبت ۴۴۵ ۴۱۲...

بریده باد دست ابولهب! ۴۴۸ ۴۱۶...

باز هم نشانه دیگری از اعجاز قرآن ۴۵۵ ۴۲۲...

پاسخ به یک سؤال ۴۵۵ ۴۲۳...

همیشه نزدیکان بی بصر دورند! ۴۵۶ ۴۲۴...

سوره اخلاص

محتوا و فضیلت سوره اخلاص ۴۶۱ ۴۲۸...

او یکتا و بی همتا است ۴۶۵ ۴۳۱...

دلائل توحید ۴۷۷ ۴۴۳...

شاخه های توحید ۴۸۰ ۴۴۶...

شاخه های توحید افعالی ۴۸۱ ۴۴۷...

سوره فلق

محتوا و فضیلت سوره فلق ۴۸۹ ۴۵۴...

موضوع صفحه

ق ج

پناه می برم به پروردگار سپیده دم! ۴۹۲ ۴۵۷...

مهمترین منابع شرّ و فساد ۴۹۷ ۴۶۲...

تناسب آیات ۴۹۸ ۴۶۳...

تأثیر سحر ۴۹۸ ۴۶۳...

شرّ حسودان! ۴۹۹ ۴۶۴...

سوره ناس

محتوا و فضیلت سوره ناس ۵۰۳ ۴۶۸...

پناه می برم به پروردگار مردم! ۵۰۶ ۴۷۱...

چرا به خدا پناه می بریم؟! ۵۰۹ ۴۷۴...

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)

* آفریدگار

* ادله اثبات

* صفات

* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)

* رابطه با خدا

* رابطه با انسان ها

* رابطه با طبیعت

* رابطه با خود

* هدف از خلقت انسان

* امکانات (جهت رسیدن به هدف):

* امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...

* امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل

(نبوت و امامت)

* معاد (و متعلقات آن)

شناخت

(ابزار شناخت)

* وحی

انقطاع وحی ۱۱۴...

فلسفه انقطاع وحی ۱۱۹...

(موانع شناخت)

سه منبع مهم شرّ و فساد ۴۹۷...

تأثیر سحر ۴۹۸...

* کبر و غرور

طغیان و ارتباط آن با بی نیازی ۱۹۶...

(زمینه های شناخت)

* تقوا

تقوا و فجور به انسان الهام شده ۶۰...

تهذیب نفس وظیفه اصلی برای رشد ۷۷...

تقوامداران از جهنم بیرونند ۹۹...

اینان تقوا مدارند ۹۹...

نتیجه هدایت و امر به تقوا ۱۸۸...

* ایمان

سه اصل مهم: ایمان، سفارش به صبر و سفارش به رحم و مروت ۴۳...

* معرفت

یقین و مراتب مختلف آن ۳۰۴...

یقین و مراحل مختلف آن ۳۰۸...

علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین و آثار آن ۳۰۹...

خالق

(صفات)

* صفات ذات:

* علم:

آگاهی خداوند از عقائد، رفتار و کردار انسان در قیامت ۲۷۴...

* توحید:

نعمت های چهارگانه: چشم، زبان، لب و هدایت نشانه های توحید ۲۸...

او خدائی است یکتا ۴۶۵...

اهمیت توحید در سخن امام علی (علیه السلام) ۴۷۰...

خداوند بی نیاز است ۴۷۱...

دلایل توحید ۴۷۷...

* توحید عبادت

توحید در عبادت ۴۸۱...

* توحید ذات:

توحید ذات ۴۷۶...

* توحید صفات

توحید صفات ۴۸۰...

* توحید افعال:

توحید افعال ۴۸۱...

* توحید خالقیت

توحید خالقیت ۴۸۲...

* توحید ربوبیت

توحید ربوبیت ۴۸۲...

* توحید مالکیت

دنيا و آخرت نیز از آن ما است ۹۶...

توحید مالکیت ۴۸۲...

* توحید حاکمیت (تکوینی)

دنيا و آخرت نیز از آن ما است ۹۶...

خداوند احکم الحاکمین است ۱۶۷...

توحید حاکمیت ۴۸۳...

* توحید قانون گذاری (حاکمیت تشریعی)

توحید در قانونگذاری ۴۸۲...

* توحید اطاعت

توحید اطاعت ۴۸۴...

* دیگر صفات

خداوند نه زاد و زاده نشده ۴۷۵...

انسان

(حقیقت انسان)

* جسم

۱۷۷... خلقت انسان از «علق»

(صفات و ویژگی های انسان)

۲۳... انسان و مشکلات زندگی

۲۴... انسان مغرور

۲۶... انسان مغرور خیال می کند مراقب ندارد

۳۵... شگفتی خلقت انسان در سخنان امام علی (علیه السلام)

۴۰... عبور از گردنه صعب العبور (آزادی برده)

۶۰... تقوا و فجور به انسان الهام شده

۱۴۷... همراه هر سختی آسانی است

۱۸۵... نعمت های مادی انسان را به طغیان وا می دارد

۱۸۵... احساس بی نیازی سبب طغیانگری

۲۷۱... انسان گواه خود بر بخل و ناسپاسی اش

۲۷۲... انسان و علاقه شدید به مال

۲۷۶... طبیعت انسان ناسپاس است یا دارای کرامت؟

۳۰۰... تفاخر و تکاثر تا کجا؟

۳۱۲... از نعمت ایمان و ولایت در قیامت سؤال می کنند

انسان در خسران است ۳۲۰...

انسان غافل فکر می کند ثروت او را جاودانی می کند ۳۳۸...

نعمت امنیت و نجات از گرسنگی ۳۷۷...

* کفور

انسان ناسپاس و بخیل است ۲۷۰...

(حالات انسان)

قوس صعودی و نزولی انسان ۲۳۷...

(کردار انسان)

تلاش های گوناگون باید سامان داده شود ۸۹...

انسان گناهکار در اسفل السافلین است ۱۶۵...

* خیر

هدایت به سوی خیر و شرّ ۳۶...

* شرّ

هدایت به سوی خیر و شرّ ۳۶...

(نعمتهای وجود انسان)

نعمت های چهارگانه: چشم، زبان، لب و هدایت نشانه های توحید ۲۸...

چشم و شگفتی هایش ۳۲...

شگفتی های زبان ۳۵...

نظام احسن در خلقت انسان ۱۶۴...

(آراء و افکار انسان)

خدائی که به انسان دانش آموخت ۱۷۹...

(مسئولیت های انسان)

* در برابر خالق

دستور قرائت به نام خالق ۱۷۶...

بخوان به نام خداوندی که از هر کریمی کریم تر است ۱۷۸...

* ایمان

* آثار ایمان

تأیید الهی از مؤمنان به وسیله فرشتگان ۵۱۰...

* ایمان و عمل صالح

اصول زندگی سعادت‌مندانه ۳۲۴...

برنامه چهار ماده ای خوشبختی ۳۲۴...

* مؤمنین

معرفی اصحاب میمنه ۴۴...

اینان تقوا مدارند ۹۹...

مؤمنان صالح العمل بهترین مخلوق خدا ۲۳۱...

* کافر و مشرک

معرفی اصحاب مشئمه ۴۴...

کفار بدترین مخلوق خدا ۲۳۰...

* مسئولیت ها و احکام:

* قراردادهای

ارزش فک رقاب آزادی بردگان ۴۵...

* عمل

* عبادات:

* نماز

غفلت و بی توجهی به نماز ۳۸۴...

شکرانه این خیر کوثر، صلاه و نحر است ۳۹۹...

* جهاد

عبداللّه بن مسعود سوره الرحمان را در برابر مشرکین تلاوت کرد ۱۹۲...

ارزش گرد و غبار سم اسب های مجاهدان ۲۶۷...

غافلگیری دشمن از اصول جنگ ۲۶۹...

عظمت جهاد ۲۷۸...

* غیر قراردادهای

* صحیح

- انفاق و صدقه

انفاق در غیر راه خدا ۲۵...

انفاق خالصانه فقط برای جلب رضایت خدا ۱۰۰...

ارزش و فضیلت انفاق در راه خدا ۱۰۶...

* غیر صحیح

- ثروت اندوزی

ثروت به هنگام ورود به جهنم فائده نمی بخشد ۹۳...

عوامل تجمع ثروت ۳۳۸...

کیفر ثروت اندوزی، آتش دل ۳۴۰...

کیفر در سلول های آتشین جهنم ۳۴۱...

سه نظر در مورد جمع ثروت ۳۴۴...

* روابط مدیریتی (سیاسی)

* رهبری

رهبری و چشیدن درد و رنج ها ۱۲۹...

* روابط فکری (علمی، فرهنگی و هنری)

خدائی که به انسان دانش آموخت ۱۷۹...

* رابطه کتاب و نوشتار

خداوند که با قلم تعلیم داد ۱۷۹...

* هنر و ادبیات

* دیگر هنرها

امام علی (علیه السلام) و تأسیس فصاحت ۳۰۳...

* روابط اخلاقی

* اخلاق ممدوح

* حلم و صبر

سه اصل مهم: ایمان، سفارش به صبر و سفارش به رحم و مروت ۴۳...

اصول زندگی سعادت‌مندانه ۳۲۴...

برنامه چهار ماده ای خوشبختی ۳۲۴...

* شکر

شکرانه موهبت ها ۱۲۱...

* خوف و رجاء

خشیت از پروردگار ۲۳۱...

* اخلاص

اخلاص در عبادت ۲۳۷...

* قرب الهی

انفاق خالصانه فقط برای جلب رضایت خدا ۱۰۰...

نتیجه کار خالص رضایت و خشنودی است ۱۰۱...

* استعاذه

پناه بر خدای فلق ۴۹۲...

خطر شرور ۴۹۳...

شرّ ساحران و کسانی که در گره ها می دمنند ۴۹۴...

پناه می برم به پروردگار مردم ۵۰۶...

خطر شرّ وسواس خناس ۵۰۷...

پناه به خدا از وسوسه پنهانی جنّ و انس ۵۰۷...

* شرح صدر

اعطای شرح صدر به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۱۴۱...

* تذکر و توجه

ذکر و یاد خدا در همه حال ۱۸۲...

عالم محضر خدا است ۱۸۹...

* دیگر اخلاق های ممدوح

سه اصل مهم: ایمان، سفارش به صبر و سفارش به رحم و مروت ۴۳...

رستگاری در پی تزکیه نفس ۶۲...

سخاوت‌مند و بخیل ۸۵...

نتیجه سخاوت‌مندی و بخشش، سهولت مسیر ۹۰...

نعمت خدا را بازگو کن ۱۲۷...

نوازش ایتام ۱۳۱...

بازگو کردن نعمت‌ها ۱۳۴...

همراه هر سختی آسانی است ۱۴۷...

اصول زندگی سعادت‌مندان ۳۲۴...

برنامه چهار ماده‌ای خوشبختی ۳۲۴...

* اخلاق مذموم

* کینه و حسادت

شرّ حسادت ۴۹۷...

سه منبع مهم شرّ و فساد ۴۹۷...

شرّ حسود ۴۹۹...

* بخل

سخاوت‌مند و بخیل ۸۵...

آثار و پیامدهای بخل، دشواری و مشکلات مسیر ۹۲...

* تکبر

منشأ گناهان بزرگ کبر و غرور ۳۴۳...

* ریا و عجب

ریاکاران ۳۸۶...

احادیثی در مورد ریا ۳۸۹...

* غیبت

عیب‌جوئی و غیبت ممنوع ۳۳۳...

* سخن چینی

گروه های شرّ و بدی ۳۳۵...

* نفاق

گروه های شرّ و بدی ۳۳۵...

* حبّ دنیا

عبور از گردنه صعب العبور (آزادی برده) ۴۰...

عشق و علاقه به جمع مال، مایه ذلت ۳۳۶...

* گناه

محرومیت و ارتباط آن با آلودگی به گناه ۶۳...

عاقبت طغیانگری ۶۸...

تأثیر سحر ۴۹۸...

* دیگر اخلاق های مذموم

یتیم را تحقیر مکن ۱۲۵...

سائل را با خشونت مران ۱۲۶...

تفاخر و تکاثر نسبت به ثروت و نفرات ۳۰۱...

سرچشمه تفاخر ۳۰۵...

عیبجوئی و غیبت ممنوع ۳۳۳...

گروه های شرّ و بدی ۳۳۵...

برخورد خشونت آمیز با ایتام ۳۸۳...

تشویق نکردن به اطعام مساکین ۳۸۳...

غفلت و بی توجهی به نماز ۳۸۵...

منع از ضروریات زندگی به نیازمندان ۳۸۶...

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)

* امکانات مادی

بهره انسان از ثروتش ۳۰۷...

* زمین

* اراضی ممتاز

خدا و حفاظت از خانه اش ۳۶۳...

* موجودات زنده

* جنّ

پناه به خدا از وسوسه پنهانی جنّ و انس ۵۰۷...

* فعالیت های جنّ

تأثیر سحر ۴۹۸...

* اقسام جنّ

* شیطان

ابلیس و نخستین سکه طلا و نقره در دنیا ۳۴۸...

- فعالیت های شیطان

تأثیر سحر ۴۹۸...

* نباتات

* میوه ها

* فوائد میوه

ارزش غذائی زیتون و انجیر ۱۶۲...

* خورشید

* نقش خورشید در عالم

نقش خورشید در عالم حیات ۶۵...

* شب و روز

* حقیقت شب

شبی که روح و فرشتگان نازل می شوند ۲۰۶...

شب چیست؟ ۲۱۶...

شرّ تاریکی شب ۴۹۴...

* فوائد و ویژگی های شب

شب سلامت تا صبح ۲۰۸...

مقدرات شب قدر ۲۱۰...

کدام شب، قدر است؟ ۲۱۱...

چرا شب قدر مخفی است؟ ۲۱۳...

امت های پیشین و شب قدر ۲۱۳...

شب قدر نسبت به آینده ۲۱۳...

شب قدر برتر از هزار ماه عبادت ۲۱۴...

چرا قرآن در شب قدر نازل شده؟ ۲۱۵...

شب قدر و مناطق مختلف جهان ۲۱۵...

* عوالم بالا (فرشتگان)

شبی که روح و فرشتگان نازل می شوند ۲۰۶...

* پاداش و مجازات

مجازات اصحاب مشئمه ۴۵...

پاداش قطع نشدنی مؤمنان ۱۶۶...

مجازات تکذیب حق و روی گردانی ۱۸۸...

مجازات مستکبر مغرور اخذ به ناصیه ۱۹۰...

پاداش بهترین مخلوق ۲۳۱...

* امکانات معنوی (هدایت)

* هدایت و ضلالت و حقیقت آنها

هدایت به سوی خیر و شرّ ۳۶...

نتیجه هدایت و امر به تقوا ۱۸۸...

* اقسام هدایت

هدایت تکوینی و تشریعی از ما است ۹۶...

* هدایت تشریعی

نعمت رسالت و ولایت ۳۱۲...

* انبیاء

* هدف بعثت انبیاء

- اتمام حجت

انذار و هشدار نسبت به آتش جهنم ۹۷...

* وحی

آغاز وحی، آغاز یک حرکت علمی ۱۸۰...

* نبوت خاصه

احترام رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۲۰...

* صفات و ویژگی ها

آخرت برای تو از دنیا بهتر است ۱۱۷...

خفاظت و مراقبت ابوطالب از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۳۵۴...

ما به تو کوثر دادیم ۳۹۷...

تو ابتر نیستی، دشمنت ابتر است ۴۰۱...

پیامبر با شرک سازش نکرد! ۴۲۰...

* دشمنان پیامبر

ابوجهل و منع از نماز پیامبر ۱۸۷...

بگذار عشیره اش را به حمایت فرا خواند ۱۹۳...

جدائی اهل کتاب از یکدیگر پس از بینه بود ۲۲۲...

تو ابتر نیستی، دشمنت ابتر است ۴۰۱...

پیشنهاد خطرناک مشرکان ۴۱۳...

ابوسفیان تسلیم می شود ۴۳۵...

موضعگیری ابولهب در برابر ابلاغ پیامبر ۴۴۶...

نفرین و تحقیر ابولهب ۴۴۸...

ابولهب و آزار رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۴۵۰...

ثروت ابولهب به حالش مفید واقع نشد ۴۵۱...

خبر از جهنمی بودن ابولهب ۴۵۲...

همسر ابولهب و آتش جهنم ۴۵۳...

سه منبع مهم شرّ و فساد ۴۹۷...

* وحی

آغاز وحی بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۱۷۴...

* ابزار پیشرفت

خدا آن قدر به تو ببخشد که... ۱۱۷...

ای پیامبر، یتیم، گمشده و عیالمند بودی تو را نجات دادیم ۱۲۱...

انواع نعمت ها به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۱۴۱...

اعطای شرح صدر به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۱۴۱...

بار سنگین را از دوش برداشتیم ۱۴۴...

آوازه ات را بلند مرتبه گردانیدیم ۱۴۵...

یاری و پیروزی نهائی خداوند فرا رسید ۴۲۸...

فتح مکه بزرگ ترین پیروزی ۴۳۴...

اعلام برای تسلیم مردم مکه ۴۳۸...

همه آزاد، انتم الطلقاء ۴۴۰...

* مسئولیت ها

یتیم را تحقیر مکن ۱۲۵...

سائل را با خشونت مران ۱۲۶...

نعمت خدا را بازگو کن ۱۲۷...

از کاری که فارغ شدی، کار جدیدی شروع کن ۱۴۸...

ابطال برنامه ها و رسوم جاهلی ۴۴۱...

* دعوت پذیران

عبدالله بن مسعود و برخورد او با ابوجهل ۱۹۱...

بینه و حجت دلیل جدائی مشرکان و اهل کتاب ۲۲۲...

* بهانه ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ ها

بگذار عشیره اش را به حمایت فرا خواند ۱۹۴...

پاسخ قاطع پیامبر به پیشنهاد مشرکان ۴۱۳...

* قرآن

الف - اعجاز قرآن

اعجاز قرآن ۴۵۵...

- ب - اسامی و ویژگی های قرآن
- ۳۶۳... فصاحت و بلاغت قرآن در نقل داستان
- ج - چگونگی نزول قرآن و اهداف آن
- ۲۰۴... شب نزول قرآن
- ۲۰۵... نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن
- د - نکات تفسیری قرآن
- ۶۵... سوگندهای قرآن و ارتباط آن با نتیجه آن
- ۷۶ و ۷۰... اشقی الاولین و الآخرين
- ۱۰۲... چه کسی مصداق «اتقی» است؟ علی (علیه السلام) یا ابوبکر؟
- ۱۱۹... فلسفه انقطاع وحی
- ۱۲۳... معنی و مفهوم «ضالالت»
- ۱۵۰... منظور از «اذا فرغت فالنصب» چیست؟
- ۱۵۹... منظور از تین و زیتون
- ۱۶۱... منظور از «طور سینین» و «بلد الامین»
- ۲۰۶... منظور از «لیلۃ القدر» چیست؟
- ۲۱۰... مقدرات شب قدر
- ۲۱۱... کدا شب، قدر است؟
- ۲۱۳... چرا شب قدر مخفی است؟
- ۲۱۳... امت های پیشین و شب قدر
- ۲۱۳... شب قدر نسبت به آینده
- ۲۱۴... شب قدر برتر از هزار ماه عبادت
- ۲۱۵... چرا قرآن در شب قدر نازل شده؟
- ۲۱۵... شب قدر و مناطق مختلف جهان
- ۲۲۲... منظور از «بینه» چیست؟

- رضایت و خشنودی حق از چه کسی است؟ ۲۳۱...
- جامع ترین آیات قرآن ۲۵۴...
- معنی «کنود» ۲۷۰...
- منظور از «میزان» چیست؟ ۲۸۹...
- منظور از «امه هاویه» چیست؟ ۲۹۱...
- مفهوم «لهو و تکاثر» ۳۰۱...
- منظور از «عصر» چیست؟ ۳۱۸...
- فرق بین «همزه و لمزه» ۳۳۴...
- معنی و مفهوم «قریش» ۳۷۴...
- منظور از «ساهون» ۳۸۵...
- منظور از «ماعون» ۳۸۶...
- منظور از «کوثر» ۳۹۷...
- منظور از «نحر» ۴۰۰...
- فاطمه (علیها السلام) مصداق کوثر ۴۰۲...
- منظور از «کافرون» در سوره ۴۱۵...
- چرا سوره با «قل» شروع شده؟ ۴۱۵...
- آیا بت پرستان خدا را قبول نداشتند؟ ۴۱۶...
- تکرار آیات سوره برای چیست؟ ۴۱۷...
- آیا این سوره آزادی انتخاب دین را مجاز می شمارد؟ ۴۱۹...
- استغفار چرا؟ ۴۳۱...
- چرا «حمالة الحطب»؟ ۴۵۳...
- با پیشگوئی قرآن آیا ممکن بود ابولهب ایمان آورد؟ ۴۵۵...
- ملاک پیوند مکتبی است نه خویشاوندی سببی و نسبی ۴۵۶...

توضیح کلمه «اللّه» ۴۶۷...

توضیح «احد» ۴۶۸...

منظور از «صمد» ۴۷۱...

معنی «خنّاس» ۵۰۸...

دلیل پناه بردن به خدا از شرور ۵۰۹...

هـ - نکات ادبی قرآن

استعمال ضمیر جمع در مورد خدا ۴۰۴...

چرا سوره با «قل» شروع شده؟ ۴۱۵...

و - سوگندها

یازده سوگند پی در پی ۵۳...

سوگند به خورشید و نورش ۵۳...

سوگند به ماه ۵۴...

سوگند به روز ۵۵...

سوگند به شب ۵۶...

سوگند به آسمان و بانی آن ۵۷...

سوگند به زمین و زمین گستر ۵۸...

سوگند به جان آدمی و آن که آن را نظم بخشید ۵۹...

سوگند به شب ۸۷...

سوگند به روز پس از تجلی ۸۸...

سوگند به آن که جنس نر و ماده آفرید ۸۸...

سوگند به روز ۱۱۵...

سوگند به شب ۱۱۵...

سوگندهای چهارگانه به (انجیر، زیتون، کوه طور و مکه) ۱۵۹...

سوگند به نفس های اسبان جهاد ۲۶۳...

سوگند به جرقه های برخاسته از زیر سم اسبان مجاهدان ۲۶۵...

سوگند به حمله کنندگان صبحگاهان برای نابودی کفر ۲۶۶...

به اینها سوگند ۲۶۹...

رابطه سوگندهای سوره عادیات و هدف آن ۲۷۵...

سوگند به زمان (عصر) ۳۱۷...

ز - سوره های قرآن

محتوای سوره بلد ۱۷...

فضیلت تلاوت سوره بلد ۱۸...

محتوای سوره شمس ۵۱...

فضیلت تلاوت سوره شمس ۵۱...

محتوای سوره لیل ۸۳...

فضیلت تلاوت سوره لیل ۸۳...

محتوای سوره ضحی ۱۱۱...

فضیلت تلاوت سوره ضحی ۱۱۲...

محتوای سوره الم نشرح ۱۳۷...

فضیلت تلاوت سوره الم نشرح ۱۳۹...

محتوای سوره تین ۱۵۷...

فضیلت تلاوت سوره تین ۱۵۷...

محتوای سوره علق ۱۷۱...

فضیلت تلاوت سوره علق ۱۷۲...

آیات سجده واجب قرآن ۱۹۵...

محتوای سوره قدر ۲۰۱...

- ۲۰۲... فضیلت تلاوت سوره قدر
- ۲۱۹... محتوای سوره بینه
- ۲۲۰... فضیلت تلاوت سوره بینه
- ۲۴۱... محتوای سوره زلزله
- ۲۴۲... فضیلت تلاوت سوره زلزله
- ۲۵۹... محتوای سوره عادیات
- ۲۶۰... فضیلت تلاوت سوره عادیات
- ۲۸۳... محتوای سوره قارعه
- ۲۸۳... فضیلت تلاوت سوره قارعه
- ۲۹۷... محتوای سوره تکاثر
- ۲۹۸... فضیلت تلاوت سوره تکاثر
- ۳۰۴... ابن ابی الحدید و خطبه امام علی (علیه السلام) درباره سوره تکاثر
- ۳۱۵... محتوای سوره و العصر
- ۳۱۶... فضیلت تلاوت سوره و العصر
- ۳۳۱... محتوای سوره همزه
- ۳۳۱... فضیلت تلاوت سوره همزه
- ۳۵۱... محتوای سوره فیل
- ۳۵۲... فضیلت تلاوت سوره فیل
- ۳۷۱... محتوای سوره قریش
- ۳۷۲... فضیلت تلاوت سوره قریش
- ۳۸۱... محتوای سوره ماعون
- ۳۸۱... فضیلت تلاوت سوره ماعون
- ۳۹۵... محتوای سوره کوثر

۳۹۶... فضیلت تلاوت سوره کوثر

۴۰۳... سه پیشگوئی بزرگ سوره کوثر

۴۰۹... محتوای سوره کافرون

۴۱۰... فضیلت تلاوت سوره کافرون

۴۲۵... محتوای سوره نصر

۴۲۷... فضیلت تلاوت سوره نصر

۴۴۵... محتوای سوره تبت

۴۴۵... فضیلت تلاوت سوره تبت

۴۶۱... محتوای سوره اخلاص

۴۶۲... فضیلت تلاوت سوره اخلاص

۴۸۹... محتوای سوره فلق

۴۹۱... فضیلت تلاوت سوره فلق

۵۰۳... محتوای سوره ناس

۵۰۴... فضیلت تلاوت سوره ناس

ح - داستانهای قرآن

۱ - اصحاب فیل

۳۵۴... داستان اصحاب فیل

۳۵۵... انگیزه ابرهه برای انهدام خانه کعبه

۳۵۷... عبدالمطلب و دیدار ابرهه

۳۵۸... دعای عبدالمطلب برای حفاظت خدا از کعبه

۳۶۰... مجازات اصحاب فیل

۳۶۱... تباهی نقشه انهدام کعبه

۳۶۱... شکست سپاه ابرهه به وسیله پرندگان

- بدن های متلاشی شده سپاه فیل ۳۶۲...
 سجیل، تیرهایی که سپاه ابرهه را از پای در آورد ۳۶۲...
 لشکریهای خدا برای در هم شکستن طاغوت ها ۳۶۴...
 در هم شکستن پیکر سپاه فیل ۳۶۵...
 اهداف نقل داستان اصحاب فیل ۳۶۶...
 داستان اصحاب فیل یک رویداد مسلم تاریخی ۳۶۷...
 در هم شکستن سپاه فیل به هدف الفت قریش ۳۷۴...
 ۲ - قوم ثمود
 قوم ثمود در هم کوبیده شدند ۷۱...
 ناقه را پی کردند و از عاقبتش نترسیدند ۷۴...
 سرگذشت قوم ثمود ۷۴...
 ط - تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین
 ۱ - صالح
 هشدار صالح به قوم ثمود در مورد ناقه ۷۰...
 از بین بردن ناقه صالح ۷۱...
 ۲ - محمد (صلی الله علیه وآله)
 ایجاد الفت برای قریش، سفرهای تابستانی و زمستانی ۳۷۶...
 قریش حلقه اتصال شام و یمن ۳۷۷...
 وظیفه قریش پرستش خدای کعبه است ۳۷۷...
 * اوصیاء
 نبرد ذات السلاسل و ابتکار علی (علیه السلام) در جنگ ۲۶۲...
 * ویژگی ها و صفات آنها
 علی و شیعیانش خیر البریه اند ۲۳۳...

امام علی (علیه السلام) و تأسیس فصاحت ۳۰۳...

* ائمه و خلفاء

چه کسی مصداق اتقی است؟ علی (علیه السلام) یا ابوبکر؟ ۱۰۲...

* ادیان، مذاهب و مکاتب

دستور به اهل کتاب در پذیرش دین خالص ۲۲۶...

دین حنیف و استوار ۲۲۷...

معاد

(حقیقت معاد)

همه به سوی پروردگار باز می گردند ۱۸۶...

(منطق منکرین معاد، شبهات و پاسخ آنها)

تکذیب رستاخیز چرا؟ ۱۶۶...

پنج نشانه تکذیب کنندگان دین (قیامت) ۳۸۳...

برخورد خشونت آمیز با ایتمام ۳۸۳...

(مرگ)

* قبر

عذاب قبر و قیامت به زودی بر همه روشن خواهد شد ۳۰۴...

(نشانه های قیامت)

۲۴۴... زلزله شدید رستاخیز

۲۴۴... آثار زلزله رستاخیز

۲۴۵... منظور از «اثقال»

(حوادث قیامت)

۲۴۶... در رستاخیز زمین اخبار خود را بازگو می کند

۲۴۸... دستور خداوند به زمین برای بازگو کردن اخبار در قیامت

۲۴۹... خروج انسان ها از قبرها به صورت گروه های مختلف

۲۸۵... حادثه کوبنده (قارعه)

۲۸۶... پراکندگی و حیرت مردم در رستاخیز

۲۸۷... کوه ها متلاشی و به صورت غبار خواهد بود

۳۱۰... همگی دوزخ را مشاهده می کنند

(حالات انسان ها در قیامت)

۲۴۵... متوحش شدن انسان از زلزله رستاخیز

(تجسم اعمال)

۲۵۰... تجسم اعمال و رؤیت عملکردها

عمل کم یا زیاد، کوچک یا بزرگ رؤیت می شود ۲۵۰...

حبط و تکفیر اعمال با دیدن کوچک ترین عمل ۲۵۳...

(دادگاه قیامت)

* سؤال

نعمت های مورد سؤال در قیامت ۳۱۱...

از نعمت ایمان و ولایت در قیامت سؤال می کنند ۳۱۲...

* حساب در قیامت

دقت در حسابرسی قیامت ۲۵۲...

* میزان اعمال

میزان سنگین و زندگی خوش در آخرت ۲۸۸...

میزان سبک و سقوط در جهنم ۲۸۸...

منظور از میزان چیست؟ ۲۸۹...

آنچه باعث سنگینی میزان عمل می شود ۲۹۲...

(بهشت)

* بهشتیان

معرفی اصحاب میمنه ۴۴...

(جهنم)

جهنم ویژه کفار و افراد ثروتمند ۹۷...

همسر ابولهب و آتش جهنم ۴۵۳...

* کیفرها

مأموران عذاب را فرا می خوانیم ۱۹۴...

کیفر بدترین مخلوق ۲۳۰...

کیفر ثروت اندوزی آتش دل ۳۴۰...

کیفر در سلول های آتشین جهنم ۳۴۱...

ستون ها شکنجه گاه های عذاب ۳۴۲...

* دوزخیان

معرفی اصحاب مشئمه ۴۴...

جهنم ویژه کفار و افراد ثروتمند ۹۷...

پیشانی دروغگو و خطاکار افسار او به سمت جهنم است ۱۹۱...

میزان سبک و سقوط در جهنم ۲۸۹...

همسر ابولهب و آتش جهنم ۴۵۳...

متفرقات

سه سوره که مورد خطاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است ۳۹۷...

تسبیح، حمد و استغفار سه دستور پس از پیروزی ۴۳۰...

(فهرست احادیث)

الف

- آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ ۴۹۹...
- إِذَا أُحْدِثَ مَضْجَعَكَ فَاقْرَأْ قُلْ يَا أَيُّهَا ۴۱۰...
- إِذَا بَكَى الْيَتِيمُ وَقَعَتْ دُمُوعُهُ فِي كَفِّ ۱۳۲...
- اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ ۳۵...
- أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ إِذَا كَانَ ۱۹۵...
- أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى قَالَ: فَرْدًا ۱۲۴...
- أَمَّا أَوْلَىٰ وَأَوْلَكَ فَتُطْفَئُ قَدِيرَةٌ ۲۹۳...
- إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ إِذْخَالُ ۱۰۶...
- إِنَّ الْجَنَّةَ خُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ ۴۲...
- إِنَّ الْحِرْصَ وَالشَّهْوَةَ تُصَيِّرُ الْمُلُوكَ ۷۸...
- إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ ۴۹۹...
- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً ۱۲۸...
- إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ ۱۲۹...
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي ۴۶۳...
- إِنَّ اللَّهَ وَهَبَ لِأَمْتِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ ۲۱۴...
- إِنَّ الْمُرَائِيَّ يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعَةٍ ۳۹۰...
- إِنَّ الْيَتِيمَ إِذَا بَكَى اهْتَزَّ لِتَبَكَّائِهِ ۱۳۲...
- أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ ۱۳۲...
- إِنَّ أَوَّلَ دِرْهَمٍ وَدِينَارٍ ضُرِبَا فِي ۳۴۷...
- إِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَوْوَدًا لَا يَجُوزُهَا ۴۲...
- إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ ۲۸۹...
- إِنْ كَانَ الْحَسَنَاتُ حَقًّا فَالْجَمْعُ لِمَاذَا؟ ۳۴۶...

- إِنْ كُنْتَ أَقْصَرْتَ الْخُطْبَةَ لَقَدْ... ۴۵...
- إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَلِكُلِّ امْرِئٍ ۳۸۹...
- إِنَّمَا عَقَرْنَا نَافَةَ تَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ ۷۲...
- إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ ۳۲۲...
- أَهْلَكَ النَّاسَ اثْنَانِ: خَوْفُ الْفَقْرِ، ۳۰۷...
- أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ ۱۰۷...
- أَيُعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ ۴۶۲...
- أَتَذَرُونَ مَا أَخْبَارُهَا؟ ۲۴۶...
- أَخْبَارُهَا أَنْ تَشْهَدَ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ وَامَةٍ ۲۴۶...
- أَذَلَّ النَّاسِ مَنْ أَهَانَ النَّاسَ ۳۳۶...
- أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ ۱۸۹...
- أَعْتَقِ النَّسَمَةَ وَفَكَ الرِّقَبَةَ ۴۶...
- أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ ۱۸۲...
- أَفْلَحَتْ نَفْسٌ رَكَاهَا اللَّهُ ۶۴...
- أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى ۳۳۵...
- الْتَفْدِيرُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ تِسْعَةُ عَشَرَ ۲۱۲...
- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمُلُوكَ ۷۸...
- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانِي وَآوَانِي ۱۸۳...
- الَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَى هَذِهِ، وَأَشَارَ إِلَى ۷۰...
- اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ كَسَوْتَنِيهِ ۱۸۳...
- أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّ الَّذِينَ ۲۳۶...
- أَمَا وَاللَّهِ إِنَّهُ أَوْلَكُمْ إِيمَانًا بِاللَّهِ ۲۳۴...
- أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ، وَإِنَّ لِلْبَيْتِ رَبًّا سَيَمْنَعُهُ! ۳۵۷...
- أُنْزِلَتْ عَلَى آيَاتٍ لَمْ يُنْزَلْ مِثْلُهَا ۴۹۱...

ب

بِسْمِ اللَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، اللَّهُمَّ ۱۸۲...

ت

التَّكَاثُرُ، (فِي) الْأَمْوَالِ جَمْعُهَا مِنْ غَيْرِ ۳۰۷...
 التَّوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ، وَ التَّسْلِيمُ لِلَّهِ، ۳۰۸...
 التَّيْنُ يَذْهَبُ بِالْبَخَرِ وَيَشُدُّ الْقَمَ ۱۶۳...

ث

ثَلَاثَةٌ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ: الْفَخْرُ ۳۰۶...

ج

جَبْرِئِيلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ الرُّوحُ أَعْظَمُ ۲۰۷...

ح

حَافِظُوا عَلَى الْوُضُوءِ وَ خَيْرُ أَعْمَالِكُمْ ۲۴۷...
 حَدَّثَ بِمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ، وَ فَضَّلَكَ، ۱۲۸...
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا ۱۸۲...

خ

خَابَ الْوَافِدُونَ عَلَى غَيْرِكَ وَ خَسِرَ ۳۲۳...
 خَفَّ مِيزَانُ تَرْفَعَانَ مِنْهُ وَ ثَقُلَ ۲۹۲...

د

الدُّنْيَا سُوقٌ رَبِحَ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ ... ۳۲۱

س

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ ... ۴۳۲
 سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَخْبُثُ فِيهِ ... ۳۹۰
 السُّكْرُ أَرْبَعُ سُكْرَاتٍ: سُكْرُ الشَّرَابِ، ... ۳۴۶

ص

صَلُّوا مِنْ الْمَسَاجِدِ فِي بَقَاعِ مُخْتَلِفَةٍ ... ۲۴۸

ع

الْعَصْرُ عَصْرٌ خُرُوجُ الْقَائِمِ ... ۳۱۸

ف

فَمَنْ أَشَقَى الْآخِرِينَ؟ ... ۷۰
 فَهَذَاكَ يَسْتَوِلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ ... ۵۰۸
 فِيهِ رِبْعُ الْقَلْبِ وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ ... ۶۰

ق

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَطَاعَ وَ خَابَ مَنْ عَصَى ... ۶۴

ک

كُلُوا الزَّيْتِ وَادَّهِنُوا بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ ۱۶۴...
الْكُتُوذِ الَّذِي يَأْكُلُ وَحْدَهُ، وَيَمْنَعُ ۲۷۱...
كَيْفَ لَا نَعْرِفُ وَالْمَلَائِكَةُ تَطُوفُ بِنَا ۲۰۹...

ل

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، ۴۴۱...
لَا تَزُولُ قَدَمَا الْعَبْدِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ ۲۶...
لَا يَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا بِخَمْسِ خِصَالٍ ۳۳۸...
لَا يَسْمَعُهُ جَنٌّ وَلَا إِنْسٌ وَلَا حَجَرٌ ۲۴۷...
اللَّهُ اللَّهُ فِي الْإِيْتَامِ فَلَا تُغَيُّوا ۱۳۲...
اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي يَأْلَهُ فِيهِ ۴۶۷...
لِدَابَّهِ تَكُونُ فِي الْبَحْرِ مِنْ أَعْظَمِ ۳۷۵...
لَمْ يَخَفْ عَلَى الْمُرْتَادِينَ ۵۰۸...
لَمْ يَلِدْ» فَيَكُونُ مَوْلُودًا، وَ «لَمْ يُولَدْ» ۴۷۷...
لَوْ كَانَ يَقِينُهُ أَشَدَّ مِنْ ذَلِكَ لَمْشَى ۳۱۰...
لَهُ نُجُومٌ وَعَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ ۵...
لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِلَيْهِ إِنَّمَا الذَّهَبُ ۳۴۶...

م

مَا أَرَى شَيْئًا يَغْدِلُ زِيَارَةَ الْمُؤْمِنِ ۱۰۶...
مَا أَفْقَرَ بَيْتٌ يَأْتِدِمُونَ بِالْخَلِّ وَالزَّيْتِ ۱۶۴...
مَا أُسِرَ لَيْلَتَيْنِ فِيمَا تَطْلُبُ ۲۱۲...
مَا أَخْشَى عَلَيْكُمُ الْفَقْرَ وَلَكِنْ أَخْشَى ۳۰۷...
مَا بَالُ الْقُرْآنِ لَا يَزِدُّ عَلَى النَّشْرِ ۶...

- ما بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ حَتَّى يَسْتَرْعِيَهُ ۱۳۰...
 ما زِلْنَا نَشْكُ فِي عَذَابِ الْقَبْرِ حَتَّى ۳۰۴...
 ما فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلُ مِنَ الصَّلَاةِ ۲۹۲...
 مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لَذِلَّةٌ ۳۰۶...
 مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلِقَلْبِهِ فِي صَدْرِهِ ۵۱۰...
 الْمَالُ تَنْفُصُهُ النِّفَقَةُ وَالْعِلْمُ يَزُكُّوا ۶۲...
 مِنَ الْإِيمَانِ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَإِطْعَامُ ۱۰۶...
 مَنْ أَشْبَعَ جَائِعًا فِي يَوْمٍ سَعَبَ ۴۷...
 مَنْ أَشْقَى الْأَوَّلِينَ؟ ۷۰...
 مَنْ أُعْطِيَ خَيْرًا فَلَمْ يُرَ عَلَيْهِ، سُمِّيَ ۱۲۸...
 مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَسْرَةً؟ ۳۴۶...
 مِنْ صِحَّةٍ يَقِينِ الْمَرَأَ الْمُسْلِمِ أَنْ ۳۰۸...
 مَنْ عَالَ أَهْلَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۱۰۷...
 مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ، ۳۹۰...
 مَنْ قَرَأَ الْقَارِعَةَ آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ فِتْنَةٍ ۲۸۳...
 مَنْ قَرَأَ فِي يَوْمِهِ أَوْ فِي لَيْلَتِهِ أَفْرَأَ ۱۷۲...
 مَنْ قَرَأَ وَالْعَادِيَاتِ وَادْمَنَ قِرَائَتَهَا ۲۶۰...
 مَنْ قَرَأَ «وَالْعَصْرِ» فِي نَوَافِلِهِ بَعَثَهُ ۳۱۶...
 مَنْ قَرَأَهَا أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ عَشْرَ ۳۷۲...
 مَنْ قَرَأَهَا فَكَانَتْ قَرَأَ الْبَقْرَةَ وَأُعْطِيَ ۲۴۲...
 مَنْ قَرَأَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بِجَهْرٍ كَانَ كَشَاهِرٍ ۲۰۲...
 مَنْ قَرَأَ أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْذِّينِ ۳۸۱...
 مَنْ قَرَأَ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ فَكَانَتْ ۴۱۰...
 مَنْ قَرَأَهَا أُعْطَاهُ اللَّهُ خَصْلَتَيْنِ ۱۵۷...
 مَنْ قَرَأَهَا أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ عَشْرَ ۲۶۰...
 مَنْ قَرَأَهَا أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ عَشْرَ ۳۳۱...
 مَنْ قَرَأَهَا أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ كَمَنْ ۲۰۲...
 مَنْ قَرَأَهَا أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ كَمَنْ لَقِيَ ۱۳۹...

- ۱۸... مَنْ قَرَأَهَا أُعْطَاهُ اللَّهُ الْأَمْنَ مِنْ غَضَبِهِ
- ۸۳... مَنْ قَرَأَهَا أُعْطَاهُ اللَّهُ حَتَّى يَرْضَى
- ۴۴۵... مَنْ قَرَأَهَا رَجَوْتُ أَنْ لَا يَجْمَعَ اللَّهُ
- ۳۹۶... مَنْ قَرَأَهَا سَقَاهُ اللَّهُ مِنْ أَنْهَارِ الْجَنَّةِ
- ۵۱... مَنْ قَرَأَهَا فَكَأَنَّمَا تَصَدَّقَ بِكُلِّ شَيْءٍ
- ۴۲۷... مَنْ قَرَأَهَا فَكَأَنَّمَا شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ
- ۱۱۲... مَنْ قَرَأَهَا كَانَ مِمَّنْ يَرْضَاهُ اللَّهُ، وَ
- ۲۹۸... مَنْ قَرَأَهَا لَمْ يُحَاسِبْهُ اللَّهُ بِالنَّعِيمِ
- ۲۹۳... مَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ أَرْجَحَ مِنْ بَاطِنِهِ
- ۱۲۶... مَنْ مَسَحَ عَلَى رَأْسِ يَتِيمٍ كَانَ لَهُ
- ۳۸۸... مَنْ مَنَعَ الْمَاعُونَ جَارَهُ مَنَعَهُ اللَّهُ
- ۲۸۹... الْمِيزَانُ الْعَدْلُ!

ن

- ۱۶۴... نِعَمَ الطَّعَامِ الزَّيْتُ: يُطَيَّبُ النَّكْهَةُ
- ۳۱۱... النَّعِيمُ الرُّطْبُ، وَالْمَاءُ الْبَارِدُ
- ۳۲۲... نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَى أَجَلِهِ

و

- ۱۰۵... وَاسْتَدْلَ بِذَلِكَ الْإِمَامُ عَلَى أَنَّهُ
- ۷... وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ
- ۴۷۹... وَاعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ
- ۳۰۳... وَاللَّهُ مَا سَنَّ الْفَصَاحَةَ لِقُرَيْشٍ
- ۴۶... وَالْفَيَّ عَلَى ذِي الرَّحْمِ الظَّالِمِ
- ۲۳۴... وَرَبُّ هَذِهِ الْبُنْيَةِ! إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ
- ۱۱۴... وَكَيْفَ يَنْزِلُ عَلَى الْوَحْيِ وَأَنْتُمْ لَا

هـ

هُمَّ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ يَا عَلِيُّ، وَ مِيعَادُ ... ۲۳۴
هُوَ الرَّجُلُ يَدْعُ الْمَالَ لَا يُنْفِقُهُ فِي ... ۳۴۷
هُوَ الْقَرْضُ يُقْرَضُ، وَ الْمَتَاعُ يُعِيرُهُ ... ۳۸۷
هُوَ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ تَأْتِي أَنْتَ ... ۲۳۳
هُوَ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ ... ۲۳۶

ی

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! هُمَا نَجْدَانِ: نَجْدُ الْخَيْرِ ... ۳۷
يَا بَنَ آدَمَ! إِنَّ نَارَ عَكَ لِسَانِكَ فِيمَا ... ۳۱
يَا لَهُ مَرَاماً مَا أَبْعَدُهُ؟ وَ زَوْراً مَا أَغْفَلُهُ؟ ... ۳۰۲
يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! أَدْخُلُوا مَنَازِلَكُمْ فَقَدْ ... ۳۵۸
يَعْنِي بِوَحْدَانِيَّتِهِ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الْأَعْمَالَ ... ۲۹۲
يَقُولُ ابْنُ آدَمَ مَالِي مَالِي، وَ مَالِكَ ... ۳۰۷
يَنْبَغِي لَوْ اجْتَمَعَ فُصَحَاءُ الْعَرَبِ قَاطِبَةً ... ۳۰۳
الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ ... ۴۴۰
الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ ... ۴۴۰

(فهرست اعلام)

آدم (علیه السلام)، ۲۲، ۱۷۸، ۲۳۲
 آلوسی، ۱۱، ۱۰۵، ۱۵۱، ۲۳۶
 ابراهیم، ۱۹، ۲۲، ۱۹۳، ۲۰۹، ۲۲۷،
 ۲۵۹، ۳۴۵، ۳۵۶، ۳۶۷، ۳۷۷، ۳۹۶،
 ۴۱۸
 ابرهه، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷،
 ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۳، ۳۷۴،
 ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۲۵
 ابن ابی الحدید، ۱۵۲، ۱۵۳، ۳۰۲،
 ۳۰۳
 ابن ابی کبشه، ۱۵۳
 ابن اثیر، ۴۴۰، ۴۴۸
 ابن حجر، ۲۳۵
 ابن صباغ مالکی، ۲۳۶
 ابن عباس، ۲۶، ۸۵، ۱۰۳، ۱۱۳،
 ۱۸۲، ۱۹۳، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۶۴، ۲۶۵،
 ۳۳۵، ۳۴۷، ۳۷۴، ۴۴۶، ۴۸۹
 ابن عساکر، ۲۳۵
 ابن مردویه، ۷۶، ۲۳۶
 ابن مقله، ۳۴۵
 ابو الاسد، ۲۴
 ابو الدحداح، ۸۷، ۹۰، ۱۰۳، ۱۰۴
 ابوالفتوح رازی، ۱۱، ۴۵، ۴۷، ۱۱۸،
 ۱۷۴، ۲۷۰، ۲۹۰، ۴۱۳، ۴۱۸، ۴۴۸

- ابوبکر، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵
 ابو جعفر احول، ۴۱۷
 ابو جهل، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱،
 ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵
 ابو حنیفه، ۳۱۱
 ابو رافع، ۴۵۲
 ابو سعید خدری، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۵
 ابوسفیان، ۳۸۱، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸،
 ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۳
 ابو شاکر دیصانی، ۴۱۷
 ابوطالب، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۴۵، ۱۷۵،
 ۳۵۳، ۳۵۴
 ابولهب، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸،
 ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۵،
 ۴۵۶
 ابو نعیم اصفهانی، ۲۳۶
 احمد حنبل، ۷۶
 اخنس بن شریق، ۳۳۳
 اریاط، ۳۵۵
 اسماعیل، ۱۹، ۲۲، ۲۶۴
 افلاطون، ۱۶۲
 امام باقر(علیه السلام)، ۶۴، ۱۰۶، ۱۱۸، ۲۰۲،
 ۲۰۹، ۲۸۳، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۶، ۳۰۸،
 ۳۸۱، ۴۶۶، ۴۹۱، ۴۹۹، ۵۰۴
 امام صادق(علیه السلام)، ۱۸، ۲۱، ۱۰۳، ۱۰۶،
 ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۵۰، ۱۷۲، ۲۰۷،
 ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۴۲، ۲۶۰، ۲۸۹، ۲۹۲

۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۱۸،
 ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۲،
 ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۱۱، ۴۱۷،
 ۴۱۸، ۴۲۷، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۹۹، ۵۱۰،
 امام صادق(علیه السلام)، ۶۴، ۳۴۶
 امام هادی(علیه السلام)، ۳۲۱
 ام جمیل، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۳،
 ۴۵۴

امیه بن خلف، ۳۳۳، ۴۱۳

بدیل، ۴۳۶

بلال، ۱۳۳

ثعلبی، ۷۶

جابر بن سمره، ۷۶

جالینوس، ۱۶۲

جبرئیل، ۱۱۴، ۱۴۵، ۱۷۴، ۱۷۸،

۱۹۲، ۲۰۷، ۲۶۳، ۳۴۴، ۴۰۰، ۴۱۵،

۴۱۶، ۴۶۲، ۴۸۹، ۵۰۴

حارث بن عامر، ۲۵

حارث بن قیس، ۴۱۳

حاطب بن ابی بلتعنه، ۴۳۵

حاکم حسکانی، ۷۷، ۱۰۵، ۱۵۰،

۲۳۳

حرّ عاملی، ۳۷۱

حسّان بن ثابت، ۱۴۶

حلیمه سعدیه، ۱۲۳

خدیجه، ۱۲۴، ۱۴۵، ۱۷۴، ۱۷۵،

۳۹۵، ۴۳۹

خضر، ۴۶۶

خطیب بغدادی، ۷۶

خطیب خوارزمی، ۲۳۶

دوس، ۳۵۵

ذونواس، ۳۵۵

راغب، ۲۲، ۴۲، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۱۱۶،

۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۷۶، ۲۰۵، ۲۲۷،

۲۹۰، ۳۰۱، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۴۰، ۳۸۴،

۴۴۸، ۴۷۱، ۴۹۵، ۵۰۷

ربیعۀ بن عباد، ۴۴۹

زبیر، ۲۶۵

زبیر بن بکّار، ۱۵۲

زر بن جیش، ۳۰۴

زلیخا، ۷۸

زمخشری، ۱۱، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۹۰،

۴۵۳

زین العابدین (علیه السلام)، ۱۱۸

ساره، ۴۳۵

سحبان، ۳۴۵

سقراط، ۱۶۲

سلمان فارسی، ۲۹۳

سلیمان (علیه السلام)، ۴۳۳

سید هاشم بحرانی، ۱۱

سیوطی، ۱۱، ۲۳۵، ۴۱۳

شیخ سلیمان قندوزی، ۲۳۶

صالح، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۷۶

طارق محاربی، ۴۴۹

طاووس، ۱۳۷

طاهر، ۳۹۵، ۴۰۵

طبرسی، ۱۱، ۲۲، ۴۰، ۸۵، ۱۳۷

۱۷۴، ۲۶۶، ۲۹۷، ۳۰۵، ۴۱۳، ۴۱۸

۴۴۸، ۴۸۹

طبری، ۷۶، ۲۳۶

طوسی، ۱۱، ۳۰۹

عاص بن وائل، ۳۳۳، ۳۸۱، ۳۹۵

۴۱۳

عایشه، ۴۸۹

عباس، ۴۲۵، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷

۴۳۸، ۴۵۲

عبدالرحمن بن ملجم مرادی، ۷۶

عبد العزی، ۴۴۹

عبدالله بن سلام، ۴۶۱

عبدالله بن صوریاء، ۴۶۱

عبدالله بن مسعود، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۵۴

عبدالمطلب، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۷۵، ۳۵۶

۳۵۷، ۳۵۸، ۴۴۸

عبد علی بن جمعه الحویزی، ۱۱

عثمان بن صهیب، ۷۶

عزیر، ۴۷۵

عزیز مصر، ۷۸

علامه شوکانی، ۲۳۶

علامه طباطبائی، ۱۱، ۳۱۰

علی (علیه السلام)، ۶، ۷، ۲۵، ۲۹، ۳۵، ۴۲، ۶۲

۷۰، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴

۱۰۵، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲،

۱۶۴، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷،

۲۴۸، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۸،

۲۹۲، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۱،

۳۲۲، ۳۴۶، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۶۶،

۴۶۷، ۴۷۲، ۴۷۷، ۴۷۹، ۵۰۸

علی بن ابی حمزه ثمالی، ۲۱۴

علی بن موسی الرضا(علیه السلام)، ۵، ۴۸،

۱۲۴، ۱۶۳، ۱۶۴، ۳۳۸

عمار یاسر، ۷۶، ۴۶۷

عمر بن عبد العزیز، ۱۳۷

عمرو بن عبدود، ۲۵

عیسی مسیح(علیه السلام)، ۷۷، ۱۷۵، ۳۱۰

فاطمه(علیها السلام)، ۱۱۹، ۳۹۸، ۴۰۲

فخر رازی، ۱۱، ۴۰، ۱۰۲، ۱۰۳،

۱۰۵، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۹۱،

۱۹۳، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۲۱،

۳۳۵، ۳۹۸، ۴۰۳، ۴۴۸، ۴۹۶

فرعون، ۱۴۱، ۱۹۲

فیض کاشانی، ۱۱

قائیل، ۵۰۰

قارون، ۳۳۷، ۳۳۸

قاسم، ۳۹۵

قدار بن سالف، ۷۰، ۷۵، ۷۶

قرطبی، ۱۱، ۳۷، ۴۰، ۱۰۳، ۱۲۹،

۱۵۰، ۱۶۸، ۲۶۵، ۳۸۷، ۴۱۳، ۴۴۸

قیصر، ۳۵۵

- کفود، ۴۳۵
- لقمان، ۲۵۲، ۳۴۵، ۴۱۶
- ماریه قبطیه، ۳۹۶
- محمد بن حنفیه، ۱۱۸، ۴۷۳
- محمد بن علی نعمانی کوفی، ۴۱۷
- محمد شبلنجی، ۲۳۵
- معاذ بن جبل، ۱۳۳
- معاویه، ۱۵۲، ۳۰۳، ۴۵۳
- مغیره بن شعبه، ۱۵۲
- مقداد، ۲۶۵
- موسی (علیه السلام)، ۵۹، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۶۱، ۱۷۵، ۱۹۲
- موصلی، ۷۶
- میکائیل، ۵۰۴
- نجاشی، ۳۵۵
- نوح (علیه السلام)، ۱۶۰، ۳۶۳، ۴۵۶
- واحدی، ۱۱، ۷۶
- ورقه بن نوفل، ۱۷۴، ۱۷۵
- ولید بن مغیره، ۳۳۳، ۳۸۱، ۴۱۳
- هابیل، ۵۰۰
- هند، ۴۳۸
- یوسف (علیه السلام)، ۷۸، ۱۲۲، ۴۳۳، ۴۴۰

* * *

(فهرست کتب)

مجمع البیان، ۱۱، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۴،
 ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۷، ۵۱،
 ۶۴، ۷۲، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۱۱۲، ۱۱۴،
 ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷،
 ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۴،
 ۱۷۵، ۱۸۷، ۲۰۲، ۲۲۰، ۲۴۲، ۲۴۷،
 ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۸۳،
 ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۲،
 ۳۱۶، ۳۳۱، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۷۲،
 ۳۷۵، ۳۸۱، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۱،
 ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۲،
 ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۲، ۴۶۳،
 ۴۷۳، ۴۹۱، ۵۰۴، ۵۱۰

التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،

۴۵۴

الفرقان، ۴۵۰

المنجد، ۴۵

المیزان، ۱۱، ۴۸، ۱۴۳، ۲۸۹، ۲۹۱،

۲۹۲، ۳۱۰، ۴۲۶، ۴۶۱، ۴۶۹، ۵۱۱

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ۱۶۳،

۱۶۴

بحار الانوار، ۵، ۶، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۳،

۱۳۰، ۱۶۴، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۳۶، ۲۴۸،

۲۶۳، ۲۸۹، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸

۳۰۹، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸،
 ۳۵۵، ۳۶۰، ۴۵۲، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸،
 ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۹۹
 بلوغ الارب، ۳۵۵، ۳۶۰
 تاریخ تمدن اسلام، ۱۸۱
 تحف العقول، ۳۲۱
 تفسیر برهان، ۱۱، ۱۷۲، ۲۰۷، ۲۰۹
 تفسیر بیضاوی، ۲۷۰
 تفسیر قرطبی، ۱۱، ۳۷، ۱۰۳، ۱۲۹،
 ۱۵۰، ۱۶۸، ۲۶۵، ۴۱۳، ۴۴۸
 ثواب الاعمال، ۱۸
 دائرة المعارف مصاحب، ۱۶۱
 درّ المشور، ۶۵، ۱۴۳، ۲۰۱، ۲۰۶،
 ۲۱۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۵، ۲۶۰، ۳۰۷،
 ۳۲۸، ۴۱۳، ۴۴۸
 روح البیان، ۲۶، ۷۳، ۱۶۸، ۲۵۵
 روح الجنان (ابوالفتوح)، ۱۱، ۴۵،
 ۴۷، ۱۱۸، ۱۷۴، ۲۹۰، ۴۱۳، ۴۱۸،
 ۴۴۸
 روح المعانی، ۱۱، ۱۰۵، ۱۵۱، ۱۵۹،
 ۲۰۱، ۲۳۶، ۲۴۱
 سیره ابن هشام، ۳۵۵، ۳۶۰
 شواهد التنزیل، ۷۷، ۱۰۵، ۱۵۰،
 ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵

صحیح بخاری، ۱۴۳

صحیح ترمذی، ۱۴۳

صحیح نسائی، ۱۴۳

صواعق، ۲۳۵

فتح الغدير، ۲۳۶

فصول المهمه، ۲۳۶

فی ظلال القرآن، ۱۱، ۱۶۸، ۱۸۳،

۱۹۴، ۴۴۸، ۴۵۰

قاموس اللغة، ۶۳

کافی، ۴۸، ۱۰۷، ۱۲۹، ۱۶۴، ۲۴۲،

۳۰۶، ۳۳۵، ۳۹۰، ۴۶۴

کامل ابن اثیر، ۴۴۰، ۴۴۸

کشاف، ۱۱، ۴۲، ۹۲، ۱۵۱، ۲۹۰،

۴۵۳

کفایه الخصام، ۲۳۶

لثالی الاخبار، ۲۴۸

لسان العرب، ۷۲

محجۀ البيضاء، ۷۸

مفاتیح الغیب (فخر رازی)، ۱۱، ۴۰،

۱۰۲، ۱۰۳، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۹۱،

۱۹۳، ۲۰۹، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۲۱، ۳۳۵،

۴۰۳، ۴۴۸، ۴۹۶

مفردات، ۲۲، ۴۲، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۱۲۵،

۱۴۱، ۱۷۶، ۲۰۵، ۲۲۷، ۲۹۰، ۳۰۱،

۳۲۰، ۳۲۶، ۳۴۰، ۳۸۴، ۴۴۸، ۴۷۱،

۴۹۵، ۵۰۷

مقاییس اللغة، ۴۷۱

مناقب، ۲۳۶

میراث اسلام، ۱۸۱

نور الابصار، ۲۳۵

نور الثقلین، ۱۱، ۱۸، ۲۵، ۳۱، ۴۶،

۷۶، ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۶۱، ۲۱۲، ۲۱۵،

۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۳،

۳۰۷، ۳۱۸، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۶،

۳۵۴، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۹۱، ۵۰۴

نهج البلاغه، ۶، ۷، ۳۵، ۴۲، ۶۲، ۷۲،

۱۳۲، ۱۵۲، ۱۵۳، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳،

۳۲۲، ۳۲۳، ۴۷۷، ۴۸۰، ۵۰۸

نهج الفصاحه، ۱۲۸

وسائل الشیعه، ۱۶۴، ۳۸۹، ۳۹۰،

۳۹۱

ینابیع الموده، ۲۳۶

(فهرست ازمنه و امکنه)

آمریکا، ۱۵۴

اروپا، ۱۸۱

انگلیس، ۱۵۴

ایران، ۱۵۴، ۲۱۵

بصره، ۴۷۳، ۴۷۶

بیت المقدس، ۱۵۸، ۱۶۰

حبشه، ۱۵۹، ۳۵۵

حجاز، ۶۹، ۱۳۸، ۱۸۰، ۳۵۶، ۳۷۴

۴۱۸، ۴۴۱

حُجون، ۴۳۹

حدیبیه، ۴۲۵، ۴۳۴

دار الندوة، ۱۹۴

دمشق، ۱۶۰

ذی المجاز، ۴۴۹

ذی طوی، ۴۳۸

روم، ۱۶۲، ۳۵۴، ۳۵۵

شام، ۶۹، ۷۴، ۱۲۳، ۱۵۸، ۳۷۶، ۳۷۷

صحرای سینا، ۱۶۱

صنعا، ۳۵۹

عام الفیل، ۳۶۰

عراق، ۱۵۴، ۲۱۵

عربستان، ۳۵۶، ۳۶۱، ۴۳۴

عرفات، ۲۶۴، ۲۶۵، ۴۴۹

فارس، ۳۵۴

کربلا، ۱۵۴

کوفه، ۱۱۸، ۱۶۰، ۱۶۱

کوه «جودی»، ۱۶۰

مدینه، ۷۴، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۴۶،
۱۶۰، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۵، ۲۳۹.

۲۴۱، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۹۷، ۳۰۰،
۳۷۷، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۱۷، ۴۲۳، ۴۲۵،

۴۳۵، ۴۸۹، ۵۰۳

مرّ الظهران، ۴۳۵

مزدلفه، ۲۶۰

مسجد الحرام، ۳۹۵، ۴۱۳، ۴۳۸،

۴۳۹

مشعر، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸

مصر، ۷۸، ۳۳۹، ۴۳۳

مکّه، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۴۹، ۸۱

۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۵،

۱۳۸، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱،

۱۶۹، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۳۵،

۲۴۱، ۲۵۹، ۲۸۱، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰،

۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۹، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۶،

۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۶۷،

۳۶۹، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۹۳،

۳۹۵، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۲۵،

۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶،

۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۵،

۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۹،

۴۶۱، ۴۸۷، ۴۸۹، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۱۱

منی، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸

نجف، ۱۵۴، ۱۶۱

یابس، ۲۶۲

یمن، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۱،

۳۶۶، ۳۷۶، ۳۷۷

یونان، ۱۶۲

(فهرست قبایل و طوایف و ...)

اصحاب المشئمة، ۱۷، ۳۹، ۴۴
 اصحاب المیمنه، ۴۸
 اصحاب المیمنه، ۱۷، ۳۹، ۴۴
 اصحاب كهف، ۱۱۴
 بنی اسرائیل، ۲۰۶
 بنی امیه، ۷۷، ۲۰۱، ۳۷۵، ۴۰۳، ۴۰۴
 بنی عباس، ۳۷۵، ۴۰۴
 بنی هاشم، ۱۵۲، ۴۵۱
 ثمود، ۵۱، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳،
 ۷۴، ۷۶، ۳۶۴
 خزاعه، ۲۲۰، ۴۳۶
 قریش، ۱۳، ۲۱، ۲۵، ۱۳۸، ۱۹۱،
 ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۵۴،
 ۳۵۸، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۳،
 ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۹۵،
 ۳۹۶، ۴۰۲، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۳۵،
 ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۵۲
 مرجئه، ۹۸
 مزینه، ۴۳۵
 معتزلی، ۱۵۲، ۳۰۲
 ناصبی، ۱۵۱، ۱۵۲
 نصاری، ۲۲۲، ۴۷۵
 یهود، ۱۱۴، ۲۲۲، ۲۹۷، ۳۰۰، ۴۶۱،
 ۴۷۵، ۴۸۹

(فهرست اشعار)

- ای «کعبه» را ز یمن قدوم تو صد شرف! ۲۱...
 بگذار تا بیفتند و بیند سزای خویش ۳۰...
 تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش را ۳۰...
 دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی ۲۳۲...
 سیمرغ فهم هیچ کس از انبیاء نرفت ۱۴۷...
 صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند ۱۴۸...
 طَبَعْتُ عَلَى كَدِرٍ وَأَنْتَ تُرِيدُهَا ۲۳...
 فَصَاحَهُ سُحْبَانٌ وَخَطُّ ابْنِ مُقْلَةَ ۳۴۵...
 گیرم که تو از سرِ گنه درگذری ۱۸۹...
 لَا هُمْ إِنْ الْمَرْءَ يَمْنَعُ رَحْلَهُ فَأَمْنَعُ رِحَالَكَ ۳۵۸...
 میان دو کس جنگ چون آتش است ۴۵۳...
 وَضَمَّ إِلَهُ اسْمَ النَّبِيِّ إِلَى اسْمِهِ ۱۴۶...

(کلمات معنی شده در این جلد)

۳۶۱... «ابابیل»

۳۶۶... «ارهاص»

۴۲... «اِفْتَحَمَ»

۳۷۴... «الفت»

۱۶۱... «امین»

۱۵۱... «اِنْصَبَّ»

۱۵۱... «اِنْصَبَّ»

۳۷۴... «ایلاف»

۲۶۸... «اَثَرُنَ»

۲۴۵... «اَثْقَالَ»

۳۳۸... «اُخْلَدَ»

۲۴۹... «اَشْتَاتَ»

۶۹... «اَشْقَى»

۹۰... «اُعْطَى»

۳۰۱... «اَلْهَاكُمُ»

۶۰... «اَلْهَمَهَا»

۱۴۴... «اَنْقَضَ»

۲۶... «اَهْلَكَتَ»

۹۲... «بُخِلَ»

۲۷۴... «بُعِثِرَ»

۴۴۸... «تَبَّ»

۴۴۸... «تاب»

۹۳... «تَرَدَّى»

۴۳۰... «تَسْبِيح»

۱۶۵... «تَقْوِیم»

۱۲۵... «تَقَهَّرُ»

۳۰۱... «تَكَاثَرُ»

۹۷... «تَلَطَّیْ»

۲۰۶... «تَنَزَّلُ»

۳۲۶، ۴۳... «تَوَاصَوْا»

۹۸... «تَوَلَّیْ»

۲۹... «تَهَامَهُ»

۱۵۹... «تِین»

۵۵... «جَلَّاهَا»

۴۵۴... «جِید»

۲۹۱... «حَامِیَّة»

۲۷۴... «خُصِّلَ»

۳۴۰... «خُطِّمَهُ»

۲۲۷... «خُفِّعَ»

۶۳... «خَابَ»

۲۵۲... «خَرَدَل»

۳۲۰... «خُسْرُ»

۵۰۷... «خَنَاس»

۶۳... «دَسَّاهَا»

۷۲... «دُمْلَمَ»

۲۵۱... «ذَرَّة»

۳۷۶... «رَحْلَه»

۴۵۴... «رَقِبَه»

۱۹۴... «زَبَانِیَّة»

۳۰۱... «زُرْتُم»

۶۲... «زَكَّيْهَا»

«زَلْزَال» ۲۴۴...

«زَوَر» ۳۰۱...

«سَاهُون» ۳۸۵...

«سَجَى» ۱۱۵...

«سَجَّیل» ۳۶۲...

«سَوَاهَا» ۷۳، ۵۹...

«سینین» ۱۵۹...

«شَانِئِی» ۴۰۱...

«شَتَّى» ۸۹...

«صُحُف» ۲۲۴...

«صمد» ۴۷۱...

«ضال» ۱۲۳...

«ضبح» ۲۶۴...

«ضُحَى» ۱۱۵...

«طَحَاهَا» ۵۸...

«طَغْوَى» ۶۹...

«طغیان» ۶۹...

«عائل» ۱۲۴...

«عادیات» ۲۶۴...

«عَدَدَه» ۳۳۶...

«عَصَف» ۳۶۲...

«عقبه» ۴۱...

«عُقْبَى» ۷۴...

«عَمَد» ۳۴۲...

«عنق» ۴۵۴...

«عَهْن» ۲۸۷...

«غاسِق» ۴۹۵...

۱۵۰... «فَأَنْصَبَ»

۶۱... «فُجُورٌ»

۲۸۶... «فَرَّاشٌ»

۴۹۳... «فَلَقَى»

۴۹۳... «فَلَقَى»

۲۸۵... «قَارِعَةٌ»

۳۷۵... «قَرَشٌ»

۳۷۴... «قَرِيشٌ»

۱۱۶... «قَلَى»

۲۲۵... «قِيَمَةٌ»

۲۲... «كَبَدٌ»

۲۲۵... «كُتِبَ»

۴۷۷... «كُفُوٌ»

۲۷۰... «كُنُودٌ»

۳۹۷... «كُوْثَرٌ»

۱۲۶... «لَا تَنْهَرُ»

۲۶... «لُبْدٌ»

۳۳۴... «لُمَزَةٌ»

۱۹۱... «لَنْسَفَعًا»

۳۴۰... «لَيُبَدِّلَنَّ»

۳۸۶... «مَاعُونٌ»

۴۷... «مَتْرَبَةٌ»

۲۵۱... «مَثْقَالٌ»

۴۹۰... «مَسْحُورٌ»

۴۵۴... «مَسْدٌ»

۴۶... «مَسْعِيَةً»

۴۵... «مَشْنَمَةٌ»

۲۲۴... «مُطَهَّرَه»

۲۶۷... «مغیرات»

۳۰۱... «مَقَابِر»

۴۷... «مَقْرَبَه»

۳۴۲... «مُمَدَّه»

۱۶۶... «مَمْنُون»

۲۲۴... «مَنْفَكَيْن»

۲۸۷... «مَنْفُوش»

۲۰۷... «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»

۲۸۹... «مَوَازِين»

۲۶۶... «موریات»

۴۴... «مِیْمَنَه»

۳۴۲... «مُؤَصَّدَه»

۴۵... «مُؤَصَّدَه»

۱۹۴... «نَادِی»

۱۹۳... «نَاصِیَه»

۲۹... «نَجْد»

۴۰۰... «نُحَیْرَه»

۱۴۱... «نَشْرَح»

۴۹۶... «نَقَائِات»

۲۶۸... «نَقَع»

۴۰۰... «وَأَنْحَر»

۱۰۰... «وَجَه»

۱۱۶... «وَدَّع»

۱۴۴... «وَزَرَ»

۵۰۷... «وَسَوَّاس»

۴۹۵... «وَقَب»

«هاوِیَّة» ۲۹۱...

«هُمَزَةٌ» ۳۳۴...

«یافوخ» ۷۰...

«يَحْضُ» ۳۸۴...

«يَدْعُ» ۳۸۴...

«يُسْرَى» ۹۱...

«يَصْدُرُ» ۲۵۰...

«یقین» ۳۰۸...
